



سوگنامہ کربلا (ترجمہ لہوف)

جمع آورے و تہیہ کنندہ:

میلاذ رحمانی

www.miladrahmani.rozblog.com

سایت:

مقدمه

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف

ترجمه لهوف

مقدمه مترجم

مقدمه مؤلف

مسلك اول

مسلك دوم

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش

مقدمه

مقدمه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای می فرماید: (...ووقتی لهوف (آمد، تقریباً همه مقاتل ، تحت الشعاع قرار گرفت . این مقتل بسیار خوبی است ؛ چون عبارات ، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است. شهید محراب آیت الله قاضی تبریزی رحمه الله می فرماید: کتاب لهوف سید ابن طاوس - رحمه الله علیه - نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل ، کتاب مقتلی به اندازه اعتبار و اعتماد، به آن نمی رسد....

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف علی بن موسی بن جعفر معروف به (ابن طاوس) در سال 589 هـ ق در شهر دانشمند خیز و عالم پرور (حله) چشم به جهان گشود. ابن طاوس در آن شهر علم و اجتهاد رشد یافت و از محضر پدر بزرگوارش بهره کافی برد و همانطور که خود می گوید: پدر و نیز جدّ وی (وزّام) بیشترین نفوذ را بر وی در سالهای رشدش داشته اند و به او فضیلت ، تقوی و تواضع را یاد داده اند. علمای دیگری که ابن طاوس در نزد آنان درس خوانده عبارتند از: ابوالحسن علی بن یحیی الخیاط حلّی ، حسین بن احمد السّوراوی ، تاج الدین حسن بن علی الدربی ، نجیب الدین محمد السوراوی ، صفی الدین بن معدّ بن علی الموسوی ، شمس الدین فخار بن محمد بن فخار الموسوی و... ابن طاوس در نسلهای بعدی به عنوان (صاحب الکرامات) معروف شد. او خود از حوادث معجزه آسایی که برایش رخ داده مواردی را نقل می کند. و نیز گزارش شده که با امام زمان (عج) در تماس مستقیم بوده است . گفته می شود که علم به (اسم اعظم) به او اعطاء گردید اما اجازه اینکه آن را به فرزندانش بیاموزد، داده نشد. ابن طاوس به فرزندانش می گوید که (اسم اعظم) همچون مروایدهای درخشان در نوشته های وی پراکنده بوده و آنان با خواندن مکرّر آنها، می توانند آن را کشف کنند. تقوای ابن طاوس از بسیاری از عبارات تاءلیف او می درخشند... ابن طاوس کفن خود را آماده کرده و به آن خیره می شد و روز رستاخیز را در پیش چشم خود مجسم می کرد. دلمشغولی او به مرگ ، از عبارات مختلف (کشف المحجّه) به دست می آید. (1) ابن طاوس خود اذعان داشته که من به اوّل هر ماه آگاهی دارم بدون اینکه به هیچ يك از اسباب آگاهی بدان ،

تمسك نمايم . علامه طباطبایی - صاحب تفسیر المیزان - در منهج عرفانی هم به دو نفر از بزرگان امامیه بسیار اهمیت می دادند: یکی سید علی بن طاوس - رضوان الله علیه - و همچنین کتاب معروف ایشان موسوم به (اقبال) که مشحون از اسرار اهل بیت علیهم السلام است ، اهمیت فوق العاده می دادند. دیگری سید بحر العلوم ، که هر دو به تواتر حکایات به محضر مبارك حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - شرفیاب گردیده اند... (2) عارف فرزانه میرزا جواد آقا ملکی تبریزی از (ابن طاوس) تعبیر به (سیدالمراقبین) فرموده است. (3) و در مورد دیگر می فرماید: (... آن چنان کسی است که شیخ من قدس سره می گفت : مانند ابن طاوس در (علم مراقبه) در این اُمت از طبقه رعیت نیامده است.) (4) آیت الله شیخ جعفر شوشتری (وفات : 1303 ه.ق) درباره ابن طاوس ، می فرماید: (... و بدان که در نقل مراثنی ، از آن جناب ، معتبرتری نداریم . در جلالت قدر، مثل ایشان کم است.) (5) اهمیت کتاب لُهوف کتاب (لُهوف) ابن طاوس اختصار و اشتها را با هم جمع کرده و در نزد علمای برجسته شیعه جایگاه مهمی برای خودش باز کرده است به طوری که شهید محراب آیت الله سید محمد علی قاضی تبریزی می فرماید: (کتاب لهوف سید ابن طاوس - رحمه الله علیه -، نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل کتاب مَقْتَلی به اندازه اعتبار و اعتماد به آن نمی رسد و در اطمینان بر آن کتاب در ردیف اول کتب معتبره مقاتل قرار گرفته است) (6) رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای - مَدَّ ظِلُّهُ الْعَالِی - در خطبه های نماز جمعه تهران چندین مرتبه از روی همین کتاب مقتل ابن طاوس ، ذکر مصیبت خوانده است و در نماز جمعه مورخ 77/2/18 مصادف با یازدهم ماه محرم 1419 ه.ق ، چنین فرمودند: (من امروز می خواهم از روی مقتل ابن طاوس که کتاب (لهوف) است چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم ، البته این مقتل بسیار معتبری است . ابن طاوس - که علی بن طاوس باشد - فقیه ، عارف ، بزرگ ، صدوق ، موثق ، مورد احترام همه و استاد فقهای بسیار بزرگی است . خودش ادیب و شاعر و شخصیت خیلی برجسته یی است . ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشتند. البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است . استادشان (ابن نما) مقتل دارد، شیخ طوسی مقتل دارد، دیگران هم دارند، مقتلهای زیادی قبل از ایشان نوشته اند؛ اما وقتی (لهوف) آمد، تقریباً همه مقاتل ، تحت الشعاع قرار گرفت . این مقتل بسیار خوبی است ؛ چون عبارات ، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است . (7) آقای آقان گلبرگ که بهترین تحقیق را درباره آثار ابن طاوس به عمل آورده ، می نویسد: (به گفته آقا بزرگ عنوان (لهوف) معروفتر از (ملهوف) است . احتمالاً همین تالیف است که شیخ حرّ عاملی در اجازه خود به محمد فاضل المشهدی (بحار) (117/110) در میان آثار ابن طاوس ، که اجازه روایت آنها را به وی داده به آن با عنوان (مقتل الحسین) یاد می کند. لهوف درباره رخدادهایی است که به حادثه کربلا منتهی شده ، همچنین اصل جنگ و رخدادهای بعدی آن . بیشتر داستان را يك (راوی ناشناخته) نقل می کند. هدف وی این بود که لهوف در عاشورا خوانده شود (نك) : (اقبال) . اگر کسی بدان دسترسی نداشته باشد، وی پیشنهاد می کند همان مطالبی که در اقبال (یعنی : (اللّطیف فی التّصنیف) آمده خوانده شود. (لهوف) یکی از معرفتترین تالیفات ابن طاوس در آمد. چند چاپ از آن وجود دارد و چند بار نیز به فارسی ترجمه شده است (نك) : (ذریعه) (296/18) ش 188 ؛ 26 / 201 ش 17 - 1 ؛ مُشار، مؤ لفین 4 / 416، فهرست 1307 - 1308 ؛ مق : ارجمند ص 165)... (8) سرانجام این دانشمند متقی و زاهد و عارف و پرتلاش و کوشا، در روز دوشنبه پنجم ذی

القعده سال 664 هـ. ق در بغداد رحلت کرد و به نوشته (حوادث جامعه)، جنازه او را پیش از دفن به نجف اشرف نقل دادند. ناگفته نماند که قبلا کفن خود را تهیه کرد. و در حج بیت الله ، لباس احرام خود نمود. آن را در کعبه معظمه در روضات مطهره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع و عراق ، متبرک نموده و همه روزه نگاهش می کرد و آن را وسیله شفاعت آن بزرگواران ، قرار داده بوده است .(9)

ترجمه لهوف

ترجمه لهوف به خاطر اهمیت کتاب لهوف که از معتبرترین متون به شمار می آید، جمعی از بزرگان به ترجمه آن پرداخته اند که ظاهرا اولین ترجمه به قلم شیوای میرزا رضا قلی تبریزی به نام (لجّه اللم) می باشد و بعد از آن (لهوف) به قلم مترجم معروف عصر مشروطیت ، محمد طاهر بن محمدباقر موسوی دزفولی ، در سال 1321 هـ. ق انجام پذیرفته و اینک ترجمه ایشان با ویرایش و مقداری پیرایش متن و سلیس تر نمودن آن ، تقدیم حضور عاشقان مکتب ولایت و شهادت ، می گردد. دو سال بعد از این ترجمه یعنی در سال 1323 هـ. ق . محدث نامی حاج شیخ عباس قمی رحمه الله بخش دوم لهوف را که درباره واقعه روز عاشورا است ، ترجمه نمودند اینجانب نسخه ای از لهوف را در دست دارد که در حاشیه آن ، ترجمه محدث قمی آمده است . از درگاه خداوند متعال برای همه شیفتگان مکتب اباعبدالله علیه السلام بخصوص شهیدان انقلاب اسلامی که عشق و محبت خود را به امام حسین علیه السلام عملا نشان دادند و جان در این راه پرافتخار باختند و نظام اسلامی را با خون پاک خود تثبیت نمودند، اجر جزیل خواستاریم . حوزه علمیه قم صادق حسن زاده - 77/12/12

مقدمه مترجم

مقدمه مترجم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَخْرَقَ قُلُوبَنَا بِمَصَابِیْهِ فَرَحِ الرَّسُوْلِ وَ اَجْرٰی دُمُوعِنَا عَلٰی قُرْءِ عَیْنِ النَّبُوْلِ وَ جَعَلَ سُرُوْرُنَا فِی طُوْلِ اَخْزَانِهِ وَ اِدَامَ هُمُوْمَنَا بِدَوَامِ اَشْجَانِهِ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ الْجَارِیْ عَلَیْهِ عِبْرَتُهُ مَدَّةَ حَیَاتِهِ وَ عَلٰی اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ الْمُخْبِرِ بِقِتْلِهِ وَ سَبِّیْ بِنَاتِهِ. اَهَا بَعْدُ؛ چنین گوید این بنده قاصر، ابن محمد باقر الموسوی الدزفولی ، محمد طاهر - عفی الله عن جرائمهما - که در این اوان محنت اقتران ، که ایام عاشوراء سال 1321 هـ. ق از افق مصیبت قریب العهد به طلوع است . و از این جهت ، نائره اندوه و محنت ، باز از دلهای شیعیان در مصیبت مولای خود در شرف اشتغال هیجان است و سیلاب اشک از دیده ماتمیان رشک عثمان ، هر کسی به نحوی عزا دار و به قسمی سوگوارند، این بنده روسیاه و غریق بحر گناه را به نظر رسید که ایام مصیبت فرجام را وسیله تمتک به ذیل شفاعت سبط خیر الانام - علیه الصلاة والسلام - نموده بدین گونه که به عرض برادران دینی خواهد رسید و کتاب مستطاب (اللهوف علی قتلی الطفوف) که از معتبرترین کتب مقاتل امامیه - کثر الله امثالهم فی البریه - تالیف سید بزرگوار عالی مقدار، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسینی - نَوَّرَ اللّٰهُ مَضْجَعَهُ وَ عَطَّرَ اللّٰهُ مَرْقَدَهُ - می باشد و از جمله علماء اعلام و محققین فرقه امامیه و طایفه ناجیه اثنی عشریه است و در جلالت شائن و سطوع برهان ، آجل از آن است که کسی بتواند احصاء برهه ای از مفاخر و فضائل آن جناب را نماید؛ چه از غایت ظهور و اشتهار به مثابه آن است که مدح خورشید عالمتاب را در مرای ناظران احدی توان نمود و یا آنکه بحر

محیط را به کاسه و هم توان پیمود. شَكَرَ اللّٰهَ مَسَاعِيَهُ وَ زَفَعَ اللّٰهَ دَرَجَاتَهُ. و بالجمله ؛ چون این کتاب مستطاب را مراتب بلند و معارج ارجمند از وثوق و اعتماد در نزد حَجَجِ الاسلام و علمای اعلام است ، مناسب چنین دانستم که لالی مضامین و جواهر فواید آن را در نظر کافه شیعیان و (اهل بیت (اش لاسیما آن کسانی که از درک مفاد عبارات عربی در پرده و حجابند جلوه گر نماید که هر کس به قدر استعداد از این فیض عظیم بهره و از این سرچشمه نجات عُرفه برداشته و عاوه خلق بر حقایق وقایع روز عاشورا و غیر آن به شرحی که در این کتاب مرقوم گردید که خالی از زوائد است و عاری از آنچه طبع شیعه مؤ من غیور از شنیدن او متاءذی است اطلاع کامل حاصل نمایند. امید که این بنده روسیاه را از دعای خیر در مظان استجابت فراموش نفرمایند و چون در ترجمه دیباچه کتاب ، مهم غرضی نیافتیم اعراض از آن را اُولی دانستم (10) و از مَسْنَكِ اَوَّلِ که به دو اصل کتاب است شروع در ترجمه گردید و ابتداء شروع ، روز 22 ماه ذی الحجه الحرام سال 1320 هـ. ق بوده . به عون اللّٰه تعالی در ظرف بیست روز به اتمام رسید. امیدوار از عواطف و مراحم اهل فضل و دانش چنان است که دامان عفو بر زلّات بیوشانند و از خدشه در لغزشهای آن اغماض فرمایند.

وَالْعُدْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ وَ بِاللّٰهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانُ .

مقدمه مؤ لف

مقدمه مؤ لف متن عربی : بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُتَجَلِّی لِعِبَادِهِ مِنْ اَنْفِ الْاَبْیَابِ الْمُجَلِّی عَنْ مُرَادِهِ بِمَنْطِقِ السَّنَةِ وَالْكِتَابِ الَّذِی نَزَّ اُولِیَّاءَهُ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ. وَسَمَا بِهِمْ اِلَى اَنْوَارِ السُّرُورِ. وَلَمْ یَفْعَلْ ذَلِكْ مُحَابَاهَةً لَهُمْ عَلَی الْخَلَائِقِ. وَلَا اِلْجَاءً لَهُمْ اِلَى جَمِیلِ الطَّرَائِقِ. بَلْ عَرَفَ مِنْهُمْ قَبُولًا لِلْاِلْطَافِ. وَاسْتِحْقَاقًا لِمَحَاسِنِ الْاَوْصَافِ. فَلَمْ یَرْضَ لَهُمِ التَّعَلُّقَ بِجِبَالِ الْاِهْمَالِ. بَلْ وَفَّقَهُمُ لِلتَّحَلُّقِ بِكَمَالِ الْاِعْمَالِ. حَتَّى عَزِفَتْ نَفُوسُهُمْ عَمَّنْ سِوَاهُ. وَعَرِفَتْ اَرْوَاحُهُمْ شَرَفَ رِضَاةٍ. فَصَرَفُوا اَعْنَاقَ قُلُوبِهِمْ اِلَى ظِلِّهِ. وَعَطَفُوا اَمَالَهِمْ نَحْوَ كَرَمِهِ وَفَضْلِهِ. فَتَرَى لَدَيْهِمْ فَرَحَهُ الْمُصَدِّقِ بِدَارِ بَقَائِهِ. وَتَنْظُرُ عَلَيْهِمْ مِسْحَةَ الْمُشْفِقِ مِنْ اَخْطَارِ لِقَائِهِ. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حمد و سپاس خدای را که پرتوی نورش از افق عقلهای ناب برای بندگانش متجلی گشت و مرام و مرادش را به وسیله زبان گویای سنت و کتاب آشکار ساخت . آن خدائی که دل دوستان و دلباختگان خود را از چنگال دنیای دلفریب رهانید و به سوی نورهای سرورانگیز کشانید. این لطف برای شیفتگانش بی جهت یا جبرآمیز و الزام آور نبوده است بلکه از آن روی بوده که خداوند متعال آنها را قابل و لایق دریافت چنین الطاف و سزاوار آراستگی به چنین صفات نیکو و برجسته ای دانسته است . پس خداوند متعال راضی نشد که دلباختگان خود را گرفتار بیکاری و بلا تکلیفی ببیند لذا به آنها توفیق عمل به تکالیف را عنایت فرمود و در این عرصه موفق شان ساخت ؛ به طوری که اولیاء اللّٰه به کردارهای کمال پرور روی آوردند و از هرچه غیر او بود دل کنده و آسوده خاطر گشتند. روح آنها شرف خشنودی و رضای خدا را دریافت تا اینکه اعماق دلهایشان متوجه حق گردید و در سایه لطف و عنایت او آرام گرفت و سمت و سوی آرزوهایشان به فضل و کرم الهی سوق یافت . در وجود آنان سروری سرشار مشاهده می کنی که مخصوص دلهای مطمئن به عالم بقا و آن سراسر متن عربی : وَلَا تَزَالُ اَشْوَاقُهُمْ مُتَّصِفَةً اِلَى مَا قَرَّبَ مِنْ مُرَادِهِ. وَ اَزِیْحَتِهِمْ مُتَرَادِمَةً نَحْوِ اِصْدَارِهِ وَاِیْرَادِهِ. وَ اَسْمَاعُهُمْ مُصْغِيَةً اِلَى اسْتِمَاعِ اَسْرَارِهِ. وَقُلُوبُهُمْ مُسْتَبْشِرَةٌ بِخَلَاوَةِ تَدْكَارِهِ. فَحَيَاتُهُمْ مِنْهُ بِقَدْرِ ذَلِكِ التَّصْدِيقِ. وَحَبَابُهُمْ مِنْ لَدُنْهُ حَبَاءُ الْبَرِّ الشَّفِیْقِ. فَمَا اَصْغَرَ عِنْدَهُمْ كُلُّ مَا شَغَلَ عَنْ جَلَالِهِ. وَمَا اَثْرَكَهُمْ لِكُلِّ مَا بَاعَدَ مِنْ وِصَالِهِ. حَتَّى اَتَتْهُمْ لِيَتَمَتَّعُونَ بِاَنْسِ ذَلِكِ الْكَرَمِ وَالْكَمَالِ. وَيَكْسُوهُمْ اَبْدًا خَلَلَ الْمَهَابَةِ وَالْجَلَالِ. فَاِذَا عَرَفُوا اَنَّ حَيَاتَهُمْ مَانِعَةٌ عَنْ مُتَابَعَةِ مَرَامِهِ. وَبَقَائِهِمْ حَائِلٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اِكْرَامِهِ. خَلَعُوا اَثْوَابَ الْبِقَاءِ. وَقَرَعُوا اَبْوَابَ الْبِقَاءِ. وَتَلَدُّوْا فِی طَلَبِ ذَلِكِ النَّجَاحِ. بِبَدْلِ النُّفُوسِ وَالْاَزْوَاجِ.

وَعَرَضُوهَا لِخَطَرِ السُّيُوفِ وَالرَّمَاكِ، وَإِلَى ذَلِكَ التَّشْرِيفِ الْمُؤَصِّفِ سَمَتْ نُفُوسٌ أَهْلَ الطُّفُوفِ، حَتَّى تَنَافَسُوا فِي التَّقَدُّمِ إِلَى الْخُتُوفِ، ترجمه : و همچنین اثر خوف و ترسی در آنها می بینی که از علو جبروت و عظمت پروردگار عالمیان و ملاقات با اوست . پیوسته شوق آنان به کمال قرب خداوند در تزیید است و دل‌هایشان متمایل به انجام تکالیف الهی است و در این راه جدیت کامل دارند و گوشه‌ایشان برای شنیدن اسرار الهی مهیاست و دل‌هایشان از حلاوت ذکر خدا، شاد و خرم است . به مقدار ایمانشان از لذت ذکر الهی بهره مند می گردند و خداوند متعال از خزینه لطف و عطایش ، آنچه را شایسته بخشش نیکوکار مهربان است ، به آن مردان الهی بدون هیچ منت ، ارزانی فرموده است . پس چقدر کوچک شد در نزد ایشان هر چیزی که روگردان گشت از جلال و عظمت او و چقدر متروک و مبتذل گردید بر ایشان ، هر آنچه باعث دوری از وصال او آمد، به حدی که ایشان همواره از انس با آن چنان کمال لذت می برند و پیوسته به زیورهای هیبت و جلال الهی ملبس اند. چون دانستند که حیات و زندگی آنان مانع از کمال بندگی و متابعت حکم خداوندیست ، ناچار از بقاء خود گذشته به لقای حضرت حق پیوستند و در طلب این رستگاری تا سرحد ایثار و جانبازی پیش رفتند و آماده شدند که جان و تن خود را در معرض نیزه ها و شمشیرهای بران ، قرار دهند. مرغ جان شهدای کربلا برای رسیدن این کمال و شرافت ، قفس تن را درهم شکستند و به پرواز درآمدند و سبقت و مبادرت به متن عربی : وَ أَصْبَحُوا نُهَبَ الرَّمَاكِ وَالسُّيُوفِ. فَمَا أَحَقَّهُمْ بِوَصْفِ السَّيِّدِ الْمُرْتَضَى عِلْمَ الْهُدَى رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَ قَدْ مَدَحَ مَنْ أَشْرْنَا إِلَيْهِ فَقَالَ: لَهُمْ جُسُومٌ عَلَى الرَّمْضَاءِ مُهْمَلَةٌ وَ أَنْفُسٌ فِي جِوَارِ اللَّهِ يُقْرَبُهَا كَأَنَّ قَاصِدَهَا بِالصَّرِّ نَافِعَهَا وَ آءَنْ قَاتَلَهَا بِالسَّيْفِ مُخَيَّبَهَا وَ لَوْلَا إِمْتِثَالُ آءَمْرِ السَّنَّةِ وَ الْكِتَابِ فِي لَبْسِ شِعَارِ الْجَزَعِ وَ الْمَصَابِ، لِأَجْلِ مَا طَمَسَ مِنْ آءَعْلَامِ الْهُدَايَةِ، وَ آءَسَسَ مِنْ آءَزْكَانِ الْغَوَايَةِ، وَ تَاءَسَّفَا عَلَى مَا فَاتْنَا مِنْ تِلْكَ السَّعَادَةِ، وَ تَلَهَّفَا عَلَى آءَمْتَالِ تِلْكَ الشَّهَادَةِ، وَ إِنْ كُنَّا قَدْ لَبَسْنَا لِتِلْكَ النِّعْمَةِ الْكُبْرَى آءَثْوَابَ الْمَسْرَةِ وَ الْبَشْرَى . وَ حَيْثُ آءَنَّ فِي الْجَزَعِ رِضَى لِسُلْطَانِ الْمَعَادِ، وَ عَرْضَا لِإِبْرَارِ الْعِبَادِ، فَهَا نَحْنُ قَدْ لَبَسْنَا سِرْبَالَ الْأَجْرُوعِ، وَ آءِنْسْنَا بِإِزْسَالِ الدَّمُوعِ، وَ قَلْنَا لِلْغَيْبِ: جُودِي بِنَوَاتِرِ الْبُكَاءِ، وَ لِقُلُوبِ: جُدِّي جِدَّ ثَوَاكِلِ النِّسَاءِ. ترجمه : شهادت را سبب لذت و آرامش دانستند و غارت اموال و اسیری عیال و اطفال ، هیچگونه کدورت و ملال به دل‌های خود راه ندادند. چنانچه سید مرتضی علم الهدی رحمه الله سروده : (لَهُمْ نُفُوسٌ عَلَى الرَّمْضَاءِ مُهْمَلَةٌ...! یعنی برای آنان بدنهایی است که بر ریگزار گرم افتاده و جان‌هایشان در جوار خدا آرمیده : گویا اینان کسانی اند که آسیب رسانندگانشان ، سود دهندگان آنها به شمار می آیند و قاتلان آنان ، زنده کنندگان آنان محسوب می شوند! و اگر نبود امثال فرمان سنت پیامبر و کتاب پروردگار در پوشیدن لباس جزع و مصیبت زدگی هنگام از بین رفتن نشانه های هدایت و ایجاد بدعتها و تأسف برای از دست دادن سعادت و تاءثر بر شهادت آنان ، هرآینه در مقابل این نعمت بزرگ ، جامه های سرور و بشارت به تن می کردیم ، ولی چون ناله و ماتم در مصیبت دخترزاده حضرت خاتم ، سبب رضای خداست ، و نیکوکاران را غرضی در این عزاداری مترتب است . ما هم جامه عزا پوشیدیم و اشك از دیدگان جاری ساختیم و به چشمان خود چنین خطاب کردیم : ای دیدگان ! از پی در پی گریستن غافل نباشید و به دل‌های خود خطاب کردیم : همچون زنان فرزند مرده در ناله و زاری بکوشید که امانت‌های پیامبر رؤ وف در این سرزمین معروف ، مباح شمرده شده است و اساس وصیت آن حضرت درباره حرمسرا و بچه های دلبندش متن عربی : فَإِنَّ وَدَاعَ الرَّسُولِ الرَّؤُوفِ آءِصْبَعَتْ يَوْمَ الطُّفُوفِ، وَ رَسُومٌ وَصِيَّتِهِ بِحَرَمِهِ وَ آءَبْنَائِهِ طَمِسَتْ بِآءَلْدَى آءَمَّتِهِ وَ آءَعْدَائِهِ. فَيَاللَّهِ مِنْ تِلْكَ الْفَوَاحِشِ الْمُفْرَحَةِ لِلْقُلُوبِ، وَ الْجَوَائِحِ الْمُصْرَحَةِ بِالْكَرُوبِ، وَ الْمَصَائِبِ الْمُصَغَّرَةِ كُلِّ بَلْوَى ، وَ النَّوَائِبِ الْمُفَرَّقَةِ شَمْلَ التَّقْوَى ، وَ السَّهَامِ الَّتِي آءَرَقَتْ دَمَ الرَّسَالَةِ، وَ الْآءِيدِي الَّتِي سَاقَتْ سَبِيَّ الْجَلَالَةِ، وَ الرَّزِيَّةِ الَّتِي نَكَسَتْ رُؤُوسَ الْإِبْدَالِ، وَ الْبَلِيَّةِ الَّتِي سَلَبَتْ نُفُوسَ خَيْرِ الْأَلِ، وَ الشَّمَامَةِ الَّتِي رَكَسَتْ آءَسْوَدَ الرَّجَالِ، وَ الْفَجِيعَةَ الَّتِي بَلَغَ رَزُّهَا إِلَى جِبْرَيْلَ، وَ الْفَطِيعَةَ الَّتِي عَظَمَتْ عَلَى الرَّبِّ الْجَلِيلِ. وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَ قَدْ آءَصْبَحَ لَحْمٌ رَسُولِ اللَّهِ مَجْرَدًا عَلَى الرَّمَالِ، وَ دَمُهُ الشَّرِيفُ مَسْفُوكًا بِسُّيُوفِ الصَّلَالِ، وَ وَجُوهُ بَنَاتِهِ

مَبْدُولَةً لِعَيْنِ السَّائِقِ وَالشَّامِتِ، وَسَلْبَهُنَّ بِمَنْظَرٍ مِنَ النَّاطِقِ وَالصَّمَاتِ، وَتِلْكَ الْإِبْدَانُ الْمَعْظَمَةُ عَارِيَةً مِنَ الثِّيَابِ، وَالْإِجْسَادُ الْمَكْرَمَةُ جَائِيَةً عَلَى الثَّرَابِ!! ترجمه: با دستهای آهتشی و دشمنان بی غیرتش از بین رفته است. خدایا! به تو پناه می بریم از این کارهای بزرگ که دلها را جریحه دار کرده و از این مصیبت های عظیم که غم و غصه ها را به صورت فریاد از دل برمی آورد و این گرفتاری که همه گرفتاریها را کوچک و ناچیز می نماید و از این پیشامدها که کانون تقوی را متفرق می سازد و از تیرهایی که خون رسالت را بر زمین ریخت و دستهایی که خاندان جلال را به اسارت برد و مصیبتی که بزرگان را سرافکنده نمود و فتنه و بلایی که جانهای بهترین خانواده را از پیکرشان برگرفت و سرزنشی که دست شیرمردان را بست و رخداد دلخراشی که جبرئیل را هم به ماتم نشاند و واقعه جانسوزی که در پیشگاه پروردگار عظمت داشت. چرا این چنین نباشد؟ حال آنکه پاره ای از گوشت بدن پیامبر، عریان بر روی شن های بیابان، افتاده و خون شریفش به تیغ گمراهان ریخته شده و صورتهای دخترانش در مقابل چشم شترانان و شماتت گران و تاراج لباسهایشان در دیدگاه هر گویا و خاموش صورت پذیرفته و این بدنهای باعظمت و این پیکرهای باکرامت، در حالی که برهنه از لباس هستند، بر روی خاک افتاده اند. متن عربی: مَصَائِبٌ بَدَدَتْ شَمْلَ النَّبِيِّ فَفِي قَلْبِ الْهَدْيِ إِسْهَمٌ يَطْفُنُ بِالتَّلْفِ وَنَاعِيَاتٍ إِذَا مَا مَلَّ ذُو وَلِهِ سَرَّتْ عَلَيْهِ بِنَارِ الْخُزْنِ وَالْأَسْفِ فَيَالَيْتَ لِفَاطِمَةَ وَءَابِيهَا عَيْنَا تَنْظُرُ إِلَى بَنَاتِهَا وَبَنِيهَا: مَا بَيْنَ مَسْئُوبٍ وَجَرِيحٍ وَمَسْخُوبٍ وَذَبِيحٍ، وَبَنَاتِ النَّبِيِّ: مُشَقَّقَاتِ الْجُيُوبِ، وَمَجْجُوعَاتِ بَقْدِ الْمَخْبُوبِ، وَنَاشِرَاتِ لِشَعْوَرٍ وَبَارِرَاتِ مِنَ الْخُدُورِ وَوَلَاطِمَاتِ لِلْخُدُودِ، وَعَادِمَاتِ لِلْجُدُودِ، وَمُبْدِيَاتِ لِلنِّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ، وَفَاقِدَاتِ لِلْحَمَامِي وَالْكَفِيلِ. فَيَا أَهْلَ الْبَصَائِرِ مِنَ الْإِنَامِ، يَا ذَوِي النَّوَظِرِ وَالْأَفْهَامِ، حَدِّثُوا نَفُوسَكُمْ بِمَصَائِبِ هَاتِيكَ الْعَثْرَةَ، وَنَوِّحُوا بِاللَّهِ لِتِلْكَ الْوَحْدَةَ وَالْكَثْرَةَ، وَسَاعِدُوهُمْ بِوَالِدَةِ الْوَجْدِ وَالْعَبْرَةَ، وَتَاءَسَفُوا عَلَى مَوَاتِ تِلْكَ النَّصْرَةَ، فَإِنَّ نَفُوسَ أَوْلِيكَ الْأَقْوَامِ وَدَائِعِ سُلْطَانِ الْإِنَامِ، وَتَمَرَةَ مُؤَادِ الرَّسُولِ، وَقَرَّةَ عَيْنِ الرَّهْرَاءِ الْبَتُولِ، وَمَنْ كَانَ يَرْشِفُ بِفَمِهِ الشَّرِيفِ ثَنَائِيَهُمْ، وَيَفْضَلُ عَلَى أُمَّتِهِ أَهْلَهُمْ، وَءَابَاهُمْ. ترجمه: (مصائب بددت شمل النبي ففي قلب الهدى إسهم يطفن بالتلف وناعيات إذا ما مل ذو وله سرت عليه بنار الخزن والأسف فياليت لفاطمة وءابيها عينا تنظر إلى بناتها وبنوها: ما بين مسئوب وجريح ومسئوب وذبيح، وبنات النبي: مشققات الجيوب، ومججوعات بقد المخبوب، وناشرات لشعور وباررات من الخدور وولاطمات للخدود، وعادمات للجود، ومبديات للنياحة والعيول، وفاقدات للحمامي والكفيل. فيا أهل البصائر من الإنام، يا ذوي النواظر والأفهام، حدثوا نفوسكم بمصائب هاتيك العثرة، ونوحوا بالله لتلك الوحدة والكثرة، وساعدوهم بوالد الوجد والعبرة، وتأسفوا على موات تلك النصره، فإن نفوس أوليك الأقوام ودائع سلطان الإنام، وتمرة مؤاد الرسول، وقرة عين الرهراء البتول، ومن كان يرشف بفمه الشريف ثنائيههم، ويفضل على أمته اهلهم، وءاباهم... (يعني مصيبت هايي که کانون خاندان پیامبر را پریشان کرد و تیرهایی که در دل خورشید هدایت نشست و آن قلب بشریت را از کار انداخت. و فریادهای طنین انداز زنان خیر از مرگ آنان می داد و آن جناب را مخاطب می ساخت و آتش سوزان حزن و اندوه و تأسف را در دلش شعله ور می ساخت. ای کاش فاطمه و پدرش می دیدند که دختران و فرزندانشان را پابرنه کرده اند و عده ای را زخمی و و گروهی را اسیر و برخی را سربریده اند. دختران خاندان نبوت گریبان چاک و مصیبت زده و با مویهای پریشان از پشت پرده ها بیرون آمده و بر صورتهای خود سیلی می زنند و در غم از دست دادن حمایت گران و سرپرستان خود، صدا به نوحه و زاری بلند نموده اند. ای مردم آگاه و ای انسانهای تیزبین، قتلگاه این خاندان را به یاد آورید و به بی کسی و غربت آنان و زیادی دشمنان، نوحه سرایی کنید و با غم و اندوه دائم و اشک چشمانتان، آنان را یاری نمایید که جانهای آنان امانتهای پروردگار جهان و میوه دل پیامبر مسلمانان و نور چشم فاطمه زهراء، هستند. آنان کسانی اند که پیامبر با دهان مبارکش دندانهای آنان را می مکید و پدر و مادر آنان را از پدر و مادر خود، برتر می دانست. متن عربی: إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ فَسَلْ عَنْ حَالِهِمْ سُنَنَ الرَّسُولِ وَمَحْكَمَ التَّنْزِيلِ فَهَنَّاكَ إِعْذَلُ شَاهِدٍ لِدَوَى الْحِجَى وَبَيَانُ فَضْلِهِمْ عَلَى التَّفْصِيلِ وَ وَصِيَّةٌ سَبَقَتْ لِاحْمَدَ فِيهِمْ جَاءَتْ إِلَيْهِ عَلَى يَدَيْ جِبْرِيلَ وَكَيْفَ طَابَتْ النَّفُوسُ مَعَ تَدَانِي الْأَزْمَانِ بِمُقَابَلِهِ إِحْسَانِ جَدِّهِمْ بِالْكَفْرَانِ، وَتَكْدِيرِ عَيْشِهِ بِتَغْدِيرِ ثَمَرِهِ مُؤَادِهِ، وَتَصْنَعِ قَدْرِهِ بِإِرَاقِهِ دِمَاءِ أَوْلَادِهِ؟! وَ أَيْنَ مَوْضِعِ الْقَبُولِ لَوْصَايَاهُ بِعَثْرَتِهِ وَ آلِهِ؟ وَ مَا الْجَوَابُ عِنْدَ لِقَائِهِ وَ سُؤَالِهِ؟ وَ قَدْ هَدَمَ الْقَوْمُ مَا بَنَاهُ! وَ نَادَى الْأَسْلَامَ وَا كُرْبَاءَهُ! فَيَالَيْهِ مِنْ قَلْبٍ لَا يَتَمَدَّحُ لِتَذْكَارِ تِلْكَ الْأُمُورِ! وَيَا عَجْبَاهُ مِنْ غَفْلَةِ أَهْلِ الدُّهُورِ! وَ مَا عَذْرُ أَهْلِ الْأَسْلَامِ وَالْإِيمَانِ فِي إِصْاعَةِ أَفْسَامِ الْأَخْرَانِ! أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ مَخْصَدًا مُؤْتَوَّرًا وَجِيْعًا؟ وَ حَبِيْبَةً مَقْهُوْرًا صَرِيْعًا؟ وَالْمَلَائِكَةَ يَعْرُوْنَ عَلَى جَلِيلِ مَصَابِيهِ؟ وَالْأَنْبِيَاءَ يُشَارِكُونَ فِي أَخْزَانِهِ وَ أَوْصَابِهِ؟ ترجمه: إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ فَسَلْ عَنْ حَالِهِمْ... (یعنی اگر نسبت به آنان در دل خود، شکی داری، از سنت پیامبر و قرآن سو

ال کن ، برای اینکه این دو عادلترین شاهدان راستگو نزد فرزندانگن هستند و بیان فضیلت ایشان به تفصیل در آن دو آمده است و خداوند متعال به وسیله حضرت جبرئیل فضایل آنها را ابلاغ فرموده است . چگونه این مردم به همین زودی (همه چیز را فراموش کردند) و در برابر نیکبای پدرش به ناسپاسی پرداختند و عیش حضرتش را با زجر و اذیتی که بر میوه دلش روا نمودند، مکدر ساختند و با ریختن خون فرزندانش قدر و منزلت او را کوچک شمردند؛ پس آن همه سفارش که درباره خاندان و فرزندان او کرده بود، چه شد؟! هنگام ملاقات با آن حضرت در قیامت ، چه پاسخی خواهند گفت؟! این ستمکاران بنایی را که ایشان برپا ساخته بود، ویران کردند و فریاد و امصیبتاه از اسلام بلند شد و به خدا پناه می بریم از دلی که به یاد این کارها نشکند و تعجب می کنم از غفلت مردم این زمانه ، که چه شده این مسلمانان؟! و چه عذری برای آشکار نساختن غم این مصیبت دارند؟ آیا نمی دانند که هنوز انتقام کشته ای که از پیامبر صلی الله علیه و آله شده ، گرفته نشده ؟ و دل مبارک پیامبر دردمند است و فرزند دلبندش گرفتار دشمن شده و کشته بر زمین افتاده است و فرشتگان بر این مصیبت بزرگ تسلیت اش عرض می کنند و پیامبران الهی هم در این اندوهها با او همدردی می کنند؟ متن عربی : **فِيَا اَهْلَ الْوَفَاءِ لِخَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ، غَلَامَ لَا تُؤَسُّوْنَ فِي الْبُكَاءِ؟! بِاللَّهِ عَلَيْكَ اِئْتِيهَا الْمُحِبُّ لَوْلَدِ الرَّهْرَاءِ، نَحْ مَعَهَا عَلَى الْمُتَبُودِينَ بِالْغَرَاءِ، وَجُدْ وَيَخَكْ بِالْمُدْمُوعِ السَّجَامِ، وَابْكِ عَلَى مُلُوكِ الْأَسْلَامِ، لَعَلَّكَ تَخَوَّرَ نَوَابِ الْمُؤَاسَى لَهُمْ فِي الْغُصَابِ، وَتَفَوَّرَ بِالسَّعَادَةِ يَوْمَ الْحِسَابِ. فَقَدْ رَوَى عَنْ مَوْلَانَا الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِئْتِيَةً قَالَ: (كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اِئْتِيَا مُؤْمِنٌ دَرَفَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرْفًا يَسْكُنُهَا اِخْتَابًا، وَ اِئْتِيَا مُؤْمِنٌ دَرَفَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَّهِ فِيمَا مَسْتَنَا مِنَ الْأَذَى مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّأَهُ اللَّهُ مَنزِلَ صِدْقٍ، وَ اِئْتِيَا مُؤْمِنٌ مَسَتْهُ اِذَى فِيمَا صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى وَ أَمَنَهُ مِنْ سَخَطِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). وَرَوَى عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِئْتِيَةً قَالَ: (مَنْ ذُكِرْنَا عَنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الدُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ رَبْدِ الْبُخْرِ). ترجمه : ای مردمی که نسبت به خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وفادار هستید، چرا در گریستن با او همراهی و همکاری نمی کنید؟! ای دوستدار پدر زهراعلیها السلام ، به خدا، در عزای کسانی که بر روی خاک افتاده اند با فاطمه زهراعلیها السلام ، هم ناله باش . وای بر تو! سیل اشک جاری ساز و بر مظلومیت بزرگان و پادشاهان اسلام گریه کن ، شاید پادشاه آنانکه در این مصیبت همدردی کردند به دست آورده و به فوز سعادت روز حساب نائل گردی که از سرور ما امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: پدرم زین العابدین علیه السلام پیوسته می فرمود: هر مؤمنی که به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام دیدگانش را پر از اشک سازد، آنچنان که به صورتش روان شود، خداوند در عوض آن ، غرفه هایی را در بهشت برای او اختصاص می دهد که صدها سال در آنها مسکن گزیند و هر مؤمنی که از این اذیت و آزارها که از ناحیه دشمنان در دنیا به ما رسیده ، چشم هایش اشک آلود گردد به آن مقداری که از آن اشک به گونه اش سرزیر شده ، خداوند متعال در منزل صدقش او را جای دهد. و هر مؤمنی که در راه ما آزاری ببیند، خداوند آزار و اذیت روز قیامت را از او بگرداند و از خشم و غضب روز رستاخیز ایمنش فرماید. و از سرور ما امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که در نزدش یادی از ما شود، دیدگانش پر از اشک گردد، اگرچه به مقدار بال مگسی باشد، خداوند گناهانش را بیامرزد، هرچند آن گناهان به اندازه کف روی دریاها باشد. متن عربی : **وَرَوَى اَيْضًا عَنْ آلِ الرَّسُولِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اِنَّهُمْ قَالُوا: (مَنْ بَكَى وَ اَبْكَى فِيمَا مَائَةٌ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ بَكَى وَ اَبْكَى خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ اَبْكَى ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ اَبْكَى عَشْرِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ اَبْكَى عَشْرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ بَكَى وَ اَبْكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ).** قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُوسِ الْحُسَيْنِيِّ - جَامِعٌ هَذَا الْكِتَابِ -: **إِنَّ مِنْ أَجَلِ الْبُوعَاثِ لَنَا عَلَى سُلُوكِ هَذَا الْكِتَابِ اِنَّنِي لَهَا جَمَعْتُ كِتَابَ: مُصْبِحِ الرَّائِرِ وَ جَنَاحِ الْمُسَافِرِ، وَ رَأَيْتُهُ قَدْ اخْتَوَى عَلَى اَفْطَارِ مَحَاسِنِ الرِّبَارَاتِ وَ مَخْتَارِ اَعْمَالِ تِلْكَ الْاَوْقَاتِ، فَحَامِلُهُ****

مُسْتَعْنٍ عَنْ نَقْلِ مِصْبَاحٍ لِذَلِكَ الْوَقْتِ الشَّرِيفِ، اءُو حَمَلٍ مَزَارٍ كَبِيرٍ اءَو لَطِيفٍ. اءَحْبَبْتُ اءَيْضًا اءَنْ يَكُونَ حَامِلُهُ مُسْتَعْنِيًا عَنْ نَقْلِ مَقْتَلٍ فِي زِيَارَةِ عَاشُورَاءِ اِلَى مَشْهَدِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِ. ترجمه : همچنین روایت شده که : کسی که در مصیبت ما، خود گریان شود و یا صد نفر را بگریاند ما ضمانت می کنیم که او از اهل بهشت باشد؛ و کسی که گریه کند و یا پنجاه نفر را بگریاند، اهل بهشت است و کسی که بگرید و یا سی نفر را بگریاند باز از اهل بهشت به شمار می آید و کسی که بگرید و یا ده نفر را بگریاند، از اهل بهشت خواهد بود و کسی که گریه کند و یا فقط يك نفر را بگریاند، اهل بهشت است و کسی که خود را شبیه گریه کنندگان می سازد (هرچند اشک نمی ریزد) باز هم خدا او را به بهشت خواهد برد. علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس - که این کتاب لهوف را جمع آوری نموده - گوید: آنچه بیش از هرچیز مرا به نوشتن این کتاب وادار نمود، این بود که چون کتاب (مِصْبَاحِ الرَّائِرِ وَجَنَاحِ الْمُسَافِرِ) را گرد آوردم ، دیدم که کتابی شامل بهترین جاهای زیارت و برگزیده ترین اعمالی که هنگام زیارت به جا آورده می شود، شد. و هرکه آن کتاب را همراه داشته باشد از حمل کتاب زیارت و اعمال آن ، اعم از کتاب کوچک و بزرگ ، بی نیاز شده است . لذا تمایل پیدا کردم که هرکه آن کتاب را با خود دارد، در کنارش کتاب مَقْتَلِ جمع و جوری هم برای عزاداری سید الشهداء علیه السلام همراه داشته باشد و از کتابهای دیگر بی نیاز گردد. از این رو، این کتاب را فراهم آوردم و باتوجه به اینکه زیارت کنندگان فرصت کمتری دارند. متن عربی : فَوَضَعْتُ هَذَا الْكِتَابَ لِیُضَمَّ اِلَيْهِ، وَ قَدْ جَمَعْتُ هَاهُنَا مَا یَصْلِحُ لِضَیْقِ وَقْتِ الرَّؤَاةِ وَ عَدَلْتُ عَنِ الْأَطْنَابِ وَالْأَكْثَارِ، وَ فِیهِ غُنْبُیَةٌ لِفَتْحِ اءَبْوَابِ الْاِسْحَاجِ، وَبُغْبُیَةٌ لِتُجْحِ اءَبْوَابِ الْاِیْمَانِ، فَاِنَّا وَضَعْنَا فِی اءَجْسَادِ مَغْنَاهُ رُوحَ مَا یَلِیْقُ بِمَغْنَاهُ. وَ قَدْ تَرَجَمْتُهُ بِكِتَابِ: اَللُّهُوفِ عَلٰی قَتْلِ الطُّفُوفِ، وَوَضَعْتُهُ عَلٰی ثَلَاثَةِ مَسَآلِكَ، مُسْتَعْنِیًا بِالرُّؤُوفِ الْمَالِكِ. ترجمه : در اینجا رشته سخن را کوتاه نموده و مطالب را به طور اختصار بیان می کنم و همین مقدار کافی است که درهای غم و اندوه را به روی خوانندگان باز نماید و مؤ منان را رستگار سازد، که در قالب این الفاظ حقایق ارزنده ای گنجانده ام و نامش را (اَللُّهُوفِ عَلٰی قَتْلِ الطُّفُوفِ) نهادم و بر سه مسلك تدوین نمودم و از خدای مهربان و مالک جهان ، یاری می طلبم .

مسلك اول

اَلْمَسْئَلَةُ الْاَوَّلُ فِی الْاُمُورِ الْمُتَقَدِّمَةِ عَلٰی الْقِتَالِ كَانَ مَوْلِدُ الْحُسَيْنِ عَلَیهِ السَّلَامُ مِثْنِ عَشْرًا مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ اءَرْبَعٍ مِنْ الْهَجْرَةِ، وَقِيلَ: اءَلْيَوْمِ الْثَالِثُ مِنْهُ. وَقِيلَ: فِی اءَوَاخِرِ شَهْرِ رَبِیْعِ الْاَوَّلِ سَنَةِ ثَلَاثٍ مِنْ الْهَجْرَةِ، وَرَوَى غَیْرُ ذَلِكَ، وَلَهَا وُلْدٌ هَبَطَ جَبْرئیلُ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ مَعَهُ اءَلْفٌ مَلَكٍ یُهَيِّئُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ بِوِلَادَتِهِ، وَ جَاءَتْ بِهٖ فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَامُ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ ، فَسَرَّ بِهٖ وَ سَمَّاهُ حُسَيْنًا، فِی الطَّبَقَاتِ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: اءَنْبَاؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ بَنْ بَكْرٍ بِنْ حَبِیْبِ السَّهْمِیِّ ، قَالَ: اءَنْبَاؤُنَا حَاتَمٌ بِنْ صَنْعَةَ، قَالَتْ اَمُّ الْفَضْلِ زُوجَةُ الْعَبَّاسِ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَیْهِمَا: مسلك اول : در مسائلی که قبل از ماجرای کربلا وقوع یافته است تولد امام حسین علیه السلام ترجمه : تولد حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام در پنجم ماه شعبان المعظم به سال چهارم از هجرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله بوده ؛ و بعضی گفته اند که روز سوم آن ماه بود و برخی تولد آن جناب را روز آخر ماه ربیع الاول به سال سوم از هجرت گفته اند و بجز این اقوال ، روایات دیگر نیز وارد است . بالجمله ؛ چون آن جناب در دار دنیا آمد، جبرئیل علیه السلام با هزار مَلَك از آسمان نازل گردید بر رسول مجید صلی اللّٰه علیه و آله و آن حضرت را تهنیت نمود به ولادت آن مولود مسعود. فاطمه زهرا علیها السلام فرزند ارجمند را به خدمت پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله آورد، آن جناب از دیدار نور دیده خود، خرسند و خشنود شد و آن مولود شریف را (حسین) نام نهاد. در کتاب (طبقات) از ابن عباس ذکر نموده به روایت او از

عبداللہ بن بکر بن حبیب سہمی کہ گفت : خبر داد مرا حاتم بن صنعه بر آنکہ (اُمُّ الْفَضْلِ) (زوجه عباس بن عبدالمطلب - رضوان اللہ علیہما - متن عربی : رَأَيْتُ فِي مَنَامِي قَبْلَ مَوْلِدِهِ كَأَنَّ قِطْعَةً مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُطِعَتْ فَوَضِعَتْ فِي حِجْرِي ، فَفَسَّرْتُ ذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ : (خَيْرًا رَأَيْتَ ، إِنْ صَدَقْتَ زُؤْيَاكَ فَإِنَّ فَاطِمَةَ سَتَلِدُ غُلَامًا فَأَدْفَعُهُ إِلَيْكَ لِتَرْضِعِيهِ) . قَالَتْ : فَجَرَى الْإِمْرُ عَلَى ذَلِكَ . فَجِئْتُ بِهِ يَوْمًا ، فَوَضَعْتُهُ فِي حِجْرِي . فَبَيْنَمَا هُوَ يَقْبَلُهُ قَبَالَ ، فَقَطَّرْتُ مِنْ بَوْلِهِ قَطْرَةً عَلَى ثَوْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَفَرَصْتُهُ ، فَبَكَى ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَالْمَغْضُوبِ : (مَهْلًا! يَا أُمَّ الْفَضْلِ ، فَهَذَا ثَوْبِي يُغْسَلُ ، وَ قَدْ أَوْجَعْتُ ابْنِي .) قَالَتْ : فَتَرَكَتُهُ فِي حِجْرِي . وَقَمْتُ لَا آتِيهِ بِمَاءٍ ، فَجِئْتُ ، فَوَجَدْتُهُ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَبْكِي . فَقُلْتُ : مِمَّ بَكَوْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ : (إِنَّ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آتَانِي ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ وَادِي هَذَا . [لِإِنَّ الْهَمَّ اللَّهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ] . ترجمہ : پیش از آنکہ امام حسین علیہ السلام متولد گردد ، شبی در خواب دیدم کہ گویا پاره ای از گوشت بدن حضرت خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ و آلہ بریدہ شد و در دامن من قرار گرفت ؛ پس این خواب خود را بہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ عرض نمودم . آن جناب فرمود: کہ همانا اگر خواب تو راست باشد فاطمہ زہرا علیہا السلام پسری خواہد زائید و من آن طفل را بہ تو می سپارم تا او را شیر دہی . ام الفضل گفت : کہ بہ همان قسمی کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودہ بود واقع گردید و حسین علیہ السلام را بہ من سپرد و دایہ او بودم تا اینکہ روزی آن طفل را بہ خدمت جدِّ بزرگوارش آوردم و او را در دامن پیغمبر نهادم و آن حضرت ، نور دیدہ خود را می بوسید ناگاہ طفل بول کرد و قطره ای از بول او بر جامہ پیغمبر رسید . من گوشت بدنش را نشگون گرفتم ، امام حسین علیہ السلام بہ گریہ افتاد . رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ مانند شخصی خشمناک بہ من فرمود: (آرام باش ، ای ام الفضل ! اینک جامہ را بہ آب می توان شست ، تو فرزند دلبند مرا آزردی .) ام الفضل گفت : او را در دامن پیغمبر گذاردم و خود رفتم تا آنکہ آب آورده جامہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ را بشویم ، چون برگشتم دیدم کہ جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ گریان است . عرض کردم : یا رسول اللہ ! چه چیز شما را گریانید؟ فرمود: اینک جبرئیل بر من نازل گردید و مرا خبر داد کہ این فرزند را ، اُمّت من بہ قتل می آورند! متن عربی : قَالَ زَوْأَةُ الْحَدِيثِ: فَلَمَّا آتَتْ عَلَى الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْلِدِهِ سَنَةً كَامِلَةً ، هَبَطَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِثْنَا عَشَرَ مَلَكًا : آخَذَهُمْ عَلَى صُورَةِ الْإِسْدِ ، وَالتَّانِي عَلَى صُورَةِ النَّوْرِ ، وَالتَّلَاثُ عَلَى صُورَةِ التَّنِينِ ، وَالرَّابِعُ عَلَى صُورَةِ وُلْدِ آدَمَ ، وَالتَّمَانِيَةُ الْبِاقُونَ عَلَى صُورِ شَتَّى ، مُحَمَّرَةً وَجُوهَهُمْ [بِأَكْبَهُ غِيُوْتُهُمْ] ، قَدْ نَشَرُوا أَجْنِحَتَهُمْ ، وَ هُمْ يَقُولُونَ : يَا مُحَمَّدَ ، سَيُنزَلُ بِوَلَدِكَ الْخُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ مَا نَزَلَ بِهَابِيلَ مِنْ قَابِيلَ ، وَ سَيُعْطَى مِثْلَ أَجْرِ هَابِيلَ ، وَ يُحْمَلُ عَلَى قَاتِلِهِ مِثْلُ وِزْرِ قَابِيلَ . وَ لَمْ يَبْقَ فِي السَّمَوَاتِ مَلَكٌ إِلَّا وَ نَزَلَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، كُلُّ يُقْرِئُهُ السَّلَامَ] وَ يُعَزِّئُهُ فِي الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، وَ يُخْبِرُهُ بِثَوَابِ مَا يُعْطَى ، وَ يُعْرِضُ عَلَيْهِ تَرْبَتَهُ ، وَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : (إِنَّ لَكُمْ لِحُدُلٍ مِنْ خَدَلَةٍ ، وَاقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ ، وَ لَا تَمْتَنِعْ بِمَا طَلَبَهُ) . قَالَ : فَلَمَّا آتَى عَلَى الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَتَانِ مِنْ مَوْلِدِهِ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سَفَرٍ لَهٗ ، فَوَقَّفَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ ، فَاسْتَرْجَعَ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ . ترجمہ : راویان حدیث چنین گفته اند کہ چون یک سال تمام از عمر شریف آن جناب گذشت ، دوازده فرشته بر رسول مجید نازل گردید؛ یکی بہ صورت شیر ، دومی بہ صورت گاو ، سومی بہ صورت اژدہا ، چہارمی بہ صورت انسان و ہشت مَلَك دیگر ہم بہ شکل های مختلف بودند با روہای قرمز و بالہای خود را پهن نمودہ و می گفتند: یا محمد! زود باشد کہ بہ فرزند دلبند تو حسین بن فاطمہ علیہا السلام نازل شود مانند آنچه کہ بہ ہابیل از قابیل نازل گردید؛ و زود باشد کہ اجر و مزد شہادت فرزند تو را ، خدای متعال بدهد مانند آن اجر ثوابی کہ بہ ہابیل بخشیدہ و بہ گردن قاتل او بگذارد مانند گناہی را کہ بر گردن قابیل است . و هیچ فرشتہ مقربے در آسمانها باقی نماند مگر آنکہ بر پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ نازل گردیدند و آن جناب را در قتل فرزند ، تعزیه می گفتند و خبر می دادند آن رسول مکرم را بہ آن ثوابی کہ خدای بہ

امام حسین علیه السلام خواهد داد و خاک قبر مطهر او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می دادند و آن حضرت نفرین بر قاتلان فرزند، می نمود و عرض می کرد که پروردگارا، مخدول گردان کسی را که فرزند مرا خوار نماید و بکشش کشنده او را و او را از رسیدن به مراد خود بهره مند مگردان . راوی گوید: چون دو سال از عمر شریف آن جناب گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله را سفری پیش آمد؛ پس در پاره ای از راه که می رفت بایستاد و گفت : (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و چشمان آن جناب اشک آلود گردید و گریه نمود؛ سبب گریه را از آن حضرت سؤ ال نمودند، متن عربی : فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: (هَذَا جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُنِي عَنْ أَرْضِ بَشَطِ الْفُرَاتِ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ، يُقْتَلُ عَلَيْهَا وَلَدِي الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ). فقيل له: مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فقال: (رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ (يَزِيدُ) - لَعْنَةُ اللَّهِ-، وَكَأَنِّي أَتُنْظَرُ إِلَى مَصْرَعِهِ وَ مَدْفِنِهِ). ثُمَّ رَجَعَ مِنْ سَفَرِهِ ذَلِكَ مَغْمُومًا. فَصَعَدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ وَ وَعَظَ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ وَصَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ وَالْيُسْرَى عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: (إِنَّ لِلَّهِمَّ إِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ نَبِيِّكَ وَ هَذَانِ إِطَائِبُ عِثْرَتِي وَ خِيَارُ ذُرِّيَّتِي وَ أَزْوَاجِي وَ مَنْ أَخْلَفَهُمَا فِي أُمَّتِي، وَ قَدْ أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ وَلَدِي هَذَا مَقْتُولٌ مَخْدُولٌ، إِنَّ لِلَّهِمَّ فَيَارِكْ لَهْ فِي قَتْلِهِ وَاجْعَلْهُ مِنْ سَادَاتِ الشُّهَدَاءِ، إِنَّ لِلَّهِمَّ وَ لَا تُبَارِكْ فِي قَاتِلِهِ وَ خَائِلِهِ). قال: فَضَجَّ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ. ترجمه : فرمود: (هذا جبرئیل). اینک جبرئیل است که مرا خبر می دهد از زمینی که کنار فرات واقع است و آن را (کربلا) می گویند که بر روی آن زمین فرزند دلبند من ، حسین فاطمه کشته می گردد! عرض نمودند: یا رسول الله ! کشنده آن جناب کیست ؟ فرمود: کشنده او مردیست که نام نحس او (یزید) است - خدا او را لعنت کند - و گویا که من اکنون قتلگاه و محل قبر او را به چشم خود نظر می نمایم . چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن سفر به مدینه مراجعت فرمود، مهموم و مغموم بود؛ پس بر منبر بالا رفت و خطبه انشاء فرمود و مردم را موعظه نمود در حالی که حسن و حسین علیهما السلام در خدمت آن بزرگوار در پیش روی آن حضرت بودند و چون از ادای خطبه فارغ گردید، دست راست خود را بر سر حسن علیه السلام و دست چپ خود را بر سر حسین علیه السلام بنهاد و سر مبارک را به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا، به درستی که محمد صلی الله علیه و آله بنده تو و نبی تو است و این دو فرزند از اطائب عترت و بهترین ذریه من و بنیان من اند. و ایشان را در میان اُمت خود می گذارم که جانشین من اند و اینک جبرئیل خبر داد مرا که این فرزند من کشته خواهد شد و مخدول خواهد بود؛ خداوندا کشته شدن را بر او مبارک گردان و او را از جمله سادات شهداء بگردان و مبارک مکن در حق قاتل و خوار کننده او. راوی گفت : پس مردم و اهل مسجد صداها به گریه و افغان بلند متن عربی : وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : (إِنَّ تَبْكُونَ وَ لَا تَنْصُرُونَهُ). ثُمَّ رَجَعَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَ هُوَ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ مُخَضَّرُ الْوَجْهِ، فَخَطَبَ خُطْبَةً إِذْ خَرَى مُوَجَّزَةً وَ عَيْنَاهُ تَهْمَلَانِ دُمُوعًا ثُمَّ قَالَ: (إِنَّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَعِثْرَتِي وَ أَزْوَاجِي وَ مِرَاجَ مَائِي وَ تَمْرَةَ مُؤَادِي وَمَهْجَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ وَ قَدْ أَبْغَضْتُمْ عِثْرَتِي وَ ظَلَمْتُمُوهُمْ إِعْلًا وَ إِنِّي أَنْتَظِرُهُمَا. وَ إِنِّي لَا أَسْأَلُكُمْ فِي ذَلِكَ إِلَّا مَا أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أَسْأَلُكُمْ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، فَأَنْظَرُوا إِعْلًا تَلْقَوْنِي عِدَا عَلَى الْحَوْضِ. إِعْلًا وَ إِنَّهُ سَتَرْدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثُ رِيَائٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ: رِيَاءُ سُودَاءِ مَظْلَمَةٍ قَدْ فَرَعَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ، فَتَقَفَ عَلَيَّ، فَأَقُولُ: مَنْ أَنْتُمْ؟ فَيُنْسَوْنَ ذِكْرِي وَ يَقُولُونَ: نَحْنُ أَهْلُ التَّوْحِيدِ مِنَ الْعَرَبِ. فَأَقُولُ لَهُمْ: إِنَّا إِحْمَدُ نَبِيُّ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ. فَيَقُولُونَ: نَحْنُ مِنْ أُمَّتِكَ يَا إِحْمَدُ. ترجمه : نمودند، آن حضرت فرمود که شما الا ن بر حال او گریه می کنید و حال آنکه او را یاری نخواهید کرد. پس از اتمام آن مجلس ، بار دیگر به مسجد مراجعت فرمود در حالتی که رنگ مبارک آن حضرت متغیر و روی نازنینش از شدت غضب سرخ بود و خطبه مختصر دیگر بخواند و در آن حال از چشمان آن حضرت اشک می ریخت پس فرمود: ایها الناس ! به درستی که من در میان شما دو چیز سنگین و بزرگ را واگذارده ام یکی کتاب خداست و دیگری عترت من که بنیاد امر من و مایه امتزاج آب طینت من و میوه دل و پاره جگر من اند. این دو چیز از هم

جدایی ندارند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و به تحقیق که دشمن داشتید عترت مرا و برایشان ستم روا نمودید. آگاه باشید که من در روز قیامت انتظار این دو امر بزرگ دارم تا آنکه به نزد من آیند و من پرسش نمی کنم درباره ایشان مگر آنچه را که پروردگار من به من امر فرموده و آن آنست که از شما بخواهم که در حق ذوی القربی من ، دوستی نمایید؛ پس اندیشه کنید که مبادا در فردای قیامت بر کنار حوض کوثر نتوانید که مرا دید (در حالی نسبت به آنها کینه و ظلم روا داشته باشید). زود باشد که در روز قیامت سه سرکرده این آمت با سه عَلم در نزد من خواهد آمد: یك عَلم سیاه و تاریك که ملائکه از دهشت و وحشت دیدار آن به فریاد آیند؛ پس در حضور من بایستند. من گویم که مَنْ احمَد پیغمبر خدا بر عرب و عجم . گویند که ما از امت توایم ای احمد! متن عربی : فَأَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي فِي أَهْلِي وَعِثْرَتِي وَ كِتَابِ رَبِّي ؟ فَيَقُولُونَ: أَيْمًا الْكِتَابِ فَضَيَعْنَا، وَ أَيْمًا عِثْرَتِكَ فَحَرَصْنَا عَلَىٰ أَنْ نَبِيدَهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ. فَأَهْوَى وَجْهِي عَنْهُمْ، فَيَصْنُرُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوِّدَةً وَجُوهَهُمْ. ثُمَّ تَرَدَّ عَلَيَّ رَأْيُهُ آخَرِي إِشْدَادًا سَوَادًا مِنَ الْأُولَى ، فَأَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ الْكَبِيرِ وَالْإِصْغَرِ: كِتَابِ رَبِّي ، وَعِثْرَتِي ؟ فَيَقُولُونَ: أَيْمًا الْإِصْغَرِ فَخَالَفْنَا، وَ أَيْمًا الْإِصْغَرِ فَخَذَلْنَاهُمْ وَمَرَقْنَاَهُمْ كُلَّ مَرَقٍ. فَأَقُولُ: إِلَيْكُمْ عَنِّي ، فَيَصْنُرُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوِّدَةً وَجُوهَهُمْ. ثُمَّ تَرَدَّ عَلَيَّ رَأْيُهُ آخَرِي تَلْمِغٌ وَجُوهَهُمْ نُورًا. فَأَقُولُ لَهُمْ: مَنْ أَنْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَهْلُ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ وَالتَّقْوَى

ترجمه : پس من خواهم گفت که بعد از من چگونه بودید در حق اهل بیت و عترت من و در حق کتاب پروردگار من ؟ جواب می گویند: اما کتاب را، پس آن را ضایع نمودیم و اما عترت تو را، پس راغب و حریص بودیم که ایشان را تماما هلاک نمائیم و از روی زمین برداریم . پس من روی از ایشان بگردانم و از نزد من ، تشنه با روهای سیاه برگردند پس از آن ، گروه دیگر با عَلم به نزد من آیند که از گروه اول سیاه تر، پس به ایشان گویم : پس از وفات من چگونه رفتار نمودید بر دو (ثقل) که در میان شما گذارده بودم ؛ یکی بزرگ و دیگری کوچک ، که بزرگ کتاب خدا و کوچک عترت من بودند. جواب گویند: اها ثقل بزرگ را که کتاب خدا بود، مخالفت حکم آن نمودیم و اها ثقل کوچک که عترت باشد آن را خوار گردانیدیم و از هم گسیختیم . پس به ایشان گویم : از نزد من دور شوید! پس تشنه و روسیاه برگردند. آنگاه گروه دیگر با عَلم و با چهره های درخشنده از نور، بر من وارد شوند. به ایشان گویم : شما چه کسانید؟ گویند: ما ئیم اهل کلمه توحید و پرهیزکاری . متن عربی : نَحْنُ أَيْمَةٌ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَنَحْنُ بَقِيَّةُ أَهْلِ الْحَقِّ، حَمَلْنَا كِتَابَ رَبِّنَا فَأَخْلَلْنَا حِلَالَهٖ وَ حَرَمْنَا حَرَامَهُ، وَ أَحْبَبْنَا ذَرْبَهُ نَبِيَّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَصَرَفْنَا مِنْ كُلِّ مَا نَصَرْنَا مِنْهُ إِئْتِسَانًا، وَ قَاتَلْنَا مَعَهُمْ مَنْ نَاوَاهُمْ. فَأَقُولُ لَهُمْ: إِبْشِرُوا فَأَنَا نَبِيُّكُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ لَقَدْ كُنْتُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا وَصَفْتُمْ، ثُمَّ اسْتَقِيمَ مِنْ حَوْضِي ، فَيَصْنُرُونَ مَرُوبِينَ مُسْتَبْشِرِينَ، ثُمَّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا أَبَدِينَ. قَالَ: وَ كَانَ النَّاسُ يَتَعَاوَدُونَ ذِكْرَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ يَسْتَغْطِفُونَهُ وَ يَرْتَقِبُونَ قُدُومَهُ. فَلَمَّا تَوَفَّى مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ لَعْنَةُ اللَّهِ - وَ ذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ- كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُثْبَةَ وَ كَانَ أَمِيرًا بِالْمَدِينَةِ يَأْمُرُهُ بِأَخْذِ النَّبِيِّ لَهٗ عَلَى أَهْلِهَا وَ خَاصَّةً عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، وَ يَقُولُ لَهُ: إِنَّ أَبِي عَلَيْنِكَ فَأَضْرِبْ عُقْبَةَ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ. فَأَخْضَرَ الْوَلِيدُ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَاسْتَشَارَهُ فِي تَرْجَمِهِ : مَا ئِيمٌ أَهْتُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ؛ مَا بَقِيَهُ أَهْلُ حَقِّ هَسْتِيمِ ، كِتَابِ پروردگار خود را برداشته ایم و حلال آن را حلال دانسته ایم و حرام آن را حرام شمردیم و ذریه پیغمبر خود را دوست می داشتیم و ایشان را یاری کردیم از هر چیزی که خود را از آن یاری نمودیم و با هر کس که قصد جنگ با ایشان داشت قتال کردیم . پس به ایشان گویم که شما را بشارت باد! مَنْ مُحَمَّدِ پیغمبر شما و الْحَقِّ در دار دنیا چنان بودید که اکنون وصف نمودید؛ پس ایشان را از حوض کوثر سیراب کنم و آنها سیراب و خوشحال می گردند و داخل بهشت می شوند و در بهشت ، همیشه جاویدان باشند. راوی گوید: عادت مردم بر این جاری شد که یاد از قتل حسین مظلوم می نمودند و آن را در نظر عظیم می شمردند و منتظر و مترقب چنین واقعه

بودند. چون معاویه بن ابی سفیان - علیهما اللعنه و النیران - در ماه رجب به سال شصت از هجرت ، جان به مالک دوزخ سپرد و یزید حرام زاده به جای آن ملعون به سلطنت نشست . یزید نامه ای به ولید بن عُقبه - حاکم مدینه نوشت و در آن نامه امر نموده بود که برایش از اهل مدینه ، خصوصا از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بیعت بگیرد و در آن نامه ، مندرج بود که هر گاه آن جناب بیعت ننماید او را گردن بزن و سر او را از برای من بفرست ! پس ولید بعد از مطالعه آن نامه ، مروان بن حکم را طلبید و با او در این باب مشورت نمود. متن عربی : **اَمَرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ، وَلَوْ كُنْتَ مَكَانَكَ لَضَرَبْتُ عُقْبَةَ. فَقَالَ الْوَلِيدُ: لَيْتَنِي لَمْ أَعِكْ شَيْئًا مَذْكُورًا. ثُمَّ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَاءَهُ فِي ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ. فَنَعَى الْوَلِيدُ إِلَيْهِ مَوْتَ مُعَاوِيَةَ، وَ عَرَضَ عَلَيْهِ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ. فَقَالَ: (إِيَّهَا الْإِمِيرُ، إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُونُ سِرًّا، وَ لَكِنْ إِذَا دَعَوْتَ النَّاسَ غَدًا فَادْعُنَا مَعَهُمْ). فَقَالَ مَرْوَانُ: لَا تَقْبَلْ إِيَّهَا الْإِمِيرُ عُذْرَةَ، وَ مَتَى لَمْ يُبَايَعْ فَاصْرِبْ عُقْبَةَ. فَغَضِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: (وَيْلَى عَلَيْكَ يَا بَنَ الرَّزَقَاءِ، إِذْ تَأْتُرُ بِضَرْبِ عُقْبَى ، كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَلَوْ مُتَ). ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْوَلِيدِ فَقَالَ: (إِيَّهَا الْإِمِيرُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ، وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا خَتَمَ اللَّهُ. وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ تَرْجَمُهُ : مروان گفت که امام حسین علیه السلام قبول نخواهد نمود که با یزید بیعت نماید و اگر من به جای تو می بودم او را گردن می زدم . ولید گفت : ای کاش ! من در سلك معدومین بودم تا به این امر شنیع مبتلا نگردیدم . پس از آن ، ولید کسی را خدمت ابی عبدالله علیه السلام فرستاده او را طلب داشت . آن حضرت با سی نفر از اهل بیت و دوستان خود به منزل ولید، تشریف آوردند. ولید خبر مرگ معاویه پلید را به او داد و اظهار داشت که آن جناب با یزید بیعت نماید. امام علیه السلام فرمود: **أَيُّهَا الْإِمِيرُ!** بیعت کردن من نمی توان که به پنهانی باشد، چون فردا شود و مردم را طلب داری ما را نیز با ایشان بخواه . مروان لعین - که در آن مجلس حاضر بود - گفت : ای امیر! این عذر را از او میپذیر و اگر بیعت نمی نماید او را گردن بزن . امام حسین علیه السلام [از شنیدن این سخنان] در غضب شد، فرمود: **وای بر تو، ای پسر زن [کبود چشم] زناکار!** تو را چه یارا که حکم نمایی مرا گردن زنده؟! به خدا سوگند! دروغ گفتمی و خود را [با این سخنان جسارت آمیز] خوار داشتی . سپس آن حضرت علیه السلام روی مبارک به جانب ولید نمود. فرمود: ای امیر! ماییم خانواده نبوت و معدن رسالت و خانه ما محل آمد و شد ملائکه است و خدای متعال به ما ابتدای خلقت و رحمت را فرمود و به ما ختم خواهد نمود و یزید مردیست فاسق متن عربی : **الْخَمْرُ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةُ مُغْلَبٌ بِالْفِسْقِ لَيْسَ لَهُ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ، وَمِثْلِي لِأَيُّبَاعٍ بِمِثْلِهِ، وَلَكِنْ نُصَبِحُ وَتُصْبِحُونَ وَنَنْظُرُ وَتَنْظُرُونَ أَهْنًا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَالْبَيْعَةِ). ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ مَرْوَانُ لِلْوَلِيدِ: عَصَيْتَنِي . فَقَالَ: وَيُحْكُ يَا مَرْوَانُ، إِنَّكَ أَمَرْتَ بِذَهَابِ دِينِي وَدُنْيَايَ، وَاللَّهِ مَا أَحْبَبْتُ أَنْ تَهْلِكَ الدُّنْيَا بِأَسْرِهِا لِي وَإِنِّي قَتَلْتُ حُسَيْنًا، وَاللَّهِ مَا أَعْظُنُّ أَحَدًا يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَّا وَهُوَ خَفِيفُ الْمِيزَانِ. لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُرَكِّبُهُ وَ لَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. قَالَ: وَ أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَخَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَسْتَمِعُ الْإِخْبَارَ فَلَقِيَهُ مَرْوَانُ. فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَأَطِئْنِي تَرَشُدًا. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (وَ مَا ذَاكَ، قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ). فَقَالَ مَرْوَانُ: إِنِّي أَمْرُكَ بِبَيْعَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، تَرْجَمُهُ : و شرابخوار و کشنده نفس محترمه ، آشکارا به فسق مشغول است ، مانند من ، کسی با او بیعت نخواهد نمود و لکن چون صبح فردا شود، ما و شما هر دو - نظر در امور خویش نماییم که چه کس از میان ما سزاوار به خلافت و بیعت خلق با او باشد. پس از ادای این کلمات ، امام علیه السلام از نزد ولید، بیرون آمد. مروان لعین به ولید گفت : با رأی من مخالفت کردی و عصیان نمودی . ولید گفت : وای بر تو باد! به من اشاره کردی به امری که دین و دنیای مرا از دست بدهی ؛ برو. به خدا سوگند! که دوست نمی دارم که تمام دنیا را مالک باشم و حال آنکه قاتل امام حسین علیه السلام بوده باشم ؛ به خدا سوگند! گمان ندارم کسی خدا را ملاقات کند و خون حسین علیه السلام در گردن او باشد مگر آنکه میزان اعمال او سبک خواهد بود و خدای متعال نظر رحمت به****

سوی او نخواهد نمود و او را از گناه پاک نخواهد کرد و عذابی دردناک او را خواهد بود. راوی گوید: چون صبح شد آن حضرت که از منزل خود می آمد، اخبار مختلف از مردم می شنید، پس مروان پلید را در راه ملاقات نمود. مروان عرض کرد: ای ابا عبد الله، من تو را نصیحت می کنم، از من بپذیر که به راه راست خواهی رسید! امام علیه السلام فرمود: آن راءى [خیر خواهانه] کدام است؟ بگو تا بشنوم. مروان گفت: از برای تو چنین صلاح می دانم که با یزید بیعت نمایی متن عربی: فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ فِى دِينِكَ وَ دُنْيَاكَ. فَقَالَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بَلَّغْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ، وَلَقَدْ سَمِعْتَ جَدِّى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: اءَلْخِلَامَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ اءَبِى سَثِيانٍ.) وَ طَالَ اَلْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَرْوَانَ حَتَّى اِنْصَرَفَ مَرْوَانُ وَ هُوَ غَضْبَانٌ. يَقُولُ عَلَى بَنُ مُوسَى بِنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُوسٍ مُؤَلَّفُهُ هَذَا اَلْكِتَابِ: وَ اَلَّذِى تَحَقَّقْنَا اَنَّ اَلْخُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَالِمًا بِمَا اَنْتَهَتْ حَالُهُ اِلَيْهِ، وَ كَانَ تَكْلِيفُهُ مَا اِعْتَمَدَ عَلَيْهِ. اءَخْبَرَنِى جَمَاعَةٌ - وَ قَدْ ذَكَرْتُ اءَسْمَاءَهُمْ فِى كِتَابِ غِيَاثِ سُلْطَانِ اَلْوَرَى لِسُكَّانِ اَلثَّرَى - بِاِسْنَادِهِمْ اِلَى اءَبِى جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ بَابُوِيهِ اَلْقَمِىِّ فِيمَا ذَكَرَ فِى اءِمَالِيهِ، بِاِسْنَادِهِ اِلَى اَلْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ اءَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: اَنَّ اَلْخُسَيْنَ بْنَ عَلِىِّ بْنِ اءَبِى طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ يَوْمًا تَرْجَمَهُ: كَهَ اَزْ بَرَاى دِينِ وَ دُنْيَاى تُوْ بَهْتَرِ خَوَاهِدْ بُوْد؟! اِمَامِ حَسِيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَرَمُوْدُ: (إِنَّا لِلَّهِ..) وَ دَرِ اِيْنِ صُوْرَتِ، بِاِيْدِ بَا اِسْلَامِ، سَلَامِ وَ وِدَاعِ نَمُوْدِ كَهَ اَزْ دَسْتِ مَا خَوَاهِدْ رَفْتِ؛ زَمَانِى كَهَ اَهْتِ مَبْتَلَا بَه (رَاعِى) وَ (اَمِيْرِى) چُونِ يَزِيْدِ شُوْنِدِ. بَهْ دَرَسْتِى كَهَ شَنِيدِمِ اَزْ جَدِّ بَزْرُگُوَارِ خُوْدِ رَسُوْلِ مَجِيْدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَهَ فَرَمُوْدُ: (خِلَافَتِ حَرَامِ اسْتِ بَرِ آلِ اَبُوْسَفِيَانِ.) سَخْنِ دَرِ مِيَاْنِ اَنِّ حَضْرَتِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ مَرْوَانَ پَلِيْدِ بَهْ طُوْلِ اِنْجَامِيْدِ تَا اَنَكِهْ مَرْوَانَ خَشْمَنَاكِ گِشْتِ وَ رَفْتِ. چُنِيْنِ گُوِيْدِ سِيْدِ بَزْرُگُوَارِ عَلِىِّ بِنِ مَوْسَى بِنِ جَعْفَرِ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ طَاوُوسِ - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - كَهْ مَوْ لَفِ اِيْنِ كِتَابِ (لَهُوْفِ) اسْتِ - اَنچِهْ بَهْ تَحْقِيْقِ نَزْدِ مَا پِيُوْسْتِهْ، اَنِّ اسْتِ كَهْ حَضْرَتِ سِيْدِ الشُّهَدَا عَلَيْهِ السَّلَامِ عَالِمِ بُوْدِ بَهْ سِرَانْجَامِ كَارِ خُوْدِ وَ دَانَا بُوْدِهْ اسْتِ كَهْ بَهْ دَرْجِهْ شِهَادَتِ خَوَاهِدِ رَسِيْدِ وَ تَكْلِيْفِ اَنِّ جَنَابِ هِمَانِ بُوْدِهْ كَهْ تَكِيَهْ وَ اِعْتِمَادِشِ بَرِ شِهَادَتِ بُوْدِ وَ جَمَاعَتِى اَزْ رَاوِيَانِ اَخْبَارِ مَرَا خَبِرِ دَاْدِنْدِ كَهْ نَامِهَاى اِيْشَانِ رَا دَرِ كِتَابِ (غِيَاثِ سُلْطَانِ اَلْوَرَى لِسُكَّانِ اَلثَّرَى) مَذْكُوْرِ دَاشْتِهْ اَمِ وَ سِنْدِهَاى اِيْشَانِ بَهْ شَيْخِ جَلِيْلِ اَبِى جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بِنِ بَابُوِيهِ قَمِىِّ - اءَعْلَى اَللَّهِ مَقَامَةً - مِى رَسِيْدِ بَهْ مَوْجِبِ اَنچِهْ كَهْ دَرِ كِتَابِ (اِمَالِى) خُوْدِ ذَكَرِ نَمُوْدِهْ وَ سِنْدِ بَهْ مَفْضَلِ بِنِ عَمْرِ وَ اُوْ اَزْ حَضْرَتِ اِمَامِ بَحْقِ جَعْفَرِ بِنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِى رَسِيْدِ كَهْ حَضْرَتِ اِمَامِ حَسِيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَرِ يَكِى اَزْ رُوْزِهَا بَهْ خِدْمَتِ بَرَادَرِ بَزْرُگُوَارِ خُوْدِ اِمَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَسِيْدِ، مَتْنِ عَرَبِى: عَلِىُّ اَلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا نَظَرَ اِلَيْهِ بَكَى، فَقَالَ: مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: اءَبُوكِى لِمَا يُصْنَعُ بِكَ، فَقَالَ اَلْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنَّ اَلَّذِى يُؤْتِى اِلَيَّْ سَمًّا يَدْسُ اِلَيَّْ فَاءُقْتَلُ بِهِ، وَ لَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا اءَبَا عَبْدِاَللَّهِ، يَزْدَلِفُ اِلَيْكَ ثَلَاثُوْنَ اءَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُوْنَ اءَنَّهُمْ مِنْ اءُمَّةٍ جَدْنَا مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ يَنْتَحِلُوْنَ اَلْاِسْلَامَ، فَيَجْتَمِعُوْنَ عَلَى قَتْلِكَ وَ سَفْكِ دَمِكَ وَ اَنْتِهَاكِ خُرْمَتِكَ وَ سَبِّى ذَرَارِيْكَ وَ نِسَائِكَ وَ اَنْتِهَابِ ثَقْلِكَ، فَعِنْدَهَا يَحِلُّ اَللَّهُ بِنِى اءِمِّيَّةِ اَللَّغْنَةِ وَ تَمَطُّرِ السَّمَاءِ دَمَا وَرِمَادًا، وَ يَبْكِى عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى اَلْوُخُوْشِ وَ اَلْحَيْتَانِ فِى اَلْبِحَارِ، وَ حَدَّثَنِى جَمَاعَةٌ مِنْهُ مَنْ اءَشْرَتْ اِلَيْهِ، بِاِسْنَادِهِمْ اِلَى عُمَرَى السَّنَابِيَّةِ - رِضْوَانِ اَللَّهِ عَلَيْهِ - فِيمَا ذَكَرَهُ فِى اَخْرِ (كِتَابِ الشَّافِىِّ فِى النُّسْبِ)، بِاِسْنَادِهِ اِلَى جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ اءَبِى عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ اءَبِى طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحَدِّثُ اءَحْوَالِى اَلْاَعْقِيْلِ قَالَ: لَمَّا اِمْتَنَعَ اءَخِى اَلْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ اَلْبَيْعَةِ لِيَزِيْدَ بِالْمَدِيْنَةِ، دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ خَالِيًا، فَقُلْتُ لَهُ: تَرْجَمَهُ: چُونِ چِشْمِ اِمَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَهْ بَرَادَرِ خُوْدِ اِفْتَادِ گَرِيَهْ نَمُوْدُ! اِمَامِ حَسِيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَرْضِ نَمُوْدُ: سَبَبِ گَرِيَهْ شَمَا چِيَسْتِ؟ اِمَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَمُوْدُ: گَرِيَهْ مِى كَنَمِ اَزْ جِهْتِ اَنچِهْ كَهْ بَرِ سَرِ تُو مِى اَيْدُ! سَبِسِ فَرَمُوْدِ كَهْ شِهَادَتِ مَنِ بَهْ اَنِّ زَهْرِى اسْتِ كَهْ بَهْ سُوِى مَنِ مِى اُوْرِنْدِ وَ بَهْ پَنَهَانِى بَهْ مَنِ مِى خُوْرَانِنْدِ وَ مَنِ بَهْ اَنِّ زَهْرِى كَشْتِهْ مِى شُوْمِ وَ لَكِنْ هِيْجِ رُوِزِى بَهْ مَانِنْدِ رُوِزِ تُو نَخَوَاهِدْ بُوْدِ، اِى اَبَا عَبْدِاَللَّهِ؛ بَرَاى اِيْنَكِهْ سِى هَزَارِ كَسِ دُوْرِ تُو رَا خَوَاهِدْ گَرَفْتِ كَهْ هَمِهْ اِدْعَا مِى كَنِنْدِ اَزْ اَهْتِ جَدِّ مَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هَسْتِنْدِ وَ خُوْدِ رَا مُسْلِمَانِ وَ

معتقد به اسلام می دانند، پس اجتماع می کنند بر کشتن و ریختن خون تو و ضایع ساختن حرمت تو و اسیر نمودن ذریه و زنان و دختران تو و تاراج کردن بینه بارگاه تو و چون چنین شود، خدایمتعال بر بنی امیه، لعنت دائم فرو فرستد و آسمان خون با خاکستر خواهد بارید و همه چیز بر مظلومیت تو گریه می کند حتی حیوانات وحشی صحرا و ماهیان دریا! خبر داد مرا جماعتی از راویان که در سابق به اسم بعضی از آنها اشاره نمودم و سندهای ایشان به عمر نستانه - رضوان الله علیه - که در کتاب (شافی) خودش - که در علم نسب است - ذکر نموده و سند آن را به جد خود محمد بن عمر می رساند. محمد گوید: شنیدم از پدر خود عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام که این حدیث را از برای دایی های من از آل عقیل، نقل می نمود و گفت: چون برادر من امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید پلید، امتناع نمود من در مدینه طیبه به منزل او رفتم و او را تنها یافتم، گفتم: متن عربی: جُعِلَتْ فِدَاكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِي اَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ، عَنْ اَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ سَبَقْتَنِي الدَّمْعَةُ وَ عَلَا شَهِيقِي . فَضَعْنِي اِلَيْهِ وَ قَالَ: حَدَّثَكَ اَتَى مَقْتُولٌ؟ فَقُلْتُ لَه: خَوْشِيَتْ يَا بِن رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ: سَاءَ لَتُكَ بِحَقِّ اَبِيكَ بِقَتْلِي خَبْرَكَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ. فَلَوْلَا نَاوَلْتُ وَ بَايَعْتُ. فَقَالَ: حَدَّثَنِي اَبِي: اِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي، وَ اِنَّ تَرْبِيَّتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تَرْبِيَّتِهِ. فَتَطَّلَنَّ اِنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ اَعْلَمْهُ، وَاللَّهِ لَا اَعْطَى الدِّيْنَةَ مِنْ نَفْسِي اَبْدًا، وَتَلْتَلِفَيْنَ فَاطِمَةً اَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيْتُ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ اُمَّتِهِ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ اَذَاهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا. اَقُولُ اَنَا: وَ لَعَلَّ بَعْضَ مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَائِقَ شَرَفِ السَّعَادَةِ بِالشَّهَادَةِ يَغْتَقِدُ اَنَّ اللَّهَ لَا يَتَعَبَّدُ بِمِثْلِ هَذِهِ الْحَالَةِ. اِمَّا سَمِعَ فِي الْقُرْآنِ الصَّادِقِ الْمَقَالِ اِنَّهُ تَعَبَّدَ قَوْمًا تَرْجَمَهُ: فدای تو کردم، ای ابا عبدالله! برادرت امام حسن علیه السلام به من خبر داده حدیثی را که از پدر بزرگوار خود شنیده بود. چون سخن را به اینجا رسانیدم گریه بر من پیشی گرفت و نگذاشت که سخن را تمام کنم و صدای من به گریه بلند گردید پس آن جناب مرا در آغوش کشید و فرمود که آیا برادر من به تو چنین خبر داده که من کشته خواهم شد؟ گفتم: چنین امری بر تو مبادا. پس فرمود: تو را به حق پدرت سوگند می دهم که آیا برادرم به تو خبر داده از کشته شدن من؟ گفتم: چنین است. ای کاش که دست خود را می دادی و با این گروه بیعت می نمودی؟ فرمود: خبر داد پدرم که رسول خدا به او خبر داده که او و من کشته خواهیم شد، قبر من نزدیک قبر پدرم خواهد بود، آیا تو چنین می پنداری که آنچه تو از آن مطلع هستی، من از آنها بی خبرم؟! به خدا سوگند! هرگز خواری و ذلت از برای خود نخواهم پسندید. البته مادرم فاطمه زهرا در روز قیامت پدرش رسول خدا را دیدار خواهد نمود و شکایت خواهد کرد از ظلم و ستمی که ذریه او از این امت دیدند، داخل بهشت نشود هر کسی که فاطمه را در حق ذریه او، اذیت نموده باشد، سید ابن طاوس چنین گوید که شاید بعضی کسانی که راهنمایی نشده اند به سوی معرفت داشتن به اینکه شرافت سعادت به شهادت است، چنین اعتقاد دارند که به مانند چنین حالی از شهادت نمی توان خدای متعال را عبادت نمود، آیا چنین کس نشنیده که خدای متعال در قرآن راست گفتار ذکر متن عربی: بِقَتْلِ اَنْفُسِهِمْ، فَقَالَ تَعَالَى: (فَتَوَبُّوا اِلَى بَارِكُمْ فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِكُمْ). وَ لَعَلَّ يَغْتَقِدُ اَنَّ مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى: (وَ لَا تَلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ) اِنَّهُ هُوَ الْقَتْلُ، وَ لَيْسَ اِلَّا الْمُرُّ كَذَلِكَ، وَ اِنَّمَا التَّعَبُّدُ بِهِ مِنْ اَبْلَغِ دَرَجَاتِ السَّعَادَةِ. وَ لَقَدْ ذَكَرَ صَاحِبُ الْمُقْتَلِ الْمُرَوِّى عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْاَيَةِ: [مَا يَلِيْقُ بِالْعَقْلِ]: فَرَوَى عَنْ اِسْلَمَ قَالَ: غَزَوْنَا نَهَاوَنْدَ - وَ قَالَ غَيْرُهَا - وَاصْطَفَيْنَا وَ الْعَدُوَّ صَفَيْنَ لَمْ اَعَزْ اَطْوَالَ مِنْهُمَا وَلَا اَعْرَضَ، وَالرُّومَ قَدْ اَلْصَقُوا ظُهُورَهُمْ بِحَاطِطِ مَدِيْنَتِهِمْ، فَحَمَلَ رَجُلٌ مَنَا عَلَى الْعَدُوِّ. فَقَالَ النَّاسُ: لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ اَلْقَى نَفْسَهُ اِلَى التَّهْلُكَةِ. فَقَالَ اَبُو اَيُّوبَ الْاَنْصَارِيُّ: اِنَّمَا تَوَوَّلُونَ هَذِهِ الْاَيَةَ عَلَى اِنَّ حَمْلَ هَذَا الرَّجُلِ يَلْتَمِسُ الشَّهَادَةَ، وَ لَيْسَ كَذَلِكَ، اِنَّمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْاَيَةُ فِيْنَا، لِاَنَّ كَثَرًا قَدْ اِسْتَعْلَنَّا تَرْجَمَهُ: نموده که تکلیف فرموده گروهی از امتهای سابق را که نفس خود را به قتل رسانند آنجا که فرموده: (فَتَوَبُّوا...) (11) پس توبه کنید! و به سوی خالق خود باز گردید و خود را به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است. و شاید چنین گمان دارد که

در آنجایی که خدای متعال ذکر فرموده : (وَلَا تُلْقُوا... (12) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید. آن (تهلکه) که از آن نهی فرموده، کشته شدن باشد و حال آنکه چنین نیست، بلکه تعبد به شهادت یافتن از اَبْلَغِ درجات سعادت است. و به تحقیق ذکر نموده صاحب کتاب (مقتل) آن روایات آن از امام جعفر صادق علیه السلام است که از (اَسْلَمَ) چنین روایت گردیده در تفسیر این آیه شریفه (لا تُلْقُوا... (که (اَسْلَمَ) گفت: در یکی غزوات به جهاد رفتیم، در نهاوند یا بلد دیگر؛ و ما مسلمانان و دشمنان دو صف بسته بودیم چنان صفها که مانند آن را در طول و عرض ندیده ام، کَفَّار روم پشت به حصار شهر خود داده بودند یعنی پشت ایشان محکم بود؛ پس مردی از میان صف مسلمین بر صف دشمن حمله نمود، مردم گفتند: (لا إِلَهَ... (این مرد خود را به مهلکه انداخت. ابویوب انصاری رحمه الله که در آن معرکه حاضر بود به جماعت مسلمانان، گفت که شما این آیه را چنین تاءویل نمائید که این مرد که طالب شهادت شده بر دشمن حمله نموده، خود را در (تهلکه) انداخته است، چنین نیست که شما را گمان است؛ بلکه این آیه شریفه در شأن ما نازل گردید که چون ما مشغول بودیم به متن عربی: بِنُصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَرْكُنَا إِهَالِينَا وَأَمْوَالَنَا أَيْنَ نَقِيمُ فِيهَا وَنُصَلِّحُ مَا فَسَدَ مِنْهَا، فَقَدْ ضَاعَتْ بِتَشَاغُلِنَا عَنْهَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ إِنْكَارًا لِمَا وَقَعَ فِي نَفْسِنَا مِنَ التَّخَلُّفِ عَنْ نُصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا ضَلَّاحَ إِمْوَالِنَا: (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ)، مَغْنَاة: إِنْ تَخَلَّفْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَقَمْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ أَهْلَيْتُمْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَسَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَهَلَكْتُمْ، وَذَلِكَ رَدُّ عَلَيْنَا فِيمَا قُلْنَا وَعَزَمْنَا عَلَيْهِ مِنَ الْأَقَامَةِ وَتَحْرِيفِ لَنَا عَلَى الْعُرْوِ، وَ مَا أَنْزَلْتُمْ هَذِهِ الْآيَةَ فِي رَجُلٍ حَمَلَ الْعَدُوَّ وَحَرَضَ إِصْحَابَهُ أَيْنَ يَفْعَلُوا كَفَعْلِهِ أَوْ يَطْلُبُ الشَّهَادَةَ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَجَاءً لثَوَابِ الْآخِرَةِ، أَقُولُ: وَقَدْ نَبَّهْنَاكَ عَلَى ذَلِكَ فِي خُطْبَةِ هَذَا الْكِتَابِ، وَ سَيَأْتِي مَا يَكْشِفُ عَنْ هَذِهِ الْأَسْبَابِ. قَالَ زَوْاهُ حَدِيثُ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْوَلِيدِ بْنِ عُثْبَةَ وَ مَرْوَانَ: فَلَمَّا كَانَ الْعَدَاةُ تَوَجَّهَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ ثَلَاثَ مَضِينَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ سِتِّينَ، تَرْجَمَهُ: يَارِي نَمُودَن پيغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عِيَالٍ وَ اِمْوَالِ خُوَيْشِ رَا وَ اِغْذَارِ دِيمِ وَ تَرَكَ نَمُودِيمِ كَهْ دَر نَزْدِ اَنهَآ بَمَانِيمِ وَ اَنچَه رَا كَه فَاسَدِ گَرْدِيدَه اِصْلَاحِ اَن نَمَائِيمِ. سِيسِ رَفْتَه رَفْتَه بَه وَاسَطَه اَنكَه اَز اَنهَآ غَفَلْتِ نَمُودِيمِ ضَايِعِ گَرْدِيدَنَدِ وَ اَز اَيْنِ جِهَتِ، خَدَاوَنَدِ تَعَالَى اَيْنِ اِيَه رَا نَازَلِ فَرْمُودِ اَز جِهَتِ اَنچَه كَه دَر خَوَاطِرِ مَخْضَرِ دَاشْتِيمِ وَ خِيَالِ نَمُودِيمِ كَه اَز يَارِي پيغمبر دست برداريم و به اصلاح خود بكوشيم. معنى آيه اين است كه: اگر شما ترك يارى رسول خدا نموديد و در خانه هاى خود اقامت كرديد چنان است كه خود را به دست خويش در مهلكه انداخته باشيد و خدای تعالی بر شما خشم خواهد گرفت و به اين واسطه هلاك خواهد گرديد. پس اين آیه شریفه ردى بود بر ما از آنچه گفته بوديم و بر آن عزم نموده بوديم كه در خانه ها اقامت گزينيم و ترغيبى مؤ كَد بود بر آنكه ما مسلمانان با كفار جنگ بنماييم و نازل نگردیده بر آن كس كه بر دشمن حمله آوَرَد و اصحاب خود را نيز ترغيب كند تا مانند او جهاد كنند و فيض شهادت را در راه خدا به اميد اجر و ثواب طلبد. سيد ابن طاوس مى گوید: اين مطلب را در خطبه همين كتاب خود سابقاً ذكر نمودم و بعد از اين هم ذكر خواهد شد آنچه پرده از روى اين اسباب بردارد. راويان حديث بعد از گزارش مذاكرات امام با وليد و مروان لعين، چنين گفته اند كه در صبح آن شبى كه حضرت امام حسين عليه السلام به خانه وليد، تشریف فرما شده بود بار سفر مكه را بست و متوجه خانه خدا گرديد و سه روز از ماه شعبان سال 60 از هجرت متن عربى: فَأَقَامَ بِهَا بَاقِيَ شَعْبَانَ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ سُؤَالَ وَ ذِي الْقَعْدَةِ، قَالَ: وَجَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الرَّبِيعِ، فَأَشَارَا عَلَيْهِ بِالْأَمْسَاكِ، فَقَالَ لَهُمَا: (إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَهْرَمَ بِيَأْمُرٍ، وَ أَنَا مَاضٍ فِيهِ). قَالَ: فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ اِحْسِينَا! ثُمَّ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِصَلْحِ إِهْهِلِ الضَّلَالِ وَ حَذْرَةِ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْقِتَالِ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أَهْدَى إِلَى بَغْيِ مَنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، إِمَا عَلِمْتَ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا

ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَيَشْتَرُونَ كَأَن لَّمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا، فَلَمَّ يَعْجَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، بَلْ أَمْهَلَهُمْ وَاعْتَدَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ إِعْجَازًا
 عَزِيزًا ذِي انْتِقَامٍ، إِنَّ قِيَامَ اللَّهِ يَا أبا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَلَا تَدَعَنَّ نَصْرَتِي . (ترجمه : گذشته بود که وارد شهر مکه معظمه شد و باقی شعبان
 و ماه رمضان و ماه شوال و ماه ذی القعدة را در مکه اقامت فرمود. راوی گوید: عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به خدمت آن
 جناب آمدند و اشاره نمودند که در مکه بماند. امام علیه السلام در جواب فرمود: جتم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْتَمَى
 فرمود به امری که ناچار باید به جا بیاورم . پس ابن عباس از خدمت آن جناب مرخص گردید در حالی که می گفت : واخسینا! سپس
 عبدالله بن عمر به خدمتش رسید و اشاره نمود که با گروه ضلال صلح نماید و بیم داد او را از آنکه قتال کند. امام فرمود:
 ای اباعبدالرحمان ! ندانسته ای که از پستی و خواری دنیا در نزد خدای تعالی بود که سر مطهر جناب یحیی بن زکریا علیه السلام را
 به هدیه و تعارف بردند از برای سرکشی از سرکشان بنی اسرائیل ؛ آیا ندانسته ای که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب
 هفتاد پیغمبر را می کشتند؟! سپس در بازارهای خود می نشستند و خرید و فروش می نمودند، که گویا هیچ کاری نکرده بودند؛
 پس خدا متعال تعجیل فرمود در انتقام کشیدن از ایشان بلکه بعد از مدتی گرفت ایشان را مانند گرفتن شخص صاحب عزت و
 انتقام کشنده . ای عبدالله ! بپرهیز از خشم خدای تعالی و دست از یاری من بردار. متن عربی : قَالَ: وَ سَمِعَ أَهْلَ الْكُوفَةِ بِوَصُولِ
 الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ وَ امْتِنَاعِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ، فَاجْتَمَعُوا فِي مَنْزِلِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدِ الْخَزَاعِي ، فَلَمَّا تَكَامَلُوا قَامَ فِيهِمْ
 خَطِيبًا. وَ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ: يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ، إِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ بَاءَنَ مُعَاوِيَةَ قَدْ هَلَكَ وَ صَارَ إِلَى رَبِّهِ وَ قَدَّمَ عَلَى عَمَلِهِ. وَ قَدْ قَعَدَ فِي
 مَوْضِعِهِ ابْنَةُ يَزِيدَ، وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ خَالَفَهُ وَ صَارَ إِلَى مَكَّةَ هَارِبًا مِنْ طَوَاعِيَةِ آلِ أَبِي سَفْيَانَ، وَ ائْتَمَّتْ شَيْعَتُهُ
 وَ شَيْعَةُ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ، وَ قَدْ اِخْتِاجَ إِلَى نَصْرَتِكُمْ الْيَوْمَ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ نَاصِرُوهُ وَ مُجَاهِدُو عَدُوِّهِ فَارْتَبُوا إِلَيْهِ، وَ إِنْ خُفْتُمْ
 الْوَهْنَ وَ الْفُتْلَ فَلَا تَعْرَؤُوا الرَّجُلَ مِنْ نَفْسِهِ. قَالَ: فَكَتَبُوا إِلَيْهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدِ الْخَزَاعِيِّ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنِ شَدَادٍ وَ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَاثِلٍ وَ سَائِرِ
 شَيْعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. ترجمه : راوی گوید: چون اهل کوفه شنیدند که حضرت امام حسین علیه السلام به مکه معظمه رسیده و از
 بیعت کردن با یزید پلید امتناع دارد، همه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی مجتمع گردیدند و چون جمعیت ایشان کامل گردید،
 سلیمان بن صرد برخاست و خطبه ای خواند و در آخر خطبه خود گفت : ای گروه شیعیان ! شما دانستید که معاویه لعین به نرک
 رفته و به سوی غضب خدای تعالی روی آورده و به نتایج کردار خویش رسیده و فرزند پلید آن ملعون به جای پدر خیبت خود نشسته
 و حضرت امام حسین علیه السلام از بیعت کردن با او رو گردانیده است و از ظلم طاغوتیان آل ابوسفیان - لَعْنَهُمُ اللَّهُ - به سوی
 مکه معظمه فرار نموده است و شما، شیعیان او هستید و از پیش ، شیعه پدر بزرگوار آن حضرت بوده اید و امروز آن جناب محتاج
 است که شما او را یاری نمایید؛ اگر می دانید که او را یاری خواهید نمود و در رکاب او با دشمنان او، جهاد خواهید کرد عریض
 خود را به آن جناب بنویسید؛ اگر می ترسید که مبادا سستی در یاری او نمایید و از دور او متفرق گردید، در این صورت ، این مرد را
 مغرور و فریفته خود نسازید. راوی گوید: اهل کوفه نامه ای به خدمت آن جناب نوشتند به این مضمون که (بِسْمِ اللَّهِ...) (این نامه
 ایست به سوی حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، از جانب سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و حبیب
 بن مظاهر و عبدالله بن واثل و از جانب سایر شیعیان آن حضرت از جماعت مؤمنان که سلام ما بر تو باد!، متن عربی : سَلَامُ اللَّهِ
 عَلَيْكَ، أَمَا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَمَ عَدُوَّكَ وَ عَدُوَّ أَبِيكَ مِنْ قَبْلِ، اءَلْجَبَّازِ الْعَنِيدِ الْعَشُومِ الظَّلْمُومِ الَّذِي ابْتَرَزَ هَذِهِ الْأُمَّةَ أُمَّرَهَا، وَ
 غَضَبَهَا فَيَأْتِيهَا، وَ تَأْتُرُ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَ اسْتَنْبَقَى شِرَارَهَا، وَ جَعَلَ مَالَ اللَّهِ ذَوْلَهُ بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَ غَنَاتِهَا، فَتَعْدَا لَهُ
 كَمَا بَعْدَتْ تَمُودَ، ثُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ غَيْرُكَ، فَأَقْبَلْ لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ، وَ النَّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ الْأُمِّ ارَّةَ، وَ لَسْنَا

نَجْمَعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ وَلَا جَمَاعَةٍ، وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عَيْدٍ، وَلَوْ بَلَعْنَا أُمَّتَكَ قَدْ أَقْبَلْتَ أَعْرَجْنَاهُ حَتَّى يَلْحَقَ بِالسَّامِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَى أَيْبِكَ مِنْ قَبْلِكَ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. ثُمَّ سَرَّخُوا الْكِتَابَ، وَابْتُئُوا يَوْمَيْنِ آخَرَيْنِ وَ انْفُدُوا جَمَاعَةً مَعَهُمْ نَحْوَ مِائَةٍ وَ خَمْسِينَ صَحِيفَةً مِنَ الرَّجْلِ وَالْإِثْنَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ وَالْأَرْبَعَةِ. يَسَاءَ لَوْنَةِ الْقُدُومِ عَلَيْهِمْ. ترجمه : اها بعد؛ حمد و سپاس آن خداوندی را سزااست که آن کس را که دشمن تو و دشمن پدر تو از سابق بود هلاک نمود. آن مرد جبار و عنید و ستمکار که امور این اهت را به ظلم تصرف کرد و غنیمت ها و اموال ایشان را غصب نمود و بدون آنکه امت راضی باشد آن مرد بر ایشان امیر و حکمران گردید. پس از آن ، اُخیار و نیکوکاران را کشت و ناپاکان و اشرار را باقی گذارد و مال خدا را سرمایه دولتمندی ظالمان و سرکشان قرار داد. پس دور باد از رحمت خدا، چنانکه قوم ثمود از رحمت خدا دور گردیدند. پس ما را امام و پیشوایی جز تو نیست ، بیا به سوی ما که شاید خدامتعال ما را به واسطه تو بر اطاعت حق مجتمع سازد و اینک نُعمان بن بشیر - حاکم کوفه - در قصر دارالاماره می باشد و با او از برای نماز جمعه و نماز عید حاضر نمی شویم و اگر خبر به ما برسد که حرکت فرموده ای ، او را از کوفه بیرون خواهیم نمود تا به شام برگردد. ای فرزند رسول خدا، سلام ما بر تو و رحمت و برکات الهی بر پدر بزرگوار تو باد! (وَلَا حَوْلَ... بعد از آن ، نامه مزبور را روانه خدمت آن جناب نموده و پس از آن ، دو روز دیگر درنگ کردند. بعد از دو روز جماعتی را به خدمتش فرستادند که با ایشان يك صد و پنجاه طُغری عریضه از يك نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر بود و در آن نامه های امضا شده خواهش نموده بودند که آن حضرت به نزد ایشان تشریف فرما گردد. متن عربی : وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَتَأْتِي فَلَا يَجِيبُهُمْ. فَوَزِدَ عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ سِتْمَاءَهُ كِتَابٍ، وَ تَوَاتَرَتْ الْكُتُبُ حَتَّى اجْتَمَعَ عِنْدَهُ مِنْهَا فِي نَوْبٍ وَاحِدٍ مُتَفَرِّقَةً إِثْنِي عَشَرَ أَهْلَفِ كِتَابٍ. ثُمَّ قَدَّمَ عَلَيْهِ هَانِي بَنُ هَانِي السَّبْيَعِيِّ وَ سَعِيدِ بَنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَنْفِيِّ بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ هُوَ آخِرُ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَ فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى الْخُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ . مِنْ شَيْعَتِهِ وَ شَيْعَةِ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . إِمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ، لَا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرُكَ. فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَدْ أَخْضَرَ الْجَنَابَ، وَ أَيْبَعْتَ الثَّمَارَ، وَ أَعْشَبْتَ الْأَرْضَ، وَ أَوْرَقْتَ الْأَشْجَارَ، فَأَقْدَمَ عَلَيْنَا إِذَا شِئْتَ، فَإِنَّمَا تَقْدِمُ عَلَيَّ جُنْدٍ مَجْنَدٍ لَكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ عَلَى أَيْبِكَ مِنْ قَبْلِكَ. فَقَالَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَانِي بَنِ هَانِي السَّبْيَعِيِّ ترجمه : و با وجود این همه نوشته ، آن حضرت ابا و امتناع می فرمود و اجابت خواهش ایشان را نفرمود تا اینکه در يك روز ششصد عریضه و کتابت ایشان به خدمت آن جناب رسید و همچنان نامه از پس نامه می رسید تا آنکه در يك دفعه و به چندین دفعات متفرقه ، دوازده هزار نوشته ایشان در نزد آن جناب مجتمع گردید. راوی گفت که بعد از رسیدن آن همه نامه ها، هانی بن هانی سبّعی و سعیدبن عبدالله حنفی با نامه ای که بر این مضمون بود از کوفه به خدمتش رسیدند و این ، آخرین نامه بود که به خدمت آن حضرت رسیده بود. در آن نوشته بود: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) عریضه ای است به محضر حسین بن علی امیر مؤمنان علیه السلام از جانب شیعیان آن حضرت و شیعیان پدر آن جناب علیه السلام اما بعد؛ مردم انتظار قدوم تو را دارند و بجز تو کسی را مقتدای خود نمی دانند؛ پس یابن رسول الله! بشتاب و تعجیل فرما. باغها سبز شده و میوه هارسیده و زمین ها پر از گیاه و درختان سبز و خرم و پر از برگ گردیده ؛ پس تشریف بیار و قدم رنجه فرما، چنانچه بخوای ، پس خواهی رسید به لشکری آراسته و مهیا. سلام و رحمت خدا بر تو باد و بر پدر بزرگوار تو که پیش از تو بود. (چون نامه به خدمت آن جناب رسید، هانی بن هانی سبّعی متن عربی : وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَنْفِيِّ : (خَبْرَانِي مَنْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي كُتِبَ بِهِ وَسُؤِدَ إِلَيَّ مَعَكُمْ؟). فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، شَبْتُ بَنُ رَيْعِي، وَ حَجَّازُ بْنُ أَبِي جَرٍّ، وَ يَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ، وَ يَزِيدُ بْنُ زُوَيْمٍ، وَ عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ، وَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمِيْرٍ بْنِ عَطَارِدٍ. قَالَ: فَعِنْدَهَا قَامَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَ سَأَلَ اللَّهَ الْخَيْرَةَ فِي ذَلِكَ. ثُمَّ طَلَبَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ اعْطَلَعَهُ عَلَى الْحَالِ، وَ كَتَبَ مَعَهُ

جَوَابَ كَتَبِهِمْ يَعِدُهُمْ بِالْوُصُولِ إِلَيْهِمْ وَ يَقُولُ لَهُمْ مَا مَعْنَاهُ: (قَدْ نَقَدْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ لِيُعْرِفَنِي مَا أَعْتَمْتُ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيِ جَمِيلٍ). فَسَارَ مُسْلِمٌ بِالْكِتَابِ حَتَّى دَخَلَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى كِتَابِهِ كَثُرَ اسْتِنْبَاشُهُمْ بِإِثْبَانِهِ إِلَيْهِمْ، ثُمَّ أُنْزِلُوهُ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ الثَّقَفِيِّ، وَ صَارَتْ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ، فَلَمَّا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ تَرْجَمِهِ: وَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَنْفِيٌّ رَأَى فَرَمُودَ كَيْفَ بِهِ مِنْ خَبَرِ دَهِيدٍ كَيْفَ فِيهِ نَامُهُ رَاحَةَ كَسَانِي نُوْشْتَهُ اَنْدُ وَ كِهْ بِهْ شَمَا دَادَهْ ؟ عَرْضَ نَمُودَنْدِ: يَا بَنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ! شَبَّتَ بِنِ رَيْعِي، حَجَّارُ بْنُ اَبَجَرَ، يَزِيدُ بْنُ حَارِثٍ، يَزِيدُ بْنُ زُوَيْمٍ، غُرُوهُ بْنُ قَيْسٍ، عَمْرُو بْنُ حَجَّاجٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمِيرِ بْنِ عَطَّارٍ نُوْشْتَهُ اَنْدُ. پَسِ اَنْ جَنَابِ بَرخاست و دو ركعت نماز در میان (ركن و) (مقام) به جای آورد و در این باب از خدای متعال طلب خیر نمود. سپس جناب مسلم بن عقیل را طلبید و او را از کیفیت حال مطلع گردانید و جواب نامه های کوفیان را نوشت و به وسیله جناب مسلم ارسال نمود و در آن وعده فرمود که در خواست ایشان را اجابت نماید و مضمون آن نامه این بود: (به سوی شما پسر عموی خود مسلم بن عقیل را فرستادم تا آنکه مرا از آنچه که رأی جمیل شما بر آن قرار گرفته، مطلع سازد.) پس جناب مسلم با نامه آن حضرت، روانه کوفه گردید تا به شهر کوفه رسید. چون اهل کوفه بر مضمون نامه آن حضرت علیه السلام اطلاع یافتند خرسندی بسیار به آمدن جناب مسلم اظهار داشتند و او را در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی فرود آوردند و گروه شیعیان به خدمتش آمد و شد می کردند و چون گروهی بر دور آن جناب جمع می آمدند، نامه امام علیه السلام را بر ایشان قرائت می نمود و ایشان از غایت اشتیاق به متن عربی: الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُمْ يَنْكُونَ، حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشْرٍ اَنْفَا، وَ كَتَبَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنِ مُسْلِمِ الْبَاهِلِيِّ وَ عِمَارَةُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ اِلَى يَزِيدَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - يُخْبِرُونَهُ بِاَمْرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَيَشِيرُونَ عَلَيْهِ بِصِرْفِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ وَ وَايَةِ غَيْرِهِ. فَكَتَبَ يَزِيدٌ اِلَى عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ زِيَادٍ - وَكَانَ وَالِيَا عَلَى الْبَصْرَةِ - بِاَنَّهٗ قَدْ وَاَلَا هُ الْكُوفَةَ وَضَعَهَا اِلَيْهِ، وَ يَعْرِفُهُ اَمْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ اَمْرُ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ يَشَدُّدُ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَ قَتْلِهِ، فَتَأْتِي عُبَيْدَةَ اللّٰهُ لِلْمَسِيرِ اِلَى الْكُوفَةِ. وَ كَانَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَتَبَ اِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ اَشْرَافِ الْبَصْرَةِ كِتَابًا مَعَ مَوْلى لَهٗ اِسْمُهٗ سَلِيْمَانٌ وَ يَكْتُمِي اَبَا زَيْنٍ يَدْغُوهُمْ فِيهِ اِلَى نُصْرَتِهِ وَ لُزُومِ طَاعَتِهِ، مِنْهُمْ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودِ النَّهْشَلِيِّ وَ الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَاوِدِ الْعَبْدِيُّ. فَجَمَعَ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودِ بَنِي تَمِيمٍ وَ بَنِي حَنْظَلَةَ وَ بَنِي سَعْدٍ، فَلَمَّا حَضَرُوا قَالَ: يَا بَنِي تَمِيمٍ كَيْفَ تَرْجَمُهُ: گريه می افتادند. به همین منوال بود تا آنکه هیجده هزار نفر با آن جناب بیعت نمودند و در این اثناء، عبدالله بن مسلم باهلی ملعون، عماره بن ولید پلید، عمر بن سعد عنید، نامه ای به سوی یزید و ولد الزنا مرقوم داشتند و آن پلید را از کیفیت حال جناب مسلم بن عقیل، با خبر نمودند و برای یزید چنان صلاح دانسته و به او اشاره کردند که نعمان بن بشیر را از حکومت کوفه منصرف دارد و دیگری را در جای او منصوب نماید. یزید پلید نامه ای به سوی ابن زیاد لعین - که در بصره حاکم بود - نوشت و منشور ایالت کوفه را به ضمیمه حکومت بصره به او بخشید و او را به کیفیت حال و امر جناب مسلم بن عقیل و حال حضرت امام حسین علیه السلام آگاه نمود و تأکید بسیار کرد که جناب مسلم را به دست آورده و او را شهید نماید. پس عبیدالله بن زیاد پلید مہیای رفتن شهر کوفه گردید و از آن طرف حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام نامه ای به جانب اهل بصره و به گروهی از اشراف و بزرگان آن شهر، روانه داشت و آن نامه را به دست غلام خود سلیمان - که هکتی بود به (ابورزین) - سپرده، روانه بصره فرمود و آن نامه مشتمل بود بر دعوت نمودن ایشان به آنکه آن جناب را یاری نمایند و قید اطاعت او را به گردن نهند و از جمله آن جماعت یزید بن مسعود نهشلی و منذر بن جارود عبیدی بود. یزید بن مسعود، طائفه بنی تميم و بنی حنظله و بنی سعد را طلب کرد و ایشان را جمع نمود؛ چون حاضر گردیدند گفت: ای جماعت متن عربی: تَرَوْنَ مَوْضِعِي مِنْكُمْ وَ حَسْبِي فِيكُمْ؟ فَقَالُوا: بَعْجٌ بَعْجٌ، اِنَّتَ وَاللّٰهِ فَقَرَهُ الظَّهْرَ وَرَأْسُ الْمُخْرِ، حَلَلْتِ فِي الشَّرَفِ وَسَطًا، وَ تَقَدَّمْتِ فِيهِ فَرَطًا. قَالَ: فَاِنِّي قَدْ جَمَعْتُكُمْ لِامْرِ اَزِيدٍ اَنْ اَشَاوِرَكُمْ فِيهِ وَ اَسْتَعِينَ بِكُمْ عَلَيْهِ. فَقَالُوا: وَاللّٰهِ اِنَّا نَمْنَعُكَ

النَّصِيحَةَ وَ نُجْهَدَ لَكَ الرَّأْيَ، فَقُلْ نَسْمَعُ. فَقَالَ: إِنَّ مَعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، فَأَهْوُونَ بِهِ وَاللَّهِ هَالِكًا وَمَمْقُودًا. أَيْلَا وَإِنَّهُ قَدْ انْكَسَرَ بَابُ الْجَوْرِ وَالْإِثْمِ، وَ تَضَعُصَتْ أَرْكَانُ الظُّلْمِ. وَ قَدْ كَانَ آءُخْذَتْ بَيْعَةً عَقَدَ بِهَا أَمْرًا وَ ظَنَّ أَنَّ قَدْ آءُخْذَمَهُ. وَ هَيْهَاتَ وَالَّذِي آءَرَادَ، اجْتَهَدَ وَاللَّهِ فَنَشَلْ، وَ شَاوَرَ فَمُخْذِلَ. وَ قَدْ آءَقَامَ إِبْنَةُ يَزِيدَ - شَارِبَ الخُمُورِ وَرَأْسَ الفُجُورِ - يَدْعِي الخِلَافَةَ عَلَى المُسْلِمِينَ وَيَتَأَمَّرُ عَلَيْهِمْ تَرْجَمَهُ : بنی تمیم ، آیا مرا در حق خویش چگونه به جا آوردید و حسب و موقعیت مرا در میان خود چگونه یافتید؟ همگی يك صدا گفتند: بَخِ بِخِ بسیار نیکو و به خدا سوگند که تو را مانند استخوانها و فقرات پشت و کمر خود و سر آمد فخر و نیکنامی و در نقطه وسط شرافت و بزگواری ، یافتیم . حق سابقه بزگواری مر توراست و تو را در سختی ها ذخیره خود می دانیم . گفت : اینك شما را در اینجا جمع نموده ام از برای امری که می خواهم در آن امر با شما هم مشورت کنم و هم از شما اعانت طلبم . همگی يك صدا در جواب گفتند: به خدا قسم که ما همه شرط نصیحت به جا آوریم و کوشش خود را در رأی و تدبیر دریغ نداریم ؛ بگو تا بشنویم . پس یزیدین مسعود گفت : معاویه به جهنم واصل گردید و به خدا سوگند. مرده ای است خوار و بی مقدار که جای افسوس بر هلاکت او نیست و آگاه باشید که با مردن او در خانه جور و ستم شکسته و خراب و ارکان ظلم و ستمکاری متزلزل گردید و آن لعین ، بیعتی را تازه داشته و عقد امارت را به سبب آن بر بسته به گمان آنکه اساس آن را مستحکم ساخته ؛ دور است آنچه را که اراده کرده ، کوششی سست نموده و یارانش در مشورت ، او را مخذول ساخته اند و به تحقیق که فرزند حرام زاده خود یزید پلید شرابخوار و سرآمد فجور را به جای خود نشانیده ، ادعا می کند که خلیفه مسلمانان است و خود را بر ایشان امیر می داند بدون آنکه کسی از مسلمانان بر این متن عربی : بِغَيْرِ رِضَى مِنْهُمْ، مَعَ قَصْرِ حِلْمٍ وَ قَلَّةِ عِلْمٍ، لَا يَغْرِفُ مِنَ الْحَقِّ مُوطِئَ قَدَمِهِ، فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا مَبْرُورًا لَجِهَادِهِ عَلَى الدِّينِ أَفْضَلُ مِنَ جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ. وَ هَذَا الْخُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، ذُو الشَّرَفِ الْإِصِيلِ وَالرَّأْيِ الْإِثِيلِ، لَهُ فَضْلٌ لَا يُوصَفُ وَ عِلْمٌ لَا يُنْزَفُ. وَ هُوَ آءُوَلَى بِهَذَا الْأَمْرِ لِسَابِقَتِهِ وَ سَنِّهِ وَ قَدَمِهِ وَ قَرَابَتِهِ، يَعْطِفُ عَلَى الصَّغِيرِ وَ يَخْتُو عَلَى الْكَبِيرِ، فَأَعْرَضَ بِهِ رَاعِي رَعِيَّتِهِ وَ إِمَامٌ قَوْمٍ، وَ جَبَّتْ لِلَّهِ بِهِ الْحُجَّةُ وَ بَلَغَتْ بِهِ الْمَوْعِظَةَ. فَلَا تَعْشَوْا عَنْ نُورِ الْحَقِّ وَ لَا تَسْغَبُوا فِي وَهْدَةِ الْبَاطِلِ، فَقَدْ كَانَ صَخْرٌ ابْنُ قَيْسٍ قَدْ انْخَذَلَ بِكُمْ يَوْمَ الْجَمَلِ، فَأَغْسِلُوهَا بِخُرُوجِكُمْ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نُصْرَتِهِ. وَ اللَّهُ لَا يَقْمَرُ آءُخْذَ عَنْ نُصْرَتِهِ إِلَّا آءُورْتَهُ اللَّهُ الدَّلَّ فِي وَلَدِهِ وَ الْقَلْبَةَ فِي عَشِيرَتِهِ. وَهَا آءَنَا قَدْ لَبِسْنَا لِلْخُرْبِ لَامَتَهَا وَآءَرَعْنَا لَهَا تَرْجَمَهُ : امر راضی و خشنود باشد با آنکه سرشته حلم و بردباری او کوتاه و علم او اندک است به قدری که پیش پای خود را ببیند، معرفت به حق نداد. (فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا... (به خدا سوگند! جهاد کردن با یزید از برای ترویج دین ، افضل است در نزد خدای تعالی از جهاد نمودن با مشرکان . و همانا حسین بن علی علیه السلام فرزند دختر رسول الله صلى الله عليه و آله ، صاحب شرافت اصیل و در رأی و تدبیر محکم و بی عدیل است . صاحب فضلی است که به وصف در نمی آید و صاحب علمی که منتها ندارد، او سزاورتر است به خلافت از هرکسی ، هم از جهت سابقه او در هر فضیلتی و هم از حیث سن و هم از بابت تقدم و قرابت او از رسول صلى الله عليه و آله ؛ عطوف است بر صغیر و مهربان است نسبت به کبیر؛ پس گرمای پادشاهی است بر رعیت و نیکو امامی است بر مردم و به واسطه او، حجت خدا بر خلق تمام و موعظه الهی به منتها و انجام است ؛ پس از دیدن نور حق کور نباشید و کوشش در ترویج باطل ننمائید و به تحقیق که صخر بن قیس شما را در روز جمل به ورطه خذلان مخالفت با علی علیه السلام در انداخت تا اینکه با حضرتش در آویختید. پس اینك لوث این گناه را با شتافتن به یاری فرزند رسول الله صلى الله عليه و آله از خود بشوید و ننگ این کار را از خویشتن بردارید. به خدا سوگند! هیچ کس کوتاهی نکند از یاری آن جناب جز آنکه خد مذلت رادر اولاد او به ارث گمارد و عشیره و کسان او را اندک نماید و من خود اکنون مهیا و در عزم جنگم و لباس جهاد بر تن راست نموده متن عربی : بَدْرُعَهَا، مَنْ لَمْ يُقْتَلْ يَمُتْ وَ مَنْ يَهْرَبُ لَمْ يَمُتْ، فَأَخْسِنُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ رَدَّ الْجَوَابِ. فَتَكَلَّمَتْ بَنُو حَنْظَلَةَ ، فَقَالُوا: يَا

اَبَا خَالِدٍ نَحْنُ نَبْلُ كِنَانَتِكَ وَفَارِسُ عَشِيرَتِكَ، اِنْ رَمَيْتَ بِنَا اَصْبِتَ، وَاِنْ غَزَوْتَ بِنَا فَتَحْتَ، لَا تَخَوْضُ وَاللَّهِ غَمْرَةً اِلَّا خُضْنَاهَا، وَلَا تَلْقَى
 وَاللَّهِ شِدَّةَ اِلَاقِيْنِ اَهَا، نُنْصِرُكَ بِاَسْيَافِنَا وَنَقِيْكَ بِاَبْدَانِنَا، اِذَا شِئْتَ فَاَفْعَلْ. وَ تَكَلَّمْتُ بَنُو سَعْدِ بْنِ يَزِيْدٍ، فَقَالُوا: يَا اَبَا خَالِدِ اِنْ
 اَبْعَضَ اِلْاَشْيَاءِ اِلَيْنَا خِلَافُكَ وَالْخُرُوجُ عَن رَايِكَ، وَ قَدْ كَانَ صَخْرُ بْنُ قَيْسٍ اَمْرًا يَبْرُكُ الْقِتَالِ فَحَمَدْنَا اَمْرًا وَ بَقِيَ عَرْنًا فِينَا، فَاَمْهَلْنَا
 تُرَاجِعَ الْمَشُورَةَ وَ يَأْتِيكَ رَايُنَا. وَ تَكَلَّمْتُ بَنُو عَامِرِ بْنِ تَمِيْمٍ فَقَالُوا: يَا اَبَا خَالِدِ نَحْنُ بَنُو اَبِيْكَ وَخَلَفَاؤُكَ، لَا نَرْضَى اِنْ غَضَبْتَ وَلَا
 نَقْطُنْ اِنْ ضَعَبْتَ. وَاَلَا مَرُّ اِلَيْكَ، فَاذْعُنَا نَجِيْكَ وَ اَمْرُنَا نَطِغْكَ، تَرْجَمَهُ : وَ زَرَهُ جَنَگَ رَا دَر بَر دَارَم ، هَرْكَس كَشْتَه نَشْد عَاقِبَت بَمِيْرِد وَ
 اَنَكَه فَرَار كَرْد اَز مَرْگ جَان بَه سَلَامَت نَخَوَاهِد بَرْد. خُدا شَمَا رَا رَحْمَت كَنَاد، پَاسَخ مَرَا نِيَكُو دَهِيْد وَ جَوَاب پَسَنَدِيْدَه بَكُوِيْد. پَس
 طَايِفَه بَنِي حَنْظَلَه بَه تَكَلَم اَمْدَنْد وَ كَفْتَنْد: اِي اَبَا خَالِد، مَايِيْم تِيْر تَرْكَش وَ سَوَارَان شَجَاع عَشِيْرَه تُو: اِكْر مَا رَا بَه سَوِي نَشَاْنَه اَفَكْنِي
 بَه هَدَف خُودخَوَاهِي رَسِيْد وَ اِكْر بَا دَشْمَنَان دَر اَوِيْرِي وَ جَنَگ نَمَايِي فَتَح وَ پِيْرُوْرِي اَز اَن تُو بَاشْد. بَه خُدا قَسْم كَه دَر هِيْج وَرطَه فَرُو
 نَمِي رُوِي جَز اَنَكَه مَا نِيْز بَا تُو خَوَاهِيْم رَفْت وَ بَا هِيْج شَدْت وَ سَخْتِي رُو بَرُو نَكْرِي مَكْر اِيْنَكَه مَا نِيْز بَا تُو شَرِيْكَ بَاشِيْم وَ بَا اَن
 مَشْكَل وَ سَخْتِي رُوْبَرُو كَرْدِيْم . بَه خُدا سُوْكَنْد، بَا شَمَشِيْرَهَاي خُود، تُو رَا يَارِي وَ بَه بَدَنهَا، سِيْر تُو بَاشِيْم وَ تُو رَا مَحَافِظَت نَمَايِيْم .
 اَنگَاه بَنِي سَعْد بَه سَخْن دَر اَمْدَنْد كَفْتَنْد: اِي اَبَا خَالِد، دَشْمَن تَر اَز هَرْ چِيْز نَزْد مَا، مَخَالَفَت بَا رَايِ تُو اَسْت وَ خَارِج بُوْدن اَز تَدْبِيْر تُو:
 چَه كَنَم كَه قَيْسِ بَنِ صَخْرِ مَا رَا مَاءَمُور دَاشْتَه كَه تَرْك قِتَال كَنِيْم وَ تَا كَنُونِ مَا اِيْن اَمْر رَا شَاشِيْسْتَه مِي دَانَسْتِيْم وَ اَز اِيْن جَهْت عَرْتِ
 وَ شَاءَن دَر قَبِيْلَه مَا پَايِدَار مَانَدَه ، پَس مَا رَا مَهْلَتِي بَايِد تَا بَه شَرْط مَصْلَحَت كُوشِيْم وَ رَجُوع بَه مَشُورَت نَمَايِيْم وَ پَس اَز مَشُورَت ،
 عَقِيْدَه وَ رَايِ مَا دَر نَزْد تُو ظُهُور خَوَاهِد يَافْت . پَس اَز اَن ، طَائِفَه بَنِي عَامِرِ بَنِ تَمِيْمِ اَعْاز سَخْن كَرْدَنْد كَفْتَنْد: اِي اَبَا خَالِد، مَا
 پَسْرَان قَبِيْلَه پَدْر تُو هَسْتِيْم وَ هَم سُوْكَنْد بَاتُو: اَز هَرْ چَه كَه تُو خَشْم گِيْرِي مَا رَا اَز اَن خَشْنُوْدِي نِيْسْت بَلَكَه مَا نِيْز اَز اَن خَشْمَانَاكِيْم
 وَچُون بَه جَايِي كُوج نَمَايِي ، مَتْن عَرَبِي : وَاَلَا مَرُّ اِلَيْكَ اِذَا شِئْتَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنِي سَعْدٍ لَنْنُ فَعَلْتُمُوهَا لَا رَفَعَ اللّٰهُ السَّيْفَ عَنْكُمْ اَبَدًا،
 وَلَا زَالَ سَيْفُكُمْ فَيْكُمْ. ثُمَّ كَتَبَ اِلَى الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَهَا بَعْدُ: فَقَدْ وَصَلْ اِلَى كِتَابِكَ، وَ فَمِهْمْتِ مَا
 نَدَبْتَنِي اِلَيْهِ وَ دَعَوْتَنِي لَه مِنْ اِلْاِخْذِ بِحَظْلِي مِنْ طَاعَتِكَ وَالْفُؤُزِ بِنَيْبِي مِنْ نُصْرَتِكَ، وَ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَخْلُو الْاَرْضَ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ
 اَوْ دَلِيْلٍ عَلٰى سَبِيْلِ النُّجَاةِ. وَ اِنَّكُمْ حُجَّةُ اللّٰهِ عَلٰى خَلْقِهِ وَ وَدِيْعَتُهُ فِى اَرْضِهِ، تَفَرَّغْتُمْ مِنْ زَيْتُونِهِ اِحْمَدِيَّتِهِ هُوَ اَصْلُهَا وَ اَنْتُمْ فَرَعُهَا.
 فَاَقْدَمِمْ سَعْدَتِ بَا سَعْدِ طَائِرٍ. فَقَدْ دَلَّلْت لَكَ اِعْنَاقَ بَنِي تَمِيْمٍ وَ تَرَكْتَهُمْ اَشَدَّ تَتَابِعًا لَكَ مِنَ الْاَيْلِ الظَّمَاءِ يَوْمَ خَمْسِيْهَا لُوْرُوْدِ الْمَاءِ. وَ
 قَدْ دَلَّلْت لَكَ رِقَابَ بَنِي سَعْدِ وَ غَسَلْت لَكَ دَرْنَ تَرْجَمَهُ : مَا نِيْز وَطَنِ اَخْتِيَارِ نَمَايِيْمِ وَ تُو رَا هَمْرَاهِي كَنِيْم . اَمْرُوز فَرْمَان تُو رَاسْت ،
 بَخُوان تَا اِجَابَت كَنِيْم وَ اَنچَه فَرْمَايِي ، اطَاعَت دَارِيْم . فَرْمَان بَه دَسْت تُو اَسْت چَنَانچَه بَخُواهي مَا نِيْز طَمِيْع تُوَايْم . اَنگَاه يَزِيْد بَن
 مَسْعُود، بَار دِيْگَر طَائِفَه بَنِي سَعْدِ رَا مَخَاطَب نَمُودَه كَفْت : بَه خُدا سُوْكَنْد! اِكْر شَمَا تَرْك نَصْرَت فَرَزَنْد رَسُوْل خُدا صَلَّى اللّٰهُ عَلِيْهِ وَ
 اٰلِهِ نَمَايِيْد، خُداي مَتَعَالِ تِيْغِ اِنْتِقَامِ رَا اَز فَرْقِ شَمَا بَر نَخَوَاهِد دَاشْت وَ شَمَشِيْرِ عِدَاوَتِ دَر مِيَانِ شَمَا اِلَى اَلْبَدِ باقِي خَوَاهِد بُوْد. سِپَس
 يَزِيْد بَنِ مَسْعُودِ نَامَه اِي بَه خُدْمَتِ اِمَامِ عَلِيْهِ السَّلَامِ مَرْقُومِ دَاشْت بَه اِيْنِ مَضْمُونِ : (...نُوشْتَه حَضْرَتِ بَه مَن رَسِيْد وَ اَنچَه رَا كَه
 بَدَانِ تَرْغِيْتِ وَ دَعُوْتِ فَرْمُودَه بُوْدِي فَهْمِيْدَه وَ رَسِيْدِم كَه هَمَانَا بَهْرَه خُوِيْشِ رَا اَز اطَاعَتِ فَرْمَانَتِ بَبَايِدِم دَر يَافْتِ وَ بَه نَصِيْبِ
 خُوِيْشِ اَز فَيِضِ نَصْرَتِ وَ يَارِي بَهْرَه مَنْدِ بَابِيْدِم كَرْدَنْد وَ بَه دَرَسْتِي كَه خُداي مَتَعَالِ هَرْگَز رَمِيْنِ رَا خَالِي نَخَوَاهِد كُذَاشْتِ اَز پِيْشُوَايِي
 كَه بَر طَرِيْقَه خِيْرِ وَ يَا هَدَايَتِ كَنَنْدَه بَه سَوِي رَاهِ نَجَاتِ بَاشْد وَ اِيْنَكِ شَمَايِيْدِ حُجَّتِ خُدا بَر خَلْقِ وَ بَر رُوِي رَمِيْنِ وَدِيْعَه حَضْرَتِ حَقِ ،
 شَمَايِيْدِ نُو نَهَالِ دَرخْتِ زَيْتُونِ اِحْمَدِي كَه اَن حَضْرَتِ اَصْلِ دَرخْتِ وَ شَمَا شَاخَه اَوِيِيْد؛ پَس قَدَمِ رَنجَه فَرْمَا بَه بَخْتِ مَسْعُودِ، هَمَانَا
 گَرُوهِ كَرْدَنَكَشَانِ بَنِي تَمِيْمِ رَا بَرَايِ طَاعَتِ تُو خُوارِ وَ چَنَانِ طَرِيْقِ بَنْدُگِيِ اِيْشَانِ رَا هَمُوارِ نَمُودِم كَه اَشْتِيَاقِ اِيْشَانِ بَه دَنْبَالِ هَمِ دَر
 اَمْدَنِ دَر طَاعَتِ ، بَه مَرَاتِبِ بَالَا تَرِ اَسْت اَز حَرَصِ شَتْرَانِي كَه سَه رُوزِ، بَه تَشَنُگِيِ بَرَايِ وَرُودِ بَر اَبِ رُوانِ ، بَه سَرِ بَرْدَه اَنْد. رِقَابِ بَنِي

سعد را هم متن عربی : صُدُورِهَا بِمَاءٍ سَحَابِيَهٍ مُرْنٍ حَتَّى اسْتَهَلَّ بِرُقْمَا فَلَمَعَ . فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِتَابَ قَالَ : (مَا لَكَ أَمَنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ وَءَعَزَّكَ وَءَاوَاكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْإِكْبَرِ) . فَلَمَّا تَجَهَّزَ الْمُشَارِ إِلَى اللَّهِ لِلْخُرُوجِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَهُ قَتْلُهُ قَبْلَ أَنْ يَسِيرَ فَجَزَعَ مِنْ انْقِطَاعِهِ عَنْهُ . وَءَمَّا الْمُنْدِرُ بْنُ الْجَاوِدِ : فَإِنَّهُ جَاءَ بِالْكِتَابِ وَالرَّسُولِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِأَنَّ الْمُنْدِرَ خَافَ أَنْ يَكُونَ الْكِتَابُ دَسِيسًا مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ . وَكَانَتْ بَحْرِيَّةُ بِنْتُ الْمُنْدِرِ زَوْجَةً لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ . فَأَخَذَ عَبْدُ اللَّهِ الرَّسُولَ فَصَلَبَهُ . ثُمَّ صَعَدَ الْمُنْبَرُ فَخَطَبَ وَتَوَعَّدَ أَهْلَ الْبَصْرَةَ عَلَى الْخِلَافِ وَإِثَارَةِ الْأَرْجَافِ . ثُمَّ بَاتَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ . فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَنَابَ عَلَيْهِمْ إِخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ ، وَءَسْرَعَ هُوَ إِلَى قَصْرِ الْكُوفَةِ . تَرْجَمَهُ : بِهِ بِنْدِ فِرْمَانَتِ دَرِ آوْرَدِه ام و كينه های دیرینه سینہ هایشان را فرو شسته ام به نصیحتی که مانند باران که از ابر سفید فرو ریزد. آن زمانی که پاره های ابر از برای ریختن باران به صدا در آیند آنگاه درخشنده شوند. چون جناب ابی عبد الله علیه السلام نامه آن مؤ من مخلص را قرائت نمود و بر مضمونش اطلاع یافت از روی شادی و انبساط فرمود: تو را چه شد خدایت ایمن کناد در روز خوف و تو را عزیز دارد و پناه دهاد در روز قیامت از تشنگی . یزیدبن مسعود در تهیه خروج (از شهر بصره) بود و عزم رسیدن به خدمت آن امام مظلوم نموده که خبر وحشت اثر شهادت آن جناب به او رسید که قبل از آنکه از بصره بیرون آید. پس آغاز جزع و زاری و ناله و سوگواری در داد که از فیض شهادت محروم بماند. اما مُنْدِر بن جارود، پس نامه آن جناب را با (رسول آن حضرت) به نزد عبید الله بن زیاد پلید آورد؛ زیرا که ترسیده بود از آنکه مبدا که این نامه حيله و دسیسه باشد که عبید الله لعین فرستاده تا آنکه عقیده او را در باره امام علیه السلام بداند و (بحرته) دختر مندر، همسر عبید الله زیاد بود. پس ابن زیاد بد بنیاد، رسول آن حضرت را گرفته و بر دارش بیاویخت و خود بر منبر بالا رفت و خطبه خواند و اهل بصره را از ارتکاب مخالفت با او و یزید بیم داد و از هیجان فتنه و آشوب بترسانید و خود آن شب را در بصره اقامت نمود و چون صبح شد برادر خویش عثمان بن زیاد بدبنیاد را به نیابت برگزید و خود به سرعت تمام متوجه قصر دارالاماره کوفه گردید. متن عربی : فَلَمَّا قَارَبَهَا نَزَلَ حَتَّى اءَمْسَى ، ثُمَّ دَخَلَهَا لَيْلًا ، فَظَنَّ اءَهْلُهَا اءَنَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَتَبَاشَرُوا بِقُدُومِهِ وَدَنَوْا مِنْهُ . فَلَمَّا عَرَفُوا اءَنَّهَ ابْنَ زِيَادٍ تَفَرَّقُوا عَنْهُ . فَدَخَلَ قَصْرَ الْاِمَارَةِ وَبَاتَ لَيْلَتَهُ إِلَى الْغَدَاةِ . ثُمَّ خَرَجَ وَصَعَدَ الْمُنْبَرَ وَخَطَبَهُمْ وَتَوَعَّدَهُمْ عَلَى مَعْصِيَةِ السُّلْطَانِ وَوَعَدَهُمْ مَعَ الطَّاعَةِ بِالْاِحْسَانِ . فَلَمَّا سَمِعَ مُسْلِمٌ بِنُ عَقِيلٍ بِذَلِكَ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْاِسْتِهَارِ فَخَرَجَ مِنْ دَارِ الْخُتَّارِ وَقَصَدَ دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ . فَأَوَاهُ وَكَثُرَ اِخْتِلَافُ الشَّيْعَةِ اِلَيْهِ ، وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَضَعَ الْمَرَاصِدَ عَلَيْهِ . فَلَمَّا عَلِمَ اءَنَّهَ فِي دَارِ هَانِي دَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْاِسْثَعَثِ وَ اَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ وَعَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ وَ قَالَ : مَا يَمْنَعُ هَانِي بْنَ عُرْوَةَ مِنْ اِثْبَانِنَا؟ فَقَالُوا : مَا نَدْرِي ، وَ قَدْ قِيلَ : اِنَّهُ يَشْتَكِي . فَقَالَ : قَدْ بَلَغَنِي ذَلِكَ وَبَلَغَنِي اءَنَّهَ قَدْ بَرَّءَ وَ اءَنَّهَ يَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِهِ . وَلَوْ اءَعْلَمَ اءَنَّهَ شَاكٍ لَعُدْتُهُ . فَالْقُوهُ تَرْجَمَهُ : چون آن ملعون به نزدیک شهر کوفه رسید از مرکب فرود آمد و درنگ نمود تا شب در آید. پس شبانه داخل کوفه گردید. اهل کوفه را چنان گمان رسید که حضرت امام حسین علیه السلام است ؛ پس خود را به قدمهای او می انداختند و به نزد او می آمدند و چون شناختند که ابن زیاد بدبنیاد است از اطراف او متفرق شدند. پس آن لعین پلید خود را به قلمرو دارالاماره رسانیده داخل قصر شد و آن شب را تا صبح به سر برد؛ چون صبح شد بیرون شتافت و در مسجد، بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را از مخالفت سلطان یعنی یزید ترسانید و وعده احسان و جوائز به مطیعان او داد. و چون جناب مسلم بن عقیل از رسیدن ابن زیاد لعین با خبر گردید از بیم آنکه مبدا که آن پلید از بودن او در کوفه آگاه شود، از خانه مختار بیرون آمد و قصد خانه هانی بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - نمود. پس هانی او را در خانه خود پناه داد. پس از آن ، گروه شیعه به نزد آن جناب به کثرت مراودت می کردند و به خدمتش مُشْرِف می شدند و از آن طرف ، عبیدالله بن زیاد جاسوسان در شهر کوفه گماشت که جناب مسلم را به دست آورند و چون بدانست که در خانه هانی بن عروه است ، محمدبن اشعث لعین و اسماء بن خارجه و عمروبن حجاج پلید را طلبید و گفت : چه شد که هانی بن

عروه به نزد ما می آید؟ گفتند: ما نمی دانیم چنین گفته اند که هانی را مرضی عارض گردیده و از مرض شکایت دارد. ابن زیاد گفت: شنیده ام که از مرض بهبود یافته و او بر در خانه متن عربی: وَمَرُوهٌ اِنَّ لَا يَدَعُ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّنَا. فَاِنَّی لَا اَعْجِبُ اِنَّ يَفْسُدَ عِنْدی مِثْلُهٗ؛ لِاِنَّهٗ مِنْ اَشْرَافِ الْعَرَبِ. فَاَتَوْهُ حَتَّى وَقَفُوا عَلَيْهِ عَشِيَّةً عَلَى بَابِهِ. فَقَالُوا: مَا يَمْنَعُكَ مِنْ لِقَاءِ الْاَمِيرِ. فَاِنَّهٗ قَدْ ذَكَرَكَ وَ قَالَ: لَوْ اَعْلَمْتُ اِنَّهٗ شَاكٍ لَعَدْتُهُ. فَقَالَ لَهُمْ: الشُّكْوَى تَمْنَعُنِي. فَقَالُوا لَهُ: اِنَّهٗ قَدْ بَلَغَ اَنَّكَ تَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِكَ كُلَّ عَشِيَّةٍ. وَقَدْ اسْتَبَطَاكَ، وَالْاَبْطَاءُ وَالْجَفَاءُ لَا يَحْتَمِلُهُ السُّلْطَانُ مِنْ مِثْلِكَ. لِاَنَّكَ سَيِّدٌ فِي قَوْمِكَ. وَنَحْنُ نَقْسِمُ عَلَيْكَ اِلَّا مَا زَكَيْتَ مَعَنَا اِلَيْهِ. فَدَعَا بِثِيَابِهِ فَلَبِسَهَا ثُمَّ دَعَا بِبَغْلَتِهِ فَرَكِبَهَا. حَتَّى اِذَا دَنَا مِنَ الْقَصْرِ كَأَنَّ نَفْسَهُ قَدْ اَحْسَتَتْ بِبَغْضِ الَّذِي كَانَ. فَقَالَ لِحِصَانِ بْنِ اَسْمَاءِ بْنِ خَارِجَةَ: يَا بْنَ اَخِي اِنِّي وَاللَّهِ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ الْاَمِيرِ لَخَائِفَةٌ. فَمَا تَرَى؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا عَمَّ مَا اَتَخَوَّفْتُ عَلَيْكَ شَيْئًا. فَلَا تَجْعَلْ عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا. ترجمه: خویش می نشیند و اگر دانستمی که او را عارضه ای است همانا به عیادتش می شتافتم؛ پس شما به نزدش رفته او را ملاقات نمایید و به فرمایشش ادای حقوق واجب ما را بر ذمتش فرو نگذارید؛ زیرا که ما را محبوب نیست که امر چنین شخصی از اشراف و سروران عرب در نزد فاسد و ناچیز آید. فرستادگان آن لعین به نزد هانی آمدند و شبانگاهی بر درب خانه اش بایستادند و پیغام ابن زیاد لعین را به او رساندند. گفتندش تو را چه رسیده که به دیدن امیر نشتافتی و او را ملاقات نفرمودی؛ زیرا او به یاد تو افتاده چنین گفته که اگر دانستمی که او را عارضه است من خود به عیادتش می شتافتم. هانی، فرستادگان را پاسخ چنین داد: مرا بیماری، از خدمت امیر بازداشته. گفتند: به ابن زیاد خبر داده اند که شبانگاهان به درب خانه خویش می نشینی و درنگ تو را از ملاقاتش ناخوش آمده و ناگرویدن و جفا کردن را، سلاطین از مانند تو تحمل نکنند؛ زیرا تویی سرور قوم خود و بزرگ طایفه خویش و تو را سوگند که به ملازمت ما بر مرکب بنشین و به نزد عبیدالله لعین آی. پس هانی ناچار لباس خود را طلبید و پوشید آنگاه اشتر خویش را خواسته و سوار گردید و روانه راه شد. چون به نزدیک قصر دارالاماره رسید همانا در خاطرش گذشت و نفسش احساس نمود پاره ای از علائم را که یافته بود. لذا حستان بن اسماء بن خارجه را گفت: ای برادرزاده، به خدا سوگند که من از این مرد بیمناک و خائفم، راءى تو در این باب چیست؟ متن عربی: وَلَمْ يَكُنْ حِصَانٌ يَعْلَمُ فِى اَيِّ شَيْءٍ بَعَثَ اِلَيْهِ غُنَيْدُ اللّٰهِ بْنِ زِيَادٍ. فَجَاءَ هَانِي وَالْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلُوا جَمِيعًا عَلَى غُنَيْدِ اللّٰهِ. فَلَمَّا رَأَى هَانِيَا قَالَ: اَتَتْكَ بِخَائِنٍ رَجُلًا. ثُمَّ التَّفَّتْ اِلَى شَرِيحِ الْقَاضِي - وَكَانَ جَالِسًا عِنْدَهُ - وَ اَشَارَ اِلَى هَانِي وَ اَنْشَدَ بَيَّتَ عُمَرُو بْنُ مَعْدَى كَرَبَ الرَّيُّودِي: اُرَيْدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عَزْدِيكَ مِنْ خَلِيْلِكَ مِنْ مُرَادٍ فَقَالَ لَهُ هَانِي: وَمَا ذَاكَ اَيُّهَا الْاَمِيرُ؟ فَقَالَ لَهُ: اِيه يا هَانِي، مَا هَذِهِ الْاُمُورُ الَّتِي تُرَبِّصُ فِى دَارِكَ لِاَمِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ عَامَةِ الْمُسْلِمِيْنَ؟ جِئْتُ بِمُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ فَاَدْخَلْتَهُ دَارَكَ وَ جَمَعْتَ لَهُ السَّلَاحَ وَالرَّجَالَ فِى الدُّوْرِ حَوْلَكَ وَظَنَنْتُ اِنَّ ذَلِكَ يَخْفَى عَلَيَّ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتَ. فَقَالَ: ابْنُ زِيَادٍ - لَعْنَةُ اللّٰهِ - بَلَى قَدْ فَعَلْتُ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتَ اَصْلَحَ اللّٰهُ الْاَمِيرَ. ترجمه: حستان گفت: ای عمو، به خدا قسم که در تو هیچ خوف و خطر نمی بینم و تو چرا بر خویشتن راه عذر قرار می دهی. و حستان را علم و اطلاعی نبود که به چه جهت عبیدالله به طلب هانی فرستاده. هانی با جمیع همراهان و فرستادگان، بر ابن زیاد داخل شدند. چون چشم ابن زیاد به هانی بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - افتاد به طریق مثل گفت: (خیانتکار را، پاهایش به نزد تو آورد). پس ابن زیاد ملعون متوجه به شَرِيحِ که در پهلوی او نشسته - شد و اشاره به سوی هانی نمود و شعر معروف عمرو بن معدی کرب زبیدی را خواند: (أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي...؛ یعنی من خواهان زندگانی اویم و او خواهان کشتن من است، عذر خواهی که دوست تو باشد، از طائفه (مُرَاد) بیاور تا عذر خواهی نماید. هانی گفت: اَيُّهَا الْاَمِيرُ! مطلب چیست؟ آن ملعون گفت: بس کن ای هانی! این کارها چیست که در خانه خود علیه امیرالمؤمنین (!؟) یزید و از برای قاطبه مسلمانان فراهم آورده ای؟ مسلم بن عقیل را در خانه خود منزل داده ای و اسلحه جنگ و مردان کارزار در خانه های همسایگان از برای او فراهم آورده ای. چنین پنداشته ای که این امر بر من پوشیده

خواهد بود؛ هانی - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - فرمود: من چنین نکرده ام . متن عربی : فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: عَلِيَ بِمَعْقِلِ مَوْلَايَ - وَكَانَ مَعْقِلٌ عَيْنَهُ عَلَى إِخْبَارِهِمْ. وَ قَدْ عَرَفَ كَثِيرًا مِنْ أَسْرَارِهِمْ- فَجَاءَ مَعْقِلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَلَمَّا رَأَاهُ هَانِي عَرَفَهُ أِنَّهُ كَانَ عَيْنًا عَلَيْهِ. فَقَالَ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْإِمِيرَ وَاللَّهِ مَا بَعُثْتُ إِلَى مُسْلِمٍ وَلَا دَعْوَتَهُ، وَلَكِنْ جَاءَنِي مُسْتَجِيرًا، فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَدِّهِ، وَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ فَأَوْثَيْتُهُ، فَأَمَّا إِذْ قَدْ عَلِمْتُ فَخَلَّ سَبِيلِي حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْهِ وَأَمُرَهُ بِالْخُرُوجِ مِنْ دَارِي إِلَى حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ، لِأَخْرَجَ بِذَلِكَ مِنْ ذِمَامِهِ وَجَوَارِهِ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي أَبَدًا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ. فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَتِيكَ بِهِ أَبَدًا، أَتِيكَ بِضَيْفِي حَتَّى تَقْتُلَهُ! فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ. قَالَ: وَاللَّهِ لَا أَتِيكَ بِهِ. فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، قَامَ مُسْلِمٌ بَنُ عُمَرُو تَرْجَمَهُ : عبيدالله - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - گفت : بلی ، به خانه خود آورده ای . هانی باز فرمود: من نکرده ام ؛ خدا امر امیر را به اصلاح آورد. ابن زیاد، (مَعْقِلُ) غلام خود را طلبید و همین (مَعْقِلُ) پلید، جاسوس ابن زیاد بود و بر اخبار شیعیان و به بسیاری از اسرار ایشان پی برده بود. مَعْقِلُ پلید آمد و در حضور ابن زیاد بایستاد. چون هانی او را بدید دانست که آن ملعون جاسوس ابن زیاد بوده ؛ پس هانی به ابن زیاد، فرمود: أَصْلَحَ اللَّهُ الْإِمِيرًا! من به طلب مسلم بن عقیل نفرستادم و او را دعوت نکرده ام ولی او خود به خانه من آمد و به من پناه آورد، پس من حیا نمودم از آنکه ردّ نمایم و او را برگردانم و از این جهت که در خانه من است بر ذمه من حقی حاصل نموده ؛ پس او را ضیافت نمودم و چون واقعه چنین معلوم شده مرا مرخص کن تا به نزد او روم و امر کنم که او از خانه من بیرون رود، به هر جای از زمین که خود بخواهد و به این واسطه ذمه من از حق نگاهداری او خارج گردد. ابن زیاد لعین گفت : به خدا سوگند که هرگز از من جدا نشوی تا آنکه او را به نزد من آوری . هانی فرمود: به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد و او را به نزد تو نخواهم آورد؛ آیا میهمان خود را به نزد تو آورم که تو او را به قتل رسانی . ابن زیاد گفت : به خدا قسم که البته او را باید به نزد من آوری . هانی فرمود: نه بخدا قسم که او را به نزد تو نیاورم . چون سخن در میان ابن زیاد و هانی بن عروه بسیار شد، مسلم متن عربی : الْبَاهِلِيُّ فَقَالَ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْإِمِيرَ خَلْنِي وَإِيَّاهُ حَتَّى أَكَلِمَهُ، فَقَامَ فَخَلَّنِي بِهِ نَاحِيَهُمَا وَحَيْثُ يَرَاهُمَا ابْنُ زِيَادٍ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُمَا- إِذَا ارْتَفَعَ أَصْوَاتُهُمَا. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: يَا هَانِي أُنْشِدْكَ اللَّهُ أَعْنُ لَا تَقْتُلْ نَفْسَكَ وَ لَا تَدْخُلْ الْبَلَاءَ عَلَى عَشِيرَتِكَ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَنْفَسُ بِكَ عَنِ الْقَتْلِ، إِنَّ هَذَا الرَّجُلُ إِبْنُ عَمِّ الْقَوْمِ وَلَيْسُوا بِقَاتِلِيهِ وَلَا ضَارِيهِ، فَاذْفَعْهُ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بِذَلِكَ مَخْرَاهُ وَلَا مَنْقَصَةٌ، وَإِنَّمَا تَذْفَعُهُ إِلَى السُّلْطَانِ. فَقَالَ هَانِي : وَاللَّهِ إِنَّ عَلِيَّ فِي ذَلِكَ الْخِزْيِ وَالْعَارِ، إِنَّمَا أَذْفَعُ جَارِي وَضَيْفِي وَرَسُولَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى عَدُوِّهِ وَ إِنَّمَا صَحِيحُ السَّاعِدِينَ وَكَثِيرُ الْإِعْوَانِ! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ أَكُنْ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ أَذْفَعْهُ حَتَّى أَمُوتَ ثَوْنَةً. فَأَخَذَ يَنَاشِدُهُ، وَ هُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَذْفَعُهُ. فَسَمِعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ، فَقَالَ: أَذْنُوهُ مِنِّي ، فَأَذْنَيْ مِنْهُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ أَوْ لَأَضْرِبَنَّ عُقْلَكَ. تَرْجَمَهُ : بن عمرو باهلی برخاست گفت : أَصْلَحَ اللَّهُ الْإِمِيرًا! او را به من واگذار تا با او سخن بگویم . ابن زیاد امر نمود که ایشان را در گوشه ای نشانیدند به قسمی که خود، ایشان را می دید و سخن ایشان را می شنید که ناگاه آوازه سخن در میان هانی و مسلم بن عمرو بلند گردید. مسلم بن عمرو می گفت : ای هانی ! تو را به خدا سوگند می دهم که خود را به کشتن نده و بلا در عشیره خویش نینداز، به خدا من کشتن را از تو برمی دارم . مسلم بن عقیل عموزاده این قوم است ، با بنی اُمیّه ، خویش است و ایشان کشنده او نیستند و ضرر به او نخواهند رسانید. مسلم بن عقیل را به ابن زیاد بسپار و از این جهت ، خواری و منقصتی تو را نخواهد بود؛ زیرا که او را به سلطان می سپاری . هانی در جواب گفت : به خدا سوگند که این کار جز خواری و منقصت و عار بر من نباشد که پناهنده و میهمان خود و فرستاده فرزند رسول خدا را به دست چنین ظالمی بدهم و حال آنکه بازوی من صحیح و سالم و خویشاوندان من بسیار باشند؛ به خدا که اگر خود به تنهایی باشم و هیچ یآوری نداشته باشم مسلم بن عقیل را به دست او نخواهم داد. چون ابن زیاد این کلمات را شنید گفت : او را نزدیک من آرید. هانی را به نزد آن ملعون بردند. ابن زیاد گفت : وَاللَّهِ ! یا آن است که مسلم را به من می سپاری یا آنکه گردن تو

را می زخم . متن عربی : فَقَالَ هَانِي : إِذْنُ وَاللَّهِ تَكَثَّرَ الْبَارِقَةُ حَوْلَ دَارِكٍ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : وَالْهَفَاةُ عَلَيْنِكَ ، إِهَابُ الْبَارِقَةِ تُخَوِّفُنِي - وَهَانِي يُظَنُّ أَنْ عَشِيرَتَهُ يَسْمَعُونَهُ- ثُمَّ قَالَ : إِذْذَنُوهُ مِنِّي ، فَأَذْنُونِي مِنْهُ ، فَاسْتَعْرَضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِيبِ ، فَلَمْ يَزَلْ يُضْرِبُ إِهْنَفَهُ وَجَبِينَهُ وَخَدَّهُ حَتَّى كَسَرَ إِهْنَفَهُ وَسَيْلَ الدِّمَاءِ عَلَى ثِيَابِهِ وَنَثَرَ لَحْمَ خَدِّهِ وَجَبِينِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ وَأَنْكَسَرَ الْقَضِيبُ . فَضْرَبَ هَانِي يَدَهُ إِلَى قَائِمِ سَيْفٍ شَرَطِيٍّ ، فَجَادَبَهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ . فَصَاحَ ابْنُ زِيَادٍ : خُدُوهُ ، فَجَزَّوهُ حَتَّى اءَلْقَوْهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بِيُوتِ الْقَصْرِ وَاغْلَقُوا عَلَيْهِ بَابَهُ ، وَقَالَ : إِجْعَلُوا عَلَيْهِ خُرْسًا . فَفَعَلَ ذَلِكَ بِهِ . فَقَامَ اءَسْمَاءُ بِنْتُ خَارِجَةَ إِلَى غَيْبِ اللّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَقِيلَ : إِنَّ الْقَائِمَ حَسَنَانَ بِنْتُ اءَسْمَاءِ- فَقَالَ : اءَرْسَلْ عَدْرَ سَائِرِ اءَلْقَوْمِ اءَيْهَا اءَلْمِيرُ اءَمْرَتَنَا اءَنْ نَجِيئَكَ بِالرَّجُلِ ، حَتَّى إِذَا جِئْنَاكَ بِهِ هَشَمْتُمْ وَجْهَهُ وَسَيْلَتِ دِمَاءَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَزَعَمْتَ اءَنَّكَ تَقْتُلُهُ . ترجمه : هانی گفت : به خدا اگر چنین کنی شمشیرها بر دور خانه تو بسیار شود، یعنی اصحاب و عشیره من ، تو و اصحابت را به قتل خواهند رسانید. ابن زیاد فریاد برآورد که والهفاة! مرا از شمشیر می ترسانی ؟ هانی را چنان گمان بود که خویشان او سخن او را خواهند شنید و او را یاری خواهند نمود. ابن زیاد ملعون گفت : او را نزد من آرید. پس (هانی) را نزدیک آن شقی آوردند. آن لعین با چوبی که در دست نحس خود داشت صورت آن بزرگوار را خراشید و مکرر چوب خود را بر بینی و پیشانی نازنین و برگونه صورت او می زد. بینی (هانی) را بشکست و خون بر لباس او جاری شد و گوشتهای صورت و پیشانی آن مؤ من مظلوم بر محاسنش ریخت تا آنکه چوب شکسته گردید. پس هانی دست برده قائمه شمشیر شرطی را که حاضر بود بگرفت تا کار ابن زیاد را بسازد. آن شرطی شمشیر خود را از دست او ربود. ابن زیاد بدبنیاد فریاد برآورد که او را بگیرید. پس او را کشان کشان آوردند تا در اطاقی او را حبس نموده و در را به روی او بستند. ابن زیاد امر نمود که پاسبان بر او بگمارند، چنین کردند. اسماء بن خارجه برخاست و بعضی گفتند که حسان بن اسماء از جای برخاست گفت : عبیدالله فرستاد برای آوردن هانی و دام حيله و مکر نسبت به همه قوم بر نهاد؛ اَيُّهَا اءَلْمِيرُ! ما را امر می کنی که این مرد را به نزد تو بیاوریم ، چون آوردیم استخوان صورت او را می شکنی و خون بر ریش او جاری می نمایی و اعتقاد کشتن او را داری . متن عربی : فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ مِنْ كَلَامِهِ وَقَالَ : وَاِئْتِ هَاهُنَا ! وَاِءْمَرِ بِهِ فَضْرِبِ حَتَّى تَرَكَ وَفَيْدٌ وَخَبَسَ فِي نَاحِيَةِ مِنَ الْقَصْرِ . فَقَالَ : اِنَّا لِلّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ . اِلَى نَفْسِي اءُنْعَاكَ يَا هَانِي . قَالَ الرَّاَوِي : وَبَلَغَ عَمْرُو بْنُ اءَلْحَجَّاجِ اءَنَّ هَانِيَا قَدْ قُتِلَ - وَكَانَتْ زَوْجِحَةَ اِبْنَتُهُ عَمْرُو هَذَا تَحْتِ هَانِي بْنِ عَمْرُو- فَاِءَقْبَلَ عَمْرُو فِي مَدْحَجٍ كَافَّةً حَتَّى اءَحَاطَ بِالْقَصْرِ وَ نَادَى : اِنَّا عَمْرُو بْنُ اءَلْحَجَّاجِ وَهَذِهِ فُرْسَانُ مَدْحَجٍ وَوُجُوهُهَا لَمْ تَحْلُغْ طَاعَةً وَلَمْ تُفَارِقْ جَمَاعَةً ، وَقَدْ بَلَّغْنَا اءَنَّ صَاحِبِنَا هَانِيَا قَدْ قُتِلَ . فَعَلِمَ غَيْبُ اللّهِ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَكَلَامِهِمْ ، فَاِءْمَرَ شَرِيحًا اءَلْقَاضِي اءَنْ يَدْخُلَ عَلَى هَانِي فَيُشَاهِدَهُ وَيُخْبِرَ قَوْمَهُ بِسَلَامَتِهِ مِنَ اءَلْقَتْلِ ، فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ اءَخْبَرَهُمْ ، فَرَضُوا بِقَوْلِهِ وَاَنْصَرَفُوا . قَالَ : وَبَلَغَ اءَلْحَبْرُ اِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، فَخَرَجَ بِمَنْ بَايَعَهُ اِلَى حَرْبِ غَيْبِ اللّهِ ، فَتَحَصَّنَ مِنْهُ بِقَصْرِ تَرْجَمَهُ : ابن زیاد (از شنیدن این سخنان) در خشم شد و گفت : اینک تو در اینجایی ؟ پس امر نمود چنان او را بزدند تا ترک سخن گفتن کرد و مقید ساخته در گوشه ای از قصر دارالاماره به حبسش انداختند. حسان بن اسماء گفت : (اِنَّا لِلّهِ...!) ای هانی ! خبر مرگ خود را به تو می دهم ! راوی گوید: خبر قتل هانی بن عروه به عمرو بن حجاج که (رویحه) - دختر عمرو - همسر هانی بود، رسید؛ پس عمرو با جمیع طایفه مَدْحَجِ قصر دارالاماره را احاطه نمودند و عمرو فریاد بر آورد که اینک سواران مَدْحَجِ و بزرگان قبیله حاضرند، نه ما قید اطاعت امیر را از خود دور ونه از شیوه اسلام و جماعت مسلمانان مفارقه حاصل نموده ایم . اینک بزرگ و رئیس ما (هانی بن عروه) را مقتول ساخته اید. ابن زیاد از جمعیت حاضر و سخنان قوم باخبر گردید. به شریح قاضی امر نمود که به نزد هانی آید و حال حیات او را مشاهده نماید تا آنکه خبر سلامتی او را به مردم برساند و بگوید که او را مقتول نساخته اند. شریح به نزد هانی آمد و اطلاع از حال هانی یافت و قوم را از زنده بودن او آگاه ساخت . ایشان نیز به همین قدر راضی شدند و برگشتند. راوی گوید: چون خبر گرفتار شدن هانی به سمع جناب مسلم بن عقیل رسید خود با گروهی که در بیعت او بودند از برای

محاربه ابن زیاد لعین بیرون آمدند. متن عربی: الْأَمَارَةُ، وَاقْتَتَلَ أَصْحَابَهُ وَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ. وَجَعَلَ أَصْحَابُ غُبَيْدِ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ يَتَشَرَّفُونَ مِنْهُ وَيَحْدُرُونَ أَصْحَابَ مُسْلِمٍ وَيَتَوَقَّعُونَهُمْ بِجُنُودِ الشَّامِ. فَلَمَّ يَزَالُوا كَذَلِكَ حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ. فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا نَصْنَعُ بِتَعْجِيلِ الْفِتْنَةِ، وَيُنَبِّغِي أَعْنَ نَقَعْدُ فِي مَنَازِلِنَا وَنَدْعُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ حَتَّى يُصَلِّحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ. فَلَمَّ يَبْقُ مَعَهُ سِوَى عَشْرَةِ أَنْفُسٍ. فَدَخَلَ مُسْلِمٌ الْمَسْجِدَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ، فَتَفَرَّقَ الْعَشْرَةُ عَنْهُ. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ وَحِيدًا فِي ذُرُوبِ الْكُوفَةِ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ إِمْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا طَوْعَةُ، فَطَلَبَ مِنْهَا مَاءً فَسَقَتَهُ. ثُمَّ اسْتَجَارَهَا فَأَجَارَتْهُ. فَعَلِمَ بِهِ وَلَدَهَا، فَوَشِيَ الْخَيْرُ إِلَى غُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. ترجمه: عبيدالله از خوف ازدحام در قصر متحمتن گردید. اصحاب آن پلید با اصحاب جناب مسلم به هم در آویختند و مشغول جنگ شدند و گروهی که با ابن زیاد در دارالاماره بود از بالای قصر که مُشْرِف به اهل کوفه بود، اصحاب مسلم را بیم می دادند و ایشان را به آمدن سپاه شام تهدید می کردند و به همین منوال بودند تا شب در آمد. کسانی که با حضرت مسلم بودند رفته رفته متفرق گردیدند. بعضی از ایشان به یکدیگر می گفتند که ما را چه کار که سرعت و تعجیل در فتنه انگیزی کنیم، سزاوار آنکه در منزل خویش بنشینیم و بگذاریم تا خدای متعال امر این گروه را به اصلاح آورد؛ بالاخره بجز ده نفر، کسی با جناب مسلم بن عقیل باقی نماند!! چون به مسجد داخل شد، آن ده نفر نیز او را ترک نمودند و حضرت مسلم بی کس و تنها ماند. چون جناب مسلم کیفیت این حال را مشاهده نمود، تنها از مسجد بیرون آمد و در کوچه های شهر کوفه می گردید تا بر در خانه زنی رسید. نام آن زن (طَوْعَةُ) بود و در آنجا توقف نمود و از او جرعه ای آب طلبید. آن زن آب آورده او را آشاماند. جناب مسلم بن عقیل از او درخواست نمود که در خانه خود او را جای دهد. آن زن قبول نموده و به خانه خود، او را پناه داد. پس از آن، پسر آن زن به حال حضرت مسلم آگاه شد و از جهت او خبر به سمع ابن زیاد رسید. متن عربی: فَأَخْضَرَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَصَمَّ إِلَيْهِ جَمَاعَةً وَاءْتَفَذَهُ لِأَخْضَارِ مُسْلِمٍ، فَلَمَّا بَلَغُوا دَارَ الْمَرْأَةِ وَسَمِعَ مُسْلِمٌ وَفَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ، لَبَسَ دِرْعَةَ وَرَكِبَ فَرَسَةً وَجَعَلَ يُحَارِبُ أَصْحَابَ غُبَيْدِ اللَّهِ - لَعْنَةُ اللَّهِ -. حَتَّى قَتَلَ مُسْلِمٌ مِنْهُمْ جَمَاعَةً فَنَادَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: يَا مُسْلِمُ لَكَ الْإِمَانُ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: وَائِيَّ إِمَانٍ لِلْعَدْرَةِ الْفُجْرَةِ. ثُمَّ أَقْبَلَ يُقَاتِلُهُمْ وَيُرْتَجِرُ بِأَبْيَاتِ حِمْرَانَ بْنِ مَالِكِ الْخَثْعَمِيِّ يَوْمَ الْقَرْنِ حَيْثُ يَقُولُ: أَعْشَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا خِرًا وَإِنْ رَأَيْتَ الْمَوْتَ شَيْئًا نَكْرًا أَعْرَهُ أَوْ أَعْدَعَ أَوْ أَعْرَا أَوْ أَعْلَطَ الْبَارِدَ سَخْنًا مَرًّا كُلُّ أَمْرِي يَوْمًا يَلَاقِي شَرًّا أَعْضِرْكُمْ وَلَا إِخَافَتَ صَرًّا فَنَادُوا إِنَّهُ لَا تَكْذِبُ وَلَا تَعْرُ، فَلَمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى تَرْجَمِهِ: أَنْ مَلْعُونٍ، مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ رَا طَلَبَ كَرِهَهُ وَ گِرُوهِي رَا بَا أَوْ رَوَانَهُ نَمُودَ تَا حَضْرَتَ مُسْلِمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ رَا حَاضِرَ سَاازَنْد. چُون فَرَسْتَاذِگَانِ بَه دَر خَانَه (طَوْعَةُ) رَسِيدَنْد. آوَازِ سَمِّ مَرْكَبْهَا بَه كُوشِ آنِ جَنَابِ رَسِيدَه، زَرَهِ خُودِ رَا بَرْتَنِ بِيَارَاَسْتِ وَ سِوَارِ بَرِ اسْبِ گَرْدِيدَه بَا اصْحَابِ ابْنِ زِيَادٍ - لَعْنَهُمُ اللَّهُ - دَرِ آوِيخْتِ وَ مَشْغُولِ جَنْگِ شُدَ تَا گِرُوهِي از ايشان را به دارالبوار فرستاد. پس محمد بن اشعث بی دین فریاد به او زد که ای مسلم! تو در امانی. مسلم فرمود: اماننامه فاجران غدار، ارزشی ندارد. مسلم باز با آنان در آویخت و به جنگ و حرب اشقیاء مشغول گردید و اشعار حمران بن مالک خثعمی را که در روز (قرن) انشاء نموده بود به طور رَجَز می خواند: (اعْشَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا خِرًا)؛ یعنی: سوگند خورده ام که جز به طریق مردانگی کشته نگردم، اگر چه شربت ناگوار مرگ را به تلخی بنوشم خوش ندارم که به خدعه و مکر گرفتار آدمهای پست و دون، گردم و فریفته و مغرور آنان شوم. یا آنکه شربت خنک جوانمردی و شجاعت را به آب گرم ناگوار عجز و سستی مخلوط نمایم و دست از جنگ بکشم. هر مردی ناچار در روزگاری، دچار شرّ و سختی خواهد شد، ولی من با شمشیر تیز شما را می زنم و از هیچ ضرر بیم ندارم. پس آن اشقیاء آواز برآوردند که محمد بن اشعث به تو دروغ نمی گوید و تو را فریب نمی دهد. متن عربی: ذَلِكَ، وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ أَتَّخِنَ بِالْجَرَّاحِ، فَطَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ خَلْفِهِ، فَخَرَّ إِلَى الْأَرْضِ، فَأَخَذَ أَسِيرًا. فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى غُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ: سَلِّمْ عَلَى الْإِمِيرِ. فَقَالَ لَهُ: أَسْكَنْتَ يَا وَيْحَكَ وَاللَّهِ مَا هُوَ لِي بِإِمِيرٍ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَا عَلَيْكَ سَلَمٌ أَمْ لَمْ تُسَلِّمْ، فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقَالَ لَهُ

مُسْلِمٍ: إِنْ قَتَلْتَنِي فَلَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ شَرُّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي ، وَبَعْدَ فَبَأَبِكَ لَا تَدْعُ سُوءَ الْقَتْلِهِ وَقُبْحَ الْمُثْلِهِ وَخُبْثَ السَّرِيرَةِ وَلَوْمَ الْغَلْبَةِ. لَا آخِذَ أَوْلَى بِهِ إِلَّا مِنْكَ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ: يَا عَاقُ يَا شَاقُ، خَرَجْتَ عَلَى إِمَامِكَ وَسَقَقْتَ عَصَى الْمُسْلِمِينَ. وَأَلْفَحْتَ الْمُثَنَّةَ بَيْنَهُمْ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: كَذَّبْتَ يَا بَنُ زَيْدٍ، إِنَّمَا شَقَّ عَصَى تَرْجَمَهُ: مسلم بن عقيل اصلا التفاتى به جانب آنان نفرمود و چون زخم بسيار و جراحت بى شمار بر بدن نازنينش رسيد و به اين واسطه سست و ضعيف گرديد. گروه شقاوت آئين ، بر سر او هجوم آوردند و او را احاطه نمودند. نگاه ملعونى از عقب سر آن جناب در آمد و نيزه بر پشت آن حضرت زد که از صدمه آن نيزه ، بر زمين افتاد. پس آن جماعت بى سعادت آن شير بيته شجاعت را اسير و دستگير نمودند و به نزد ابن زياد بدبنياد بردند. چون آن جناب را داخل مجلس ابن زياد بدبنياد نمودند سلام بر آن کافر بى دين نمود. يکى از پاسبانان آن لعين گفت : بر امير سلام کن ! آن جناب فرمود: بس کن ! وای بر تو باد، به خدا سوگند که او امير من نيست . عبيدالله پليد به سخن در آمده گفت : باکى بر تو نيست ؛ سلام بکنى يا نکنى ، کشته خواهى شد. جناب مسلم بن عقيل فرمود: اگر تو مرا به قتل رسانی همانا که کار مهمى نکرده اى ، چرا که به تحقيق بدتر از تو بهتر از مرا مقتول ساخته اند و از اين گذشته تو هرگز فروگذار خواهى کرد به ديگرى کشتن بدو قُبْحُ مُثْلِهِ و پليدى سرشت و غالب شدن را به طرف نانجيبى و بدبين صفات مذمومه کسى از تو سزاوارتر نيست . پس آن نانجيب زبان بريده ، زبان به ناسزا برگشود که اى ناسپاس ، اى مخالف ؛ بر امام زمان خود خروج کردى و عصای مسلمانان را شکستی و فتنه را برانگيختى . جناب مسلم عليه السلام در جواب فرمود: اى ابن زياد! سخن به دروغ متن عربى : الْمُسْلِمِينَ مُعَاوِيَةَ - لَعْنَةُ اللَّهِ - وَابْنَةَ يَزِيدَ - لَعْنَةُ اللَّهِ - وَ أُمَّةَ الْفِتْنَةِ فَإِنَّمَا أَلْقَاهَا أَثْنُتُ وَ أَيْبُوكَ زَيْدُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ عَبْدِ بَنِي عِلَاجٍ مِنْ ثَقِيفٍ وَ أَيْنَا أَرْجُو أَنْ يَرْزُقَنِي اللَّهُ الشَّهَادَةَ عَلَى يَدَيْ شَرِّ الْبَرِيَّةِ. فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: مَنَّكَ نَفْسُكَ أَمْرًا. حَالَ اللَّهُ دُونَهُ وَ لَمْ يَرْكُ لَهُ أَهْلًا وَجَعَلَهُ لِأَهْلِهِ. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَمَنْ أَهْلُهُ يَا بَنَ مَرْجَانَةَ؟ فَقَالَ: أَهْلُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ! فَقَالَ مُسْلِمٌ: رَضِينَا بِاللَّهِ حَكَمًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ. فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: أَتَتَّظُنُّ أَنْ لَكَ مِنَ الْإِمْرِ شَيْئًا. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَاللَّهِ مَا هُوَ الظَّنُّ، وَلَكِنَّةَ الْيَقِينِ. فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: أَخْبِرْنِي يَا مُسْلِمُ بِمَا أَتَيْتَ هَذَا الْبَلَدَ وَ أَمْرَهُمْ مُثْلَتُمْ فَشَتَّتْ أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَفَرَّقَتْ كَلِمَتَهُمْ؟ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: مَا لِهَذَا أَتَيْتَ، وَلَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ وَدَفَنْتُمْ الْمَعْرُوفَ وَتَأَمَّرْتُمْ عَلَى النَّاسِ بِغَيْرِ تَرْجَمَةٍ: گفتى ، بجز اين نيست که عصای اجتماع مسلمين را معاويه پليد و فرزند عنيد او يزيه بشکستند و آنکه فتنه را در اسلام برانگيخت تو بودى و پدريت که از نطفه غلامى بود از بنى عِلاج از طايفه ثَقِيف و نام آن غلام (عبيد) بود. و مرا اميد چنان است که خدای متعال شهادتم را بر دست بدترين مخلوقش روزى دهد. ابن زياد گفت : تو را نفست در آرزويى افکند که خدا آن را از براى تو نخواست و در ميانه تو و اميدت ، حایل گرديد و آن مقام را به اهلس رسانيد. جناب مسلم عليه السلام فرمود: اى پسر مرجانه ! مگر سزاوار خلافت و اهل آن کيست ؟ ابن زياد گفت : يزيه!! جناب مسلم از راه طعنه فرمود: الحمد لله . ما راضى و خشنوديم که خدا بين ما و شما حکم فرمايد. عبيدالله گفت : چنين گمان دارى که تو را در اين امر چيزى است ؟ آن جناب فرمود: شك نيست بلکه يقين است که ما بر حق هستيم . ابن زياد گفت : اى مسلم ! مرا خبر ده که تو به چه کار به اين شهر آمده اى ؟ امور مردم منظم بود و تو آمدى تفرقه در ميان ايشان افکندى و اختلاف کلمه بين آنان ايجاد نمودى . جناب مسلم عليه السلام فرمود: من براى ايجاد تفرقه و فساد نيامده ام بلکه از براى آن آمدم که شما (مُنْكَر) را ظاهر ساختيد و (معروف) را به مانند شخص مرده دفن نموديد و بر مردم امير شديد بدون آنکه ايشان راضى باشند. متن عربى : رَضِيَ مِنْهُمْ وَحَمَلْتُمُوهُمْ عَلَى غَيْرِ مَا أَمَرَكَمُ اللَّهُ بِهِ. وَعَمَلْتُمْ فِيهِمْ بِأَعْمَالِ كَسْرَى وَقَيْصَرَ. فَأَتَيْنَاهُمْ لِنَاءْمُرَ فِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَنَدَعُوهُمْ إِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَكُنَّا أَهْلًا ذَلِكَ كَمَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله . فَجَعَلَ ابْنُ زَيْدٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - يَشْتَمُهُ وَيَشْتَمُ عَلَيَا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ! فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: أَتَيْتُ وَ أَيْبُوكَ بِالْحَقِّ بِالشُّمِّ، فَأَقْضِ مَا أَتَيْتَ قَاضِيًا يَا عَدُوَّ اللَّهِ. فَأَمَرَ ابْنُ زَيْدٍ بِكَيْفَرِ بَنٍ

حَمْرَانَ أَنْ يَصْعَدَ بِهِ إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ فَيَقْتُلَهُ، فَصَعَدَ بِهِ وَهُوَ يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَيَسْتَغْفِرُهُ وَيُصَلِّي عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَضَرَبَ عُنُقَهُ، وَنَزَلَ وَهُوَ مَدْعُورٌ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: أَيْهَا الْأَمِيرُ زَأَيْتُ سَاعَةً قَتَلْتُهُ رَجُلًا أَسْوَدَ سَيْنَى الْوَجْهِ خَدَائِي عَاصًا عَلَى إِصْبَعِهِ - أَوْ قَالَ شَفْتِيهِ - فَفَزَعْتُ فَرَعًا لَمْ أَفْزَعُهُ قَطُّ. ترجمه: شما خلق را واداشتید به آنچه خدای لا امر به آنها نفرموده و کار اسلام را در میان مردم به مانند پادشاهان فارس و روم جاری ساختید. ما آمدیم از برای آنکه معروف را به مردم امر و منکر را از آنها نهی کنیم و ایشان را دعوت به احکام قرآن و سنت رسول حضرت سبحان نمودیم و ما شایسته این منصب امر و نهی بودیم و برای همین نیز قیام کردیم. ابن زیاد نانجیب به ناسزا جناب امیر مؤمنان علیه السلام و دو سید جوانان جناب حسن و حسین علیهما السلام و جناب مسلم بن عقیل - رضوان الله علیه - را نام می برد و اهانت می نمود. مسلم فرمود: تو و پدرت سزاوارترید به ناسزا و دشنام؛ اینک هر چه می خواهی انجام ده ای دشمن خدا! پس آن شقی، بکیر بن حمران را امر نمود که آن سید مظلوم را بر بالای قصر دارالاماره برده او را شهید سازد. بکیر حرام زاده چون آن جناب را بر بام قصر می برد آن سید بزرگوار در آن حال مشغول به تسیح پروردگار و توبه و استغفار و صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله بود. پس ضربتی بر گردن آن گردن فراز نشاءتین، آشنا نمود و او را به درجه شهادت رسانید و خود آن ولد الزنا وحشت زده از بام قصر فرود آمد. ابن زیاد بدبنیاد از او پرسید: تو را چه می شود؟! آن شقی گفت: ای امیر! آن هنگامی که آن جناب را شهید نمودم مرد سیاه چهره ای را در مقابل خود دیدم که انگشتان خویش را به دندان می گزید یا آنکه گفت لبهای خود را می گزید. و من چنان ترسیدم که تاکنون این گونه فرع در خود ندیدم. متن عربی: فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَعَلَّكَ دَهَشْت. ثُمَّ أَمَرَ بِهَانِي بِنِ عَرْوَةَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فَأَخْرَجَ لِيُقْتَلَ. فَجَعَلَ يَقُولُ: وَامْدَحْجَاهُ وَآءِ يَنْ مَتَى مَدْحُجٍ! وَاعْشِيرَتَاهُ وَآءِ يَنْ مَتَى عَشِيرَتِي! فَقَالُوا لَهُ: يَا هَانِي مَدَّ عُنُقَكَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا آءَنَا بِهَا بِسَخِيٍّ، وَمَا كُنْتُ لِأَعْيُنِكُمْ عَلَى نَفْسِي. فَضَرَبَهُ غُلَامٌ لِعَبِيدِ اللَّهِ بِنِ زِيَادٍ يَقَالُ لَهُ رَشِيدٌ - لَعْنَةُ اللَّهِ - فَقَتَلَهُ. وَفِي قَتْلِ مُسْلِمٍ وَهَانِي يَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ بِنِ زُبَيْرٍ الْأَسَدِيُّ. وَيُقَالُ: إِنَّهُ لِلْفَرَزْدَقِ: فَإِنْ كُنْتُ لَا تَذَرِينَ مَا الْمَوْتُ فَاَنْظُرِي إِلَى هَانِي فِي السُّوقِ وَابْنِ عَقِيلٍ تَرْجَمَهُ: ابن زیاد گفت: گویا دهشت تو را فرو گرفته! پس از این جریان، ابن زیاد لعین حکم نمود که هانی بن عروه رضی الله عنه را به قتل رسانند. چون جناب هانی را از مجلس بیرون آوردند تا به درجه شهادت رسانند، مکرر می فرمود: (وَامْدَحْجَاهُ! وَآءِ يَنْ مَتَى مَدْحُجٍ! وَاعْشِيرَتَاهُ وَآءِ يَنْ مَتَى عَشِيرَتِي؟ كَجَانِيدِ خُوَيْشَانَ وَ قَبِيلِهِ مَنْ؟ جَلَادٌ كَفْتُ: گردنت را بکش تا شمشیر را فرود آورم! هانی فرمود: به خدا سوگند! من به بذل جان خویش سخی نیستم و در کشتن خویش تو را اعانت نمی کنم. پس غلامی از ابن زیاد پلید که نام نحسش (رشید) بود، آن مخلص متقی را به درجه شهادت رسانید. در مصیبت جناب مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، عبدالله بن زبیر اسدی این ابیات را به رشته نظم کشیده و بعضی را اعتقاد آن است که قائل این اشعار، فرزاد است و دیگری گفته که اشعار سلیمان حنفی است. (فَإِنْ كُنْتُ لَا تَذَرِينَ مَا الْمَوْتُ فَاَنْظُرِي...): یعنی اگر نمی دانی که مرگ کدام است و منکر آتی (شاید شاعر نفس اماره خود را مخاطب نموده و به لسان حال ذکر نموده باشد) پس نظر نما ای منکر مرگ به سوی هانی بن عروه رحمه الله که در بازار گوسفند فروشان مقتول افتاده و نظر نما به جناب مسلم بن عقیل. متن عربی: 1 - إِلَى بَطَلٍ قَدْ هَشَّمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ وَأَخْرَجَ يَهُوَى مِنْ طَمَارٍ قَتِيلٍ 2 - إِصَابَهُمَا فَرُخُ الْبُعْغِيِّ فَأَصْبَحَا إِحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلٍ 3 - تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَنَضَحَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلُّ مَسِيلٍ 4 - فَتَى كَانَ آخِي مِنْ فَتَاهِ حَيَّيْهِ وَأَقْطَعَ مِنْ ذِي شَمْرَتَيْنِ صَقِيلٍ 5 - أَيْزُكَبُ أَسْمَاءُ الْهَمَالِيَجِ أَمِنَا وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَدْحُجٍ بِدُخُولِ تَرْجَمَهُ: 1 - آن جوانمرد شجاعی که صدمه شمشیر، روی او را خراشید (شاید اشاره باشد به آنچه بعضی ذکر نموده اند که در آن هنگام که خواستند او را به نزد ابن زیاد برند بکیر بن حمران ضربتی بر روی مبارک هانی زد که لبهای او را مجروح ساخت یا مراد از (بَطَل) هانی باشد و کنایه از ضربتی که ابن زیاد بر صورت و پیشانی او وارد آورد و این معنی

أَقْرَبَ اسْتِ) و آن جوانمرد شجاع دیگر مسلم بن عقیل است که کشته او را از پشت بام به زیر افکندند. 2 - عیب‌الله بن زیاد باغی یاغی ستمکار به ظلم و ستم ، این دو بزرگوار را گرفت ، پس صبحگاهی مسلم و هانی حدیث هر رهگذر شدند. 3 - دیدی آن جسدی را که مرگ رنگ او را تغییر داده بود و خون آن بدن در راهها جاری بود. 4 - آن جوانمرد با حیا - که به مراتب با حیاط از زنان با عفت و با حیا - بود و مع ذلك ، صمصام شجاعت و سطوتش برنده تر از شمشیر دو دم صیقل خورده ، بود. 5 - آیا سزاوار است که اسماء بن خارجه ، جناب هانی را به نزد ابن زیاد برد بر مرکبهای نجیب سوار گردد و در امان باشد و حال آنکه قبیله مدحج خون (هانی) را از او مطالبه می نمایند. متن عربی : 1 - تَطَوَّفَ حَوَالِيهِ مُرَادًا وَكَلَّمَهُمْ عَلَى رَقَبَتِهِ مِنْ سَائِلٍ وَمَسْئُولٍ 2 - فَإِنْ أَيْتُمْ لَمْ تَتَّأَزُوا بِأَخِيكُمْ فَكُونُوا إِعْرَضِيَّةً بِقَلِيلٍ قَالَ الرَّأْيِيُّ : وَكَتَبَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ بِخَبْرِ مُسْلِمٍ وَهَانِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ -. فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْجَوَابَ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَى فِعَالِهِ وَسَطُوْتِهِ. وَيَعْرِفُهُ أَنَّ قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى جَهْتِهِ. وَيَأْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِالْمُؤْاخَذَةِ وَالْإِتِّقَامِ وَالْحَبْسِ عَلَى الظُّنُونِ وَالْإِوْهَامِ. وَكَانَ تَوَجُّهُ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَةِ لِثَلَاثِ مَضِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ. قَبْلَ أَنْ يُعْلَمَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ؛ لِأَنَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ترجمه : 1 - قبیله مراد همه در آن حال بر دور هانی بن عروه (که در قصر گرفتار شده بود) می گشتند و در انتظار حال او بودند و هم آنانکه سؤال از کیفیت حال او می نمودند و هم آن کسانی که سؤال کرده می شدند. 2 - پس اگر شما ای قبیله مراد، نمی توانید که خونخواهی برادر خویش نمایید پس باید که چون زنان بدکاره که به اندک مبلغی که از برای زنا به ایشان می دهند راضی اند، شما هم به همین مقدار راضی باشید. راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد نامه ای به یزید پلید، مشتمل بر خبر و کیفیت قتل جناب مسلم و هانی رحمه الله نوشت . پس یزید پلید جواب نامه آن عنید را به سوی کوفه روانه داشت که حاصل آن رقیمه لعنت ضمیمه شکرگزاری او بود بر کردار ناصواب و بر سطوت و صولت آن سرکرده شقاوت مآب و ابن زیاد را آگاه گردانید که خبر به آن شقی چنین رسیده که موکب امام علیه السلام متوجه به طرف عراق گردیده ؛ یزید به ابن زیاد ظالم لعین فرمان داد که در مقام مؤاخذه و انتقام از کافه آنان برآید و به محض توهم و گمان ، مردم را به قید حبس گرفتار سازد و بود توجه امام حسین علیه السلام از مکه معظمه در روز سه شنبه به سه روز که از ماه ذی الحجة الحرام گذشته بود و بعضی گفتند در روز چهارشنبه بوده به هشت روز، از ماه مزبور گذشته در سال شصت از هجرت رسول الله قبل از آنکه آن حضرت به حسب ظاهر آگاه شود به شهادت حضرت مسلم ؛ زیرا که آن جناب در روزی از مکه نهضت فرمود که جناب مسلم در همان روز مقتول گروه اشقیاء گردیده بود. متن عربی : وَزَوَى أَيْتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهَا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيْبًا. فَقَالَ: (أَلْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَسَلَّمَ. خُطِّبَ الْمَوْتِ عَلَى وُلْدِ أَدَمَ مَخْطُ الْقِلَادَةِ عَلَى جَيْدِ الْفَتَاهِ. وَمَا أَوْلَاهُنِي إِلَى إِسْلَامِي فِي إِشْتِيَاقِ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ. وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعُ أَيْتًا لَأَقِيهِ. كَأَيْتِي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعَهَا غَسْلَانِ الْفُلُواتِ بَيْنَ النَّوَائِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي إِكْرَاشًا جَوْفًا وَ إِجْرِيَةً سَعْبًا. لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمِ خُطِّبَ بِالْقَلَمِ. رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا إِهْلَ الْبَيْتِ. نَصَبُ عَلَى بِلَائِهِ وَ يُوقِّعِينَا إِجْرَ الصَّابِرِينَ. لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِحَمَّتِهِ. وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ. تَقَرَّرُ بِهِمْ عَيْتُهُ وَ يُنْجَرُ بِهِمْ وَ عُدَّة. مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَةً وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَةً فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا. فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .) . ترجمه : سخنرانی امام حسین علیه السلام در مکه چنین روایت شده هنگامی که آن حضرت عزیمت مسافرت عراق داشت برخاست و خطبه ای انشاء فرمود و پس از آنکه خداوند و دود را ستایش نمود و ثنای جمیل بر حضرت ختمی مرتبت سرود، چنین فرمود که به قلم تقدیر کشیده شد خط مرگ بر فرزندان آدم چون گردنبندی بر گردن مه و شان سیمین که بدان زینت افزایند و چه بسیار مشتاقم به دیدار یاران دیرین که از این دار فنا رستند و از این دام بلا جستند چون اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف علیهما السلام و خدای لا زمینی از برای من اختیار فرموده

فیما بین سرزمین (نواریس) و (کربلا) که به ناچار دیدار آن خواهم نمود. گویا می بینم که گرگان بیابان یعنی اشقیای کوفه، اعضای مرا پاره پاره می کنند که شکم های گرسنه و مشکهای تھی خود را از آن انباشته دارند. فراری از قضای الهی نیست و نه از سرنوشت حق گریزی. آنچه خدایا بر آن خشنود است، خشنودی ما در آن است. شکیبای بلای حق هستیم و صابر بر قضاهاى او؛ پس اجر صابران به ما خواهد بخشید و پاره تن رسول صلی الله علیه و آله از او جدایی ندارد؛ پس رفتار ما بر طریقه اوست و پاره های تن او در ریاض قدس مجتمع خواهند گردید تا بدین واسطه چشمان رسول صلی الله علیه و آله روشن شود و خدا به وعده خویش به رسولش، وفا کند. هر کس را که عزم جان نثاری است و خون خود را در راه دوستی ما خواهد ریخت، بایدش که آماده سفر شود؛ زیرا که من بامداد فردا روانه خواهم شد به سوی عراق، ان شاء الله (13). متن عربی: وَرَوَى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ الْأَمَامِيُّ فِي كِتَابِ (دَلَائِلِ الْأِمَامَةِ) قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ سَمِيانُ بْنُ وَكَيْعٍ، عَنْ أَبِيهِ وَكَيْعٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ: قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْوَاقِدِيُّ وَزُرَّارَةُ بْنُ خَلَجٍ: لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَخْبَرَنَا ضَعْفَ النَّاسِ بِالْكَوْفَةِ وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسَيُؤَفِّقُهُمْ عَلَيْهِ. فَأَاءُومَاءُ بِيَدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ فَفَتَحَتْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَنَزَلَتْ الْمَلَائِكَةُ عِدَدًا لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (أُولَا تَقَارِبُ الْأَشْيَاءِ وَهَبُوطُ الْأَجْرِ لِقَاتِلَتِهِمْ بِهَوْلٍ، وَلَكِنْ أَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ هُنَاكَ مُصْرَعِي وَمُصْرَعِ أَصْحَابِي لَا يُنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَلَدِي عَلِيٌّ). وَرَوَى مَعْمَرُ بْنُ الْمُثَنَّى فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظَةً: فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ النَّوْبَةِ قَدَّمَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ بِنِ أَبِي تَرْجَمَهُ: أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ طَبْرِيُّ الْأَمَامِيُّ الْمَذْهَبِ - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - فِي كِتَابِ (دَلَائِلِ الْأِمَامَةِ) خُودِ رَوَايَتِ نَمُودِهِ كِهْ كَفْتِ از برای ما حدیث کرد ابو محمد سفیان بن وکیع از گفته پدر خویش و او از (اعمش). روایت کرده که ابو محمد واقدی و زراره بن خلج چنین گفتند که ما به شرف ملاقات جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلام رسیدیم قبل از آنکه ایشان از مکه معظمه نهضت به سوی عراق فرماید؛ پس ضعف حال اهل کوفه را به خدمتش عرضه داشتیم و گفتیم با اینکه دلهایشان مایل خدمت آن جناب است و لکن شمشیرهایشان را بر روی او کشیده اند. امام حسین علیه السلام به دست مبارک خود اشاره به سوی آسمان نمود. پس درهای آسمان باز شد و ملائکه بسیار نازل گردید به عددی که احصای آنها را بجز خدایا کسی نمی داند؛ پس فرمود: اگر نمی بود تقارب اشیاء به هم دیگر (یعنی آنکه باید هر امر مقتدری به موجب اسباب مقتدره او جاری و واقع گردد) و باطل شدن اجر و ثواب، هر آینه به کمک این ملائکه با این مردم مقاتله می نمودم، و لکن به موجب علم یقین می دانم که در آن زمین است محل افتادن من و اصحاب و یاران من و باقی نخواهد ماند از همه ایشان احدی مگر فرزند دلبندم علی امام زین العابدین علیه السلام. معمر بن مثنی در باب شهادت ابی عبدالله علیه السلام به این مضمون روایت نموده که چون روز ترویبه شد عمر بن سعد بن ابی وقاص - علیه اللغنه - با لشکری انبوه به امر یزید پلید وارد مکه معظمه گردید متن عربی: وَقَاصٍ إِلَى مَكَّةَ فِي جُنْدٍ كَثِيفٍ، قَدْ أَمَّرَهُ يَزِيدُ، أَنَّ يَنَاجِزَ الْحُسَيْنَ الْقِتَالَ، إِنَّ هُوَ نَاجِزَةٌ أَوْ يُقَاتِلُهُ، إِنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ النَّوْبَةِ. وَرَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ إِصْنَلٍ لِأَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بَرِيدَةَ الثَّقَفِيِّ وَعَلَى الْأَصْلِ أَنَّ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقَمِّيِّ بِالْأَسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ مَكَّةَ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مِنْ قَدْ عَرَفْتُمْ عَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَ أَخِيكَ، وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنَّ تَقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَأَمْنَعُهُ. فَقَالَ: (يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالَنِي يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ، فَأَكُونُ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ). فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ: فَإِنْ خِفْتُ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ، فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ. تَرْجَمَهُ: كِهْ با آن حضرت جنگ کند در صورتی که آن جناب سبقت در جنگ نماید والا اگر قدرت بر مقاتله او یابد با او قتال کند و او را به درجه شهادت رساند. پس موكب همایونی در روز ترویبه از مکه معظمه نهضت فرمود. و روایت دارم از کتاب اصلی از اصول اخبار که جامع آن

احمد بن حسین بن عمر بن بریده است که مردی ثقه و عدل بود و اصل آن روایات از محمد بن داود قمی است که با اسناد خویش از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: محمد بن حنفیه به خدمت برادر والا مقام خود شرفیاب شد در آن شبی که در صبح آن، آن جناب عزم خروج از مکه معظمه داشت. محمد عرض کرد: ای برادر، اهل کوفه آنانند که شما غدر و مکر ایشان را نسبت به پدر بزرگوار و برادر عالی مقدار خویش می دانی و من بیم دارم که مبادا حال تو نیز بر منوال حال گذشتگان گردد؛ پس اگر رای مبارک بر این قرار گرفت که در مکه اقامت فرمایی تو عزیزتر و گرامی تر از هر کس که مقیم حرم است خواهی بود. حضرت علیه السلام در جواب فرمود: می ترسم که مبادا یزید بن معاویه - لَعْنَةُ اللَّهِ - بطور ناگهانی مرا مقتول سازد و به این واسطه من اول کسی باشم که از جهت قتل من، حرمت خانه خدا بشکند. محمد عرض نمود که اگر از این مطلب تو را اندیشه است تشریف فرما یمن شو یا بعضی از نواحی دور دست را اختیار فرما؛ زیرا در آنجا از همه کس گرامی تر خواهی بود و هیچ کس بر تو دست نخواهد یافت. متن عربی: وَلَا يُقَدَّرُ عَلَيْكَ إِحْدٌ. فَقَالَ: (إِنِّي نَظَرْتُ فِيمَا قُلْتِ). فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ إِزْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ، فَأَتَاهُ، فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ وَقَدَّ رَكِبَهَا فَقَالَ: يَا أَخِي إِعْلَمْ تَعِدَنِي النَّظَرُ فِيمَا سَاءَ لَيْتُكَ؟ قَالَ: (بَلَى). فَمَا خَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟ فَقَالَ: (إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَمَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، إِخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا). فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ مَعَكَ وَإِنِّي تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذَا الْحَالِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ: (قَدْ قَالَ لِي: قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا). وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَمَضَى. وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي فِي كِتَابِ الرَّسَائِلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، تَرْجَمَهُ: أَنَّ جَنَابَ فَرَمُودَ: فِي هَذَا بَابِ، بَابِ نَظَرِي نَمُودَ. چُون هَنگَام سحر شد، حکم فرمود موبک شریف را از مکه معظمه کوچ دهند و روانه راه شد. چون خبر به محمد بن حنفیه رسید به خدمتش شتافت و زمام ناقه را که بر آن سوار بود گرفت عرضه داشت: یا اخوی! وعده فرمودی که در آنچه عرضه داشتتم تاءملی فرمایی؟ امام حسین علیه السلام فرمود: چنین است. محمد گفت: پس چه چیز تو را واداشت که با این سرعت، عزم خروج از مکه نمودی؟ فرمود: آن هنگام که از نزدت جدا شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد من آمد (یعنی در عالم خواب). و شاید معنی دیگر را اراده کرده باشد و در اینجا اجمال لفظ خالی از لطف نیست) و فرمود: ای حسین! برو به جانب عراق که مشیت الهی بر این متعلق است که تو را مقتول ببیند! محمد حنفیه گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا...). چون چنین باشد پس مقصود از همراه بردن زن و بچه چیست؟ راوی گوید: امام حسین علیه السلام در جواب برادر، فرمود که هم رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرموده که مشیت حق بر اسیری ایشان تعلق یافته که خدا ایشان را اسیر ببیند. امام علیه السلام این سخن را فرمود آنگاه سلام وداع به برادر گفت و روانه مقصد شد. محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کتاب (رسائل) خویش به سند متن عربی: عَنْ أَبِي يُوْبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حَمْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَخَلَّفَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَنْهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حَمْرَةُ ابْنِي سَاءَ حَدَّثُكَ بِحَدِيثٍ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا: إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا فَصَلَ مَثَوِّجَهَا، إِمْرَ بَقْرَطَاسٍ وَكَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ، إِهْمَا بَعْدَ، فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِى مِنْكُمْ إِسْتَشْهَدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحِ، وَالسَّلَامُ. وَذَكَرَ الْمُفِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الثُّعْمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِ (مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ). بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَدِينَةِ، لَقِيَهُ أَهْوَاجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَالْمُرْدِفِينَ فِي أَيْدِيهِمْ تَرْجَمَهُ: مَذْكَورٌ فِي مَتْنِ، رَوَيْتُ نَمُودَ مِنْ حَمْرَةَ بْنِ حَمْرَانَ أَنَّ جَنَابَ فَرَمُودَ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا فِي كِتَابِ خَدْمَتِ أَنْ جَنَابَ سَخْنِ زِ خُرُوجِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِيَانِ آمَدِ وَ أَنْكَه مُحَمَّدُ بْنُ حَنَفِيَّةِ زِ نَصْرَتِ أَنْ جَنَابَ تَخَلَّفَ

نمود. امام صادق علیه السلام فرمود: ای حمزه ، من تو را خبر دهم به حدیثی که پس از این مجلس ، مرا از حال محمد بن حنفیه
 سؤال نماید : به درستی که چون حضرت امام حسین علیه السلام از مکه جدا شد و توجه به سوی عراق فرمود، فرمان داد که
 پاره کاغذ به خدمتش آوردند و در آن نوشت : (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این نوشته ای است از جانب حسین بن علی به جماعت
 بنی هاشم . اما بعد: هر کس از شما به من بیوندد شهید گردد و آنکه تخلف نماید به پیروزی نرسد. والسلام .) (شیخ مفید محمد
 بن محمد بن نعمان رضی الله عنه در کتاب (مولد النبی صلی الله علیه و آله و مولد اوصیائه) به اسناد خود از حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: در آن هنگام که حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام از مکه معظمه
 بیرون آمد از برای آنکه وارد شهر مدینه طیبه شود افواجی از ملائکه مسومین (صاحبان نشانه چنانچه سپاهیان را نشانه است) و
 ملائکه مُردفین (یعنی فرشتگانی که از عقب سر می رسند مثل صفوف لشکر که به نظام رود) که حربه ها در دست و بر اسبهای
 نجیب بهشتی سوار بودند شرفیاب متن عربی : الْحَرَابُ عَلَى نُجْبٍ مِنْ نُجْبِ الْجَنَّةِ، فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ
 جَدِّهِ وَإِبْنِهِ وَإَخِيهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَدَ جَدِّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بْنِ أُمَّ قُتَيْبَةَ، وَأَمَدَ
 لَهْمُ: الْمَوْعِدِ خُفْرَتِي وَبَقْعَتِي الَّتِي أَسْتَشْهِدُ فِيهَا، وَهِيَ كَرْبَلَاءُ، فَإِذَا وَرَدْتَهَا فَأَتُونِي . فَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْمَعَ
 لَكَ وَنَطِيعَ، فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوِّ يَلْقَاكَ فَتَكُونُ مَعَكَ؟ فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يَلْقَوْنِي بِكَرْبَلَةَ، وَأَمَّا
 إِفْوَاجُ مَنْ مُمِنِي الْجِنِّ، فَقَالُوا لَهُ: يَا مَوْلَانَا، نَحْنُ شِيعَتُكَ وَإِنصَارُكَ فَمُرْنَا بِمَا تَشَاءُ، فَلَوْ أَمَرْنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوِّ لَكَ وَأَنْتَ بِمَكَانِكَ
 لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ، فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَقَالَ لَهُمْ: أَمَّا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنزَّلَ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِهِ: (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ
 فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ)، فَإِذَا أَقَمْتُمْ فِي مَكَانٍ فِيمَاذَا يَمْتَحَنُ تَرْجَمَهُ : گردیده و بر آن حضرت
 سلام نمودند و عرض کردند: ای حجت خدا بعد از رسول خدا و امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السلام بر جمیع عالم ، به درستی
 که خدا مدد نمود جدت صلی الله علیه و آله را به وسیله ما در موارد بسیار و همانا حق تعالی ما را از برای امداد و یاری تو
 فرستاده . امام علیه السلام فرمود: وعده گاه ما در آن حفره و بقعه ای است که در آن شهید می شوم و نام آن (کربلا) است ؛ چون
 در آنجا وارد شوم به نزد من آییید. عرضه داشتند: ای حجت خدا، خدایا ما را فرمان داده که سخن تو را بشنویم و مطیع امر تو
 باشیم ، آیا هیچ اندیشه از دشمنان داری که ما با تو همراه باشیم ؟ فرمود: دشمن را بر من راهی نیست و آسیبی به من نتوانند
 رسانید تا آن هنگام که برسم به بقعه خود. و نیز جمعیتی از مؤمنین طائفه جنّ به خدمت آن جناب رسیدند و عرض نمودند: ای
 مولای ما! ماییم گروه شیعیان و یاران تو، ما را به آنچه که بخواهی امر بفرما اگر ما را فرمان دهی که جمیع دشمنان تو را به قتل
 رسانیم و تو در جای خود آرام و مکین باشی ، کفایت دشمنان از جناب تو خواهیم نمود. امام حسین در جواب ایشان فرمود: خدا
 شما را جزای خیر دهد، مگر این آیه شریفه را که بر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردیده ، نخوانده اید: (قُلْ لَوْ...)(14)
 ؛ یعنی بگو ای رسول خدا، همانا اگر در خانه های خویش ساکن شوید البته آنانکه حکم قتل بر ایشان مقدر و مکتوب است در همان
 خانه های خود و خوابگاه خویش به مبارزت افتند (و از چنگال مرگ نتوانند فرار کنند). متن عربی : هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَّعُونَ، وَيَمَّاذَا
 يُخْتَبَرُونَ، وَمَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ خُفْرَتِي . وَقَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى لِي يَوْمَ دَحَا الْأَرْضِ، وَجَعَلَهَا مَغْفَلًا لِشِيعَتِنَا وَمَحَبَّتِنَا، تُقْبَلُ أَعْمَالُهُمْ
 وَصَلَوَاتُهُمْ، وَيَجَابُ دَعَاؤُهُمْ، وَتَسْكُنُ شِيعَتُنَا، فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَهُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ -
 فِي غَيْرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ- الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتَلُ، وَلَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَنَسَبِي وَإِخْوَانِي وَ أَهْلِ بَيْتِي ، وَيَسْأَرُ
 رَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ. فَقَالَتِ الْجِنُّ: نَحْنُ وَاللَّهِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَابْنَ حَبِيبِهِ لَوْلَا أَنْ أَمْرَكَ طَاعَةً وَ أَمْرَةَ لَا يَجُوزُ لَنَا
 مَخَالَفَتُكَ لِخَالِفَتِكَ وَ قَتْلَنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ. فَقَالَ لَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَنَحْنُ وَاللَّهِ إِعْدَدْنَا عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ لِيَهْلِكَ

مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْتِنَا وَيَخِيى مَنْ حَى عَنْ بَيْتِنَا. ثُمَّ سَارَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى مَرَّ بِالتَّنْعِيمِ. فَلَقِيَ تَرْجَمَهُ : پس هرگاه که من در جای خود اقامت گزینم پس به چه چیز این خلق که مستعدت از برای هلاکت هستند امتحان کرده خواهند شد و به کدام امر آزمایش می شوند و چه کسی به جای من در قبرم و گودال کربلا مدفون شود. حال آنکه خدایا این را در روز (لَا تُدْعَى الْإَرْضُ) (که زمین را پهن نموده ، از برای من اختیار فرمود و آن را منزلگاه شیعیان و دوستان من قرار داده و در آنجا ساکن خواهند شد؛ پس آن زمین امان است از برای ایشان در دنیا و آخرت . و لکن در روز شنبه که روز عاشورا است حاضر شوید و در روایتی غیر از این روایت ، فرمود: روز جمعه حاضر گردید که من در آخر همان روز کشته خواهم شد و هیچ کس پس از قتل من از اهل بیت و انساب و برادران من باقی نخواهد بود و سرم را می برند به سوی یزید بن معاویه لَعْنَهُمَا اللَّهُ - پس جنیان عرض کردند: به خدا سوگند، ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! اگر نه این بود که اطاعت امر تو بر ما واجب است و مخالفت فرمان تو ما را جایز نیست ، البته در این باب برخلاف فرمانت ، همه دشمنان تو را به قتل می رسانیدیم پیش از آنکه بتوانند به شما دست یابند. امام حسین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، قدرت ما بر دفع دشمنان ، زیادتر از شماست ، و لکن نظر ما این است که از روی بینه باشد و پس از اتمام حجت بر آنها. به هلاکت رسند و آنان که زنده اند، زندگی آنان نیز در آخرت بر اساس بینه و حجت باشد. پس آن حضرت روانه راه گردید تا رسید به منزل متن عربی : هُنَاكَ عَيْرًا تَحْمِلُ هَدِيَّتَهُ قَدْ بَعَثَ بِهَا بَحِيرٌ بَنُ رَيْسَانَ الْحَمِيرِيَّ عَامِلَ الْيَمَنِ إِلَى يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأَخَذَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَدِيَّةَ. لِأَنَّ حُكْمَ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الْجَمَالِ: (مَنْ أَحَبَّ آءَانَ يُنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ وَفِينَاهُ كِرَاهٌ وَأَعْسَنًا صُحْبَتَهُ. وَمَنْ أَحَبَّ آءَانَ يُفَارِقْنَا أَعْطَيْنَاهُ كِرَاهٌ بِقَدْرِ مَا قَطَعَ مِنَ الطَّرِيقِ). فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَأَمْتَنَعَ قَوْمٌ آخَرُونَ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ ذَاتَ عِرْقٍ. فَلَقِيَ بَشْرَ بْنَ غَالِبٍ وَارِدًا مِنَ الْعِرَاقِ. فَسَأَلَهُ عَنْ أَهْلِهَا. فَقَالَ: خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَالسُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَّيَّةَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (صَدَقَ آءَاؤُ بَنِي أَسَدٍ. إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ). قَالَ الرَّأْيِيُّ : ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى آتَى التَّغْلِبِيَّةَ وَوَقَّتَ الظَّهِيرَةَ. فَوَضَعَ رَأْسَهُ. فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ. فَقَالَ: (قَدْ رَأَيْتُ هَاتِفًا يَقُولُ: آءَأْتُمْ تَسْرِعُونَ وَالْمَنَابِيَا تَرْجَمَهُ : (تنعيم) و در آن مکان قافله ای را که از طرف والی یمن - بحیر بن ريسان حَمِيرِي ، هدایایی به یزیدبن معاویه می برد. ملاقات کرد و امر فرمود آن هدیه ها را از آنها گرفتند؛ زیرا حکم و سلطنت امور مسلمین در آن عصر. به عهده امام حسین علیه السلام بود و او امام امت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و به صاحبان شتران ، فرمود: هر کس دوست می دارد که با ما تا عراق بیاید کرایه او را تماما به او خواهیم داد و با او به نیکویی مصاحبت خواهیم داشت و هر که را محبوب آن است ، که از ما جدا شود، به قدر آنچه که از یمن مسافت طی نموده و آمده ، کرایه به او عطا می فرماییم ؛ پس گروهی در رکاب آن حضرت ماندند و جماعتی امتناع از رفتن نمودند. پس حضرت امام حسین علیه السلام مَرَكَب راند تا آنکه به منزل (ذات عِرْق) ((15)) رسید و در این منزل (بشربن غالب) که از عراق می آمد به خدمت امام علیه السلام رسید و حضرت احوال اهل کوفه را پرسید. بشربن غالب عرض نمود: مردم را چنان گذاردم که دل‌های ایشان با شما بود و شمشیرهای آنان با بنی امیه !! حضرت فرمود: برادر ما از بنی اسد، سخن به راستی گفت . به درستی که خدایا به جا می آورد آنچه را که مشیت او تعلق یافته و حکم می کند آنچه را که اراده دارد. راوی گوید: امام علیه السلام از آن منزل کوچ کرده و روانه شد تا به وقت زوال ظهر به منزل (ثعلبیه) رسید. پس سر مبارک را بر بالین گذارد و اندکی به خواب رفت ، چون بیدار گردید فرمود: در خواب دیدم که هاتفی همی گفت که شما به سرعت می رود و مرگ شما را متن عربی : تَسْرِعُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ). فَقَالَ لَهُ ابْنَةُ عَلِيٍّ: يَا آءَبَةُ آءَأَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟ فَقَالَ: (بَلَى يَا بَنِيَّ وَاللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ). فَقَالَ لَهُ: يَا آءَبَةُ إِنْ لَمْ يَأْتِ بِالنَّبَالِي بِالْمَوْتِ. فَقَالَ لَهُ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا بَنِيَّ خَيْرَ مَا جَزَا وَوَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ). ثُمَّ بَاتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَوْضِعِ الْمَذْكُورِ. فَلَمَّا آءَصْبَحَ. فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَكْتُمُ آءَبَاهِرَهُ الْإَزْدِي ، قَدْ آءَاتَاهُ سَلَمٌ عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِيَّ رَسُولَ اللَّهِ مَا الَّذِي

اَخْرَجَكَ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَّمَ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟ فَقَالَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (وَيْحَكَ يَا أَبَا هِرَّةَ، إِنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ
 أَخَذُوا مَالِي فَصَبَّرْتُ، وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَّرْتُ، وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَأَيْمُ اللَّهِ لَتَقْتُلَنِي الْمِنَةُ الْبَاطِنَةُ وَلَيَلْبَسَنَّاهُمُ اللَّهُ دَلًّا شَامِلًا وَسَيُفَا
 قِاطِعًا، وَلَيَسْلُطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَدُلُّهُمْ، حَتَّى يَكُونُوا آدَلًا مِنْ قَوْمِ سَبَا إِذْ تَرَجَمَهُ : به تعجيل به سوی بهشت می برد. در این
 هنگام فرزند دلبندش حضرت علی اکبر عرض نمود: ای پدر، مگر ما بر حق نیستیم ؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، آن
 خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست ، ما بر حق هستیم . حضرت علی اکبر عرض کرد: حال که چنین است باک از مردن
 نداریم . حضرت امام علیه السلام فرمود: ای فرزند، خدا تو را جزای خیر دهد، جزایی که فرزندان را در عوض نیکی ، نسبت به پدر
 خویش می دهد. پس قره العین رسول الله صلی الله علیه و آله آن شب را در منزل به سر برد، چون صبح شد ناگاه دید که از طرف
 کوفه مردی که مکتبی به اباهره اُردی بود، می آید و به خدمت امام آمد عرضه داشت : يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ! چه چیز تو را از حرم خدا و
 حرم جدت رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آورد؟ امام علیه السلام فرمود: وَيْحَكَ! ای اباهره ، به درستی که بنی امیه - لَعْنَهُمْ
 اللَّهُ - مال مرا گرفتند صبر نمودم و عِرْض مرا ضایع نمودند صبر کردم و خواستند که خون مرا بریزند فرار کردم و به خدا، این
 گروه ستمکار مرا خواهند کشت و خدای متعال لباس ذاتی که ایشان را فرا گیرد به ایشان خواهد پوشانید و هم شمشیر برنده را بر
 آنها فرود خواهد آورد و خدا مسلط خواهد نمود بر ایشان کسی را که آنها را خوار و ذلیل گرداند تا در مذلت بدتر از قوم سبا
 باشند آن هنگام که زنی بر ایشان پادشاه شد، پس حکمرانی در مالا و خونهای آنها، می نمود. متن عربی : مَلَكَتْهُمْ امْرَأَةٌ مِنْهُمْ
 فَحَكَمَتْ فِي اَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَحَدَّثَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي فِرَازَةَ وَبَجِيلَةَ قَالُوا: كُنَّا مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ لَمَّا اَعْقَبْنَا
 مِنْ مَكَّةَ، فَكُنَّا نُسَاطِرُ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَتَّى لَحِقْنَاهُ فَكَانَ إِذَا اَرَادَ النَّزُولَ اَعْتَزَلْنَاهُ فَنَزَلْنَا نَاحِيَةً، فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْاَيَّامِ نَزَلَ فِي
 مَكَانٍ، فَلَمْ نَجِدْ بُدَا مِنْ اَنْ نُنَازِلَهُ فِيهِ، فَبَيْنَمَا نَحْنُ نَتَعَدَّى مِنْ طَعَامٍ لَنَا إِذْ اَعْقَبَ رَسُولُ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيْنَا. ثُمَّ
 قَالَ: يَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ اِنَّ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَنِي اِلَيْكَ لِتَأْتِيَهُ، فَطَرَحَ كُلُّ اِنْسَانٍ مَتَا مَا فِي يَدِهِ حَتَّى كَانَتْ اَعْلَى رُؤُوسِنَا
 الطَّيْرُ. فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ - وَهِيَ دَيْلَمُ بِنْتُ عَمْرٍو- : سُبْحَانَ اللَّهِ، اَعْيَبْتَ اِلَيْكَ اِبْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ لَا تَأْتِيهِ، فَلَوْ اَتَيْتَهُ فَسَمِعْتَ مِنْ
 كَلَامِهِ، فَمَضَى اِلَيْهِ زُهَيْرٌ، فَمَا لَبِثَ اَنْ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ اَشْرَقَ وَجْهُهُ، فَاَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ وَتَقْلِهِ وَمَتَاعِهِ فَخَوَّلَ اِلَى الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ
 . ترجمه : پس از این فرمایش ، از آن منزل نیز کوچ نموده و روانه راه شد. روایت کرده اند: جماعتی از بنی فِرَازَه و طائفه بَجِيلَه
 گفتند: ما با زُهَيْر از مکه معظمه بیرون آمدیم و در راه بر اثر و دنبال امام حسین راه می رفتیم تا آنکه به آن جناب ملحق نگردیم .
 و چون به منزلی می رسیدیم که امام علیه السلام اراده نزول می فرمود ما از اردوی آن جناب کناره گیری می نمودیم و در گوشه
 ای دور از دید آنها می گزیدیم . تا اینکه اردوی همایونی آن حضرت در یکی از منزلها فرود آمد و ما نیز چاره ای نداشتیم جز آنکه با
 آنها هم منزل شویم . پس از مدتی ، هنگامی که طعام برای خود ترتیب نموده و مشغول خوردن چاشت بودیم ناگهان دیدیم
 فرستاده ای از جانب امام حسین علیه السلام به سوی ما آمد و سلام کرد و خطاب به زهیر بن قین نمود و گفت : ای زهیر! امام
 علیه السلام مرا به نزد تو فرستاده که به خدمتش آیی . پس هر کس از ما که لقمه ای در دست داشت (از وحشت این پیام) آن را
 بینداخت که گویا پرنده بر سر ما نشسته بود (که هیچ حرکتی نمی توانستیم بکنیم)، (16) زوجه زهیر که نامش (دیلیم) دختر
 عمرو بود به او گفت : سُبْحَانَ اللَّهِ ! فرزند رسول خدا تو را دعوت می کند و تو به خدمتش نمی شتابی !! سپس زوجه اش گفت :
 ای کاش به خدمت آن جناب می رفتی و فرمایش ایشان را می شنیدی . زهیر بن قین روانه خدمت آن جناب شد. اندکی پیش
 نگذشت که زهیر با بشارت و شادمان و روی درخشان باز آمد. آنگاه امر نمود که خیمه و خرگاه و ثقل و متاع او را نزدیک به خیمه
 های متن عربی : وَقَالَ لِامْرَأَتِهِ: اِنَّتِ طَالِقٌ، فَاِنِّي لَا اُحِبُّ اَنْ يُصِيبَكَ بِسَبَبِي اِلَّا حَيْرٌ، وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَى صُحْبَةِ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ

لَأُمْدِيهِ بِرُوحِي وَ آقِيهِ بِنَفْسِي . ثُمَّ آءَظَاهَا مَالَهَا وَسَلَّمَهَا إِلَى بَعْضِ بَنِي عَمَّهَا لِيُؤْصِلَهَا إِلَيَّ إِهْلَاهَا . فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَبَكَتْ وَوَدَّعَتْهُ . وَقَالَتْ : كَانَ اللَّهُ عَوْنًا وَمُعِينًا . خَارَ اللَّهُ لَكَ . آءَسَاءَ لَكَ آءَنْ تَذَكَّرْنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ : مَنْ آءَحَبَّ مِنْكُمْ آءَنْ يَصْحَبَنِي ، وَإِلَّا فَهُوَ آءَخِرُ الْعَهْدِ مِنِّي بِهِ . ثُمَّ سَارَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ زِبَالَةَ . فَأَتَاهُ فِيهَا خَبْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ . فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةٌ مِمَّنْ تَبِعَهُ . فَتَفَرَّقَ عَنْهُ آءَهْلُ الْإِطْمَاعِ وَالْأَرْتِيَابِ . وَبَقِيَ مَعَهُ آءَهْلُهُ وَخِيَارُ الْأَصْحَابِ . قَالَ الرَّأَوِيُّ : وَارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكْيَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ . وَسَالَتْ الذَّمُوعُ عَلَيْهِ كُلُّ مَسِيلٍ . ثُمَّ إِنَّ الْخُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ قَاصِدًا لِمَا دَعَاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ .

ترجمه : فلك احتشام حضرت امام حسين عليه السلام زدند و به زوجه خود گفت : من تو را طلاق دادم ؛ زيرا دوست نمى دارم كه از جهت من جز خير و خوبى به تو رسد و من عازم شده ام كه مصاحبت امام حسين عليه السلام را اختيار نمايم تا آنكه جان خود را فدای او كنم و روح را سپر بلا گردانش نمايم . سپس اموال آن زن را به او داد و او را به دست بعضى عموزاده هايش سپرد كه به اهلش رسانند . آن زن مؤ منه برخاست و گريه كرد و او را وداع نمود و گفت : خدا يار و معين تو باد و خيرخواه تو در امور . از تو مسئلت دارم كه مرا روز قيامت در نزد جدِّ حسين عليه السلام ، ياد نمايي . سپس زهير به اصحاب خويش گفت : هر كس خواهد به همراه من بيايد و اگر نه اين آخرين عهد من است با او . امام حسين عليه السلام از آن منزل كوچ نمود و روانه راه گرديد تا آنكه به منزل (زباله) رسيد و در (زباله) خبر شهادت مسلم بن عقييل رحمه الله مسموع امام عليه السلام گرديد . گروهى كه از اهل طمع و ريبه و دنيا پرستان كه از حقيقت حال مطلع گرديدند اختيار مفارقت نموده از او جدا شدند و كسى در ركاب سعادت انتساب فرزند حضرت ختمى مآب باقى نماند مگر اهل بيت و عشيره و خویشان آن جناب و گروهى از آخيار كه در سلك اصحاب كِبار منخرط بودند .

راوى گفت : از شدت گريه و ناله كه در مصيبت جناب مسلم رضى الله عنه و فرياد و افغان كه واقع شد . آن مكان به تزلزل در آمد و اشكها چون رود جيحون از چشمان جارى شد . پس از آن ، آن امام انس و جن با نيت صادق و اعتقاد كامل و به قصد اجابت متن عربى : فَلَقِيَهُ الْفَرَزْدَقُ الشَّاعِرُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ : يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ . كَيْفَ تَرَكُنْ إِلَى آءَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ الَّذِينَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بِنِ عَقِيلٍ وَشَيْعَتَهُ؟ قَالَ : فَأَسْتَعْبِرُ الْخُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاكِيًا . ثُمَّ قَالَ : (رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا . فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَرِيحَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ . آءَمَا آءِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا) . ثُمَّ آءُنْشَأَ يَقُولُ : 1 - (فَإِنَّ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ آءَعْلَا وَ آءُنْبَلُ 2 - وَإِنَّ تَكُنِ الْإِبْدَانُ لِلْمَوْتِ آءُنْشِئْتَ فَقَتِلْ أَمْرًا بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ آءَفْضَلُ 3 - وَإِنَّ تَكُنِ الْإِرْزَاقُ قِسْمًا مَقْدَرًا فَقَلِّهُ حِرْصَ الْمَرْءِ فِي السَّغَى آءَجْمَلُ 4 - وَإِنَّ تَكُنِ الْآءُمُالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَثْرُوكِ بِهِ الْمَرْءِ يَبْخُلُ قَالَ الرَّأَوِيُّ : وَكَتَبَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا إِلَى تَرْجَمِهِ :

داعى حق جلّ و علا از آن منزل كوچ کرده و روانه راه گرديد . فرزندق شاعر به شرف خدمتش فايذ شد و بر آن حضرت سلام كرد و عرضه داشت : يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ . چگونه اعتماد به سخن اهل كوفه نمودى و حال آنكه ايشان پسر عمويت جناب مسلم بن عقييل و ياران او را مقتول ساختند؟! راوى گفت : سيلاب اشك از ديده مبارك آن جناب روان گرديد و فرمود : خدا رحمت كناد مسلم را . به درستي كه رفت به سوى روح و ريحان و جنّت و رضوان پروردگار و به درستي كه او به جا آورد آنچه را كه بر او مكتوب و مقدر گرديده بود و باقى مانده است بر ما كه به جا آوريم . سپس اين ابيات را انشاء فرمود : 1 - يعنى اگر دنيا متاع نفيس شمرده شده باشد . ثواب الهى از آن برتر و أعلى خواهد بود . 2 - و اگر بدنها براى مرگ خلق شده اند . پس كشته شدن مرد با شمشير در راه رضى الهى افضل است . 3 - و اگر روزى ها در تقدير پروردگار در ميان خلق قسمت گرديده ، پس حرص كم داشتن در طلب رزق نيكوتر است . 4 - و اگر جمع كردن مالهاى دنيا از براى گذاشتن است ، پس چه شده است كه مرد در انفاق كرد بخيل باشد مالى را كه آن را در اين دنيا باز خواهد گذاشت . راوى گويد : پس از آن ، از جانب امام حسين عليه السلام نامه اى به جمعى از شيعيان كوفه شرف صدور يافت از جمله : متن عربى : سَلِّمَانَ بِنِ صَرْدٍ وَالْمُسَيَّبِ بِنِ نَجْبَةَ وَرَفَاعَةَ بِنِ شَدَادٍ وَجَمَاعَةَ مِنَ الشَّيْعَةِ بِالْكُوفَةِ .

وَبَعَثَ بِهِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرِ الصِّدَاوِي . فَلَمَّا قَارَبَ دُخُولَ الْكُوفَةِ إِغْتَرَضَهُ الْخَصِيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ صَاحِبَ عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِيَفْتَشَهُ . فَأَخْرَجَ الْكِتَابَ وَمَرَّقَهُ . فَحَمَلَهُ الْخَصِيْنُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ . فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ : مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ : أَنَا رَجُلٌ مِنْ شَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِبْنِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ . قَالَ : فَلِمَاذَا حَرَقْتَ الْكِتَابَ؟ قَالَ : لِئَلَّا تَعْلَمَ مَا فِيهِ ! قَالَ : مِمَّنِ الْكِتَابُ وَإِلَى مَنْ؟ قَالَ مِنْ الْخَسِيِّنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَا أَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ . فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ : وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي حَتَّى تُخْبِرَنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ . أَوْ تَصْعَدَ الْمُبْتَرِ فَتَلْعَنَ الْخَسِيْنَ وَأَبَاةَ وَأَخَاهُ . وَإِلَّا قَطَعْتُكَ إِيضًا . ترجمه : سليمان بن صرد خزاعی ، مستب بن نجبه ، رفاعه بن شداد و عده ای دیگر از گروه شیعه و محبان و آن فرمان را به وسیله قیس بن مسهر (مسهر در نسخه بدل) صیداوی به کوفه ارسال فرمود؛ قیس به حوالی شهر کوفه رسید خصیین بن نمیر - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گماشته ابن زیاد - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - به او برخورد تا از حال او تفتیش نماید. قیس پس از اطلاع از غرض خصیین ، آن نامه عنبر شمامه را پاره پاره نمود. خصیین لعین ، آن مؤ من پاک دین را گرفته در حضور ابن زیاد بد نهاد آورد؛ چون در حضور آن لعین بایستاد، آن شقی از او سؤال نمود: تو کیستی ؟ قیس در جواب فرمود: مردی از شیعیان و اخلاص کیشان مولای متقیان امیر مؤ منان علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو فرزند دلبند آن جناب ، ابی عبدالله الحسین علیه السلام هستم . آن لعین گفت : چرا نامه را پاره نمودی ؟ قیس فرمود: آن نامه از ناحیه مقتسه امامت صادر گردیده به سوی جماعتی از اهل کوفه که نامه‌های ایشان را نمی دانم . ابن زیاد گفت : به خدا قسم ، از دست من رهایی نخواهی یافت مگر آنکه خبر دهی به نام جماعتی که نامه برای ایشان ارسال شده و یا آنکه بر منبر بالا روی و حسین بن علی و پدر و برادر او را ناسزا گویی و اگر چنین کنی بدنت را پاره پاره نمایم . متن عربی : فَقَالَ قَيْسٌ : اَيُّمَا الْقَوْمِ فَلَا اَخْبِرُكَ بِاَسْمَائِهِمْ . وَاَيُّمَا لَعْنُ الْخَسِيِّنِ وَاَبِيهِ وَاَخِيهِ فَاَفْعَلُ . فَصَعِدَ الْمُبْتَرُ . فَحَمِدَ اللَّهَ وَاَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَاَكْثَرَ مِنَ التَّرْحِمِ عَلَى عَلِيٍّ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ . ثُمَّ لَعَنَ عُيَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَاَبَاةَ . وَاَلْعَنَ غَتَاهُ بَنِي اُمِّيَّةَ عَنْ اٰخِرِهِمْ . ثُمَّ قَالَ : اَيُّهَا النَّاسُ ، اِنَّا رَسُوْلُ الْخَسِيِّنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اِلَيْكُمْ . وَ قَدْ خَلَقْتُهُ بِمَوْضِعِ كَذَا وَكَذَا . فَاَخْبِرْ ابْنَ زِيَادٍ بِذَلِكَ . فَاَمَرَ بِالْقَائِهِ مِنْ اَعْلَا الْقَصْرِ . فَاَلْقَى مِنْ هُنَاكَ . فَمَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ . فَبَلَغَ الْخَسِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَهُ . فَاَسْتَعْبَرَ بِالْبُكَاءِ . ثُمَّ قَالَ : (اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وِلِيْعَيْنَا مِنْزِلًا كَرِيْمًا وَاَجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مَسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ) . وَرَوَى اَبْنُ هَذَا الْكِتَابِ كَتَبَهُ الْخَسِيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَاجِرِ . ترجمه : قیس فرمود: اها نام آن گروه را اظهار نخواهم کرد و از ناسزا گفتن بر امام حسین و پدر و برادر او، مضایقه ندارم و به جا خواهم آورد؟! سپس آن مؤ من ممتحن بر منبر بالا رفت شرایط حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را به جای آورد. پس از آن ، از خدای متعال طلب نزول رحمت بر روح مطهر و روان اَنُور بر گزیده داور، جناب امیرالمؤمنان و دو فرزند دلبند او نمود و بعد از آن ، عبیدالله و پدر آن لعین و غتاه و باغیان بنی امیه را به لعن بسیار یاد نمود و آنچه را که شرط مطاعن ایشان بود فرو گذار ننمود. سپس فرمود: ای گروه مردم ! منم فرستاده و رسول امام انام حضرت حسین علیه السلام به سوی شما، آن حضرت را در فلان منزل گذاردم و به اینجا آمدم ، اینک فرمانش را اجابت و به خدمتش مسارعت نمایید. شهادت قیس بن مسهر پس چون ابن زیاد از این واقعه اطلاع یافت ، حکم نمود که آن بزرگوار را از بالای قصر دار الاماره به زیر انداختند و طایر روح پاکش به دُزوه افلاک پرواز نمود رضی الله عنه . و چون خبر شهادت قیس بن مسهر به سَمْع شریف امام علیه السلام رسید، چشمان آن جناب گریان شد دست به دعا برداشت و گفت : خداوند، از برای شیعیان ما منزلی کریم در آخرت بگزین و میانه ما و ایشان در قرارگاه رحمت خویش جمع فرما. به درستی که تویی بر هر چیزی قادر. در روایتی دیگر چنین وارد است که صدور آن فرمان هدایت ترجمان از امام انس و جان از منزل (حاجرا) بود و به غیر از این خبر. متن عربی : وَقِيلَ : غَيْرَ ذَلِكَ . قَالَ الرَّاَوِي : وَ سَأَرَ الْخَسِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى صَارَ عَلَى مَرَحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ . فَاِذَا بِالْحَرِّ

بِنِ يَزِيدٍ فِي أَلْفِ فَارِسٍ. فَقَالَ لَهُ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (إِنَّا أَمْرٌ عَلَيْنَا؟). فَقَالَ: بَلْ عَلَيْنَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ. فَقَالَ: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). ثُمَّ تَرَدَّدَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا. حَتَّى قَالَ لَهُ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (فَإِذَا كُنْتُمْ عَلَى خِلَافٍ مَا أَيْتَنِي بِهِ كَتَبْتُكُمْ وَقَدِمْتُمْ بِهِ عَلَيَّ رَسَلْتُكُمْ. فَإِنِّي أَرْجِعُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي آتَيْتُ مِنْهُ). فَمَنْعَهُ الْخُرُّ وَاصْحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ. وَقَالَ: لَا، بَلْ خُذْ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ طَرِيقًا لَا يَدْخُلُكَ الْكُوفَةُ وَلَا يُوَصِّلُكَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِأَعْتَدَ أَمَّا إِلَى ابْنِ زِيَادٍ بِأَنَّكَ خَالَفْتَنِي فِي الطَّرِيقِ. فَتَيَاسَرَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، حَتَّى وَصَلَ إِلَى غَدْيَبِ الْأَهْجَانَاتِ. تَرْجَمَهُ : رَوَايَاتٍ دِيْكَرٍ نِيْزٍ وَارِدٍ اسْت. رَاوِي چنين گوويد: حضرت امام عليه السلام از آن منزل کوچ فرموده روانه راه گردید تا آنکه به دو منزلی شهر کوفه رسید. در آن مکان خَر بن یزید ریاحی را با هزار سوار ملاقات کرد؛ چون خَر به خدمتش رسید امام حسین علیه السلام فرمود: آیا به یاری ما آمده ای یا برای دشمنی ما؟ خَر عرضه داشت که بر ضرر و عداوت شما مأمورم . آن حضرت فرمود: (لا حَوْلَ...!) بین آن جناب و خَر سخنان بسیاری رد و بدل گردید تا آنکه خطاب به خَر نموده فرمود: اکنون که شما بر آنید که خلاف آنچه نامه ها و عرایض شما مُشعر و متضمن آن است و فرستادگان و رسولان شما به تواتر به نزد من آمده اند، من نیز از آن مکان که آمده ام عنان عزیمت به مقام خویش منعطف نموده مراجعت را اختیار خواهم نمود. خَر و اصحابش بر این مدعی راضی نگردیده حضرتش را از مراجعت منع نمودند و عرضه داشتند: ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله ! و نور دیده بتول ! صلاح چنان است که راهی را پیش گیری که نه وارد کوفه و نه واصل به سوی مدینه باشد تا به این جهت توانم به نزد ابن زیاد این عذر را بخواهم که آن جناب را در راه ملاقات ننمودم ، شاید به این اعتدال از سَخَطِ آن کافر گذار در امان مانم و از خدمتش تخلف ورزم . حضرت امام به این خاطر سمت چپ را مسیر قرار داد و از آن طریق مسافت را طی فرمود تا آنکه بر سرابی رسید که موسوم بود به (غَدْيَبِ الْأَهْجَانَاتِ) یعنی آبی مشرعه مَرکبها و اشتران بود. متن عربی : قَالَ: فَوَرَدَ كِتَابَ غَدْيَبِ اللَّهِ بِنِ زِيَادٍ إِلَى الْخُرِّ يَوْمَهُ فِي أَمْرِ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَيَأْمُرُهُ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِ. فَعَرَضَ لَهُ الْخُرُّ وَاصْحَابُهُ وَمَنْعُوهُ مِنَ الْمَسِيرِ. فَقَالَ لَهُ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (إِنَّمَا تَأْمُرُنَا بِالْغَدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ؟). فَقَالَ الْخُرُّ: بَلَى ، وَلَكِنْ كِتَابُ الْأَمِيرِ غَدْيَبِ اللَّهِ بِنِ زِيَادٍ قَدْ وَصَلَ يَأْمُرُنِي فِيهِ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْكَ. وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَالِبُنِي بِذَلِكَ. قَالَ الرَّاوِي : فَقَامَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَاطِبًا فِي أَصْحَابِهِ. فَحَمَدَ اللَّهُ وَائْتَنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: (إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنْ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَهُ. وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ وَءَدْبَرَ مَعْرِفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ حِدَاءً، وَلَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْأَنْبَاءِ وَخَسِيسٌ عَيْشٌ كَالْمَرْغَى الْوَيْبِلِ. إِذْ لَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ. لِيَرْعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًا. فَإِنِّي تَرْجَمَهُ : رَاوِي گوويد: در آن هنگام نامه ابن زیاد بد فرجام به خَر بن یزید ریاحی رسید و این نامه مشتمل بود بر ملامت و سرزنش خَر که در امر فرزند امام علیه السلام ، مسامحه نموده و در آن نامه ، لعنت ضمیمه ، امر اکید نموده که کار را بر فرزند سید ابرار سخت و مجال را بر او دشوار گیرد. پس خَر با اصحاب خود دوباره سر راه بر نور دیده حیدر کرار گرفتند و او را از رفتن مانع گردیدند. امام علیه السلام فرمود: مگر نه این است که ما را امر کردی از راه مرسوم عدول نماییم؟! خَر عرضه داشت : بلی ! و لکن اینک نامه عبیدالله به من رسیده و مأمورم نموده که امر را بر حضرت سخت گیرم و جاسوس بر من گماشته تا از فرمانش تخلف نورزم . سخنرانی امام علیه السلام بعد از گفتگو با خَر راوی چنین گفته که پس از مکالمه امام علیه السلام با خَر بن یزید، آن جناب برخاست در میان اصحاب سعادت انتساب خطبه ای ادا نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جای آورد و جدت بزرگوار خویش را بستود و درود نامحدود بر روان پاک حضرتش نثار نمود سپس فرمود: ای گروه مردم ! به تحقیق مشاهده می نمایید آنچه را که بر ما نازل گردیده و به راستی که روزگار تغییر پذیرفته و بدی خود را آشکار نموده و نیکی و معرفت آن باز پس رفته و در مقابل ، شیوه تلخ کامی و نامرادی شتابان و بر استمرار است و از کائنات روزگار باقی نمانده مگر دردی از آن درته پیمانانه حیات و از گلستان عیش بجز خار و زمین شوره زار بی آب و گیاه ؛ آیا نمی بینید که حق را کسی

معمول نمی دارد و احدی از باطل نهی نمی نماید؟! متن عربی : لا اَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا. فَمَقَامَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ، فَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْنَا - هَذَاكَ اللَّهُ- يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَقَالَتَكَ، وَلَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا بَاقِيَةً وَكُنَّا فِيهَا مَخْلَدِينَ لِأَثَرِنَا النُّهُوضَ مَعَكَ عَلَى الإِقَامَةِ فِيهَا. قَالَ الرَّأْيُ : وَقَامَ هَلَالُ بْنُ نَافِعِ الْجَلِّيِّ ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبِّنَا. وَإِنَّا عَلَى نِيَاتِنَا وَبَصَائِرِنَا. نُؤَالِي مَنْ وَالَكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَكَ. قَالَ: وَقَامَ بَرِيرُ بْنُ خُضَيْرٍ. فَقَالَ: وَاللَّهِ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا إِذْ نَقَاتِلُ بَيْنَ يَدَيْكَ فَتَقَطَّعَ فِيكَ أَعْضَاؤُنَا. ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. قَالَ: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَامَ وَرَكِبَ وَسَارَ. كُلَّمَا إِعْرَادَ الْمَسِيرَ يَمْنَعُونَهُ تَارَةً وَيَسْأِرُونَهُ إِذْ حُرِّيَ ، حَتَّى بَلَغَ كَرْبَلَاءَ. وَكَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمَحْرَمِ. ترجمه : نتیجه این وضعیت ، این است که مؤمن راغب گردد به ملاقات پروردگارش به طریق حق و به درستی که من مرگ را نمی بینم مگر سعادت و نیکبختی و زندگانی را با ستمکاران ! لا دلتنگی و سستی . سخنرانی زهیر و جمعی از اصحاب امام علیه السلام در این هنگام زهیر بن قین از جای برخاست و عرضه داشت : ای فرزند رسول ! ما همه فرمایشات شما را شنیدیم و گوش دل به آن سپردیم . خدا تو را بر جاده هدایت مستقیم دارد. اگر که دنیا از برای ما پاینده بودی و ما در آن جاویدان ، البته کشته شدن را با تو بر زندگانی همیشگی دنیا، ترجیح می دادیم ، چه جای آنکه دنیا را بقایی نیست . همچنین راوی گفته که هلال بن نافع بجلی هم برخاست و عرض نمود: به خدا سوگند که ما ملاقات پروردگار خود را ناخوشایند نمی دانیم و بر نیت های صادق و بصیرت مخلصانه خویش ثابت و پاینده ایم ؛ دوستیم با دوستان و دشمنیم با دشمنان . آنگاه بریر بن خضیر از جای برخاست و گفت : یَابْنَ رَسُولِ...! به تحقیق که خدای متعال بر ما منت گذارده است که در مقابل تو کشته گردیم و اعضای ما پاره پاره شود و در عوض جدت بزرگوار تو در روز قیامت شفیع ما بوده باشد. راوی گفت : آن جناب پس از استماع این کلمات از یاران و جانثاران ، برپاخاست و قامت زیبا بیاراست و بر مرکب خویش سوار گردید و از هر طرفی که خواست مرکب براند، خَر و اصحابش ، آن جناب را ممانعت می کردند و گاهی دیگر ملازم رکابت می بودند و به همین منوال بود تا آنکه به زمین کربلا رسیدند و آن ، روز دوم محرم متن عربی : فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ: (مَا اسْمُ هَذِهِ الأَرْضِ؟). فَقِيلَ: كَرْبَلَاءُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَللَّهِمَّ اِنِّي اءَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالبَلَاءِ. ثُمَّ قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ كَرْبِ وَبَلَاءِ اءَنْزَلُوا. هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفُكُ دِمَانِنَا. وَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا. وَهَاهُنَا وَاللَّهِ بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَنَزَلُوا جَمِيعًا. وَنَزَلَ الخُرُّ وَءَصْحَابُ اَبَةِ نَاحِيَةٍ. وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصْلُحُ سَيْفَهُ وَيَقُولُ: يَا دَهْرُ اءَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالأَشْرَاقِ وَالأَصِيلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلٍ وَالدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالأَبْدِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلِ مَا اءَقْرَبَ الوَعْدِ إِلَى الرَّحِيلِ وَإِنَّمَا الإِمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ ترجمه : بود و چون به کربلا رسید، فرمود: نام این زمین چیست ؟ عرضه داشتند که این زمین کربلا است . فرمود: خداوندا! به تو پناه می برم از (كَرْب) و (بلاء). پس از آن فرمود: این کرب و بلا است . (انزَلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفُكُ دِمَانِنَا؛ پیاده شوید که اینجاست محل افتادن بارهای ما و مکان ریخته شدن خونهای ما؛ اینجاست آرامگاه ما. جثم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مرا از این واقعه آگاه ساخته ... یاران امام حسین علیه السلام پس از شنیدن این سخنان همگی از مَرَكَبهای خود فرود آمدند و خَر با اصحابش نیز در کناری منزل گرفتند و جناب سید مظلومان - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - بر روی زمین بنشست که شمشیر خود را اصلاح و آماده نماید و این اشعار را زمزمه فرمود: (يا دَهْرُ اءَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ...؛ ای روزگار! آفت باد مر تو را، چه بد دوستی هستی چه بسیار که تو در صبحگاهان و شامگاهان که طالبان و مصاحبان خویش را به قتل رسانیدی و روزگار در بلاهایی که بر شخص نازل می شود به بدلی قانع و راضی نیست و هر زنده سبیل مرگ را رهسپار است چه بسیار وعده کوچ نمودن از این دار فنا نزدیک شده و بجز این نیست که نهایت امر هر کسی به سوی خداوند جلیل است . متن عربی : قَالَ الرَّأْيُ : فَسَمِعَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: يَا اءَخِي هَذَا كَلَامٌ مَن قَدْ اءَيَّقَنَ بِالأَقْتُلِ. فَقَالَ: (نَعَمْ يَا اءَخْتَاهُ). فَقَالَتْ زَيْنَبُ: وَائْكُلَا، يُعْنَى إِلَى الْحُسَيْنِ نَفْسَهُ. قَالَ: وَبَكَى النَّسْوَةَ، وَطَمَنَ الخُدُودَ.

وَشَقَّقْنَ الْجُيُوبَ. وَجَعَلَتْ أُمَّ كَلْتُومُ تُنَادِي : وَاخَصَدَاهُ وَاغْلِيَاهُ وَالْهَاهُ وَالْأَخَاهُ وَاخْسِينَاهُ وَاضِيغْتَاهُ بَعْدَكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ. قَالَ: فَعَزَّاهُنَّ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهَا: (يا ائحْتَاهُ! تَعَزَّى بِعِزِّ اللَّهِ. فَإِنَّ سَكَانَ السَّمَوَاتِ يَنْفُونَ. وَاَهْلَ الْأَرْضِ كُلَّهُمْ يَمُوتُونَ. وَجَمِيعَ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ). ثُمَّ قَالَ: (يا ائحْتَاهُ يَا أُمَّ كَلْتُومِ، وَاَنْتِ يَا زَيْنَبُ، وَاَنْتِ يَا فَاطِمَةُ، وَاَنْتِ يَا زِيَابُ، ائِنْظُرْنَ إِذَا أَمَّا قَتَلْتِ فَلَا تَشَقَّقْنَ عَلَيَّ جَنِيْبًا وَلَا تَحْمِشْنَ عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تَقْلَنَّ عَلَيَّ هَجْرًا). ترجمه : راوی گفته که علیا مکرمه زینب خاتون دختر فاطمه زهرا علیها السلام ، این کلمات را از برادر خود شنید، عرضه داشت : این سخنان از آن کسی است که یقین به کشته شدن خویش دارد. امام حسین علیه السلام فرمود: بلی چنین است ! ای خواهر، من هم در قتل خود بر یقینم . آن مخدره فریاد و ائکلاة بر آورد که حسین علیه السلام دل از زندگانی برگرفته و خبر مرگ خویشتن را به من می دهد. راوی گوید: زنان حرم يك مرتبه همگی به گریه و الم افتادند و لطمه به صورت زدند و گریبانها پاره نمودند و جناب ائکلثوم فریاد برآورد (وا مَحْصَدَاهُ، وا غْلِيَاهُ، وَاخْسِنَاهُ) که ما بعد از تو ای اباعبدالله به خواری اندر خاک مدلت برگیریم . و این گونه سخنان می گفتند. راوی گوید: امام حسین علیه السلام خواهر خویش را دلداری می داد و می فرمود: ای خواهر! به آداب خدایی آراسته باش و پیراسته بردباری را شعار خویش ساز؛ به درستی که ساکنان ملکوت اعلی ، فانی می گردند و اهل زمین همه می میرند و جمیع خلق و همه مخلوقات جهان هستی در معرض هلاک خواهند بود. سپس فرمود: ای خواهرم ائکلثوم ، و تو زینب و هم تو ای فاطمه و تو ای زباب ! نظر نمایید که چون من کشته شوم ، زهار که گریبان پاره نکنید و صورت بر مرگ من مخراشید و سخن بیهوده نکوئید. متن عربی : وَزَوِيٍّ مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ: اِنَّ زَيْنَبَ لَهَا سَمِعَتْ مَضْمُونِ الْاَبِيَاتِ - وَكَانَتْ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مُتَمَرِّدَةً مَعَ النِّسَاءِ وَالْبَنَاتِ - خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجْرُ ثَوْبَهَا. حَتَّى وَقَفَتْ عَلَيْهِ وَقَالَتْ: وَاَتَكَلَّاهُ. لَيْتَ الْمَوْتَ اَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ. الْيَوْمَ مَا تَتِ اَهْمِي فَاطِمَةُ الرَّهْرَاءِ، وَاَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ، وَاَخِي الْحَسَنُ الرَّكِيُّ، يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِيْنَ وَثِمَالَ الْبَاقِيْنَ. فَنَظَرَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِيْنَهَا وَقَالَ: (يا ائحْتَاهُ لَا يَدْهَبَنَّ حِلْمَكَ الشَّيْطَانُ). فَقَالَتْ: بِأَبِي اءَنْتِ وَاَهْمِي اَسْتَقْتَلُ؟ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ. فَرَدَّ عُمَّتَهُ وَتَرَفَّرَقَتْ عَيْنَاهُ بِالْذَّمُوعِ. ثُمَّ قَالَ: (لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَامَ). فَقَالَتْ: يَا وَيْلَتَاهُ، اءَفْتَعْتَصِبُ نَفْسَكَ اِغْتِصَابًا. فَذَلِكَ اَفْرَحَ لِقَلْبِي وَاَشَدُّ عَلَيَّ نَفْسِي ، ثُمَّ اءَهْوَتْ اِلَى جَنِيْبِهَا فَشَقَّتْهُ وَخَرَّتْ مَعْشِيَتَهُ عَلَيْهَا. فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَيَّ وَجْهَهَا الْمَاءَ حَتَّى اءَفَاقَتْ. ترجمه : و در روایت دیگر به این طریق وارد شده که علیا مکرمه زینب خاتون با سایر زنان و دختران در گوشه ای نشسته بودند و چون آن مخدره مضمون این ابیات را از برادر خود شنید بی اختیار بیرون آمد در حالتی که مقنعه بر سر نداشت لباس خود را بر روی زمین می کشید تا آنکه بر بالای سر امام علیه السلام بایستاد و فریاد برآورد: (وائکلاة لیت...؛ یعنی ای کاش مرگ من می رسید و زندگانی من تمام می شد! امروز است که احساس می کنم مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی علیه السلام از دنیا رفتند؛ ای جانشین رفتگان و پناه باقی ماندگان ! چون امام حسین علیه السلام خواهر خود را به این حال مشاهده فرمود: نظری به جانب آن مختره نمود و فرمود: ای خواهر عزیز! مراقب باش شیطان ، حلم و بردباری تو را نبرد. آن مکرمه عرضه داشت : جانم به فدایت ، آیا کشته خواهی شد؟ پس آن امام مظلوم با همه غم و اندوه ، دم از اندوه در کشید و چشمان مبارک او پر از اشک گردید و این مثل را فرمود: (لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَامَ)؛ یعنی اگر (مرغ قطا) را به حال خویش می گذاردند البته به خواب می رفت . زینب خاتون وقتی این کلام از امام علیه السلام شنید به گریه در آمد و فریاد برآورد که یا وَيْلَتَاهُ! برادر، همانا خود را به چنگ خصم چیره مقهور یافتی و روز خویش را تیره ؛ همانا از زندگانی خویش مایوس شده ای . اینک این سخن بیشتر دل مرا می خراشد و نمک بر زخم افزون می باشد. سپس دست در آورده گریبان شق نمود تا بی هوش بر روی در افتاد. متن عربی : ثُمَّ عَزَّاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجُهدِهِ وَذَكَرَهَا الْمُصِيبَةَ بِمَوْتِ اَبِيهِ وَجَدَّهِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ. وَمِمَّا يُمْكِنُ اَنْ يَكُونَ سَبَبًا لِحَمْلِ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحَرَمِهِ مَعَهُ وَلِعِيَالِهِ: اِنَّهُ لَوْ تَرَكَهَنَّ بِالْحِجَازِ اءَوْ غَيْرِهَا مِنْ الْبِلَادِ كَانَ يَزِيدُ بِنُ مَعَاوِيَةَ - لَعَنَهُ

اللَّهِ - قَدْ اَنْفَذْتَ لِيَاؤُخْذَهُنَّ اِلَيْهِ. وَصَنَعَ بِهِنَّ مِنْ الْاِسْتِيصَالِ وَسَيِّئِ الْاِغْمَالِ مَا يَمْنَعُ الْخُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجِهَادِ وَالشَّهَادَةِ. وَيَمْتَنِعُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِاَخْذِ يَزِيدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ لَهْنًا - عَنْ مَقَامَاتِ السَّعَادَةِ. ترجمه : پس امام عليه السلام برخاست که خواهر را به هوش آورد و آب بر صورت او پاشید تا به حال آفاقه برگردید و با کمال جهد و کوشش خواهر را تسلی می داد و او را موعظه فرمود و پند داد و مصیبت شهادت پدر بزرگوار و وفات جد عالی مقدار را به یاد او آورد تا تسلی یابد. صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ. از جمله اموری که می توان سبب بوده باشد از برای آنکه حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سرور اتقیاء امام مظلوم علیه السلام حرم مطهر و عترت ائمه خود را باخود به کربلای پر بلا آورده باشد یکی آن است که اگر آن جناب اهل بیت را در حجاز یا در غیر حجاز از سایر بلاد باز می گذاشت و خود متوجه عراق پرنفاق می گردید، یزید پلید گماشتگان خود را مقرر می نمود که استیصالشان نمایند و صدمات بی نهایت و سوء رفتار و کردار با عترت سید ابرار، به جای آورند و سرپرده حرم محترم و اهل بیت سید اُمم را مآخوذ می داشت و به این واسطه فوز جهاد و درک سعادت شهادت از برای آن امام عباد غیر میسور و آن حضرت را رسیدن به این مقام عالیه غیر مقدور بود.

مسلك دوم

المَسْلُكُ الثَّانِي فِي وَصْفِ خَالِ الْقِتَالِ وَمَا يَقْرُبُ مِنْ تِلْكَ الْحَالِ مِثْنِ عَرَبِي : قَالَ الرَّاوي : وَنَدَبَ غُنَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ اَصْحَابَهُ اِلَى قِتَالِ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَاَتَّبَعُوهُ ، وَاسْتَحَفَّتْ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ. وَاشْتَرَى مِنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ اَخْرَجَتْهُ بِدُنْيَاةٍ وَدَعَاةٍ اِلَى وَلَا يَهُ الْخَرْبِ فَلَبَاة. وَخَرَجَ لِقِتَالِ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اَزْبَعَةِ اَلْفِ فَارِسٍ. وَاَتَّبَعَهُ ابْنُ زِيَادٍ بِالْعَسَاكِرِ لَعْنَهُمُ اللَّهُ ، حَتَّى تَكَامَلَتْ عِنْدَهُ اِلَى سِتِّ اَيَالٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحْرَمِ عَشْرُونَ اَلْفًا فَارِسٍ. فَضَيَّقُوا عَلَيَّ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَمِنْ اَصْحَابِهِ. مسلك دوم : گزارش از حوادث عاشورا و شهادت امام عليه السلام و یاران با وفایش ترجمه : راوی گوید: عبیدالله زبان به دعوت اصحاب خویش برگشود که با نور چشم رسول الله صلی الله علیه و آله ، ستیزند و خون آن مظلوم را بریزند. آن بدنهادان نیز متابعت کردند و حلقه فرمانش در گوش نهادند و آن شیطان مردود از قوم خود طلب نمود که در طاعتش در آیند و زنگ غبار از خاطر بزدايند. آن بی دینان نیز انگشت اطاعت بر دیده نهادند و سر به فرمانش دادند و آن زیانکار از عمر تبهکار، آخرت را به دنیای خود خریدار شد. آن غدار نابکار هم دین به دنیا فروخت و فرمان ایالت ری را بیاندوخت خواستش که امیر لشکر کند و عهد خدا و رسول صلی الله علیه و آله را بشکند. عمر سعد نیز لیبکی بگفت و کفر باطنی را نتوانست نهفت . با چهار هزار لشکر خونخوار از کوفه بیرون آمد و جنگ فرزند سید ابرار و نور دیده حیدر کرار را مصمم گردید. پس از آن ، عبیدالله بن زیاد لشکر پس از لشکر به دنبال آن بدبنیاد روانه نمود تا آنکه در روز ششم محرم الحرام بیست هزار سواره لشکر بی دین بد آئین در کربلا جمع آمدند و کار را بر حسین مظلوم علیه السلام تنگ گرفتند تا به حدی که تشنگی بر خود و اصحابش استیلا یافت . متن عربی : فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاءْتَكَى عَلَيَّ قَائِمٍ سَيْفِهِ وَنَادَى بِاءِغْلَى صَوْتِهِ. فَقَالَ : (اِنَّشُدْكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْرِفُونَنِي ؟). قَالُوا : اِاللّٰهَمَّ نَعَمْ. اَنْتَ ابْنُ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَسِبْطِهِ. قَالَ : (اِنَّشُدْكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ جَدِي رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟). قَالُوا : اِاللّٰهَمَّ نَعَمْ. قَالَ : (اِنَّشُدْكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ اُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؟). قَالُوا : اِاللّٰهَمَّ نَعَمْ. قَالَ : (اِنَّشُدْكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ اَبِي عَلِيَّ بِنَ اَبِي طَالِبٍ؟). قَالُوا : اِاللّٰهَمَّ نَعَمْ. قَالَ : (اِنَّشُدْكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ جَدَّتِي حَدِيْجَةُ بِنْتُ حُوَيْلِدٍ اَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْاُمَّةِ اِسْلَامًا؟). قَالُوا : اِاللّٰهَمَّ نَعَمْ. ترجمه : نخستین سخنرانی امام عليه السلام در کربلا پس از آن ، امام مظلوم برپاخاست و تکیه بر قائمه شمشیر خود نمود و به آواز بلند این

کلمات را ادا فرمود: ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا مرا می‌شناسید و عارف به حق من هستید؟ در جواب آن جناب همگی گفتند: بلی تو را می‌شناسیم، تویی فرزند رسول صلی الله علیه و آله و قره عین البتول که دختر پیغمبر است. پس تویی سبط آن جناب. امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می‌دانید که جدت بزرگوار من رسول پروردگار عالمیان است؟ گفتند: خدا شاهد است که می‌دانیم! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که جدته من خدیجه بنت خویلد است و او اول زنی بود در این آهت که اسلام را اختیار و تصدیق احمد مختار صلی الله علیه و آله نمود؟ گفتند: خدایا تو گواهی که می‌دانیم! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می‌دانید که حمزه سیدالشهداء عموی پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است؟ گفتند: خدایا شاهی که این را هم می‌دانیم! متن عربی: قال: (اِنَّشُدْكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَمُّ اَبِي؟). قالوا: اِئْتَلَهُمْ نَعَمْ. قال: (اِنَّشُدْكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟). قالوا: اِئْتَلَهُمْ نَعَمْ. قال: (اِنَّشُدْكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ هَذَا سَيِّفُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَنَا مُتَقَلِّدُهُ؟). قالوا: اِئْتَلَهُمْ نَعَمْ. قال: (اِنَّشُدْكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَنَا لِابِسُهَا؟). قالوا: اِئْتَلَهُمْ نَعَمْ. قال: (اِنَّشُدْكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ اَوَّلَ النَّاسِ اِسْلَامًا وَاَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَاَعْظَمَهُمْ جِلْمًا وَاَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؟). قالوا: اِئْتَلَهُمْ نَعَمْ. قال: (فَبِمَ تَسْتَحْلُونَ دَمِي وَاَبِي صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِ الذَّائِدِ عَنِ الْحَوْضِ، يَذُوْدُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يَذَاذُ الْبُعَيْرُ الصَّادِرَ عَلَيَّ الْمَاءِ، وَلِوَاءِ الْحَمْدِ بِيَدِ اَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟!!!). ترجمه: امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که جعفر طیار در بهشت عنبر سرشت، عموی من است؟ گفتند: خداوند ما می‌دانیم که چنین است! باز آن امام برگزیده خداوند بی‌نیاز به آن گروه ستم پرداز، فرمود: شما را به خدا سوگند که می‌دانید این شمشیری که در میان بسته ام همان شمشیر سید ابرار است؟ گفتند: بلی، به خدا این را هم می‌دانیم! امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم، اطلاع دارید که عمامه ای که بر سر من است همان عمامه احمد مختار صلی الله علیه و آله و رسول پروردگار است؟ گفتند: به خدا که این را هم می‌دانیم! حضرت فرمود: به خدا که می‌دانید شاه ولایت علی علیه السلام اول کسی بود که قبول دعوت اسلام از سید انام نمود و او است آن کس که پایه علمش والا و درجه حلمش از همه کس ارفع و اعلی است و اوست ولی هر مؤمن و مؤمنه؟ گفتند: به خدا که این فضیلت را هم می‌دانیم! اباعبدالله علیه السلام فرمود: پس به چه جهت ریختن خون مرا حلال شمردید و حال آنکه پدرم در روز رستخیز مردمانی را از حوض کوثر دور خواهد نمود چنانکه شتران را از سر آب برانند و لواء حمد در آن روز به دست اوست. متن عربی: قالوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكٍ يَكُ حَتَّى تَذُوْقَ الْمَوْتَ عَطْشَانًا!!! فَلَمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ وَسَمِعَ بِنَاتَةَ وَاِخْتَهُ زَيْنَبُ كَلَامَةَ بَكِيْنٍ وَنَدْبِنَ وَلَطْمَنَ وَاَرْتَفَعَتْ اَصْوَاتُهُنَّ. فَوَجَّهَ اِلَيْهِنَّ اَخَاهُ الْعَبَّاسَ وَعَلِيًّا ابْنَهُ وَقَالَ لِهَمَا: (سَكَّتَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لِيَكْتَبِرَنَّ بِكَأُوْهُنَّ). قَالَ الرَّاْوِي: وَوَرَدَ كِتَابُ غُبَيْدِ اللّٰهِ عَلَيَّ عَمْرَ بْنَ سَعْدٍ يَحْتَهُ عَلَيَّ تَعْجِيْلَ الْقِتَالِ، وَيَحْذَرُهُ مِنَ النَّأْخِرِ وَالْاِهْمَالِ، فَرَكَبُوا نَحْوَ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. وَاَعْقَبَ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعْنَةُ اللّٰهِ - فَنَادَى: اَيْنَ بَنُوْ اِخْتِي عَبْدِ اللّٰهِ وَجَعْفَرُ وَالْعَبَّاسُ وَعُثْمَانُ؟ فَقَالَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (اَعْجِبُوْهُ وَاِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَاِنَّهُ بَعْضُ اِخْوَالِكُمْ). فَقَالُوْا لَهٗ: مَا شَاءَتْكَ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي اِخْتِي اِئْتُمُّوْا اَمِنُوْنَ، فَلَا تَقْتُلُوْا اِئْتَسْكُمُ مَعَ اِخْوِكُمْ الْخُسَيْنِ، وَاَلْزَمُوْا طَاعَةَ اِمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ يَزِيْدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ. ترجمه: گفتند: همه این فضایل که شمردی بر آنها علم و اقرار داریم و با وجود این دست از تو بر نمی‌داریم تا آنکه تشنه کام شربت مرگ را بجوشی؟! چون آن سید مظلومان و آن امام انس و جان، خطبه خویش را اتمام نمود خواهران و دخترانش استماع کلام او را کردند، صداها به گریه و ندبه برآوردند و سیلی به صورت خود نواختند و صداها به ناله بلند نمودند. امام علیه السلام برادر خود حضرت عباس و فرزندش علی اکبر علیهما السلام را به سوی اهل حرم فرستاد و فرمود: ایشان را ساکت نمایید، به جان خودم قسم که آنها گریه‌های بسیار در پیش

دارند. جواب دندان شکن عباس علیه السلام به شمر لعین راوی گوید: فرمان عبیدالله بن زیاد پلید به عمر بن سعد نحس ، به این مضمون رسید که او را تحریص می نموده به تعجیل در قتال و بیم داده بود از تاءخیر و اهمال . پس لشکر شیطان به امر آن بی ایمان ، رو به جانب امام انس و جان آوردند و شمر ذی الجوشن ، آن سرور اهل فتن ، ندا در داد که کجایند خواهرزادگان من : عبدالله ، جعفر ، عباس ، و عثمان ؟ امام حسین علیه السلام به برادران گرامی خویش فرمود: جواب این شقی را بدهید گرچه او فاسق و بی دین است ولی از زمره دانی های شماس است . آن جوانان برومند حیدر کرار به آن کافر غدار فرمودند: تو را با ما چه کار است ؟ آن ملعون نابکار عرضه داشت : ای نوردیدگان خواهرم ! شما در مهد امان به راحت باشید و خود را با برادرتان حسین ، به کشتن ندهید و ملتزم قید طاعت یزید پلید امیرالمؤمنین (!؟) باشید تا به سلامت برهید. متن عربی : قَالَ: فَناداهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ: تَبَّتْ يَدَاكَ وَلَعْنٌ مَا جُنْتُ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ. إِتَأَمَّرْنَا إِعْنَ نَتْرَكَ إِخَانًا وَسَيِّدَنَا الْخُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ وَنَدَخَلْنَا فِي طَاعَةِ الْأَعْنَاءِ إِوْلَادِ الْأَعْنَاءِ. قَالَ: فَرَجَعَ الشَّعْرُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضِبًا. قَالَ الرَّأَوِيُّ : وَلَهَا زَاوَى الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِرْصُ الْقَوْمِ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَقَلَّةُ انْتِفَاعِهِمْ بِالْمَوَاعِظِ الْفِعَالِ وَالْمَقَالِ قَالَ لِأَخِيهِ الْعَبَّاسِ: (إِنْ اسْتَطَعْتَ إِعْنَ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَأَفْعَلْ. لَعْنًا نُصَلِّي لِزَيْنًا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ. فَإِنَّهُ يَغْلِبُ إِعْنَ إِجْبُ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ). قَالَ الرَّأَوِيُّ : فَسَأَلَهُمُ الْعَبَّاسُ ذَلِكَ. فَتَوَقَّفَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ. فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الرَّبِيدِيُّ : وَاللَّهِ لَوْ أَنَّهُمْ مِنَ التُّرْكِ وَالذَّيْلِمِ وَسَاءَلُوا مِثْلَ ذَلِكَ لِأَجْبِنَاهُمْ. فَكَيْفَ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ. فَأَجَابُوهُمْ إِلَى ذَلِكَ. ترجمه : پس حضرت عباس علیه السلام به آن پلید. فریاد برآورد که دستت بریده باد و خدا لعنت کناد مر اماننامه ترا! ای دشمن خدا! ما را امر می کنی که برادر و سید خود حسین فرزند فاطمه علیهما السلام را وا بگذاریم و بنده طاعت لعینان و اولاد لعینان باشیم؟! راوی گوید: شمر بی باک پس از استماع این کلام از فرزند امام ، مانند خوک خشمناک به جانب لشکریان شتافت و بازگشت به سوی نیروهای خود نمود. راوی گوید: چون آن فرزند سید نام ، حسین علیه السلام ، مشاهده نمود که لشکر شقاوت اثر حریص اند که به زودی نائره جنگ را مشتعل سازند و به امر قتال پیردازند و کلام حق و موعظه آن صدق مطلق ، اصلا بر دل های سخت ایشان اثر ندارد و نه مشاهده صدور افعال حمیده و اقوال جمیله آن جناب برای ایشان انتفاعی حاصل است ، به برادرش ابوالفضل فرمود: اگر تو را قدرت است در این روز. شر این آشقی را از ما بگردان و ایشان را باز گردان که شاید امشب را از برای رضای پروردگار نماز بگزارم ؛ زیرا خدای متعال می داند که نماز از برای او و تلاوت کتاب او را بسیار دوست می دارم . راوی گوید: حضرت عباس علیه السلام از آن گروه حق شناس مهلت يك شب را درخواست کرد. عمر سعد لعین تاهل کرد و جواب نداد. عمرو بن حجاج زبیدی به سخن آمد و گفت : به خدا سوگند که اگر به جای ایشان ، ترکان و دیلمان می بودند و این تقاضا را از ما می کردند، البته ایشان را اجابت می نمودیم ، حال چه شده که آل محمد صلی الله علیه و آله را مهلت نمی دهید؟! پس آن مردم بی حیا، يك شب را به متن عربی : قَالَ الرَّأَوِيُّ : وَجَلَسَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَقِدَ. ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَقَالَ: (يَا إِعْتَاهُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآبِي عَلِيًّا وَآمِهِ فَاطِمَةَ وَآخِي الْحَسَنَ وَهُمْ يَقُولُونَ: يَا حُسَيْنُ إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ). وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: (غَدَا). قَالَ الرَّأَوِيُّ : فَلَطَمْتُ زَيْنَبَ وَجْهَهَا وَصَاحَتْ وَبَكَتْ. فَقَالَ لَهَا الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (مَهْلًا. لَا تُشْمِتِي الْقَوْمَ بِنَا). ثُمَّ جَاءَ اللَّيْلُ. فَجَمَعَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ. فَحَمِدَ اللَّهَ وَآءَثْنَى عَلَيْهِ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ: (إِذَا بَغَدَ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا إِصْلَحَ مِنْكُمْ. وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا. وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَلِيَاءُ خُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَذُرُونِي وَهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ. فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي). ترجمه : خامس آل عبا. مهلت دادند. راوی گوید: امام حسین علیه السلام بر روی زمین بنشست و لحظه ای او را خواب ربود. پس بیدار شد و به خواهر خود فرمود: ای خواهر! اینک در همین ساعت جدت بزرگوار خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدر عالی

مقدار خویش علی مرتضی و مادرم فاطمه و برادرم حسن علیهم السلام را در خواب دیدم که فرمودند: ای حسین! عنقریب نزد ما خواهی بود. و در بعضی روایات چنین آمده است که فردا به نزد ما خواهی بود. راوی گوید: علیای مختره زینب خاتون پس از شنیدن این سخنان از آن امام انس و جان، سیلی به صورت خود نواخت و صیحه کشید و گریه نمود. امام حسین علیه السلام فرمود: ای خواهر مهربان، آرام باش و ما را مورد شماتت دشمن مساز. آخرین شب زندگی امام حسین علیه السلام چون شب عاشورا در رسید، حضرت سیدالشهداء علیه السلام، اصحاب و یاران خود را جمع نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جا آورد و رو به یاران خود نمود و فرمود: (أَمَا بَعْدُ...)(یعنی من هیچ اصحابی را صالح تر و بهتر از شما و نه اهل بیته را فاضل تر و شایسته تر از اهل بیت خویش نمی دانم. خدا به همگی شما جزای خیر دهد. اینک تاریکی شب شما را فرا گرفته است؛ پس این شب را مرکب خویشتن نمایید و هر یک از شما دست یکی از مردان اهل بیت مرا بگیرید و در این شب تار از دور من، متفرق شوید و مرا به این گروه دشمن وا بگذارید؛ زیرا ایشان را اراده ای بجز من نیست. متن عربی: فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَآبِنَاؤُهُ وَآبِنَاءُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: وَلِمَ نَفَعَلُ ذَلِكَ لِنَبِيِّ بَعْدِكَ! لَا إِرَانَا اللَّهُ ذَلِكَ إِئْتِدَاءٌ، وَبَدَاءَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ تَابَعُوهُ. قَالَ الرَّأْوِي: ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَنِي عَقِيلٍ فَقَالَ: (حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِصَاحِبِكُمْ مُسْلِمٍ، إِذْ هَبُوا فَقَدْ آذَنْتُ لَكُمْ). وَزَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ قَالَ: فَعِنْدَهَا تَكَلَّمَ إِخْوَتُهُ وَجَمِيعُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالُوا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَاذَا يَقُولُ النَّاسُ لَنَا وَ مَاذَا نَقُولُ لَهُمْ، نَقُولُ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَكَبِيرَنَا وَ سَيِّدَنَا وَإِمَامَنَا وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّنَا، لَمْ نَرَمْ مَعَهُ بِسَهْمٍ وَ لَمْ نَطْعَنْ مَعَهُ بِرُمْحٍ وَ لَمْ نُضْرِبْ مَعَهُ بِسَيْفٍ. لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نَفَارِقُكَ إِئْتِدَاءً، وَ لَكِنَّا نَقِيلُ بِأَنْفُسِنَا حَتَّى نَقْتُلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَنَرِدَ مَوْرِدَكَ، فَفَتَحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بِبَعْدِكَ. ثُمَّ قَامَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ وَقَالَ: نَحْنُ نُخَلِّيكَ هَكَذَا وَنُنْصِرِفُ عَنْكَ وَقَدْ أَحَاطَ بِكَ هَذَا الْعَدُوُّ. ترجمه: حضرت چون این سخنان را فرمود، برادران و فرزندان او و فرزندان عبداللّه بن جعفر، به سخن در آمدند و عرضه داشتند: به چه سبب این کار را بکنیم؛ آیا از برای آنکه بعد از تو در دنیا زنده بمانیم؟ هرگز خدا چنین روزی را به ما نشان ندهاد. و اول کسی که این سخن بر زبان راند عباس علیه السلام بود و سایر برادران نیز تابع او شدند. راوی گوید: سپس از آن، حضرت نظری به جانب فرزندان عقیل نمود و به ایشان فرمود: مصیبت مسلم شما را بس است؛ من شما را اذن دادم به هر جا که خواهید بروید. و از طریق دیگر چنین روایت گردیده که چون آن امام انس و جان این گونه سخنان بر زبان هدایت ترجمان ادا فرمود، یک مرتبه برادران و جمیع اهل بیت آن جناب با دل کباب، در جواب گفتند: ای فرزند رسول خدا، هرگاه تو را وا بگذاریم و برویم، مردم به ما چه خواهند گفت و ما به ایشان چه پاسخی بگوییم؟ آیا بگوییم که ما بزرگ و آقای خود و فرزند دختر پیغمبر خویش را در میان گروه دشمنان تنها گذاشتیم و نه در یاری او تیری به سوی دشمن افکندیم و نه طعن نیزه به اعدای او زدیم و نه ضربت شمشیری به کار بردیم؛ به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد؛ ما هرگز از تو جدا نمی شویم و لکن خویش را سپر بلا می نماییم و به نفس خود، تو را نگاهداری می کنیم تا آنکه در پیش روی تو کشته شویم و در هر مورد که تو باشی ما هم بوده باشیم. خدا زندگانی را بعد از تو زشت و قبیح گرداند! در این هنگام مسلم بن عوسجه از جای برخاست با دل محزون این گونه متن عربی: لَا وَاللَّهِ لَا يِرَانِي اللَّهُ إِئْتِدَاءً وَإِنَّا إِفْعَلُ ذَلِكَ حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي وَأَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا أَثْبَتَ قَائِمَةً بِيَدِي، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِي سِلَاحٌ إِفْقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ، وَلَمْ إِفَارِقْكَ إِذْ أَوْ مَوْتِ مَعَكَ. قَالَ: وَقَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْمِيُّ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُخَلِّيكَ إِئْتِدَاءً حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ إِنَّا قَدْ حَفِظْنَا فِيكَ وَصِيَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَوْ عَلِمْتَ إِتَى إِفْقَاتِلَ فِيكَ ثُمَّ إِفْحَبِي ثُمَّ إِفْخَرَجَ حَيًّا ثُمَّ إِفْأَذْرِي - إِفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً - مَا فَارِقْتُكَ حَتَّى إِفْأَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ إِفْأَنَالَ الْكِرَامَةَ الَّتِي لِأَنْقِضَ إِفْأَ لَهَا إِئْتِدَاءً؟! ثُمَّ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوَدِدْتُ إِتَى قَتَلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ إِفْأَلْفَ مَرَّةٍ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ دَمَعُ الْقَتْلَ عَنْكَ وَعَنْ هَوْلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ إِفْأُونَاكَ وَوُلْدِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ.

قَالَ: وَتَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِمَثَلِ ذَلِكَ وَقَالُوا: اءَنفُسُنَا لَكَ الْفِدَاءُ نَقِيكَ بِاَيْدِينَا وَوُجُوهِنَا. فَاذَا تَرَجَّمَهُ : دَر مَكْنُونِ بَشْفَتِ ، كَفْتِ :
 آيا همين طور تو را بگذاريم و از تو بر گرديم و برويم با آنکه اين همه دشمنان اطراف تو را فرا گرفته باشند؟! هرگز! به خدا
 سوگند! چنين نخواهد شد؛ خدا به من چنين امری را نشان ندهاد؛ من خود به ياريت می کوشم تا آنکه نيزه خود را در سينه اعداء
 بزدم ، تا شکسته گردد و تا قائمه شمشير به دست من است ايشان را ضربت می زدم و اگر مرا سلاحي نباشد که با آن مقاتله کنم
 ، سنگ به سوی آنها پرتاب خواهم کرد و از خدمت شما جدا نمی شوم تا با تو بميرم . راوی گويد: سعيدبن عبد الله حنفي
 برخاست و عرض نمود: نه والله ، ما تو را هرگز تنها نمی گذاريم و ملازم رکاب شما هستيم تا خدا بداند که ما در حق تو وصيت
 محمد پيغمبرش را محافظت کرديم و اگر بدانم که من در راه تو کشته می شوم ، پس مرا زنده می کنند و بعد از آن می سوزانند
 و خاکستر مرا بر باد می دهند و تا هفتاد مرتبه چنين کنند از تو جدا نخواهم شد تا آنکه مرگ خودم را در پيش روی تو ببينم
 چگونه ياری تو نکنم و حال آنکه يك مرتبه کشته شدن بيش نيست و بعد از آن به کرامتی خواهم رسيد که هرگز انتها ندارد. پس
 از آن زهير بن قين برپای خاست و گفت : يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! دوست می دارم که کشته شوم و بعد از آن دوباره زده شوم تا هزار
 مرتبه چنين باشم و خدای متعال کشته شدن را از تو و اين جوانان و برادران و اولاد و اهل بيت تو بردارد. و گروهی از اصحاب آن
 امام بر حق بر همين نَسَقِ ، سخنان گفتند متن عربی : نَحْنُ قَتَلْنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَكُونُ قَدْ وَفَيْنَا لِرَبِّنَا وَقَصَيْنَا مَا عَلَيْنَا. وَقِيلَ لِمَحَمَّدِ بْنِ
 بَشِيرِ الْحَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ. قَدْ اَسْرَ اِبْنُكَ بِثَعْرِ الرَّيِّ . فَقَالَ: عِنْدَ اللَّهِ اِخْتِسَابٌ وَنَفْسِي ، مَا كُنْتُ اِجْحِبُ اَنْ يُوَسَّرَ وَاَنَا اَبْقَى
 بَعْدَهُ. فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ فَقَالَ: (رَحِمَكَ اللَّهُ، اءَنْتَ فِي حَلٍّ مِنْ يَبْعَتِي ، فَاَعْمَلْ فِي فَكَاكِ اِبْنِكَ). فَقَالَ: اءَكَلْتَنِي السَّبَاعُ
 حَيَّا اِنْ فَارَقْتُكَ. قَالَ: فَاَعْطِ اِبْنُكَ هَذِهِ الْاَثْوَابَ الْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ اَخِيهِ. فَاَعْطَاهَا خَمْسَةَ اَثْوَابٍ قِيمَتُهَا اَلْفُ دِينَارٍ. قَالَ
 الرَّاَوِيُّ : وَبَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَصْحَابَهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَهُمْ دَوِيُّ كَدَوِيِّ النَّخْلِ، مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ. فَغَبَرَ اِلَيْهِمْ فِي
 تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ تَرَجَمَهُ : و عرض ها داشتند که جانهای ما به فدای تو باد، ما تو را به دستها و روی های خویش
 حراست می کنيم تا آنکه در حضور تو کشته شويم و به عهد پروردگار خود وفا نموده و آنچه بر ذمت ما واجب است به جای آورده
 باشيم . و در اين حال ، محمدبن بشير حضرمی را گفتند که فرزند تو در سرحدت ری اسير کفار گرديده . حضرمی گفت : او را و خود
 را در نزد خدا احتساب می کنم و مرا محبوب نيست که او اسير باشد و من بعد از او زندگانی نمايم . چون امام حسين عليه السلام
 اين سخن را از او بشنيد فرمود: خدا تو را رحمت کند؛ تو را از بيعت خود، حلال نمودم برو و کوشش نما که فرزندان را از اسيری
 برهانی . آن مؤ من پاک دين به خدمت امام عليه السلام عرض کرد: جانوران صحرا مرا پاره پاره کنند بهتر است از اينکه از خدمت
 مفارقت جويم . امام عليه السلام فرمود: پس اين چند جامه بُرد يمانی را به فرزند ديگرت بده که او به وسيله آنها برادر خود را از
 اسيری نجات دهد. پس پنج جامه قيمتی که هزار اشرفی بهای آنها بود به او عطا فرمود. راوی گويد: امام مظلومان با اصحاب
 سعادت انتساب ، آن شب را به سر بردند در حالتی که مانند زنبور عسل زمزمه دعا و ناله و عبادت از ايشان بلند بود؛ بعضی در
 رکوع و برخی در سجود و پاره ای در قيام و قعود بودند. پس در آن شب سی و دو نفر از لشکر پسر سعد لعين بر آن قوم سعادت
 آيين عبور نمودند. ظاهر از عبارت آن است که به ايشان ملحق شدند و حال حضرت امام عليه السلام هميشه در کثرت متن عربی :
 سَعِدَ اِثْنَانِ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا. وَكَذَا كَانَتْ سَجِيَّةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَكَمَالِ صِفَاتِهِ. وَذَكَرَ (ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فِي الْجُزْءِ الرَّابِعِ
 مِنْ كِتَابِ الْعِقْدِ) قَالَ: قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : مَا اَقْلَ وَوَلَدَ اَبِيكَ؟ فَقَالَ: اءَلْعَجَبُ كَيْفَ وُلِدْتُ لَهُ، كَانَ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ
 وَاللَّيْلَةِ اَلْفًا رَكَعَةً، فَمَتَى كَ اِنْ يَتَفَرَّغُ لِلنِّسَاءِ. قَالَ: فَلَمَّا كَانَ الْعَدَاءُ اَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسُطَاطٍ فَضَرَبَ وَاَمَرَ بِجَفْنَةٍ فِيهَا
 مِسْكٌ كَثِيرٌ وَجَعَلَ فِيهَا نُورَةً، ثُمَّ دَخَلَ لِيَطْلِيَ. فَرَوَى: اَنَّ بَرِيْرَ بْنَ خُصِيْرٍ الْهَمْدَانِي وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ الْاَنْصَارِي وَقَفَا عَلَى بَابِ

الْفُسْطَاطِ لِطَلِيَا بَعْدَهُ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يَضَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: يَا بُرَيْرُ اءَتَضَحَّكَ! مَا هَذِهِ سَاعَةٌ ضِحْكٍ وَلَا بَاطِلٍ. فَقَالَ بُرَيْرٌ: لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي اءَنَّنِي مَا اءَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ كَهَلَا وَلَا شَابًا، وَإِنَّمَا اءَمَعَلُ ذَلِكَ اسْتِثْشَارًا بِمَا تَرْجَمُهُ: صَلَاتٍ وَدَرِصَاتٍ كَمَا لِيهِ اَنَ فَرْزَنْدِ سُرُورِ كَايِنَاتِ، بَرِ اِيْنِ مَنُوَالِ بُوْدِهِ اسْتِ. اِبْنُ عَبْدِ رَبِّهِ از علمای عامه در جزو چهارم از كتاب (عقدالفرید) خود ذكر نموده كه خدمت افضل المتهجدین امام زین العابدین علیه السلام عرض نمودند كه چقدر پدر بزرگوار تو را اولاد اندك بوده؟ در جواب فرمود: عجب دارم كه من چگونه از او متولد گردیدم؛ زیرا كه آن حضرت در هر شبانه روزی، هزار ركعت نماز می خواند! پس با چنین حال چگونه فراغت داشت كه با زنان مجالست نماید. راوی گوید: چون صبح روز دهم گردید حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمان داد كه خیمه بر پا نمودند و امر فرمود كه كاسه بزرگی كه عرب آن را (جفنه) می گویند، پر از مُشك فرآوان و نوره كردند. پس آن جناب داخل آن خیمه گردید از برای آنكه نوره بكشد. شوخی و شادمانی اصحاب در شب عاشورا چنین روایت است كه بُریر بن خُصیر همدانی و عبدالرحمن بن عبد ربه انصاری بر در همان خیمه ایستاده بودند تا آنكه بعد از امام حسین علیه السلام، آنها نیز نظافت نمایند. در آن حال (بریر) با عبدالرحمن شوخی می نمود و او را به خنده می آورد. عبد الرحمن به او گفت: ای بریر! این ساعت، وقت خندیدن و بیهوده گویی نیست، در این حالت چگونه می خندی؟! بریر گفت: كسان من همه می دانند كه من نه در هنگام جوانی و نه در حال پیری، سخنان باطل و بیهوده را دوست نداشتم و این شوخی من از جهت اظهار خرمی و بشارت است به آنچه كه به سوی آن خواهیم رفت؛ به خدا سوگند، نیست متن عربی: نَصِيرٌ اِلَيْهِ، فَوَاللّٰهِ مَا هُوَ اِلَّا اَنْ تَلْقَى هُوَ اِلَّا الْقَوْمَ بِاَسْيَافِنَا فَنَعَالِجَهُمْ بِهَا سَاعَةً، ثُمَّ نَعَانِقُ الْخُورَ الْعَيْنِ. قَالَ الرَّاوى: وَرَكِبَ اَصْحَابُ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ، فَبَعَثَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْرًا بِنَ خُصِيرٍ مَوْعِظَهُمْ فَلَمْ يَسْمَعُوا وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ يَنْتَفِعُوا. فَرَكِبَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاقَتَهُ - وَقِيلَ: فَرَسَةً - فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَاَسْتَنْصَتَهُمْ فَاَسْتَنْصَتُوا. فَحَمِدَ اللّٰهَ وَاءْتَنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ اَهْلُهُ، وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْاَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، وَاَبْلَغَ فِي الْمَقَالِ. ثُمَّ قَالَ: (تَبَا لَكُمْ اءَيْتَهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّا حِيْنَ اسْتَنْصَرْتُمُونَا وَالْهِيْنَ فَاَصْرَحْنَاكُمْ مُوجِفِيْنَ. سَأَلْتُمْ عَلَيْنَا سِيْفًا لَنَا فِي اِيْمَانِكُمْ. تَرْجَمَهُ: مگر آنكه يك ساعت به شمشیرهای خویش با این قوم به كار جنگ كوشش بیاوریم و بعد از آن با حور العین هم آغوش خواهیم بود. سخنرانی امام علیه السلام در صبح عاشورا راوی گوید: لشكر عنید عمر نحس پلید سوار شدند، پس حضرت امام علیه السلام، بُریر بن خُصیر را اشقیاء را موعظه نماید و آن مؤ من ناصح در مقابل آن گروه طالح شرط موعظه و نصیحت را به جا آورد ولی آنها گوش به نصایح او ندادند و ایشان را متذکر ساخت ولی نفعی نبردند؛ پس خود آن حضرت به نفس نفیس مقتس بر شتر خویش و به قولی بر اسب خود سوار گردید و از ایشان بخواست كه ساكت شوند، پس ساكت شدند. آنگاه امام علیه السلام حمد و ثنای الهی نمود و ذكر خدا به آنچه كه ذات مقتس حق را سزاوار است به جا آورد و بر ملائكه و انبیا و مرسلین، درود فرستاد و در گفتار و طلاقت لسان شرط بلاغت بیان را به نهایت رسانید سپس این كلمات را فرمود: ای مردم! زیان و سختی بر شما باد! هر آینه آن هنگام كه سرگردان و حیرانید از ما طلب فریادرسی كردید (شاید مراد آن حضرت طغیان معاویه لعنة الله باشد در زمان خلافت علی علیه السلام كه اهل كوفه مبتلا به طغیان و فساد او بودند و محتمل است كه زمان كفر و جاهلیت باشد كه در تیه ضلالت همه خلق، حیران بودند و به شمشیر علی علیه السلام به شاهراه هدایت رسیدند). پس ما مركب های خود را راندیم و با شتاب به سویتان آمدیم از برای آنكه به فریادتان برسیم (یعنی از مذلت كفر یا از قید طغیان معاویه، شما را خلاص نماییم) ولی شما بر روی ما شمشیر متن عربی: وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا اِثْتَدَخْنَاهَا عَلَى عَدُوِّنَا وَعَدُوِّكُمْ. فَاَصْبَحْتُمْ اءَلْبَابًا لِاَعْدَائِكُمْ عَلَى اءَوْلِيَائِكُمْ بِغَيْرِ عَدَلٍ اَفْشُوهُ فَيْكُمْ وَلَا اءَمَلٍ اَصْنَجَ لَكُمْ فِيهِمْ. مَهْلًا - لَكُمْ الْوَيَالَاتِ - تَرَكَتُمُونَا وَالسَّيْفُ مِشِيْمٌ وَالْجَائِشُ طَامِنٌ وَالرَّاءِى لَهَا يَسْتَحْصِفُ. وَلَكِنْ اَسْرَعْتُمْ اِلَيْهَا كَطَيْرَةِ الدُّبَابِ. وَتَدَّ اَعْيُنْتُمْ اِلَيْهَا كَتَهَافَتِ الْفَرَّاشِ. فَسَحَقًا لَكُمْ يَا عَبِيدَ الْاَمَةِ، وَشِدَادًا الْاَحْزَابِ وَنَبَذَةً

الْكِتَابِ وَمَحَرَّمَى الْكَلِمِ، وَعَصَبَةَ الْأَثَامِ، وَنَفَثَةَ الشَّيْطَانِ، وَمَطْفَى السَّنَنِ، اءَهُؤْلَاءِ تَعْضُدُونَ، وَعَنَا تَتَخَادَلُونَ؟! اءَجَلُ وَاللَّهِ غَدْرُ فَيْكُمُ قَدِيمٌ. وَشَجَّتْ إِلَيْهِ اءِضْوَالُكُمْ. وَتَاءَزَّرَتْ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ. ترجمه : می کشیدید که آن شمشیر از خود ما در دست شما بود و شعله ور نمودید بر سوزانیدن ما آتشی را که ما خود بر سوزانیدن دشمنان خود و دشمنان شما، افروخته بودیم . ای مردم ! شما جمع شده اید برای یاری و نصرت آنانکه اعدای شمایند (بنی امیه) و همراه شدید بر ضرر و هلاکت آن کسانی که فی الحقیقه دوستان و خیر خواهان شما بودند (اهل بیت علیهم السلام) با آنکه بنی امیه هیچ عدل و دادی در میان شما واقع نساختند و هیچ گونه آرزوی شما را بر نیاوردند؛ آرام باشید و پا از گلیم خود بیرون نگذارید. چندین وای بر شما باد! ما را فرو گذاشتید و یاری ما را ترك نمودید در حالی که هنوز شمشیرها از غلاف بیرون نیامده و دلها آرام است و راءى ها بر شعله ور شدن اثر جنگ استوار نگردیده بود. همانا خود به سوی فتنه شتافتید مانند مگسی که پرواز کند و از هر کرانه بر فساد گرد آمدید و همدیگر را خواندید مانند پروانه که بر آتش فرو ریزد. خدایتان از رحمت دور کناد، ای نا آزاد مردان این امت و بی نام و ننگان طوائف و بی اعتنایان به کتاب خدا و تحریف کنندگان کلمات حقّ و خویشاوندان گناه و ریزهای آب دهان شیطان و خاموش کنندگان چراغهای سنّت و هدایت ؛ آیا این جماعت بنی امیه را مددکارید و از نصرت چون ما اهل بیت دوری می جویید؟ همانا کار شما همین است . به خدا سوگند که غدر و مکر شما قدیمی است و بیخ درخت وجودتان بر غداری بسته شده و بر مکاری شاخه برآورده است ؛ همانا آن درخت پلیدی را مانید که چون باغبان و آن کس متن عربی : فَكُنْتُمْ اءَحْبَثَ شَجَرٍ شَجَا لِلنَّاطِرِ وَاءَكَلَهُ لِلْغَاصِبِ. اءَلَا وَاِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ ائْتِنَيْنِ: بَيْنَ السَّلَّةِ وَاَلدَّلَةِ. وَهِيَهَاتَ مَنَّا الدَّلَّةُ. يَأْتِي اللّٰهَ لَنَا ذَلِكِ وَرْسُوْلَةٌ وَاَلْمُؤْمِنُوْنَ وَءَحْجُوْزَ طَابَتِ وَطَهَّرَتْ وَاءَنُوفَ حَمِيَّةٍ وَنُفُوْسَ اءَبِيَّةٍ: مِّنْ اءَنْ تُوْثِرَ طَاعَةَ اللّٰثِمِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ. اءَلَا وَاِنِّي رَاحِفٌ بِهَذِهِ الْاَسْرَةِ مَعَ قَلْبِ الْعَدَدِ وَءَحْدَلَهُ النَّاصِرِ). ثُمَّ اءَوْصَلَ كَلَامَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاَبْيَاتِ فَرُوْهُ بِنِ مَسِيْكَ الْمُرَادِي : (فَاِنَّ نَهْرِيْمَ فَهْرًا مَّوْنَ قَدِيْمًا وَاِنَّ نَعْلَبَ مَغْلَبِيْمًا وَمَا اِنَّ طَبْنًا جُبْنٌ وَّلَكِنْ مَنَائِنَا وَدَوْلَةَ اءَخْرَيْنَا ترجمه : که آن را پرورش داده ، از آن تناول کند گلوییش را سخت فرو گیر و اگر ستمکار از آن غاصبانه خورد بر ایشان گوارا شود. اینک عبید الله زنا زاده فرزند زنا زاده پا استوار نموده که من یکی از دو مطلب را اختیار نمایم : یکی کشته شدن و دیگری ذلیل او بودن ؛ اختیار ذلّت و خواری از سجنّه ما بسیار دور است نه آن را خدا و رسولش بر ما می پسندد و نه مؤ منان پاک دین و نه آن دامن ها که از لوث دنائت پاکیزه است و نه صاحبان همت عالیه و نه آن نفوس که دریغ دارند و ترجیح نمی دهند فرمانبرداری نانجیبان را بر آنکه چون جوانمردان بزرگ همت در میدان جنگ به مردانگی کشته گردند. آگاه باشید که من با این عشیره خویش با وجود یاران کم ، برای جنگ با شما آماده ام ؛ پس آن سرور مردان روزگار و فرزند حیدر کرّار وصل نمود کلام خود را به ابیات فروه بن مسیک مرادی : (فَاِنَّ نَهْرِيْمَ...): یعنی هرگاه ما را غلبه و نصرت نصیب گردد و دشمن را شکست دهیم ، شیوه ما از قدیم ظفر یافتن بر خصم بوده و اگر مغلوب و مقتول شویم ، شکست خوردن از جانب ما نخواهد بود؛ زیرا عادت ما بر جُبْن و بد دلی نیست بلکه مرگ ما رسیده و نوبه ظفر یافتن به مقتضای گردش روزگار، دشمنان ما را بوده است و شیوه روزگار بر آن است که اگر شتر مرگ سینه خویش را از در خانه مردمانی بلند نمود و از آنجا جابرخواست ناچار بر در خانه دیگری خواهد نشست و زانو بر زمین خواهد زد. بزرگان قوم من از دست شما دچار مرگ نشدند، چنانکه در قرنهاى دیرین نیز مردم متن عربی : إِذَا مَا الْمَوْتُ رَمَعَ عَنْ اءِنَاسٍ كَلَاكِلَةً اءِنَاحَ بِاَخْرَيْنَا فَاءَمْنِي ذَلِكُمْ سَرَوَاتِ قَوْمِي كَمَا اءَمْنِي الْقُرُونُ اءِلَّا وَاَلِيْنَا فَلَوْ خَلِدَ الْمُلُوْكَ إِذَا خَلِدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِيْنَا فَقُلْ لِلشَّامِتِيْنَ بِنَا: اءَفِيْقُوْا سَبَلْمِي الشَّامِتُوْنَ كَمَا لَقِيْنَا) ثُمَّ قَالَ: (اِءِيْمُ وَاللّٰهِ لَا تَلْبَثُوْنَ بَعْدَهَا اِلَّا كَرِيْثٌ مَا يَرْكَبُ الْفَرَسُ حَتّٰى يَدُوْرَ بِكُمْ دُوْرَ الرَّحٰى وَتَفْلُقَ بِكُمْ قَلْقَ الْمِحْوَرِ عَهْدَ عَهْدَةٍ اِلٰى اءَبِي عَنْ جَدِي ، فَاَجْمَعُوْا اءَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ. ثُمَّ لَا يَكُنْ اءَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غَمَةً. ثُمَّ اَفْضُوْ اِلٰى وَلَا تُنظِرُوْنَ. اِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ. مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ اءَحَدٌ بِنَاصِيَتِهَا. اِنَّ رَبِّيْ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ. اءَللّٰهُمَّ

أَحْبَسَ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ، وَابْعَثَ عَلَيْهِمْ تَرْجَمَةً : دچار مرگ گردیده اند. اگر پابندی در دنیا مر پادشاهان را میسر بودی ، البته ما نیز پایدار بودیم و چنانکه اگر بقاء مردمان کریم را ممکن باشد، ما نیز در دنیا باقی بودیم ؛ پس به شمامت کنندگان بگو که از مستی غرور به خود آیند و از شمامت ما خود داری نمایند؛ زیرا مرگی که ما را در بر گرفته ، آنها را نیز در بر خواهد گرفت . امام حسین علیه السلام پس از خواندن این اشعار، فرمود: به خدا سوگند! پس از این فتنه که انگیزید و خون مرا به ناحق بریزید، کامران نخواهید بود الاّ به اندازه آن مقدار که کسی بر اسب نشیند، که دور زمانه بر شما دگرگون شود و روزگار مانند سنگ آسیا، شما را به گردش آورد و چنان در اضطراب افکند که در سرگردانی مانند چرخ باشد که گرد محور خود بگردد و اینکه خبر دادم ، عهد و پیمان پدر بزرگوارم امیرمؤمنان علیه السلام است که از جدم رسول الله صلی الله علیه و آله فراگرفته بود خطابات حضرت نوح علیه السلام را که به قوم خود می گفته ، آن گروه را به همان کلمات مخاطب فرمود که اکنون شما آرای خود را مصمّم باشید و شرکای خود را که از برای خدای تعالی قرار داده اید، فراهم آورید. پس از این ، بدی و شمامت کارتان بر خودتان مخفی نخواهد ماند. سپس حکم خویش بر من جاری نمایید و مرا چنانکه نمی خواهید مهلت دهید، ندهید که من توکل بر خدایی نموده ام که پروردگار من و شمامت و هیچ چرنده ای نیست مگر اینکه زمام امرش در دست پروردگار است . خداوند! باران رحمت را از ایشان بازگیر و سالهای متن عربی : سَنِينَ كَسَيْتُ يَوْسُفَ، وَسَلَطْتُ عَلَيْهِمْ غَلَامٌ ثَقِيفٍ يَسْتَوْمُهُمْ كَأَسَا مُصْبِرَةً، فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا. وَأَنْتَ زَيْنًا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ). ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَا بِفَرَسٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلْمُرْتَجِزِ فَرَكِبَهُ وَعَبَى أَصْحَابَهُ لِلْقِتَالِ. فَرَوَى عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (أَنََّّهُمْ كَانُوا خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمَاءَهُ رَاجِلٌ). وَرَوَى غَيْرُ ذَلِكَ. قَالَ الرَّأْوِيُّ : فَتَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَرَمَى نَحْوَ عَسْكَرِ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ وَقَالَ: اشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ: أَدَّتْ أَوْلُ مَنْ رَمَى، وَأَقْبَلَتِ السَّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: (قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ، إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ، فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامُ رَسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ). ترجمه : قحط و خشکسالی را مانند سالهای خشکسالی عصر حضرت یوسف علیه السلام بر این مردم بگمار و جوان بنی ثقیفی را بر آنها مسلط کن (مراد (مختار) یا (حجاج) است) که شرب ناگوار مرگ را به آنها بچشانند؛ زیرا این مردم به ما دورغ گفتند و ترک یاری ما نمودند و تویی پروردگار ما و بر تو توکل کردیم و به تو رو آورده ایم و بازگشت هر بنده ای به سوی تو خواهد بود. امام حسین علیه السلام پس ادای این کلمات از مرکب پیاده شد و اسب خاص رسول الله صلی الله علیه و آله را که مسمی به (مرتجز) بود طلب فرمود و بر آن اسب سوار شد و به قصد جدال وعزم قتال قلیل ، لشکر خود را بیاراست . و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که اصحاب آن جناب ، چهل و پنج نفر سواره بودند و یک صد نفر پیاده و بجز این خبر، روایات دیگر هم وارد است . راوی گوید: عمر سعد لعنة الله عليه در پیشاپیش لشکر بی دین آمده و تیری به جانب فرزند خیر المرسلین ، رها کرد و به اهل کوفه خطاب نمود که شما در نزد ابن زیاد، گواهی دهید که اول کسی که تیرانداخت به سوی حسین ، من بودم . در آن هنگام تیرها از آن ناکسان ، مانند قطرات باران به سوی لشکر امام حسین علیه السلام باریدن گرفت . حضرت امام علیه السلام به یاران خود فرمود: خدا شما را رحمت کند، برخیزید به سوی مرگی که چاره ای از آن نیست ؛ زیرا این تیرها پیام آوران این گروه بی دین است به سوی شما. پس نائره قتال مشتعل گردید و ساعتی از روز با هم در آویختند متن عربی : فَأَقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَ حَمَلَةً، حَتَّى قَتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ. قَالَ: فَعِنْدَهَا ضَرَبَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ: (إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَدًا، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمُجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمِ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بَنْتِ نَبِيِّهِمْ، أَمَا وَاللَّهِ لَا آجَ يَبْهَمُ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى وَأَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي .) وَرَوَى عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْضًا قَالَ: (سَمِعْتُ

اَبِي يَقُولُ: لَمَّا التَقَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - وَقَامَتِ الْحَرْبُ عَلَى سَاقٍ، انزَلَّ اللَّهُ النَّصْرَ حَتَّى تَرَفَّرَفَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ خَيَّرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى اءَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ. (رواه اَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنِ النَّرْسِيِّ فِي كِتَابِ (مَعَالِمِ الدِّينِ). قَالَ الرَّاوى : ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَرَجَمَهُ : وَ بِهِ قِتَالٌ وَ جِدَالٌ مَشغُولٌ كَرَدِيدٌ وَ حَمَلُهُ بِسِ اس از حمله می نمودند تا آنکه جماعتی از اصحاب سعادت انتساب آن جناب به درجه رفیعه شهادت فائز گشتند. راوی گوید: در آن هنگام امام اَنام علیه السلام دست برده محاسن شریف را گرفت و فرمود: غضب خدا بر جماعت یهود شدید شد آن هنگام که فرزند از برای خدا قرار دادند که گفتند عَزِيزِ پسر خداست و شدید گردید غضب خدا بر گروه نصرانیان آن زمان که قائل شدند بر آنکه خدا (ثالث ثلاثه) است و همچنین غضب خدا سخت شد بر طائفه مجوسان که آفتاب و ماه را پرستش کردند بدون آنکه خدا را به وحدانیت پرستش نمایند و غضب الهی شدت خواهد گرفت بر گروهی که قول ایشان متفق گردیده بر کشتن پسر دختر پیغمبر. آگاه باشید که اجابت این مردم نخواهم نمود در آنچه اراده کرده اند که با یزید عنید بیعت نمایم تا آنکه خدا را ملاقات نمایم در حالتی که به خون خود آغشته باشم. ابوطاهر محمدبن حسین بُرُسی در کتاب (معالم الدین) روایت نموده که حضرت امام به حق ناطق امام صادق علیه السلام فرمود که از پدر بزرگوار خود امام باقر شنیدم که فرمود: در آن هنگام که حضرت امام با عمر سعد لعین ملاقات نمود و نائره قتال مشتعل گردید خدای متعال س نصرت از آسمان نازل فرمود تا آنکه مانند مرغ بر بالای سر امام مظلوم علیه السلام پرباز نمود و آن جناب مخیر گردید میان آنکه بر لشکر دشمنان ، مظفر و منصور باشد و یا آنکه ملاقات پروردگار نماید و به درجه رفیعه شهادت نائل شود. متن عربی : (اِمَّا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لِوَجْهِ اللَّهِ، اِمَّا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ). قَالَ: فَاِذَا الْخُرُّ بْنُ يَزِيدَ الرِّيَاحِي قَدْ اَقْبَلَ عَلَى عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: اِمَّا قَاتِلٌ اَمَّا نَتَ هَذَا الرَّجُلُ؟ فَقَالَ: اِيُّ وَاللَّهِ قِتَالًا اَمَّا يَسْرَةً اَمَّا تَطْيِيرَ الرُّؤُوسِ وَتَطْيِيعِ الْاَيْدِي . قَالَ: فَمَضَى الْخُرُّ وَوَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ اَصْحَابِهِ وَاَخَذَهُ مِثْلُ الْاُفْكَلِ. فَقَالَ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ اَعْوَسٍ: وَاللَّهِ اِنَّ اَمْرَكَ لَمُرِيْبٍ. وَلَوْ قِيلَ: مَنْ اَشْخَعِ اَهْلَ الْكُوفَةِ لَمَّا عَدُوْتُكَ، فَمَا هَذَا الَّذِي اَرَاهُ مِنْكَ؟ فَقَالَ: اِنِّي وَاللَّهِ اِخْتِيْرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَوَاللَّهِ لَا اَخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قَطَعْتَ وَاَخْرَقْتِ. ثُمَّ صَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِدًا اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَيْدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَهُوَ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ اِنِّي تُبْتُ اِلَيْكَ فُتُبٌ عَلَيَّ، فَقَدْ اَزْعَبْتَ قُلُوْبَ اَوْلِيَايَاكَ وَاَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ، تَرَجَمَهُ : پس آن حضرت لقای خدا را اختیار نمود و نصرت آسمان و کمک فرشتگان الهی را نپذیرفت . راوی گوید: پس از آن ، امام حسین علیه السلام در مقابل لشکر کوفیان ، فریاد برآورد که آیا فریادرسی هست که از برای رضای پروردگار به فریاد ما برسد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ، شر دشمنان را دفع نماید؟ راوی گوید: در این هنگام خَرّ بن یزید ریاحی رو به سوی عمرسعد پلید آورد و فرمود: آیا با این مظلوم جنگ خواهی کرد؟! عمرسعد گفت : به خدا قسم ، جنگی خواهم نمود که آسانترین مرحله اش این باشد که سرها از بدنها به پرواز در آید و دستها از تن ها بیفتند. راوی گفته که حرّ بعد از شنیدن این سخن ، به گوشه ای رفت و از یاران خود کناره گرفت و در مکانی دور از آنها بایستاد و بدنش به لرزه در آمد. یکی از مهاجرین اُوس او را گفت : به خدا قسم کار تو مرا به شك و تردید انداخته ، اگر از من بپرسند که شجاع ترین مرد اهل کوفه کیست ، من از نام تو نمی گذرم ؛ پس این چه حالی است که در تو می بینم !! خَرّ در جواب او گفت : به خدا که خودرا میان بهشت و جهنم می بینم و به خدا سوگند که هیچ چیز را بر بهشت ، اختیار نمی کنم اگر چه بدنم را پاره پاره کنند و بسوزانند! توبه حر رضی عنداالله سپس حرّ نامدار بعد از این گفتار، مرکب جهانبانی با نیتی صادق عزم کعبه حضور فرزند رسول صلی الله علیه و آله نمود و دست را بر سر نهاده و می گفت : (اَللّٰهُمَّ...!) یعنی خداوند! به سوی تو انابه نمودم و از درگاه احدیتت مسئلت می نمایم که توبه مرا قبول فرمایی ؛ متن عربی : وَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جَعَلْتُ فِدَاكَ اِنَّا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرَّجُوعِ وَجَجَعُ بِكَ، مَا ظَنَنْتُ اَنَّ الْقَوْمَ يَنْلَعُونَ بِكَ مَا اَرَى ، وَاِنَّا تَائِبٌ اِلَى اللَّهِ، فَهَلْ تَرَى

لی مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (نَعَمْ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَأَنْزَلَ). فَقَالَ: إِنَّا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا وَإِلَى النُّزُولِ يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِي . ثُمَّ قَالَ: فَإِذَا كُنْتَ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ، فَأَذِّنْ لِي أَعْنَ أَعُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، لَعَلِّي أَعُودُ مَعَنُ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا غَدًا فِي الْقِيَامَةِ. قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ: إِنَّمَا أَرَادَ أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنَ الْأَنْ، لِأَنَّ جَمَاعَةً قَتَلُوا قَبْلَهُ كَمَا وَرَدَ. فَأَذِّنْ لَهُ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ أَحْسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانٍ وَأَبْنِطَالٍ. ثُمَّ اسْتَشْهَدَ، فَحَمِلَ إِلَى الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ يُمْسَخُ الثَّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: تَرْجِمَهُ: زیرا دل‌های اولیای تو و اولاد دختر پیغمبر تو را به زُعب و خوف افکنده ام . به خدمت امام حسین علیه السلام عرضه داشت: فدایت گردم! منم آن کسی که ملازم خدمتت بودم و تو را از برگشتن به سوی مکه یا مدینه مانع گردیدم و کار را بر تو سخت گرفتم و گمانم نبود که این گروه بی دین ظلم را به این اندازه که دیدم برسانند و من توبه و بازگشت به سوی خدا نمودم، آیا توبه من پذیرفته است؟ امام علیه السلام فرمود: بلی، خدا توبه تو را قبول خواهد فرمود، حال از مَرُکَب خود فرود آی . حرّ عرض نمود: چون عاقبت امر من از اسب در افتادن است؛ پس سواره بودم بهتر از پیاده شدنم است تا اینکه به میدان بشتابم و در راه شما کشته شوم . حرّ پس از آن ملاطفت و محبت که از آن سرور مشاهده نمود، عرضه داشت: چون من اول کسی بودم که بر تو خروج کردم و در مقابل تو ایستادم، پس اذن عطا فرما که اول کسی باشم که در حضور تو کشته می شود، شاید در فردای قیامت یکی از اشخاصی باشم که با جدّ بزرگوارت صلی الله علیه و آله مصافحه می نمایند. مؤ لف کتاب گوید: مراد حرّ این بود که اول کسی که همان آن کشته می شود او باشد و الا قبل از شهادت حرّ جماعتی از لشکر حضرت به درجه شهادت نائل آمده بودند؛ چنانکه این مطلب در اخبار دیگر هم وارد است . پس آن حضرت اذن جهاد به حرّ سعادت‌مند داد و آن شیر بیشه هیجا به چالاک، خود را به دریای لشکر در انداخت و بازوی مردانگی برنواخت و نبردی نمود که بهتر از آن متصوّر نبود. متن عربی: (أَنْتَ الْخُرُّ - كَمَا سَمَّيْتَهُ إِهْمُكَ خُرًّا - فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ). قَالَ الرَّأْيِيُّ: وَخَرَجَ بَرِيرٌ بْنُ خُصَيْبٍ، وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا، فَخَرَجَ إِلَيْهِ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ وَاتَّفَقَا عَلَى الْمُبَاهَلَةِ إِلَى اللَّهِ: فِي أَعْنٍ يُقْتَلُ الْمُحِقُّ مِنْهُمَا الْمُبْطِلُ، فَتَلَقِيَا، فَتَقْتَلُهُ بَرِيرٌ. وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتَلَ رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ، قَالَ الرَّأْيِيُّ: وَخَرَجَ وَهَبُ بْنُ خُبَابٍ (جَنَاحِ الْكَلْبِيِّ، فَأَخْسَنَ فِي الْجَلَادِ وَبَالَغَ فِي الْجِهَادِ، وَكَانَ مَعَهُ امْرَأَتُهُ وَوَالِدَتُهُ، فَرَجَعَ إِلَيْهِمَا وَقَالَ: يَا إِهْمَاءُ، أَرَضَيْتِ إِهْمُ لَا؟ فَقَالَتْ: لَا، مَا رَضَيْتِ حَتَّى تُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيِ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. تَرْجِمَهُ: در آن گيرو دار، گروهی از شجاعان و دلیران اهل کوفه را به خاک هلاکت انداخت تا آنکه شربت شهادت نوشید و روح پاکش با حورالعین هم آغوش گردید. چون بدن مجروح حرّ را خدمت امام حسین علیه السلام آوردند، سِنِطُ خواجه لَوْلَاكُ باکمال راءفت و ملاطفت، خاک را از صورت او پاک نمود و فرمود: (أَنْتَ الْخُرُّ...!) تویی آزادمرد، چنانکه مادرت تو را (حرّ) نام نهاده و تویی جوانمرد آزاد در دنیا و آخرت! راوی گوید: بریر بن خُصَيْبٍ به قصد جهاد با اهل عناد، بیرون دوید و او مردی پارسا و از جمله از زهاد و غتاد بود. پس یزیدبن مَعْقِلِ بدآیین، برای مبارزه حرّ از لشکر عمرسعد لعین، بیرون آمد. پس از ملاقات، هر دو اتفاق بر این کردند که مباحله نمایند بر این نیت که هر يك از ایشان که بر باطل است به دست آنکه بر حق است کشته شود. با همین تصمیم با هم در آویختند و مشغول مقاتله گردیدند، آخر الامر آن ملعون به دست (بریر) جان به مالک دوزخ بداد و (بریر) آن یزیدبن مَعْقِلِ پلید را به دَرَك فرستاد. باز آن مؤ من پاک دین مشغول مقاتله با آن قوم بد آیین گردید تا شربت شهادت نوشید. راوی گوید: و به جناح (یا) (حباب) (کلبی طالب نوشیدن جام شهادت گردید و به طرف میدان آمد و نیکو جلاذتی نمود و مبالغه در جهاد و کوشش بسیار در جنگ با اهل عناد فرمود و زوجه و مادرش هر دو در کربلا با او بودند. پس از ادای شرایط جوانمردی و اظهار جلاذت خویش، از میدان نبرد به نزد ایشان شتافت و به مادر متن عربی: وَقَالَتْ امْرَأَتُهُ: بِاللَّهِ عَلَيْكَ لَا تَفْجَعْنِي فِي نَفْسِكَ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَةٌ: يَا بَنِيَّ اءْغْرَبْ عَنْ قَوْلِهَا وَارْجِعْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بَنِي نَبِيِّكَ تَنْتَلُ شِعَاعَهُ جَدَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَارْجِعْ. وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَا، فَأَخْدَتِ امْرَأَتُهُ عَمُودًا، فَأَقْبَلَتْ نَحْوَهُ وَهِيَ

تَقُولُ: فِدَاكَ اَبِي وَاُمِّي قَاتِلُ ذُوْنَ الطَّيِّبِيْنَ حَرَمِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ ، فَاَقْبَلَ لِيَرُدَّهَا اِلَى النِّسَاءِ ، فَاَخَذَتْ بِثَوْبِهِ ، وَقَالَتْ: لَنْ اَعُوذُ ذُوْنَ اَعْنِ اَمُوْتِ مَعَكَ. فَقَالَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (جَزَيْتُمْ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا، اِرْجِعِي اِلَى النِّسَاءِ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ). فَاَنْصَرَفَتْ اِلَيْهِنَّ. وَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ. رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ. ثُمَّ خَرَجَ مُسْلِمٌ بِنُ عَوْسَجَةَ، فَبَالَغَ فِي قِتَالِ الْاَعْدَاءِ، وَصَبَرَ عَلٰى اَهْوَالِ الْبَلَاءِ حَتَّى سَقَطَ اِلَى تَرْجَمِهِ : خود گفت : آیا تو از من راضی شدی ؟ مادرش گفت : من از تو راضی نخواهم شد تا آنکه در حضور امام علیه السلام کشته شوی . زوجه اش نیز گفت : تو را به خدا سوگند می دهم مرا به عزای خودت منشان . مادرش گفت : ای فرزندم ! به سخن او گوش مده و از راءى همسرت کناره جستن را اولی بدان و به سوی میدان برگرد تا در حضور پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شوی که در روز قیامت به شفاعت جد بزرگوار او بررسی ؛ پس (وهب) رو به میدان بلا آورده و جنگ جانانه نمود تا آنکه دستهایش از بدن جدا گردید. در این هنگام همسر او عمودی برداشت و به یاری (وهب) شتافت در حالی که می گفت : پدر و مادرم فدایت باد! تو همچنان در حضور اهل بیت عصمت و طهارت رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ و جلادت نما. هوب برگشت تا او را به خیمه زنان برگرداند. همسرش گفت : بر نمی گردم مگر آنکه با تو بمیرم ! حضرت سیدالشهدا علیه السلام به آن عقیقه ، فرمود: خدا تو را رحمت کناد و در عوض احسان تو به ما اهل بیت ، جزای خیرت دهام. برگرد. پس آن زن اطاعت کرد و برگشت . هوب دوباره مشغول جنگ شد تا به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پس از او، مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ رحمه الله قدم به میدان مردی نهاد و مهیا گردید که تا جان خود را نثار قدم فرزند سید ابرار نماید. او با کمال جهد و مبالغه ، کوشش در جهاد با اهل عناد، فرمود و بر تحمل سختی های بلا، صبر بی انتها نمود تا متن عربی : الْاَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ، فَمَشَى اِلَيْهِ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ، فَقَالَ لَهُ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (رَحِمَكَ اللّٰهُ يَا مُسْلِمُ، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا). وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ، فَقَالَ: عَزَّ عَلَيَّ مَصْرَعُكَ يَا مُسْلِمُ اَبْنِ بَشْرٍ بِالْجَنَّةِ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا: بَشْرَكَ اللّٰهُ بِخَيْرٍ. ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْلَا اِنَّنِي اَعْلَمُ اَتَى فِي الْاَثَرِ لَاخْبَيْتُ اَعْنِ تُوَصِي اِلَى بَكْلٍ مَا اَهْمَكَ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَاِنِّي اءَوْصِيكَ بِهَذَا - وَاِشَارَ بِيَدِهِ اِلَى الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَاتِلْ ذُوْنَهُ حَتَّى تَمُوْت. فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَأَنْعَمَنَّكَ عَيْنًا. ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ قَرْظَةَ الْاَنْصَارِيُّ ، فَاَسْتَأْذَنَ الْخُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَاَعْذَنَ لَهُ. ترجمه : آنکه از صدمه جراحات بر روی زمین افتاد و هنوزش رمقی در تن بود که امام مؤ تمن بر بالین آن مؤ من ممتحن ، پیاده قدم رنجه فرمود و حبیب بن مظاهر نیز در خدمت آن جناب بود. پس جناب ابی عبدالله علیه السلام به او فرمود: خداتو را رحمت کناد. آنگاه امام حسین علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: (فَمِنْهُمْ... (17) ؛ یعنی کسانی از مردمان هستند که مدت زندگانی را به سر بردند و در راه خدا شهادت را اختیار نمودند و بعضی دیگر در انتظارند و نعمتهای الهی را تبدیل نکردند. حبیب بن مظاهر نزدیک مسلم بن عوسجه آمد گفت : ای مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ ! بر من دشوار است تو را به این حال بر روی زمین بینم ؛ ای مسلم ! بشارت باد تو را به بهشت عنبر سرشت . مسلم بن عوسجه در جواب او به آواز ضعیف گفت : خدا تو را بشارت دهاد به جنت . حبیب گفت : اگر نه این بود که به یقین می دانم من نیز به زودی به تو ملحق می شوم ، البته دوست داشتم که وصیت خود را به من نمایی و آنچه که در نظرت مهم است وصیت کنی . مسلم بن عوسجه گفت : وصیت من به تو، خدمت به این بزرگوار است - و اشاره به سوی امام علیه السلام نمود - که در حضورش جهاد کن تا کشته شوی . حبیب بن مظاهر گفت : دل خوش دار که به وسیله به جا آوردن این کار، چشمت را روشن خواهم نمود. در این لحظه روح پاک مسلم بن عوسجه به شاخسار جانان پرواز کرد. سپس عمرو بن قرظله (18) انصاری به قصد جانثاری از لشکرگاه شاه مظلومان با دل و جان ، متن عربی : فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَقِينَ اِلَى الْجَزَاءِ وَبَالَغَ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حُرْبِ ابْنِ زِيَادٍ وَجَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَجِهَادٍ. وَكَانَ لَا يَأْتِي اِلَى الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ اِلَّا اتَّقَاهُ بِيَدِهِ وَلَا سَيْفٌ اِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُجَبَّتِهِ. فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ اِلَى

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوْءٌ، حَتَّى إِتَّخِنَ بِالْجِرَاحِ. فَالْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ اءُؤْفَيْتَ؟ قَالَ: (نَعَمْ، اءُنْتُ اءَمَامِي فِي الْجَنَّةِ، فَأَقْرَأُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَاعْلَمَ اءَتَى فِي الْاَثَرِ). فَقاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ترجمه : پس (عمرو) همچون شیرشکار در میان گروه نابکار، در افتاد و مشتاقانه همچو عاشقان بی باک، مردانه و چالاک، به امید ثواب روز جزاء و به قصد خدمتگذاری سلطان سماء، یک و تنها، خویش را به دریای لشکر دشمن زد و جمعی از نیروهای ابن زیاد غدار را به دار البوار فرستاد. آن بزرگوار گاهی با تیغ زبان، زبان آن گروه بی ایمان را منع می نمود و آنها را به نصایح مشفقانه موعظه می فرمود و گاهی هم به کار جنگ مشغول بود و هیچ تیری به جانب امام علیه السلام پرتاب نمی شد مگر اینکه آن تیر را به دست خود می گرفت و هیچ شمشیری به سوی امام فرود نمی آورد مگر آکه به تن و جان خویش آن را می خرید و تا جان در بدن داشت خود را سپر بلاگردان امام مظلومان سیدالشهداء وارد نگردید تا آنکه از کثرت جراحات، ضعف بدن آن بزرگوار مستولی گردید. پس نگاه مشتاقانه ای به جانب امام حسین علیه السلام نمود و عرضه داشت: یابن رسول الله! آیا خدمت من قبول و وفای به عهد خویش، مقبول درگاه است؟ امام حسین علیه السلام به منطق صواب در جواب او، بلی فرمود و او را مژده به بهشت داد و فرمود: فردای قیامت چون به سوی من شتابی، و بدان که من نیز در دنبال تو روانم و به زودی به نزد شما می آیم. متن عربی: ثُمَّ بَرَزَ جَوْنٌ مَوْلَى اءَبِي ذَرٍّ وَكَانَ اءَبْدَا اءَسْوَدَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (اءُنْتُ فِي اِذْنِ مَنِي، فَاِنَّمَا تَبَغْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ، فَلَا تَبْتَلْ بِطَرِيقِنَا. فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ اءَنَا فِي الرَّخَاءِ اءَلْحَسُ قِصَاعِكُمْ وَفِي الشَّدَةِ اءَحْذَلُكُمْ. وَاللَّهِ اِنْ رِيحِي لَمُنْتَنُ وَاِنْ حَسْبِي لِلْحَيِّمِ وَلَوْ نِي لَأَسْوَدُ. فَتَنَفَّسَ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ، فَيَطِيبُ رِيحِي وَيَشْرُفُ حَسْبِي وَيَبِيضُ وَجْهِي، لَا وَاللَّهِ لَا اءَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ اِلِلْاَسْوَدِ مَعَ دِمَائِكُمْ. ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ثُمَّ بَرَزَ عَمْرُ بْنُ خَالِدِ الصَّيْدَاوِي، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ: يَا اءَبَا اءَبْدِ اللَّهِ، جَعَلْتَ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتُ اءَنْ اءَلْحَقَ بِاَصْحَابِكَ، وَكَرِهْتُ اءَنْ اءَتَخَلَّفَ فَاءَرَاكَ وَحِيدًا فَرِيدًا بَيْنَ اءَهْلِكَ قَتِيلًا. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ترجمه : عمرو بن قرظه جنگ را ادامه داد تا اینکه شربت شهادت سرکشید و به سرای دیگر پرکشید. پس از او، (جون) مولای ابونذر که غلامی سیاه بود شرفیاب حضور سیدالشهدا گردید و اذن جهاد طلبید. آن حضرت فرمود: به هر جا که خواهی برو؛ زیرا تو با ما آمده ای برای طلب عافیت، چون قدم در میدان جنگ نهادی حالا در راه ما خود را در آتش بلا میفکن. (جون) عرض نمود: یابن رسول الله! من در زمان خوشی و هنگام آسایش، کاسه لیس خوان نعمت بودم اکنون که هنگام سختی و دشواری است چگونه توانم شما را تنها گذاشته و بروم؟! به خدا سوگند که رایحه من بد و حسیم پست و رنگم سیاه است، اینکه بر من منت گذار تا من نیز اهل بهشت شوم و رایحه ام نیکو و جسمم شریف و روی من هم سفید گردد. به خدا که هرگز از خدمت شما جدا نشوم تا آنکه این خون سیاه خود را با خونهای شما مخلوط نسازم. سپس همچون نهنگ خود را به دریای لشکر زد و جنگ نمایان بود که تا به امتیاز خاص شهادت ممتاز و مرغ روحش به ذروه اعلی پرواز نمود. راوی گوید: پس از آن، عمروبن خالد صیداوی قصد جان باختن کرد و خواست که مردانه به میدان محاربه مبادرت نماید. پس به خدمت سیدالشهداء آمد عرض نمود: یا ابا عبدالله، جانم به فدایت باد! همت بر آن گماشته ام که به اصحاب حضرتت ملحق گردم و مرا ناگوار است که زنده باشم و تو را تنها و بی کس ببینم یا آنکه در حضور اهل بیت، شما را مقتول مشاهده نمایم. متن عربی: (تَقَدَّمُ فَاِنَّا لاجِوُنٌ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ). فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاَوِي: وَجَاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدِ الشَّبَامِي، فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقِيهِ السَّهَامَ وَالسَّيُوفَ وَالرِّمَاحَ بِوَجْهِهِ وَنَحْرِهِ. وَءَاخَذَ يَنَادِي: يَا قَوْمِ اِنِّي اءَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْاِخْرَابِ مِثْلَ دَاءِبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ. وَمَا لِلَّهِ يَرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ. وَاِنِّي قَوْمِ اِنِّي اءَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ التَّنَادِ، يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُذْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ، يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلْ حُسَيْنًا فَيَسْحَتِكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مِنْ اَمْتَرِي. ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: اءَفَلَا نَرُوحُ اِلَى رَبِّنَا وَنَلْحَقُ بِاَصْحَابِنَا؟

ترجمه : حضرت سیدالشهداء علیه السلام به او فرمود: قدم به میدان بیه که ما نیز پس از ساعتی دیگر، به شما ملحق خواهیم شد. پس آن مخلص پاک دین در مقابل لشکر کین ، آمد و جهاد نمود تا گوی شهادت ربود. رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. راوی گوید: حنظله بن اسعد شامی - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در مقابل نور دیده رسول الله صلی الله علیه و آله و قره العین بتول ، بایستاد و هر چه تیر و نیزه و شمشیر به سوی آن حضرت می آمد، صورت و گردن خود را در مقابل باز می داشت و آنها را به دل و جان در راه حسین علیه السلام خریدار بود و به آواز بلند فریاد می زد و آیات قرآن را تلاوت می نمود: (... یا قَوْمِ اِنِّي ... (19) ؛ ای قوم من ! بر شما می ترسم از روزی همانند روزهای امت های پیشین چون قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان بودند و کافر شدند، خدای تعالی عذاب بر شما نازل کند (همانطور که بر آنها نازل کرده بود) و خدای متعال اراده ظلم در حق بندگان خود ندارد؛ ای گروه ! می ترسم بر شما از عذاب روز قیامت ، و آن روزی است که روی می گردانید و فرار می کنید اما بجز خدای تعالی پناهگاه و حفظ کننده ای برای خود نخواهید دید. (ای مردم ! حسین را به شهادت نرسانید که خدای متعال شما را هلاک خواهد نمود و از رحمت خدا نومید خواهد شد آن کسی که به خدا افترا ببندد. متن عربی : فَقَالَ لَهُ: بَلَى رُحِّ اِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الثُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَاِلَى هٰذَا لَا يَبْلَى .) فَتَقَدَّمَ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْاِبْتِطَالِ، وَصَبَرَ عَلَى اِخْتِمَالِ الْاِهْوَالِ، حَتَّى قُتِلَ. رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قال: وَحَضَرَتْ صَلَاةُ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُهَيْرًا بِنِ الْقَيْنِ وَسَعِيدًا بِنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَنْفِيِّ اِنَّ يَتَقَدَّمَا اِمَامَةً بِنِصْفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ. فَوَصَلَ اِلَى الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ سَهْمًا، فَتَقَدَّمَ سَعِيدٌ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَنْفِيِّ، وَوَقَفَ بِقِيهِ بِنَفْسِهِ مَا زَالَ. وَلَا تَخْطَى حَتَّى سَقَطَ اِلَى الْاَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنِ عَادٍ وَثَمُودَ. اَللّٰهُمَّ اَبْلُغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ. وَاَبْلُغْهُ مَا لَقِيَتْ مِنْ اَلَمِ الْجِرَاحِ. فَاِنِّي اَزِدُّتُ ثَوَابَكَ فِى نُصْرَةِ ذُرِّيَّتِهِ نَبِيَّكَ. ترجمه : پس از موعظه ، ملتفت کعبه مراد و امام عباد، گردید و عرض نمود: آیا وقت آن نشده که به سوی پروردگار خود رویم و به برادران خویش ملحق شویم ؟ سیدالشهداء علیه السلام در جواب آن یار با وفا، فرمود: بلی ، برو به سوی آنچه که از دنیا ومافیها برای تو بهتر است و به سوی سلطنت آخرت که هرگز آن را زوال و نابودی نباشد. پس حنظله بن اسعد چون شیر شکار، قدم در مضمار کارزار نهاد و جنگ پهلوانان را پیشنهاد خاطره های سعادت مند خود ساخت و شکیبایی را بر ترسهای بلا، شعار خویش نمود تا آنکه به دست فرقه اشقییا به شهادت نائل آمد. برگزاری نماز ظهر عاشورا راوی گوید: وقت نماز ظهر رسید، حضرت امام علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی را به فرمان خاص ، عز اختصاص داد که در پیش روی آن کعبه مقصود عالمیان به عنوان جانبازی بایستند و آنگاه امام حسین علیه السلام با جمعی از یاران باقیمانده خود نماز خوف را خواندند، در این حال ، تیری از جانب اهل وبال به سوی فرزند ساقی آب زلال ، آمد. سعید بن عبدالله قدم جانبازی پیش نهاد و آن تیر بلا را به دل و جان بر تن خود قبول نمود. به همین منوال پای مردانگی استوار شد و قدم از قدم بر نمی داشت تا خود هدف آنچه جراحات به سوی آن حضرت رسیده بود، گردید و از بسیاری زخم ها که بر بدن آن عاشق باوفا، وارد شده بود، بر روی زمین غلطید و در آن حال می گفت : خدایا! این گروه بی حیا را، لعنت کن چون قوم عاد و ثمود. متن عربی : ثُمَّ قَضَى نَحْبَةَ رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ. فَوَجَدَ بِهِ ثَلَاثَةَ عَشَرَ سَهْمًا سَوِيًّا مَا بِهِ مِنْ ضَرْبِ السُّيُوفِ وَطَلْعِ الرِّمَاحِ. قَالَ الرَّاوى : وَتَقَدَّمَ سَوْيْدٌ بِنِ عَمْرٍو بِنِ اَبِي الْمُطَاعِ، وَكَانَ شَرِيْفًا كَثِيْرَ الصَّلَاةِ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْاَسَدِ الْبَاسِلِ، وَبَالَغَ فِى الصَّبْرِ عَلَى الْخَطْبِ النَّازِلِ. حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلِ وَقَدْ اءْتُخِنَ بِالْجِرَاحِ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَلَيْسَ بِهِ حِرَاكٌ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُوْلُوْنَ: قُتِلَ الْخُسَيْنُ. فَتَحَامَلَ وَاَخْرَجَ مِنْ حُفِّهِ سَكِيْنَا، وَجَعَلَ يَقَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ. رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قال: وَجَعَلَ اَصْحَابُ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يُسَارِعُوْنَ اِلَى الْقَتْلِ بَيْنَ يَدَيْهِ. وَكَانُوا كَمَا قِيلَ: 1 - قَوْمٌ اِذَا نُودُوا لِدُخِّ هَلْبَةِ وَالْخَيْلِ بَيْنَ مَدْعَسٍ وَمَكْرَدِسٍ ترجمه : خدایا! سلام مرا به پیغمبر و دود خود، برسان و آنچه که از درد زخم ها بر من رسیده ، ایشان را آگاه ساز؛ زیرا قصد و نیت من ، یاری ذریه پیغمبر تو بود تا به ثوابهای تو نائل گردم . این کلمات را بگفت و جان به جان

آفرین تسلیم نمود. راوی گوید: (سوید بن عمرو بن ابی مطاع (خریدار متاع جانبازی گردید و به قدم شجاعت راه کعبه شهادت پیمود و او مردی شریف بود و نماز بسیار می خواند - پس مانند شیر خشمناک در میان آن روباه صفتان ناپاک ، درافتاد و جنگ مردانه نمود و پیه صبوری بر تحمل صدمات وارده از گروه بی دین ، گوی سعادت ربود. تا آنکه از جهت ضعف و سستی که از زخم های بی شمار بر بدن آن شجاع نامدار رسیده بود در میان کشته شدگان بر زمین افتاد و به همین منوال بود و قدرت بر هیچ حرکتی نداشت تا زمانی که شنید مردم همی گفتند: حسین مقتول اشقیا گشت . پس با همان حال ناتوانی ، با مشقت بسیار بر آن گروه نابکار، حمله آورد و از میان کفش خویش کاردی را بیرون آورد و با آن حربه بالشکر کوفه ، قتال نمود تا به درجه شهادت مفتخر گشت . راوی گوید: یکایک یاران و جان نثاران آن امام مظلومان ، در حضورش به سوی مرگ شتابان می دویدند ؛ چنانکه شاعر در وصف حال ایشان گفته : 1 - یعنی یاران باوفای سیدالشهداء علیه السلام کسانی اند که وقتی کسی آنها را به یاری طلبد، دفع سختی دشمن از او نمایند. متن عربی : 1 - لَبِسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ كَأَنَّهُمْ يَتَهَاوَتُونَ إِلَى ذِهَابِ الْإِنْفُسِ فَلَهَا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ، خَرَجَ عَلَيَّ بِنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام - وَكَانَ مَنْ أَصْبَحَ النَّاسِ وَجْهًا [وَأَخْسِنَهُمْ خُلُقًا] - فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ، فَأَذِنَ لَهُ. ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيِسٍ مِنْهُ، وَأَزْحَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنِيَّةً وَبَكَى . ثُمَّ قَالَ: (اللَّهُمَّ اشْهَدْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسِ خُلُقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَكَانَ إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ). فَصَاحَ وَقَالَ: (يَا بَنُ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحْمِي .) فَتَقَدَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَ الْقَوْمِ، فَجَاتِلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَقَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا. ترجمه : 1 - در حالتی که لشکر دشمن دو فرقه باشند، فرقه ای با نیزه های افراشته روی آورند و فرقه ای دیگر صف آراسته شده بیایند، آن یاران باوفا بدون هیچ واهمه و خوف ، دلهای قوی را چو آهن گویا که بر روی زره می پوشند، و مانند پروانه ، خود را بر آتش بلا می افکنند و در دادن جانهای خویش بی اختیارند. خلاصه ، چون همه یاران و اصحاب امام شربت شهادت نوشیدند و مقتول اشقیا گشتند و کسی از اصحاب باقی نماند مگر اهل بیت و خویشان آن حضرت ، پس فرزند دلبند امام مستمند و نوجوان رشید آن مظلوم وحید که نام نامیش علی بن الحسین بود و در صباحت منظرگویی سبقت از همه خلق ربوده و در زمانه بی عدیل و بی نظیر بود، اذن جهاد از پدر بزرگوار درخواست نمود، پدر نیز اذنش بداد؛ پس نظر حسرت و مایوسی به سوی جوان خود نمود و سیلاب اشک از دیدگان فرو ریخت و گفت : پروردگارا! بر این گروه شاهد باش که جوانی به جنگ آنان می رود که شبیه ترین مردم است در خلقت ظاهری و اخلاص باطنی و سخن سرایی به پیامبر تو و ما هرگاه مشتاق دیدار پیغمبر تو می شدیم ، به سوی این جوان نظر می نمودیم ، سپس صیحه ای کشید و به آواز بلند فرمود: ای ابن سعد! خدا رحم تو را قطع کند چنانکه رحم مرا قطع کردی . جهاد و شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام آن شبیه رسول ، قدم شجاعت در میدان سعادت نهاد و با آن گروه بی باک به جنگ پرداخت و خاطره ها را اندوهناک گردانید و نونهال بوستان امامت جنگی کرد به غایت سخت و جمعی کثیر از آن اشقیاء متن عربی : ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَقَالَ: يَا أَبَتِ، أَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي ، وَثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي ، فَهَلْ إِلَى شَرْبِهِ مِنْ الْمَاءِ سَبِيلٌ؟ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: (وَأَغْوَاةُ، يَا بَنِي قَاتِلِ قَلِيلًا، فَمَا اسْرَعَ مَا تَلَقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَيَسْتَقِيلُ بِكَأْسِهِ الْإِؤْفَى شَرْبُهُ لَا تَطْمَأَنَّ بَعْدَهَا أَبَدًا). فَجَرَغَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَوْقِفِ النَّزَالِ، وَقَاتَلَ اعْظَمَ الْقِتَالِ، فَرَمَاهُ مُنْقِدٌ بِنُ مِرَّةِ الْعَبْدِي بِسَهْمٍ فَصَرَعَهُ، فَنَادَى : يَا أَبَتَاةَ عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يَشْرُوكُ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: عَجَلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا، ثُمَّ شَهَقَ شَهْقَةً فَمَاتَ، فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَقَالَ: (قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، مَا أَجْرَاءَهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ). ترجمه : نگویندخت را به خاک هلاک انداخت . سپس به خدمت پدر بزرگوار آمد و گفت : ای پدر! تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه آهنین مرا به تعب افکند، آیا راهی به سوی حصول شربتی از آب هست ؟ حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم به گریه افتاد و فریاد

وا غوثاه برآورد و فرمود: ای فرزند عزیزم! اندکی دیگر به کار جنگ باش که به زودی جدت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهی نمود و ایشان از جام سرشار کوثر شربتی به تو خواهد داد که پس از آن هرگز روی تشنگی نبینی و احساس عطش ننمایی. حضرت علی اکبر به سوی میدان برگشت و جنگی عظیم نمود که بالاتر از آن تصور نتوان کرد و داد شجاعت بداد در آن حال (مُتَقَدِّمٌ بِنِزَالِ عِبْدِي (تیری به جانب آن فرزند رشید سیدالشهداء، افکند که از صدمه آن تیر بر روی زمین افتاد و فریاد برآورد: يَا أَبَتَا! عَلَيَّ... (یعنی پدر جان، سلام من بر تو باد! اینک جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به تو سلام می رساند و می فرماید: زود به نزد ما بیا. علی اکبر این بگفت و فریاد زد و جان برجان آفرین تسلیم نمود. چون آن جوان این دنیای فانی را مشتاقانه وداع نمود، حضرت سیدالشهداء علیه السلام بر بالین ایشان آمد و گونه صورت خود را برگونه صورت او گذارد و فرمود: خدا بکشد آن کسانی را که تو را کشتند، چه بسیار جرات و گستاخی نمودند برخدای متعال و بر شکستن حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله، (عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا!) پس از تو، خاک بر سر این دنیا! متن عربی: قَالَ الرَّأْيِيُّ: وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ تُنَادِي: يَا حَبِيبَاةَ يَا بِنْتَ أَخَاهُ، وَجَاءَتْ فَأَعْبَتَتْ عَلَيْهِ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهَا وَزَدَهَا إِلَى النِّسَاءِ. ثُمَّ جَعَلَ أَهْلَ بَيْتِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمْ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ. حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمُ مِنْهُمْ جَمَاعَةً، فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ الْحَالِ: صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي صَبْرًا، فَوَاللَّهِ لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا. قَالَ الرَّأْيِيُّ: وَخَرَجَ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ شِقَّةُ قَمَرٍ فَجَعَلَ يَقَاتِلُ. فَضْرَبَهُ ابْنُ مُضَيْلٍ الْأَزْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ، فَفَلَقَهُ، فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوَجْهِهِ وَصَاحَ: يَا عَمَّاهُ. فَجَلَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَجَلَى الصَّقْفُ، وَشَدَّ شِدَّةً لَيْثٌ أَعْضِبَ، فَضْرَبَ ابْنُ مُضَيْلٍ بِالسِّنْفِ، فَاتَّقَاهَا بِسَاعِدِهِ فَأَطْنَهَا مِنْ لَدُنِ الْمِرْفَقِ، فَصَاحَ صَيْحَةً سَمِعَهَا أَهْلُ الْعُسْكَرِ فَحَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لَيْسْتُنْفِدُونَ، فَوَطَأَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ. ترجمه: راوی گوید: در این هنگام زینب خاتون صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون دوید در حالتی که ندا می کرد: یا حبیباة یابنِ آخاه! پس آن مختره آمد و خود را بر روی بدن پاره پاره علی اکبر افکند، امام حسین علیه السلام تشریف آورد و خواهر را از روی جنازه علی اکبر بلند کرد به نزد زنان برگردانید. پس از آن یکایک مردان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله یکی بعد از دیگری روانه میدان گردیدند تا آنکه جماعتی از ایشان به دست آن بدکیشان به درجه رفیع شهادت رسیدند. پس حضرت سیدالشهداء علیه السلام آواز به صیحه و فریاد بلند نمود و فرمود: ای عموزادگان من! و ای اهل بیت من! صبوری و شکیبایی را شعار خود سازید و متحمل بار محنت، باشید؛ به خدا سوگند که پس از این روز هرگز روی خواری به خود نخواهید دید. راوی گوید: در این هنگام جوانی بیرون خرامید که در حسن صورت و درخشندگی منظر به مثابه پاره ماه بود، با آن گروه بدخواه و بی دین، به کار جنگ پرداخت. ابن فضیل ازدی میثوم ضربتی بر فرق آن مظلوم، زد که فرق او راشکافت و آن جوان از مرکب به صورت، روی زمین افتاد و فریاد یا عمّاه برآورد. پس امام علیه السلام مانند باز شکاری، خود را به میدان رسانید و همچون شیر خشمناک بر آن لعین بی باک، حمله نمود و با شمشیر، ضربتی بر آن ناپاک، فرود آورد و آن ولدالزنا بازوی خود را سپر شمشیر امام علیه السلام نموده و دست نحس اش از مرقق قطع گردید و آن لعین فریاد بلندی برآورد که همه لشکر فریاد او را شنیدند. متن عربی: قَالَ: وَأُنْجَلَتِ الْغُبْرَةُ، فَرَأَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْخَصُ بِرِجْلِهِ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: (بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ، وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيْكَ جَدُّكَ). ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ إِئِنَّ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، إِئَوُّ يَجِيبُكَ فَلَا يُفْعَلُكَ صَوْتُهُ، هَذَا يَوْمٌ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاتْرَهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ). ثُمَّ حَمَلَ الْغُلَامُ عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى أَلْقَاهُ بَيْنَ الْقَتْلَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ الرَّأْيِيُّ: وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَأَعْحَبَتِهِ، عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُحْجَتِهِ، وَنَادَى: (هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مَوْجِدٍ يَخَافُ اللَّهَ؟ هَلْ مِنْ مَغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مَعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟). فَأَزْتَعَّتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ، فَتَقَدَّمَ إِلَى تَرْجَمِهِ: كُوفِيَانِ بِي دِينَ بَرِ إِمَامِ مَبِينِ، حَمَلَهُ أَوْرَدَنُ تَأَنَّ لَعِينِ رَأَى مِنْ جَنْجَالِ

شیر بیشه هیجا رها نمایند ولی آن ملعون پایمال سُم اسبان گردید و روح نحس اش به جانب نیران دوید. راوی گوید: چون غبار فرو نشست دیدم که حسین علیه السلام بر بالای سر آن جوان ایستاده و او پاهای خود را بر زمین می مالید و امام می فرمود: از رحمت خدا دور باشند آن گروهی که تو را کشتند و آنان که در روز قیامت جت و پدر تو با ایشان دشمنی خواهند نمود. سپس فرمود: به خدا قسم ! گران است بر عموی تو که او را بخوانی و او نتواند تو را جواب دهد و هرگاه بخواهد جواب دهد دیگر دیر شده و فایده ای نبخشد. به خدا قسم که امروز آن روزی است که خون ریزی در آن بسیار و فریاد رسی ، اندک است . سپس حضرت سیدالشهداء علیه السلام جنازه آن جوان را بر سینه خود گرفت و در میان شهدای بنی هاشم بر روی زمین قرار داد. راوی گوید: چون امام مظلومان قتلگاه جوانان و دوستان خود را مشاهده فرمود که همه بر روی خاک افتاده اند و جان به جان آفرین سپرده اند تصمیم عزم فرمود که با نفس نفیس با گروه بد نهاد، جهاد نماید و ندای بی کسی در داد که آیا کسی هست که از حرم رسول پروردگار عالمیان ، دفع شرّ یاعیان و ظالمان نماید؛ آیا خداپرستی هست که در یاری ما اهل بیت از خدای متعال بترسد و ما را تنها نگذارد؛ آیا فریادرسی هست که به فریادرسی ما امید لقای پروردگار را داشته باشد؛ آیا اعانت کننده ای هست که به واسطه یاری ما، به ما متن عربی : **بَابِ الْخَيْمَةِ وَقَالَ لِرَيْنَبَ: (ناولینی ولدی الصغیر حتی اءودعة). فاءخذة واءوماة إليه ليقبلة. فرماة حرمله بن الكاهل بسهم فوقع في نخره فذبحة. فقال لرئيب: (خديه). ثم تلقى الدم بكفيه حتى امتلأ، ورمى بالدم نحو السماء وقال: (هون على ما نزل بي ، إنه يعين الله). قال الباقر عليه السلام : (لم يسقط من ذلك الدم قطرة إلى الأرض). قال الراوي : واشتد العطش بالخسین عليه السلام ، فركب المسناة يريد الفرات، والعباس اخوة بين يديه، فاعترضتهما خيل ابن سعد. فرمى رجل من بني دارم الخسین عليه السلام بسهم فاءتبتة في حنكه الشريف. فانتزع صلوات الله عليه السهم وبسط يديه تحت حنكه حتى امتلأت ر اختاة من الدم. ثم رمى به وقال: ترجمه : امیدوار شود به ثوابها و اجری که در نزد خدای تعالی موجود است ؟ شهادت حضرت علی اصغر پس زنان حرم و دختران محترم رسول اکرم صداها به ناله و گریه بلند نمودند. آن حضرت با دل پر از حسرت ، به سوی خیمه رجعت نمود و زینب خاتون علیهاالسلام را فرمود که فرزند دلبند صغیر مرا بیاور تا با او وداع نمایم و چون او را آورد، امام مظلوم طفل معصوم را گرفت و همین که خواست از راه راءفت و کمال مرحمت خم شده او را ببوسد، حرمله بن کاهل اسدی پلید - لعنة الله - از خدا حیا ننمود تیری به جانب آن نوگل بوستان احمدی انداخت که تیر به گلوی نازک آن طفل معصوم اصابت نمود به طوری که گویا گلو را ذبح نمایند، گوش تا گوش پاره نمود. پس آن حضرت با کمال غم و حسرت ، به زینب خاتون ، فرمود: این طفل را بگیر؛ پس امام علیه السلام هر دو دست را در زیر گلوی طفل گرفت چون پر از خون شد به سوی آسمان پاشید، آنگاه فرمود: آنچه که بر من این مصائب را آسان می نماید آن است که این مصیبت بزرگ در حضور پروردگار عادل نازل می گردد. امام باقر علیه السلام فرمود: از آن خون طفل معصوم که امام علیه السلام به آسمان پاشید، حتی يك قطره هم روی زمین نیفتاد! راوی گوید: تشنگی بر امام شهید به غایت شدید گردید، آنحضرت خود را به بلندی مشرف بر فرات رساند تا داخل فرات گردد، در آن حال برادر آن امام ناس جناب ابوالفضل العباس ، در پیش روی آنحضرت حرکت می کرد. در این هنگام لشکر ابن سعد تبهکار سر راه بر فرزند احمد مختار، گرفتند متن عربی : **(اللهم انى اءشكو إليك ما يفعل بائن بنت نبيك). ثم اقتطعوا العباس عنة، وءحاطوا به من كل جانب ومكان، حتى قتلوه قدس الله روحه. فبكى الحسين عليه السلام بكاء شديدا، وفى ذلك يقول الشاعر: اءحق الناس ان يئكى عليه فتى اءبكى الحسين بكر بلاء اخوة وابن والده على اءبو الفضل المصزع بالدماء ومن واساه لا يئنيه شىء وجداله على عطش بما قال الراوى : ثم ان الحسين عليه السلام دعا الناس إلى البراز، فلم يزل يقتل كل من برز إليه، حتى قتل مقتله عظيمة، وهو فى ذلك يقول: اءقتل اءولى من ركوب العار والعار اولى من دخول النار) ترجمه : مردی از قبیله (بنی دارم)****

تیری به جانب جناب سیدالشهداء علیه السلام انداخت که آن تیر در زیر چانه شریف آن شهید راه دین حنیف محکم بنشست . پس تیر رابیرون کشید و هر دو دست مبارک را در زیر چانه مجروح نگاه داشت و چون پر از خون شد، به سوی آسمان انداخت و این مناجات را به درگاه قاضی الحاجات ، مَرَهْم دل مجروح ساخت که الها! به سوی تو شکایت می آورم از آنچه از ظلم و ستم نسبت به فرزند دختر پیغمبرت به جا می آورند. شهادت حضرت عباس علیه السلام پس از آن ، شجاع محکم اساس برادرش عباس را از او جدا نمودند که آن روباهان در میان آن دو فرزند اسدالله الغالب ، حایل شدند و از هر جانب بر دور جناب ابوالفضل علیه السلام گردآمدند و ایشان را احاطه نمودند تا آنکه آن کافران غدار فرزند حیدر کَرَار، عباس نامدار را مقتول و قره العین بتول را در مصیبت برادر، ملول نمودند. امام حسین علیه السلام در شهادت برادر با جان برابر خود، دُرّه‌های سیلاب اشک چو رود جیحون از دیده بیرون ریخت ، و گریه شدید در عزای آن مظلوم وحید، نمود.(20) راوی گوید: امام علیه السلام پس از شهادت برادر گرامی ، آن منافقان را به میدان جدال و قتال طلبید و هر کس از آن روباه صفتان اشرار در مقابل فرزند اسدالله حیدر کَرَار، می آمد، امام ابرار به ضربت شمشیر آتشبار، او را به بُسّ القرار، می فرستاد تا آنکه از اجساد پلید آن کَفّار، مقتول عظیمی در میدان جنگ فراهم آمد و در آن حال حضرت بدین مقال گویابود: (الْمَوْتُ... (21)) متن عربی : قَالَ بَعْضُ الرُّوَاهِ: وَاللّٰهِ مَا رَأَيْتُ مَكْتُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَوَلَدُهُ وَاَهْلُ بَيْتِهِ وَاَصْحَابُهُ اَرْبَطَ جَاءِشَا مِنْهُ، وَاِنَّ الرَّجَالَ كَانَتْ لَتَشِدُّ عَلَيْهِ فَيَشِدُّ عَلَيْهَا بِسَيْمِهِ فَيَتَكَشَفُ عَنْهُ اِنْكَشَافَ الْمِعْرَى اِذَا شَدَّ فِيهَا الذَّنْبُ، وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ، وَ قَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ اَلْفًا، فَيَهْرَمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهُمْ الْجَرَادُ الْمُنْتَشِرُ، ثُمَّ يَرْجِعُ اِلَى مَرْكَزِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: (لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). قَالَ الرَّاَوِي : وَلَمْ يَزَلْ عَلَيْهَا السَّلَامُ يِقَاتِلُهُمْ حَتَّى حَالُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَحْلِهِ، فَصَاحَ بِهِمْ: (وَيُحْكَمْ يَا شِيعِرَةَ آلِ اَبِي سَفْيَانَ، اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِيْنٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُوْنَ الْمَعَادِ فَكُونُوْا اءِخْرَارًا فِى دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَ اَرْجِعُوْا اِلَى اءِخْسَابِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُوْنَ). ترجمه : خلاصه ، بعضی از روایان اخبار در بیان شجاعت آن فرزند حیدر کرار، تعجب خود را چنین اظهار نموده اند که به خدا سوگند، هرگز ندیدم کسی را که دچار لشکر بسیار گردیده و دشمنان بی شمار او را در میان احاطه نموده باشند با آنکه فرزندان و اهل بیت و اصحاب او شربت مرگ نوشیده و به دست دشمنان مقتول گردیده باشند که قوی دل تر باشد از حسین بن علی علیه السلام . در این حال بود که مردان کارزار بر آن جناب حمله آوردند، پس آن حضرت نیز با شمشیر تیز به آنها حمله نمود، چنان حمله ای که از ضربت شمشیر آتشبارش بر روی هم می ریختند و صف ها را می شکافتند مانند آنکه گرگی بی باک در میان گله بزها، به خشمناکی در افتد و حمله بر آن منافقان سنگدل ، آورد هنگامی که سی هزار نامرد به عدد کامل بودند از پیش روی آن حضرت ، مانند انبوه ملخ ها فرار را بر قرار اختیار می نمودند. سپس آن امام بی یار در مرکز خونین قرار گرفت و فرمود: لا حول و لا قوة الا بالله . امام ع همچنان با آنها جنگید تا آنکه لشکر شیطان حایل گردید در میان آن حضرت و حرم مطهر رسول پروردگار عالمیان و نزدیک به خیمه ها و سراپرده ها رسیدند، پس آن معدن غیرت الله ، فریاد بر گروه دین تباه ، زد که : (ويحكم ...!) ای پیروان آل ابوسفیان ! اگر شما ر دین نیست و از عذاب روز قیامت ترس ندارید، پس در دنیا خود از جمله آزاد مردان باشید. و رجوع به حسب های خود نمایید چنانکه گمان دارید اگر شما از عرب هستید. متن عربی : قَالَ فَنَادَاهُ شِمْرٌ: مَا تَقُولُ يَا بَنَ فَاطِمَةَ قَالَ: (اَقُولُ: اِنَّا الَّذِي اِقَاتَلَكُمُ وَ تَقَاتَلُونِنِي وَ النِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْنَهُنَّ جُنَاحٌ فَاْمْنَعُوا غَتَاتِكُمْ وَ جِهَالِكُمْ وَ طَغَاتِكُمْ مِنَ النَّعْرُضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا) فَقَالَ شِمْرٌ: لَعْنَةُ اللّٰهِ لَكَ ذٰلِكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ وَ قَصَدُوْهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَ يَحْمِلُوْنَ عَلَيْهِ، وَ هُوَ مَعَ ذٰلِكَ يَطْلُبُ شَرِبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدُى حَتَّى اَصَابَهُ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُوْنَ جِرَاحَةً فَوَقَفَ يَسْتَرِ بِحِ سَاعَةٍ وَ قَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَمَا هُوَ وَاَقِفٌ اِذْ اَتَاهُ حَجْرٌ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ التُّوْبَ لِيَمْسُخَ الدَّمِ عَنِ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ، فَقَالَ عَلَيْهَا السَّلَامُ : (بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ عَلَى مَلَأَةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص) ثُمَّ رَمَعَ رَأْسَهُ اِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: (اِنَّ اللّٰهَ اِنَّكَ ز تَعْلَمُ اَنَّهَمْ يَقْتُلُوْنَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِهٗ اِلَّا رِضٌ اِنْ بُنْتُ

نَبِيٍّ غَيْرُهُ) ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ، فَأَنْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ، فَضَغَفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ، ترجمه : راوی گوید: شمر پلید فریاد زد که ای فرزند فاطمه زهرا علیه السلام چه می گویی ؟ امام علیه السلام فرمود: می گویم من با شما جنگ دارم و شما با من جنگ دارید و زنان را گناهی نیست ، پس این سر کشان و جاهلان و یاغیان خود را نگذارید متعرض حرم من شوند مادامی که من در حال حیاتم شمر گفت : این حاجت تو رواست ای پسر فاطمه ! پس آن جماعت بی دین همگی قصد امام مبین نمودند و آن فرزند اسدالله حمله برگروه اشقیاء نمود و آنان حمله به سوی آن مظلوم آوردند و در این حال تقاضای شربتی از آب از آن بی دینان بی باک نمود ولی ایده ای نبخشید تا آنکه هفتاد و دو زخم بر بدن شریفش وارد گردید. امام علیه السلام ساعتی بایستاد که استراحت نماید و از صدمه قتال ، ضعف بر جنابش مستولی شده بود پس در همان حال که آن حضرت ایستاده بود، سنگی از جانب دشمنان بر پیشانی مبارکش اصابت نمود و خون جاری گشت ، امام جامع خود را گرفت که خون را از پیشانی شریف پاک نماید تیری سه شعبه به جانب حضرت آمد و آن تیر بر قلبش که مخزن علم الهی بود نشست ! حضرت فرمود: (بسم الله ...) سپس مبارک به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا! تو می دانی که این گروه می کشند آن کسی را که نیست بر روی زمین فرزند دختر پیغمبری به غیر او. پس آن تیر را گرفت و از پشت سر بیرون کشید و خون مانند ناودان از جای آن جاری شد و آن جناب را توانایی بر قتال نمانده بود و از کثرت متن عربی : فَكَلِمًا أَتَاهُ رَجُلٌ أَنْصَرَفَ عَنْهُ، كَرَاهِيَةً أَنْ يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِهِ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسْرِ- لَعَنَهُ اللَّهُ، فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ عَ وَ ضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ بِالسَّيْفِ، فَقَطَعَ الْبُرْنُسَ وَ وَصَلَ ز السَّيْفِ إِلَى رَأْسِهِ وَ امْتَلَأَ الْبُرْنُسُ دَمًا. قَالَ الرَّاوي فَاسْتَدْعَى الْحُسَيْنُ عَ بِخِرْقَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ، وَ اسْتَدْعَى بِقَلَنْسُوهِ فَلَبَسَهَا وَ اعْتَمَ عَلَيْهَا فَلَبِثُوا هُنَيْئَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ وَ أَحاطُوا بِهِ، فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِي ع - وَ هُوَ غُلَامٌ لَمْ يَرَاهِقْ مِنْ عِنْدِ النَّسَاءِ، فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ عَ ، فَحَقَّقَتْهُ زَيْنَبُ ابْنَتُهُ عَلَى عَ لِتَحْبِسَهُ، فَأَبَى وَ امْتَنَعَ امْتِنَاعًا شَدِيدًا وَ قَالَ: وَ اللَّهُ لَا أَفَارِقُ عَمِي ! فَأَهْوَى (ءَبْخُرًا) بِنُ كَعْبٍ وَ قِيلَ: حَرَمَلَةُ بِنُ الْكَاهِلِ هَل - إِلَى الْحُسَيْنِ عَ بِالسَّيْفِ، فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: وَيْلَكَ يَا بِنْتَ الْخَبِيثَةِ أَنْتَقُلْتُ عَمِي؟! ترجمه : زخمها و جراحات ، ضعیف و ناتوان گشته بود لذا قدرت جنگیدن را نداشت و هر کس نزدیک ایشان می آمد برای اینکه مبدا در قیامت با خدا ملاقات نماید در حالی که خون آن مظلوم برگردنش باشد، باز می گشت و از آنجا دور می شد تا آنکه مردی از طایفه (کنده) آمد که نام نحسش مالک بن یسر بود آن زناراده چند ناسزا به زبان بریده جاری کرد و ضربت شمشیر بر سر مبارکش فرود آورد که عمامه امام شکافته شد و عمامه اش از خون لبریز گشت . شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام راوی گوید: امام علیه السلام از اهل حرم دستمالی را طلب فرمود و سر مبارک را با آن محکم بست و کلاهی طلبید که عرب آن را (قلنسوه) می نامند و آن را هم بر فرق همایون نهاد و عمامه را بر روی آن پیچید و ملبس به آن گردید و بار دیگر عزم میدان نمود پس لشکر اندکی درنگ نمود، باز آن بی دینان بی شرم رجوع کردند و حضرت امام را احاطه نمودند و عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام که طفلی نا بالغ بود از نزد زنان و از حرم امام انس و جان ، بیرون آمد و می دوید تا در کنار عموی بزرگوار خود حسین مظلوم بایستاد زینب خود را به او رسانید و خواست که او را به سوی حرم باز گرداند ولی آن طفل امتناع شدید نمود و گفت : به خدا قسم ! هرگز از عموی خویش جدایی اختیار نمی کنم و از او تنها نمی گذارم ! در این هنگام ، (بحرین کعب) یا بنابر قول دیگر (حرمه بن کاهل) همین که خواست شمشیر بر امام علیه السلام فرود آورد، عبدالله خطاب به او گفت : وای بر تو! ای زناراده بی حیا! متن عربی : فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ، فَاتَّقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ، فَأَطْنَهَا إِلَى الْجِلْدِ فَأَذَا هِيَمَعَلَّمَهُ. فَنَادَى الْغُلَامُ: يَا عَمَاهُ! فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ: (يَا بِنْتُ أَعْحَى ، اصْبِرِي عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَ اخْتَسِبِي فِي ذَلِكَ الْخَيْرِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ). قَالَ: فَرَمَاهُ حَرَمَلَةُ بِنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ، فَذَبَحَهُ وَ هُوَ فِي جِجْرِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَ . ثُمَّ إِنَّ شَمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ حَمَلَ عَلَى فَسْطَاطِ الْحُسَيْنِ فَمَطَعَنَهُ بِالرُّمْحِ، ثُمَّ قَالَ: عَلَيَّ بِالنَّارِ أَحْرِقُهُ عَلَى مَنْ فِيهِ، فَقَالَ لَهُ

الْحُسَيْنُ ع : (يَابُنَ ذِي الْجَوْشَنِ ، اءْتَتِ الدَّاعِيَ بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ عَلَيَّ اَهْلِي ، اءْحْرَقَكَ اللّٰهُ بِالنَّارِ) . وَ جَاءَ شَبَثٌ فَوَجَّحَهُ ، فَاَسْتَحْيَى وَانْصَرَفَ . قَالَ الرَّاوى : وَ قَالَ الْحُسَيْنُ ع : اِيْتُونِي بِثُؤْبٍ لَا يُرْغَبُ فِيهِ اءَجْعَلُهُ تَحْتِ ثِيَابِي ، لِيَلَّا اءَجْرَدَ مِنْهُ . (فَاَتَتِي بِيْتَانٍ ، فَقَالَ :) لَا ، ذَاكَ لِبَاسٍ مِنْ ضَرْبَتِ تَرْجَمِهِ : تُو مِي خَواهِ عَمُويم رابه قتل رسانى ولى آن ولدالزنا بى حيا ، از خدا و رسول پروا ننمود و شمشير را فرود آورد و آن كودك دستش را در پيش شمشير سپر ساخت و دستش به پوست آويخت و فرياد وا امام بر آورد . حضرت امام او را گرفت و بر سينه خود چسانيد و فرمود: اى فرزند برادر! بر اين مصيبت شكيبايى نما و آن را در نزد خداى عزوجل به خير و ثواب احتساب دار كه خدا تو را به پدر گرامى ات ملحق خواهد فرمود: راوى گويد: در اين اثناء حرمه كاهل حرام زاده تيرى به جانب آن امام زاده معصوم انداخت كه آن تير كلوى آن يتيم را كه در آغوش عموى بزرگوارش بود ، بريد و او جان بر جان آفرين تسليم نمود پس از آن شمر پليد به خيمه هاى حرم مطهر حمله نمود نيزه خود را به خيمه ها فرو برد و گفت : آتش بياوريد تا خيمه ها را با هر كس كه در آن است به شعله آتش سوزانم آن معدن غيرت الله ، حضرت امام فرمود: اى پسر ذى الجوشن ! ايا تو مى گويى آتش آورند كه خيمه ها را بر سر اهل بيت من بسوزانى ، خدا تو را به آتش دوزخ بسوزاند . در اين هنگام (شبت) پليد آمد و آن شمر عنيد را از اين كار سرزنش نمود كه آن سگ بى حيا اظهار شرم نموده بر گشت . راوى گويد: امام به اهل بيت خود فرمود: جامه كهنه اى براى من بياوريد كه كسى در آن رغبت نكند ، مى خواهم آن جامه را در زير لباسهايم بپوشم تا اينكه دشمنان بدنم را برهنه نسازند .

متن عربى : عَلَيْهِ الدَّلَّةُ . فَاَعْجَذَ ثُوبًا خَلِقًا ، فَحَرَقَهُ وَ جَعَلَهُ تَحْتِ ثِيَابِهِ ، فَلَمَّا قُتِلَ عَ جَرْدُوهُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ . ثُمَّ اسْتَدْعَى عَ بِسِرَاوِيلَ مِنْ حَبْرَةٍ ، فَفَرَزَهَا وَ لَبَسَهَا ، وَ اِنَّمَا فَرَزَهَا لِئَلَّا يَسْلُبَهَا ، فَلَمَّا قُتِلَ سَلَبَهَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ - لعنه الله - وَ تَرَكَ الْحُسَيْنُ عَ مُجْرَدًا ، فَكَانَتْ يَدَا بَحْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ تَيْبَسَانِ فِي الصَّنِيفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَابَسَانِ وَ تَتَرْتَابَانِ فِي الشِّتَاءِ فَتَنْضَحَانِ قَيْحًا وَ دَمَا إِلَى اِنَّ اءْهَلَكَ اللّٰهُ تَعَالَى . قَالَ : وَ لَمَّا اءْتُخِنَ الْحُسَيْنُ عَ بِالْجِرَاحِ ، وَ بَقِيَ كَأَلْقُنْفُذٍ طَعْنَةً صَالِحِ بْنِ وَهَبِ الْمُرْزِيِّ عَلَى خَاصِرَتِهِ طَعْنَةً ، فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَ عَنِ فَرَسِهِ إِلَى الْاَرْضِ عَلَى حَذِّهِ الْاَيْمَنِ . ثُمَّ قَامَ صَلَوَاتِ اللّٰهُ عَلَيْهِ . قَالَ الرَّاوى : تَرْجَمَهُ : پس چنين جامه اى آوردند كه عرب آن را (تبان) مى گويند امام حسين عليه السلام آن لباس را نپذيرفت و فرمود: نمى خواهم ، اين لباس كسى است كه داغ ذلت و خوارى به او زده شده باشد سپس جامه كهنه اى آوردند امام عليه السلام آن را پاره نمود و در زير جامه هاى خود پوشيد و علت پاره كردن آن لباس اين بود تا آن را از بدن شريف آن جناب بيرون نياورند و چون به درجه شهادت رسيد ، آن را از بدن شريفش بيرون آوردند سپس آن حضرت لباسى كه نام آن در ميان عربيا معروف به (سراويل) است و از جنس حبره بود ، طلب داشت و آن را پاره نمود و بر تن خود پوشيد و علت پاره كردن آن لباس ، اين بود تا آن را از بدن آن جناب بيرون نياورند ولى وقتى شهيد شد ، (بحرين كعب) آن جامع را به غارت در ربود و امام عليه السلام را برهنه از آن لباس رها كرد و از اعجاز آن حضرت اين بود كه دستهاى نحس بحر بن كعب ولدالزنا در فصل تابستان مانند دو چوب ، خشك مى گرديد و در زمستان چنان تر مى بود كه خون و چرك از آنها جارى مى شد و به همين درد مبتلا بود تا اينكه جان به مالك دوزخ سپرد . راوى گويد: چون حضرت امام در اثر زخما و جراحات بسيار كه در بدن مباركش وارد گرديده بود ضعف و سستی بر حضرتش مستولى شد و از اثر اصابت تيرهاى بسيار بر بدنش ، مانند خارپشت به نظر مى آمد در اين موقع ، صالح بن وهب مرى (يا مرزى) بى دين با نيزه بر تهيهگاه امام ميبين زد كه آن مظلوم از بالای اسب بر زمين افتاد و بر گونه راست متن عربى : وَ حَرَجَتْ زَيْنَبٌ مِنْ بَابِ الْأَسْطِطِاطِ وَ هِيَ تُنَادِي : وَ اءِخَاةُ ، وَ اءِخَاةُ ، وَ اءِهْلُ بَيْتِنَا ، لَيْتَ السَّمَاءُ أُطْبِقَتْ عَلَى الْاَرْضِ ، وَ لَيْتَ الْجِبَالُ تَدْكُدُكَتْ عَلَى السَّهْلِ . قَالَ : وَصَاحُ شِمْرُ بِاَصْحَابِهِ : مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجْلِ . قَالَ : فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ، فَضْرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ عَلَى كَتِفِهِ الْيُسْرَى ، فَضْرَبَ الْحُسَيْنُ عَ زُرْعَةَ فَضْرَعَهُ . وَ ضْرَبَهُ اَخْرُ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضْرَبَةً كَبَا عَ بِهَا عَلَى وَجْهِهِ ، وَ كَانَ قَدْ اءْيَبَى ، فَجَعَلَ يَنْوُوْهُ وَ يَكْبُ . فَطَعْنَهُ سِنَانُ بْنُ اءَنْسِ النَّخَعِىِّ فِى تَرْقُوْتِهِ . ثُمَّ اَنْتَزَعَ الرَّمْحَ فَطَعْنَهُ فِى

بَوَانِي صَدْرِهِ. ثُمَّ رَمَاهُ سِنَانٌ أَيْضًا بِسَهْمٍ فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ. ترجمه : صورت بر روی خاک کربلا قرار گرفت . درباره آن غیرت الله از روی خاک برخاست و چون کوه استوار بایستاد روای گوید: علیای مکرمه زینب خاتون علیه السلام در آن حال از خیمه های حرم بیرون دوید در حالتی که ندا می داد: ای وای برادرم ، وای سید و سرورم وای اهل بیتم ! ای کاش آسمان بر زمین می افتاد و کوهها بر روی سطح زمین ریزیز می گردید روای گوید: شمر پلید به آن گمراهان عنید صیحه کشید که در حق این مرد چه انتظار دارید، چرا کارش را تمام نمی کنید؟ در این هنگام يك مرتبه گروه بی دین از هر طرف بر امام تشنه جگر، حمله ور گردیدند و او را محاصره نمودند (زرعت بن شريك (مشرك ، ضربتی بر شانه مبارك امام علیه السلام زد و حضرت سیدالشهدا نیز ضربتی بر او زد و او را بر روی زمین انداخت و به جهنم و اصل گرداند. والدلزناى دیگر، ضربت شمشیری بر دوش مقدس آن حضرت آشنا نمود که از صدمه شمشیر آن زبده سر، حضرت اباعبدالله علیه السلام آن آسمان وقار، به روی خود که بر آینه انوار جمال پروردگار بود بر زمین افتاد و در چنین احوال آن مطهر جلال ایزد متعال ، از حال رفته و خسته و ضعیف گردیده بود و گاهی بر می خاست و زمانی می نشست ؛ در این هنگام سنا، بن انس بی دین ، نیزه بر چنبره گردن آن سر فراز ملك یقین ، شهنسوار میدان شهادت و نور چشم حضرت رسالت ، آشنا نمود به همین مقدار اکتفا ننمود، بار دیگر نیزه را بیرون کشید و بر استخوان های سینه اش که متن عربی : فَسَقَطَ ع ، وَ جَلَسَ قَاعِدًا. فَتَرَغَ السَّهْمُ مِنْ نَحْرِهِ، وَ قَرَنَ كَفَيْهِ جَمِيعًا. وَ كَلَّمَا امْتَلَا تَا مِنْ دِمَائِهِ حَضَبَ بِهَا رَأ سَهُ وَ لِحِيَّتَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: (هكذا لقی الله مخصباً بدمی معصوباً علی حقی (فقال عمر بن سعد - لعنة الله - لرجل عن يمينه: إنزل و يحك إلى الحسين ع فأرحه. فبذرت إليه خولي بن أنس النخعي - لعنة الله - فضرته بالسيف في خلقه الشريف و هو يقول: و الله إني لا جترؤ رأسك و أعلم أنك ابن رسول الله ص و خير الناس أبا و أمًا!!! ثُمَّ اجترأ رأ سَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: ترجمه : صندوق علوم لدنی بود فرو برد سپس اشقی الاولین و الاخرین ، سنان مشرك لعین ، آن نقطه دایره بلا را نشان تیر جفا نمود و آن تیر بلا بر گلوی آن زیب سینه و آغوش سید دو سرا، وارد آمد و از صدمه آن ، گوشواره عرش رب الارباب بر فرش تراب قرار گفت . باز از غایت غیرت و مردانگی برخاست و بر روی زمین نشست و آن تیر را از گلو بیرون کشید و هر دو دستش را در زیر گلوی مبارك می گرفت و چون پر از خون می گردید بر سر و محاسن شریف می مالید و می فرمود: که به همین حال خدا را ملاقات می نمایم که به خون خود آغشته و حق مرا غصب نموده باشند پس عمر بن سعد نحس لعین به خبیثی که در طرف یمین او بود، گفت : وای بر تو! از مرکب فرود آی و حسین را راحت کن روای گوید: خولی بن یزید اصبحی سرعت نمود که سر مطهر امام علیه السلام را از بدن جدا نماید ولی لرزه بر بدن نحس نجسش افتاد و از آن فعل قبیح اجتناب نمود آنگاه سنان بن انس نخعی از اسب پیاده شد و قصد قتل فرزند رسول و نور دیده زهراى بتول سلام الله علیها - را نمود، شمشیر ظلم و جفا بر حلق خامس ال عبا، فرود آورد و به زبان بریده همی گفت : به خدا سوگند که سر از بدنت جدا می کنم و حال آنکه می دانم تویی فرزند رسول الله صلی الله علیه و اله و بهترین مردم از جهت پدر و مادر! پس آن شقی نا امید از رحمت عام یزدانی سر مقدس آن بنده خاص حضرت سبحانی را از بدن شریف جدا نمود.(22) خدا بر (سنان) لعنت کنان و آنا فانا عذابش را مضاعف متن عربی : فَأَي زَرِيَّةٍ عَدَلْتُ حُسَيْنًا غَدَاةً تُبِيرُهُ كَمَا سِنَانٍ وَ رَوَى أَبُو طَاهِرٍ مَذْحَجَهُ بِنُ الْحُسَيْنِ الْبُرْسِيِّ فِي كِتَابِهِ (مَعَالِمِ الدِّينِ)، عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ: (لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع مَا كَانَ، صَبَّجَتْ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَ قَالُوا: يَا رَبِّ هَذَا الْحُسَيْنُ صَفِيكَ وَ ابْنُ بَيْتِ نَبِيِّكَ قَالَ: فَأَقَامَ اللَّهُ ظِلَّ الْقَائِمِ ع وَ قَالَ: بِهِذَا أَعْتَقْتُمْ لِهَذَا) وَ رَوَى: أَنَّ سِنَانًا هَذَا أَخَذَهُ الْمُحْتَازَ فَقَطَعَ أُنْمَلَهُ أُنْمَلَةً ثُمَّ قَطَعَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ أَعْلَى لَه قِدْرًا فِيهَا زَيْتٌ وَ رَمَاهُ فِيهَا وَ هُوَ يَضْطَرِبُ. قَالَ الرَّأوِي : وَ ارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءٌ مَظْلَمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءٌ لَا يَرَى فِيهَا عَيْنٌ وَ لَا أَثَرٌ حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ، ترجمه : گردانند. در مصیبت امام مظلومان و سرور شهیدان ، شاعر چنین گفته : (فای رزیه

... (یعنی کدام مصیبت است که با مصیبت امام حسین علیه السلام برابری نماید؛ مصیبت آن هنگام بود که دست ظلم سنان بی دین سر از بدن مطهر آن حضرت ، جدا نمود ابوطاهر محمدبن حسن برسی در کتاب (معالم الدین) ذکر نموده که حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمدالصادق علیه السلام فرموده آن هنگام که مصیبت عظامی شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام واقع گردید، ملائکه به درگاه باری عزوجل سایه حضرت قائم - عجل الله فرجه - را اقامه نمود آن جناب را در حالتی که ایستاده بود به فرشتگانش نشان داد و فرمود: به این شخص انتقام خواهم کشید از برای این مقتول ! و در خیر وارد است که همین سنان لعین را مختار بگرفت و بندبند انگشتانش را برید و دستها و پاهایش را قطع نمود و دیگی از روغن زیتون برای هلاکت جان آن ملعون ، بجوشانید و آن پلید را در میان روغن انداخت و آن شقی در میان دیگ به اضطراب بود تا به عذاب الهی واصل گردید. راوی گوید: در آن ساعت که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به درجه رفیع شهادت نائل آمد، گرد و غبار شدیدی که سیاه و تاریک بود به آسمان برخاست و در آن میان ، باد سرخی وزیدن گرفت که چشم هیچ کس نمی توانست جایی را ببیند. لشکر متن عربی : فَلَبِثُوا كَذَلِكَ سَاعَةً، ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ. وَ رَوَى هِلَالُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ صَارِخًا: أَبِشْرُ أَيُّهَا أَلَا مِيرٌ فَهَذَا شِمْرٌ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ ع . قَالَ: فَخَرَجْتُ بَيْنَ الصَّفَيْنِ، فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ عَ لِيَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَوَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ قَتِيلًا مَضْعَا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَ لَا أَنْوَرَ وَجْهًا، وَ لَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَ جَمَالَ هِيَئَتِهِ عَنِ الْمَكْرَةِ فِي قَتْلِهِ. فَاسْتَسْقَى فِي تَرْتِكِ الْحَالِ مَاءً فَسَمِعَتْ رَجُلًا يَقُولُ لَهُ: وَ اللَّهُ لَا تَذُوقِ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا!! فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا وَيْلَكَ! أَيْنَا لَا أَرِدُ الْحَامِيَةَ وَ لَا أَشْرَبُ مِنْ حَمِيمِهَا، بَلْ أَرِدُ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَسْكُنُ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ. وَ أَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ. وَ أَشْكُو إِلَيْهِ مَا ارْتَكَبْتُمْ مِنِّي وَ فَعَلْتُمْ بِي .) . ترجمه : دشمن گمان کرد که عذاب خدا بر آنان نازل گردیده و ساعتی بر این حال بودند تا آنکه غبار فرو نشست و اوضاع به حال اول برگشت . هلال بن نافع روایت کرده که می گفت : من با لشکر عمر سعد نحس ایستاده بودم که شنیدم کسی را که فریاد می زند: ایها الامیر! تو را بشارت باد که اینکه شمر بن ذی الجوشن ، حسین را به قتل رسانید. هلال گفت : من در میان دو صف لشکر آمدم و بر بالای سر آن جناب ایستادم در حالتی که آن مظلوم مشغول جان دادن بود؛ به خدا سوگند که هرگز ندیده بودم هیچ کشته به خون خویش آغشته را که در خوشرویی و نورانیت وجه ، بهتر از حسین علیه السلام باشد و به تحقیق که نور صورت و جمال هیئت او مرا از تفکر در کیفیت قتل آن جناب باز داشت و در آن حال خواهش جرعه آبی می نمود، شنیدم که کافری بی دین به آن سبط سیدالمرسلین علیه السلام به زبان بریده این گونه جسارت نمود که به خدا آب نخواهی چشید تا آنکه خود وارد دوزخ گردی و از آب گرم و سوزان جهنم بیاشامی ! سپس من به گوش خود شنیدم که حضرت امام علیه السلام در جواب او فرمود: وای بر تو باد! من وارد بر دوزخ نمی شوم و از حمیم دوزخ نمی آشامم بلکه به خدمت جد بزرگوارم و رسول عالی مقام خواهم رسید و در خانه بهشتی که از احمد مختار است با آن بزرگوار در منزلگاه صدق در نزد ملک مقتدر ساکن خواهم بود و از آبهای بهشت که خدای عزوجل در کتاب مجید خود وصف فرمود که گنبدیده و ناگوار نمی شود، خواهم آشامید و به خدمتش متن عربی : قَالَ: فَعَضِبُوا بِأَجْمَعِهِمْ، حَتَّى كَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ أَحَدٍ مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا، فَاجْتَرَّوْا رَأْسَهُ وَ أِنَّهُ لِيَكَلِّمُهُمْ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قَلْبِهِ رَحْمَتِهِمْ وَ قُلْتُ: وَ اللَّهُ لَا أَجَامِعُكُمْ عَلَى أَمْرٍ أَبَدًا. قَالَ : ثُمَّ اقْبَلُوا عَلَى سَلْبِ الْحُسَيْنِ عَ فَأَخَذَ قَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الْحَضْرَمِيُّ ، فَلَبَسَهُ فَصَارَ إِبْرَصَ وَامْتَعَطَ شَعْرَهُ. وَ رَوَى: أِنَّهُ وَجِدَ فِي قَمِيصِهِ مَاءً وَ بَضْعَ عَشْرَةَ مَا بَيْنَ رَمِيَةٍ وَ ضَرْبَةٍ وَ طَعْنَةٍ. قَالَ الصَّادِقُ ع : وَجِدَ بِالْحُسَيْنِ عَ ثَلَاثَ وَ ثَلَاثُونَ طَعْنَةً وَ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ ضَرْبَةً. وَ أَخَذَ سَرَاوِيلَهُ بِحُرِّ بْنِ كَعْبٍ التَّيْمِيِّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ رَوَى: أِنَّهُ صَارَ زَمِنًا مَقْعَدًا مِنْ رَجُلَيْهِ. ترجمه : شکایت می کنم از آنکه دست خود را به خون من آوردید و از کردار زشت که به جا آوردید هلال گفت : آن بدکیشان همگی آن چنان به خشم و طغیان آمدند که گویا خدای عزوجل در

قلب یکی از آن بی دینان رحم فرار نداده است ؛ پس سر مطهر نور دیده حیدر و پاره جگر پیغمبر را از بدن جدا نمودند در حالتی که با ایشان به تکلم مشغول بود - لعنهم الله و خذلهم الله - پس من از بی رحمی آن گروه به شگفت آمدم و گفتم : به خدا سوگند که من هرگز در هیچ امری با شما اتفاق نخواهم نمود راوی گوید: پس از آنکه آن گروه لعین ، سبط سیدالمرسلین علیه السلام را به تیغ ظلم مقتول کردند و سر از بدن مطهر آن جناب جدا نمودند، لشکر شقاوت آثار و آن جماعت قساوت کردار روی آوردند برای غارت لباسها و السلحه امام مظلومان و سرور شهیدان ، پیراهن آن یوسف زندان محنت و ابتلاء را اسحاق بن حویه حضرمی پرجفا، ربود و آن را به قامت نارسای نحس خود پوشانید و از اعجاز آن شهید راه بی نیاز، بدن نحس آن روسیاه به مرض برص سفید مبتلا شد، به قسمی که جمیع موهای بدن آن بدبخت پلید فرو ریخت و در روایت است که دو پیراهن آن عزیز مصر شهادت ، جای زیاده از يك صد و ده جراحت از زخم تیر و نیزه و شمشیر، یافتند امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در جسد مطهر آن سرور جای سی و سه طعنه نیزه و سی چهار ضربت شمشیر یافتند. بحرین کعب تمیمی بد نهاد، شلوار حضرت را به غارت برد و هم متن عربی : **وَاعْخَذَ عِمَامَتَهُ اَخْنَسُ بْنُ مَرْثَدٍ بْنِ عَلْقَمَةَ الْحَضْرَمِيَّ فَاعْتَمَمَ بِهَا فَصَارَ مَعْتَذُوها. وَ اعْخَذَ نَعْلَيْهِ الْاسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ. وَ اعْخَذَ خَاتَمَةَ بَدَلُ بْنُ سَلِيمِ الْكَلْبِيَّ ، فَقطَعَ اَصْبَعَهُ عَ مَعَ الْخَاتَمِ. وَ هَذَا اعْخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ تَرَكَهُ يَنْشَخَطُ فِي ذِمِّهِ حَتَّى هَلَكَ. وَ اعْخَذَ قَاطِمَةَ لَهَ عَ كَانَتْ مِنْ حَزْرٍ قَيْسُ بْنُ الْاشْعَثِ. وَ اعْخَذَ دِرْعَةَ الْبَثْرَاءِ، عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ فَلَمَّا قَتَلَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ وَهَبَهَا الْمُخْتَارُ لِابْنِ عُمَرَ قَاتِلِهِ. وَ اعْخَذَ سَيْفَهُ جُمَيْعُ بْنُ الْخَلْقِ الْاودِي . وَ قِيلَ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ الْاَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ. وَ فِي رِوَايَةٍ اِبْنِ سَعْدٍ اِنَّهُ: اعْخَذَ سَيْفَةَ الْفَلَّاسِ النَّهْشَلِي .** ترجمه : در روایت است که آن کافر شریر از معجزه فرزند بشیر و نذیر، پاهای نحسش فلج شد و خود نیز زمین گیر گردید عمامه آن سرور را که رشک خورشید انور بود ملعونی که او را اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی ابتر می گفتند از سر آن سرفراز منصب شهادت و فرزند ساقی کوثر برداشت و بعضی گفتند که جابر بن یزید اودی ، عمامه امام را در بود و آن را بر سر خود پیچید و از اثر ضیای آن عمامه مهر آسا، خفاش عقل و هوشش به ظلمتگاه عدم فرار نمود و آن ملعون دیوانه شد، نعلین بیضای آن کلیم طور سعادت را اسود بن خالد مردود بدتر از فرعون و نمرود، از پای حضرت بر بود. انگشتر سلیمان ملك شهادت را به بدل بن سلیم کلبی بیرون آورد و آن ظالم یهودی ، انگشت مبارك حضرت را - که مدار عوالم امکان منوط به اشاره اراده حضرتش بود - با انگشتر قطع نمود! مختار بن ابی عبیده ، همین لعین را گرفته و دستها و پاهای نحسش را برید و آن سگ پلید در خون خود می غلطید تا روح جبینش تسلیم مالک دوزخ شده هلاک گردید - لعنه الله - قطیفه از خز که با آن پرده دار حریم اسرار لدنی بود، قیس بن اشعث ظالم جحود ربود. زره آن شیر بیشه شجاعت را که موسوم به (بتراء) بد، عمر سعد ابتر ببرد و چون آن سگ بدکردار به انتقام خون فرزند احمد مختار مقتول مختار گردید، همان زره را به (ابی عمره) قاتل آن لعین ، بخشید. شمشیر آن یکه تاز میدان شفاعت را، (جمیع بن خلق اودی) شقاوت انباز، باز نمود و بعضی گفته اند که متن عربی : **وَ زَادَ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا: اِنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ اِلَى بِنْتِ حَبِيبِ بْنِ بَدِيلٍ. وَ هَذَا السَّيْفُ الْمُنْهَوْبُ لَيْسَ بِذِي الْفَقَارِ، فَاَنَّ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُورًا وَ مَصُونًا مَعَ اِمْتَالِهِ مِنْ دُخَائِرِ النُّبُوَّةِ وَ الْاِمَامَةِ، وَ قَدْ نَقَلَ الرَّوَاهُ تَصْدِيقًا مَا قُلْنَاهُ وَ صُوْرَةً مَا حَكَيْنَاهُ. قَالَ الرَّاوِي : وَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ حَيْمِ الْخَسِيِّنِ ع . فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ: يَا اِمَمَةَ اللهِ اِنَّ سَيِّدَكَ قُتِلَ. قَالَتْ الْجَارِيَةُ: مَا سُرِعْتَ اِلَى سَيِّدَاتِي وَ اَنَا اَصِيحُ فَمَنْ فِي وَجْهِ وَ صِحْن. قَالَ: وَ تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهْبِ بِيُوْتِ آلِ الرَّسُوْلِ وَ قَرَّةِ عَيْنِ الْبَتُوْلِ، حَتَّى جَعَلُوْا يَنْتَزِعُوْنَ مِلْحَمَةَ الْمُرَأَةِ عَنْ ظَهْرِهَا، وَ خَرَجَ بَنَاتُ رَسُوْلِ اللهِ ص وَ حَرِيْمِهِ يَتَسَاعَدْنَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ يَنْدُبْنَ لِفِرَاقِ الْكُفَاهِ وَالْاِحْتِاءِ. فَرَوَى حُمَيْدُ بْنُ هُسَيْنٍ قَالَ: رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي تَمِيمٍ كَهَ نَامِ اَنْ رُوسِيَاهُ (اسودبن حنظله) دین تباه بود شمشیر را از میان فرزند صاحب ذوالفقار باز نمود و به روایت ابن بی سعد، شمشیر را (فلافس نهشلی) برداشت و محمد بن زکریا گفته که عاقبت آن شمشیر به**

دختر حبیب بن بدیل رسید. البته شایان ذکر است که آن شمشیری که از جناب سیدالشهداء - علیه الاف التحیه و الثناء - در کربلا به غارت رفت سواى ذوالفقار حیدر کرار است ؛ زیرا ذوالفقار با سایر ذخایر و ودایع نبوت و امامت در خدمت امام زمان علیه السلام مصون و محفوظ است و تصدیق این مدعا و صورت ما حکیناه را راویان اخبار و آثار بیان نموده اند. راوی گوید: کنیزکی از ناحیه خیمه های حرم محترم امام حسین علیه السلام بیرون آمد. مردی به او رسید گفت : یا امه الله ! اقاییت کشته شد! آن کنیزک گفت : من صیحه زنان به سرعت نزد خانم خود رفتم و این خبر وحشتناک را به ایشان دادم پس همه زنان برخاستند و در مقابل من آغاز ناله و فریاد بر آوردند. راوی گوید: لشکر اشقیاء، مسارعت در غارت اموال آل رسول و قرت العین بتول نمودند و کار غارت به جایی رسید که از سر زنها، چادر می ربودند دختران آل رسول و حریم آن جناب به اتفاق هم به گریه و ناله مشغول شدند و گریه در فراق کسان و احبا و دوستان خود می نمودند حمید بن مسلم گوید: دیدم زنی از قبیله بکرین وائل که با همسر خود در میان اصحاب عمر سعد لعین بود، وقتی دید که متن عربی : بَكَرُ بْنُ وَائِلٍ كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي اَصْحَابِ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ. فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدِ اقْتَحَمُوا عَلَى نِسَاءِ الْحُسَيْنِ ع فِي فُسْطَاطِهِنَّ وَ هُمْ يَسْلُبُونَهُنَّ، اءَخَذَتْ سَيْفًا وَ اءَقْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ وَ قَالَتْ: يَا آلَ بَكَرٍ بِنِ وَائِلٍ اءَتُّسَلَبُ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ؟! لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، يَا لثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ، فَاءَخَذَهَا زَوْجُهَا فَرَدَّهَا إِلَى رَحْلِهِ. قَالَ الرَّاوى : ثُمَّ اءَخْرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخِيْمَةِ وَاَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسَلَبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِيَاتٍ يَمْشِينَ سَبَايَا فِي اءَسْرِ الدَّلَّةِ. وَ قُلْنَ: بِحَقِّ اللَّهِ اإِلا مَا مَرَّرْتُمْ بِنَا عَلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا نَظَرَ النَّسْوَةَ إِلَى الْقَتْلِ صِخْرٌ وَ ضَرْبٌ وَجْوهَهُنَّ. قَالَ: فَوَ اللَّهِ لَا اءَأْسَى زَيْنَبَ ابْنَةَ عَلِيٍّ وَ هِيَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ ع وَ تُنَادِي بِصَوْتِ حَزِينٍ وَ قَلْبٍ كَنِيْبٍ: ترجمه : لشکریان بر سر زنان و حرم حسین علیه السلام هجوم آورده اند و در خیمه ها داخل شده اند و به غارت اهل بیت مشغولند، شمشیری برداشته و به جانب خیمه ها شتافت و فریاد استغاثه بر آورد که ای آل بکرین وائل ! آیا سزاوار است که دختران رسول صلی الله علیه و اله را برهنه نمایند؟! غیرت شما کجاست؟! (لا حکم الا الله ، یا لثارات رسول الله !!) شوهر این زن او را گرفته و به خیمه اش برگردانید. راوی گوید: پس از غارت خیمه ها طاهرات ، آن گروه شقاوت سمات ، زنان آل طاهرا را از خیمه ها بیرون نمودند و آتش ظلم و عدوان بر آن خیمه ها که مهد امان و پناهگاه عالمیان بود، بر افروختند و زنان با سر و پای برهنه و غارت زده گریه کنان بیرون آمدند و در حالی که با خواری به اسارت گرفته شده بودند می گفتند: شما را به خدا قسم می دهیم که ما را بر قتلگاه حسین علیه السلام بگذرانید، دشمنان نیز این تقاضا را قبول کردند و چون چشم زنان به آن شهیدان افتاد، فریاد صیحه بر آوردند و سیلی به صورت خود زدند راوی گوید: به خدا سوگند که فراموش نمی کنم که علیا مکرمه زینب خاتون علیه السلام دختر علی مرتضی را که بر حسین علیه السلام ندبه می نمود و به آواز حزین و قلبی غمگین صدا می زد: ای خواجه کائنات که پیوسته هد آیه ها و تحفه ها با درود نامحدود فرشتگان آسمان تقدیم سده جلالت می گردد، اینک این حسین است که به خون خود آغشته شده و اعضایش قطعه قطعه گردیده است و اینها دختران تو هستند که اسیر شده اند از این ظلم متن عربی : وَاْمَحْمَدَاهُ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاقِ، مَرْهَلٌ بِالدِّمَاءِ، مَقَطَّعُ الْاَعْضَاءِ، وَائْتِكَلَاهُ، وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا، اِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ اِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ اِلَى عَلِيٍّ الْمُفْرَضِيِّ وَ اِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَ اِلَى حَمْرَةَ سَيِّدِ الشَّهْدَاءِ، وَاْمَحْمَدَاهُ، وَ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاقِ، تَسْمَى عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَاءِ، قَتِيلٌ اءَوْلَادِ الْبُغَايَا، وَاخْرَنَاهُ، وَاكْرِيَاهُ عَلَيْكَ يَا اءَبَا عَبْدِ اللَّهِ، اءَأْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ . يَا اَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هَوْلًا ذُرِّيَّةُ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا، وَ فِي بَعْضِ الرَّوَايَاتِ: وَاْمَحْمَدَاهُ، بَنَاتُكَ سَبَايَا، وَ ذُرِّيَّتُكَ مَقْتَلَةٌ تَسْمَى عَلَيْهِمُ رِيحُ الصَّبَاءِ، وَ هَذَا حُسَيْنٌ مَحْرُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَقَا، مُسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرَّدَاءِ، بِاَبِي مَنْ اءَضْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ نَهْبًا، بِاَبِي مَنْ فُسْطَاطُهُ مَقَطَّعُ الْغُرَى . بِاَبِي مَنْ لَا غَائِبٌ فَيَرْتَجِي ، وَ لَا جَرِيحٌ فَيَدَاوِي . بِاَبِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءِ، بِاَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى . بِاَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى . ترجمه : و ستم ها به خداوند و به خدمت محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و

حمزه سیدالشهداء علیه السلام شکایت می برم ، یا محمد! این حسین است که در گوشه بیابان افتاده و باد صبا بر او می گذرد و او به دست زنزادگان کشته شده است ای بسا حزن و اندوه من ! امروز احساس می کنم که جد بزرگوایم احمد مختار از دنیا رحلت نمود! کجایی ای اصحاب محمد صلی الله علیه و اله؟! اینک این بی کسان ، ذریه مصطفی را به اسیری می برند و در روایت دیگر وارد شده است که می گفت : یا محمد! اینک دختران تو اسیر و ذریه تو کشته شده اند و باد صبا بر اجساد ایشان می وزد و اینک حسین سر از قفا جدا گردیده عمامه و ردایش را از سر دوشش کشیده اند. پدرم فدای آن حسین که در روز دوشنبه لشکرش به تاراج رفت . شاید این کلمه اشاره باشد به روز سقیفه بنی ساعده . پدرم به فدای آن حسین که طناب خیمه های حرمش را بریدند. پدرم به فدای آن حسین که به سفر نرفته تا امید بازگشتش را داشته باشم و زخم بدنش طوری نیست که مداوا توانم نمود جانم به فدایش که با بار غم و اندوه از دنیا رفت . پدرم به فدای او که با لب تشنه از دار دنیا رفت . پدرم به فدای او که جدش محمد مصطفی است . متن عربی : بِأَبِي مَنْ شَيْبَتَهُ تَقَطَّرَ بِالدَّمَاءِ ، بِأَبِي مَنْ جَذَّهُ رَسُولُ الْهَلِ السَّمَاءِ ، بِأَبِي مَنْ هُوَ سَيْطُ نَبِيِّ الْهُدَى ، بِأَبِي مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى ، بِأَبِي عَلِيِّ الْمُرْتَضَى ، بِأَبِي خَدِيجَةَ الْكُبْرَى ، بِأَبِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ ، بِأَبِي مَنْ زِدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى صَلَّى . قَالَ الرَّأْوِي : فَأَبَكَتْ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ! ثُمَّ آتَتْ سَكِينَةَ اغْتَنَقَتْ جِسَدَ الْحُسَيْنِ ع ، فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرَّوْهَا عَنْهُ . قَالَ الرَّأْوِي : ثُمَّ نَادَى عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ : مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُوطِئِ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَ هُمْ اسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الَّذِي سَلَبَ الْحُسَيْنِ ع قَمِيصَهُ ، وَأَخْنَسُ بْنُ مَرْثَدٍ ، وَ حَكِيمُ بْنُ طَفِيلِ السَّنْبَسِيِّ ، وَ عَمْرُ بْنُ صَبِيحِ الصَّيْدَاوِيِّ ، وَ رَجَاءُ بْنُ مُنْقِذِ الْعَبْدِيِّ ، وَ سَالِمُ بْنُ حَثِيمَةَ الْجُعْفِيِّ ، وَ وَاحِظُ بْنُ نَاعِمٍ ، وَ هَانِي بْنُ شَبِثِ الْحَضْرَمِيِّ ، وَ إِسْنِدُ بْنُ مَالِكٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ . فَدَاسُوا الْحُسَيْنِ ع بِخَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُّوا ظَهْرَهُ وَ صَدْرَهُ . ترجمه : پدرم به فدای او که فرزند زاده رسول الله آسمانهاست . پدرم به فدای او که سبط نبی هدی است جانم به فدای محمد مصطفی و خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه زهراء سیده زنان . جانم به فدای آن کس که آفتاب بر او از مغرب بازگشت و طلوع دیگر نمود تا او نماز گزارد. راوی گفت : به خدا سوگند! زینب کبری علیه السلام با این سخنان سوزناک دوست و دشمن را بگریاند سپس سکینه خاتون ، جنازه پدر خود حسین علیه السلام را در آغوش کشید، پس گروهی از اعراب جمع شدند و آن مظلومه را از روی نعش پدر جدا نمودند. راوی گوید: پس از شهادت امام مبین ، عمر سعد لعین در میان اصحاب و یاران بی دین خود ندا در داد: کیست که اجابت کند دعوت امیر خود ابن زیاد را درباره حسین به جا آورد و بر بدن او بتازد؟ پس ده نفر ولدالزنا اجابت آن لعین را نمودند و نامهای نحس آن ملعونها عبارت است از: اسحاق بن حویبه بی دین و او همان ملعون بود که پیراهن از بدن شریف امام علیه السلام ، بیرون آورد؛ اخنس بن مرثد بدائین ؛ حکیم بن طفیل سنسبی لعین ؛ عمرو بن صبیح صیداوی کافر؛ رجاء بن منفذ عبیدی ؛ سالم بن حثیمه جعفی پلید؛ واحظ بن ناعم شقی ، صالح بن وهب جعفی جفاگر، هانی بن شبث حضر می عنید و اسید بن مالک هالک - لعنهم الله اجمعین - پس آن لعینان ، سینه و پشت فرزند رسول را به سم اسبها خود پایمال کردند و در هم شکستند. متن عربی : قَالَ الرَّأْوِي : وَ جَاءَ هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ إِسْنِدُ بْنُ مَالِكٍ آءَحَدَ الْعَشْرَةِ: نَحْنُ رَضُّنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَغْبُوبٍ شَدِيدٍ الْإِسْرِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ آءَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ الَّذِينَ وَطِنْنَا بِخَيْوَلِنَا ظَهْرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحْنَا خَنَاجِرَ صَدْرِهِ . قَالَ: فَأَمَرَ لَهُمْ بِجَائِرَةِ يَسِيرَةٍ . قَالَ: آءَبُو عَمْرَ الرَّأْهِدِ: فَنَطَّرْنَا إِلَى هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ فَوَجَدْنَاهُمْ جَمِيعًا آءَوْلَادَ زَنَا . وَ هَوْلَاءِ آءَحَدَهُمُ الْمُخْتَارُ ، فَشَدَّ آءَيْدِيَهُمْ وَ آءَزَجَلَهُمْ بِسُكِّ الْآءَدِيدِ . وَ آءُوطَاءَ الْخَيْلِ ظَهْرَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا . وَ رَوَى ابْنُ رِيَّاحٍ قَالَ: لَقِيتُ رَجُلًا مَكْفُوفًا قَدْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ ع . فَسُئِلَ عَنْ ذِهَابِ بَصَرِهِ؟ فَقَالَ : كُنْتُ شَهِدْتُ قَتْلَ عَاشِرِ عَشْرَةٍ ، غَيْرَ آءَنِّي تَرْجَمَهُ : رَوَى كُوَيْدٍ : دَهْ نَفْرِي كَهْ جَرَاتِ نَمُودَهْ وَ اسْبِ بَرِ بَدَنِ مَطْهَرِ نُورِ چِشْمِ حِيدَرِ تَاخْتَنْدِ بَهْ نَزْدِ ابْنِ زِيَادِ بَدْنَهَادِ آءَمَدَنْدِ وَ دَرِ بَارْگَاهِ آنْ لَعِينِ آءِستادَنْدِ يَكِي از آن روسیاهان كه نام نحسش اسید بن مالک بود این بیت را بخواند: (نحن

رضضنا...! یعنی ماییم آن ده نفر که اول پشت حسین و سپس سینه اش را به وسیله اسبهای تیزرو، بلند قامت و قوی هیکل، در هم شکستیم و خرد ساختیم ابن زیاد پرسید: شما چه کسانید؟ گفتند: ماییم آن کسانی که اسبها را بر بدن حین تاختیم و او را پایمال مرکبهای خود نمودیم به حدی که استخوانهای سینه اش را نرم و خرد کردیم راوی گوید: عبیدالله بن زیاد حکم نمود که جایزه ای ناچیز به آنها دادند از ابو عمرو زاهد مروی است که گفت: آن ده نفر ملعون را چون نیک نظر نمودیم همه آنها را حرام زاده یافتیم و وقتی مختار این ده نفر را دستگیر نمود، امر کرد تا دست و پای آنها را با میخهای آهنین به زمین فروبستند و اسبها را بر پشت نحس آنها تاختند تا جان به مالک دوزخ سپردند. از ابن رباح روایت است که گفت: مرد کوری را دیدم که در روز شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام در لشکر ابن زیاد حضور داشت، از او سؤال می کردند از سبب نابینا شدنش، او در جواب گفت: من با نه نفر دیگر از لشکریان در روز عاشورا در کربلا حاضر بودم جز آنکه من ته شمشیر زدم نه تیر انداختم و چون آن حضرت به شهادت رسید من به سوی خانه خود برگشتم و نماز عشا را به جای متن عربی: لَمْ اَطْعَنْ وَ لَمْ اَضْرِبْ وَ لَمْ اَزْمِ، فَلَهَا قُتِلَ رَجَعْتُ اِلَى مَنْزِلِي وَ صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ الْاٰخِرَةَ وَ نُمْتُ، فَاَتَانِي اَتِي فِي مَنْامِي، فَقَالَ: اَعْجِبْ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ ! فَقُلْتُ: مَا لِي وَ لَه؟ فَاَخَذَ بِتَلَابِيْبِي وَ جَرَّنِي اِلَيْهِ، فَاَذَا النَّبِيَّ ص جَالِسٌ فِي صَخْرَاءٍ، حَاسِرٌ عَنِ ذِرَاعَيْهِ، اَخَذَ بِحَرِيْبِهِ، وَ مَلَكَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ فِي يَدِهِ سَيْفٌ، مِنْ نَارٍ فَقَتَلَ اَصْحَابِي التَّسْعَةَ، فَلَمَّا ضَرَبَ ضَرْبَهُ التَّهْبَتُ اِنْفُسَهُمْ نَارًا، فَذَنُوْتُ مِنْهُ وَ جَثُوْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قُلْتُ: اِلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ، فَلَمْ يَرِدْ عَلَيَّ، وَ مَكَثَ طَوِيْلًا، ثُمَّ رَفَعَ رَاسَهُ وَ قَالَ: يَا عَدُوَّ اللّٰهِ اِنْتَهَكْتَ حُرْمَتِي وَ قَتَلْتَ عَثْرَتِي وَ لَمْ تَرْعِ حَقِّي وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ، وَ اللّٰهُ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفِي، وَ لَا طَعَنْتُ، بِرُمْحٍ وَ لَا رَمِيْتُ بِسَهْمٍ، ترجمه: آوردم و به خواب رفتم پس در عالم رویا شخصی به نزد من آمد و به من گفت: رسول خدا علیه السلام تو را طلب نموده، به نزد پیامبر بیا. گفتم: مرا با رسول چه کار است؟! پس آن شخص گریبان مرا گرفت و کشان کشان تا به خدمت پیامبر آورد. پس آن جناب را دیدم در صحرائی نشسته و آستین های خود را تا مرفق بالا زده و حربه ای در دست دارد و فرشته ای در پیش روی آن حضرت صلی الله علیه و اله ایستاده و شمشیری از آتش در دست دارد و آن نه نفر دیگر هم حاضر بودند. آن فرشته آن نه نفر را به این کیفیت به قتل رسانید که هر يك را ضربتی که می زد شعله آتش او را فرو می گرفت و به درک می رفت. پس من نزدیک خدمت شدم و در حضور آن جناب به دو زانو نشستم و گفتم: (السلام عليك يا رسول الله!) آن حضرتت جواب سلام مرا فرمود. مدتی دراز سر مبارک را به زیر افکند سپس سرش را بلا نمود و فرمود: ای دشمن خدا! حرمت مرا شکستی و عترت مرا به قتل رسانیدی و رعایت حق را ننمودی و کردی آنچه کردی!!! پس من گفتم: یا رسول الله! به خدا سوگند که من نه شمشیر زدم و نه نیزه به کار بردم و نه تیر انداختم. متن عربی: فَقَالَ: صَدَقْتُ، وَ لَكِنَّ كَثُرَتِ السَّوَادُ، اِذْ ذُنُوبِي مَدَنُوْتُ مِنْهُ، فَاِذَا طَشْتُ مَهْلُوًّا دَمًا، فَقَالَ لِي: هَذَا دَمٌ وَلَدِي الْخُسَيْنِ ع، فَكَحَلْتَنِي مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ، فَاِنْتَبَهْتُ حَتَّى السَّاعَةَ لَا اَبْصِرُ شَيْئًا، وَ زَوِي عَنِ الصَّادِقِ ع، يَرْفَعُهُ اِلَى النَّبِيِّ ص اِنَّهُ قَالَ: (اِذَا كَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَصِبَ لِفاطِمَةَ ع قَبَّةٌ مِنْ نُورٍ، وَ يَقْبَلُ الْخُسَيْنُ ع وَ رَاسَهُ فِي يَدِهِ، فَاِذَا رَأَتْهُ شَهَقَتْ شَهَقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلَكٌ مَقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ اِلَّا بَكَى لَهَا، فَيُمَثِّلُهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِي اَحْسَنِ صُوْرَةٍ (23) وَ هُوَ يَخَاصِمُ قَتْلَتَهُ بِلَا رَءْسٍ، فَيَجْمَعُ اللّٰهُ لِي قَتْلَتَهُ وَ الْمَجْهَرِيْنَ عَلَيْهِ وَ مَنْ شَرَكَ فِي دَمِهِ، فَاَقْتُلْهُمْ حَتَّى اَتِيَعَلَى اٰخِرِهِمْ ثُمَّ يُشْرَوْنَ فَيَقْتُلُهُمْ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ ص، ثُمَّ يُشْرَوْنَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحَسَنُ ع ترجمه: رسول خدا فرمود: راست می گویی و لکن سیاهی لشکر بودی و بر تعداد آنها افزودی آنگاه فرمود: به نزدیک من بیا و چون نزدیک شدم در خدمتش طشتی پر از خون دیدم، پس حضرت فرمود: این خون فرزندانم حسین است و سپس از آن خون مانند سرمه در چشمانم کشید و وقتی از خواب بیدار گشتم، دیدم دیگر چشمم جایی را نمی بیند از حضرت صادق علیه السلام مروی است که مرفوعاً از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت نموده که چون روز قیامت شود از برای فاطمه زهرا قبه ای از نور نصب می نمایند و حسین

علیه السلام به محشر می آید در حالی که سر خود را بر روی دست گرفته و سر بر بدن ندارد و چون فاطمه علیه السلام او را به این شکل ببیند يك نعره می زند که هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل نمی ماند مگر آنکه همی به گریه می افتند. سپس خدای عزوجل ، حسین علیه السلام را به بهترین صورتهای از برای فاطمه زهرا علیه السلام مثل می نماید و در آن حال ، حسین علیه السلام در حالی که سر بر بدن ندارد به قاتلان خود مخاصمه می کند سپس خداوند، کشتندگان او را و آنانکه سر از بدن اطهرش جدا نمودند و یا به نحوی در ریختن خون آن مظلوم شرکت داشته اند در مکانی جمع می کند و من همه آنان را به قتل می رسانم . سپس خدای عزوجل آنان را زنده می کند باز جناب امیر مؤمنان علیه السلام همه ایشان را مقتول می نماید؛ باز زنده می شوند و امام حسن علیه السلام آن اشقیای را به قتل می رساند و باز خدا ایشان را زنده می کند پس امام متن عربی : **ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْخُسَيْنُ عَ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى مِنْ ذُرِّيَّتِنَا إِحْدَءٍ إِلَّا قَتَلَهُمْ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْشِفُ الْعَيْظَ وَ يَنْسَى الْخُزْنَ.** (ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ ع : (رَحِمَ اللّٰهُ شَيْعَتَنَا شَيْعَتَنَا هُمْ وَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ هُمْ الْمُشَارِكُونَ لَنَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطَوْلِ الْخُزْنِ وَ الْحَسْرَةِ) وَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: (اِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتِي فَاطِمَةُ ع فِي لَحْمٍ مِنْ نِسَائِهَا. فَيُقَالُ لَهَا: اِذْخُلِي الْجَنَّةَ. فَتَقُولُ: لَا اِذْخُلُ حَتَّى اءَعْلَمَ مَا صَنَعَ بَوْلَدِي مِنْ بَعْدِي . فَيُقَالُ: لَهَا اِئْظُرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ. فَتَنْظُرُ إِلَى الْخُسَيْنِ ع قَائِمًا لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ ، فَتَصْرُخُ صَرْخَةً فَأَصْرُخُ لِصِرَاحِهَا وَ تَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصِرَاحِهَا). وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : (وَ تُنَادِي وَا وَلَدَاةَ، وَاثْمَرَةَ مُؤَادَاةَ). ترجمه : حسین علیه السلام آنان را به قتل می آورد و باز زنده می گردند پس احدی از ذریه ما باقی نمی ماند مگر آنکه هر کدام يك مرتبه آنها را به قتل می رساند در این هنگام غیظ و خشم ما فرو می نشیند و اندوه و مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از خاطرها رفته و به فراموشی سپرده می شود(24) پس از آن ، امام جعفر علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ما را، به خدا سوگند که ایشان مؤمنان بر حق اند به خدا قسم ! آنها به واسطه درازی حزن و اندوه و حسرتشان ، در مصیبت با ما شریکند و از رسول خدا علیه السلام مروی است که فرمود: چون قیامت شود فاطمه زهرا علیه السلام در حالی که زنان اطرافش را گرفته اند، می آید، پس به او گفته می شود داخل بهشت شو! فاطمه علیه السلام می گوید: من داخل بهشت نمی شوم تا آنکه بدانم بعد از رحلت من از دنیا، با فرزندان حسین علیه السلام چگونه رفتار کرده اند. پس به او گفته می شود: (انظری فی قلب القیامۃ ؛) یعنی به وسط صحرای محشر نظر نما! چون نظر نماید حسین علیه السلام را می بیند ایستاده و سر در بدن ندارد. در این هنگام فریاد بر می آورد و من نیز از فریاد او به فریاد می آیم و فرشتگان هم به فریاد می افتند. و در روایت دیگر چنین وارد شده که فاطمه زهرا علیه السلام ندای (واولاده ، واثمره فواداه) بر می آورد. متن عربی : **قال: (فَيَغْضِبُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا عِنْدَ ذَلِكَ، فَيَأْمُرُ نَارًا يُقَالُ لَهَا هُبْهُ قَدْ اءُوقِدَ عَلَيْهَا اءَلْفُ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَّتْ، لَا يَدْخُلُهَا رَوْحٌ اءَبَدًا وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا عَمَّ اءَبَدًا. فَيُقَالُ لَهَا: التَّقَطَى قَتَلَةَ الْخُسَيْنِ ع ، فَتَلْتَقِطُهُمْ، فَاِذَا صَارُوا فِي حَوْصِلَتِهَا صَهَلَتْ وَ صَهَلُوا بِهَا وَ شَهَقَتْ وَ شَهَقُوا بِهَا وَ زَفَرَتْ وَ زَفَرُوا بِهَا. فَيَنْطِقُونَ بِاَسْنَنِ ذَلِكِ نَاطِقَهُ: يَا رَبِّ بِمِ اءُوجِبْتَ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عِبَدَةِ الْاَوْثَانِ؟ فَيَأْتِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: لَيْسَ مِنْ عِلْمِ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ.)** روى هذه الْحَدِيثَيْنِ ابْنُ بَابُوَيْهِ فِي كِتَابِ (عِقَابِ الْاَعْمَالِ). وَ رَأَيْتُ فِي الْفَجَلِّ الثَّلَاثِينَ مِنْ (تَدْبِيلِ شَيْخِ الْمُحَدَّثِينَ بِبَعْدَادَ مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ فِي تَرْجَمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ اَبِي الْعَبَّاسِ الْاَزْدِيِّ بِاسْنَادِهِ عَنْ طَلْحَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ص يَقُولُ : اِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ قَالَ: يَا رَبِّ! اِنَّ اَخِي هَارُونَ مَاتَ فَاَعْمُرْ لَهُ تَرْجَمَهُ : در آن هنگام خدای عزوجل از برای داد خواهی فاطمه علیه السلام ، به غضب می آید، پس امر می کند آتشی را که نام او (هَب هَب) است و هزار سال افروخته شده تا آنکه به غایت سیاه گردیده که هرگز نسیم روحی در آن داخل نمی گردد و هیچ غم و اندوهی از درون آن خارج نمی شود پس خطاب به آن آتش می رسد که به مانند دانه ، آن کسانی را که حسین علیه السلام را کشتند، بر چین ؛ آتش آنان را از میان مردم بر می چیند و چون در میان آتش هَبْ هَبْ جای گرفتند، آن آتش مانند اسب شیهه می کشد و ایشان نیز

به شیهه او، شیهه می کشند و (هَبُّ هَبًّا) به نعره می آید و آنان هم به نعره او، نعره می کشند و (هَبُّ هَبًّا) به شعله خویشتن به فریاد می آید و آنها نیز به فریاد او، فریاد می کنند. پس ایشان به زبان گویا به سخن می آیند که پروردگارا، به چه علت ما را قبل از بت پرستان (25)، مستوجب آتش نمودی؟ از جانب رب العزّه جواب به ایشان می رسد که آن کس که می داند مانند کسی که نمی داند، نیست. سید ابن طاوس - اعلی الله مقامه - می گوید: این خبر را ابن بابویه در کتاب (عقاب الاعمال) ذکر نموده و فرموده که آن را در مجلد سوم کتاب (تذییل) شیخ محدثین بغداد محمدبن نجار، که در شرح حالات فاطمه بنت ابی العباس ازادی است، دیده ام سیخ مزبور به اسناد خود از طلحه روایت نموده که او گفت: شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و اله می فرمود: موسی بن عمران - علی نبینا و علیه السلام - متن عربی: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوْلِيْنَ وَ الْأَخْرِيْنَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْخُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا -. ترجمه: از پروردگار خود سؤال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را بیامرز پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران! اگر از من درخواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیامرز، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام متن عربی: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوْلِيْنَ وَ الْأَخْرِيْنَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْخُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا -. ترجمه: از پروردگار خود سوال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را بیامرز. پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران! اگر از من درخواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیامرز، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام. المسلك الثالث في الأمور المتأخّرة عن قتلته ع و هي تمام ما أشرنا إليه. متن عربی: قَالَ: ثُمَّ إِنَّ عَمَرَ بْنَ سَعْدٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - بَعَثَ بِرَأْسِ الْخُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ هُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ - مَعَ خَوْلَى بْنِ يَزِيدِ الْأَصْبَحِيِّ وَ حَمِيدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِيِّ إِلَى غُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَمَرَ بِرُؤُوسِ الْبَاقِيْنَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَنَظَفَتْ وَ سَرَّحَ بِهَا مَعَ شَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعْنَةُ اللَّهِ - وَ قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ عَمْرُو بْنِ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا بِهَا حَتَّى قَدِمُوا الْكُوفَةَ. وَ أَقَامَ ابْنُ سَعْدٍ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَ الْيَوْمِ الثَّانِي إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ. ثُمَّ رَحَلَ بِمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِيَالِ الْخُسَيْنِ، ع وَ حَمَلَ نِسَاءَهُ ص عَلَى إِخْلَاصِ إِقْتَرَابِ الْجَمَالِ بِغَيْرِ وِطَاءٍ، ترجمه: مسلك سوم این بخش در بیان اموری است که پس از شهادت خامسآل عبا حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء واقع گردیده و در این قسمت مدعايما از این کتاب و آنچه را که در اول کتاب اشاره به آن نمودیم به انجام خواهد رسید روای گوید: عمر سعد لعین پس از قتل فرزندان خاتم النبیین، سر مطهر امام شهید را در همان روز عاشورا به همراه خولی بن یزید اصبحی و حمیدبن مسلم ازدی - لعنهما الله - به نزد عبیدالله بن زیاد بد نهاد، روانه داشت و نیز حکم داد که سرهای انور سایر شهداء - رضوان الله عليهم اجمعين - چه از اصحاب و یاران و چه از اهل بیت و جان نثاران آن حضرت را پاک و پاکیزه نمودند و آنان را با شمر بن ذی الجوشن پلید و قیس بن اشعث با سرهای مطهر به سوی کوفه رفتند و عمر سعد خود نیز روز عاشورا و روز یازدهم را تا هنگام زوال در زمین کربلا اقامت نمود و بعد از زوال، آن اهل بیت غم آمال و آن کسانی را که از طوفان ستم آن اشقیاء در سرزمین محنت و بلا، باقی مانده بودند از عیالات حسین علیه السلام را بر روی پلاسهای متن عربی: و لا غطاءً مَكشَفَاتِ الْوُجُوهِ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ، وَ سَاقُوهُنَّ كَمَا يُسَاقُ سَبْيُ التُّرْكِ وَ الرُّومِ فِي إِشْدَةِ الْمَصَائِبِ وَ الْهَمُومِ. وَ لِلَّهِ دَرْ قَائِلِهِ: يَصَلَّى عَلَى الْمُبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَ يُعْزَى بِنُوحٍ إِنْ ذَا لَعَجِيبٌ وَ قَالَ آخَرٌ: إِتْرَجُوْا أُمَّةً قَتَلْتُمْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ وَ رَوَى: أَنَّ رُؤُوسَ أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ ع كَانَتْ ثَمَانِيَةً وَ سَبْعِينَ رَأْسًا، فَأَقْتَسَمَتْهَا الْقَبَائِلُ لِتَقَرَّبَ بِذَلِكَ إِلَى غُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ إِلَى يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ: فَجَاءَتْ كِنْدَةُ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْسًا، وَ صَاحِبُهُمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ. وَ جَاءَتْ هَوَازِنُ بِأَثْنَيْ عَشَرَ رَأْسًا، وَ صَاحِبُهُمْ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ. لَعَنَهُمُ اللَّهُ. وَ جَاءَتْ تَمِيمٌ بِسَبْعَةِ عَشَرَ رَأْسًا. ترجمه: بی هودج شتران، سوار نمودند زنان آل عصمت و طهارت را که امانتهای

انبیاء بودند مانند اسیران ترك و روم با شدت مصیبت و كثرت غم و غصه ، به اسیری می بردند. شاعر عرب این مصیبت عظمی را به رشته نظم در آورده : (یصلی علی المبعوث من ...!) این قضیه بسیار شگفت آور است که مردم بر پیغمبر مبعوث که از آل هشام است ، تحیت و درود بر روح پاکش می فرستند و از طرف دیگر، فرزندان و خاندان او را به قتل می رسانند!! آیا آن امتی که امام حسین علیه السلام را به ظلم و ستم به شهادت رساندند، می توانند در روز قیامت از جد بزرگوارش امید شفاعت داشته باشند؟! روایت است که سرهای مطهر اصحاب امام حسین علیه السلام هفتاد و هشت سر نورانی بودند قبیله های اعراب برای تقرب جستن به ابن زیاد پست فطرت و یزید حرام زاده بد طینت ، در میان خود قسمت نمودند به این نحو که طایفه (کنده) سیزده سر مطهر را برداشتند و رئیس ایشان قیس بن اشعث پلید بود قبیله (هوازن) دوازده سر مؤ من ممتحن را گرفتند به سرکردگی شمر بن ذی الجوشن - لعنه الله - و گروه تمیم هفده سر عنبر شمیم را برداشتند و بنی اسد شانزده سر از آن بندگان خدای احد، را بردند و قبیله مذحج هفت سر و باقی مردم پرشر سیزده سر انور را قسمت نمودند و با خود به کوفه آوردند. متن عربی : و جاءت بَنُو اَسَدٍ بِسِتَّةِ عَشَرَ رَأْسًا وَ جَاءَتْ مَذْحِجٌ بِسَبْعَةِ رُؤُوسٍ وَ جَاءَ سَائِرُ النَّاسِ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْسًا. قَالَ الرَّأْوِي : وَ لَمَّا اُنْفَصَلَ ابْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللهُ عَنْ كَرِبْلَاءِ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِي اَسَدٍ فَصَلُّوا عَلٰی تِلْكَ الْجُثَّةِ الطَّوَاهِرِ الْمُرْتَهَلَةِ بِالذَّمَاءِ وَ دَفَنُوهَا عَلٰی مَا هِيَ الْاَنَّ عَلَیْهِ وَ سَارَ ابْنُ سَعْدٍ بِالسَّبْئِ الْمَشَارِ اِلَيْهِ فَلَمَّا قَارَبُوا الْكُوفَةَ اجْتَمَعَ اَهْلُهَا لِلنَّظَرِ اِلَيْهِنَّ. قَالَ الرَّأْوِي : فَأَشْرَفَتْ اِمْرَاةٌ مِنَ الْكُوفِيَّاتِ فَقَالَتْ: مِنْ اَيِّ الْاَسَارِ اِئْتَنَنْ؟ فَقُلْنَا نَحْنُ اِسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ ص . فَنَزَلَتْ مِنْ سَطْحِهَا. فَجَمَعَتْ مَلَاءً وَ اِئْزْرًا وَ مَقَانِعَ. فَأَغَطَّتْهُنَّ فَتَغَطَّيْن. قَالَ الرَّأْوِي : وَ كَانَ مَعَ النِّسَاءِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع . قَدْ نَهَكَتْهُ الْعِلَّةُ. وَالْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُثَنَّى ، وَ كَانَ قَدْ وَاَسَى عَمَّةً وَ اِمَامَةً فِي الصَّبْرِ عَلٰی ضَرْبِ السِّيُوفِ وَ طَعْنِ الرَّمَاحِ. وَ اِنَّمَا اُرْتُثُّ وَ قَدْ اِئْتُجِنَ بِالْجِرَاحِ. ترجمه : به خاکسپاری شهدای گلگون کفن راوی گوید: چون ابن سعد لعین بیرون آمد از آن سرزمین ، رفت به سوی کوفه با دستهای خونین ، جماعتی از طایفه بنی اسد از خانه های خود بیرون آمدند و بر آن اجساد طیبه و طاهره ، نماز گزارند و آن شهدا را به خاک سپردند در همان مکانی که اینک قبرهای آنهاست ابن سعد لعین ، اسیران آل رسول صلی الله علیه و آله را برداشت و قبه همراه خود به کوفه رسانید و چون اهل بیت نزدیک کوفه رسیدند، مردم برای تماشای اسیران به اطراف شهر آمدند در این هنگام زنی از زنان کوفه بر پشت بام آمد و فریاد زد: (من ای الاساری انتن؟!) شما اسیران از کدام قبیله و خاندانید؟ اسیران گفتند: (نحن اساری آل محمد!) ما اسیران از آل محمد هستیم ! در این موقع آن زن از پشت بام پائین آمد و چندین قطعه لباس و چارقد و مقنعه به خدمت آنها آورد و تقدیمشان نمود آنان آن لباس و پوشاکها را پذیرفتند و آنها را حجاب و پرده خویش نمودند. راوی گوید: امام سجاد علیه السلام هم همراه زنان اهل بیت ، اسیر اشقیاء لئام ، بود، در حال یکه مرض او را ضعیف و ناتوان ساخته بود و حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام نیز با زنان اسیر بود و او شرط مواسات در خدمت عمومی بزرگوار و امام عالی قدر خود به جای آورده و صبر بسیار بر ضربت شمشیر و زخم نیزه نموده بود و در اثر زخمهای بسیار که بر بدن شریفش رسیده بود، ضعیف و ناتوان گردید. متن عربی : وَ زَوَى مُصَنَّفٌ كِتَابِ (المصابیح): اِنَّ الْحَسَنَ بْنَ الْحَسَنِ الْمُثَنَّى قَتَلَ بَيْنَ يَدَي عَمَّةِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سَبْعَةَ عَشَرَ نَفْسًا وَ اَصَابَهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ جِرَاحًا. فَأَخَذَتْ خَالَةَ اِسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ. فَحَمَلَتْ اِلَى الْكُوفَةِ وَ دَاوَاهُ حَتَّى بَرءَ، وَ حَمَلَتْ اِلَى الْمَدِينَةِ. وَ كَانَ مَعَهُمْ اَيْضًا زَيْدٌ وَ عَمْرُو وَلَدَا الْحَسَنِ السَّبْئِ ع . فَجَعَلَ اَهْلُ الْكُوفَةِ يَنُوحُونَ وَ يَبْكُونَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (اِئْتَنُوْحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ اِجْلِنَا!!!) فَمَنْ الَّذِي قَتَلْنَا. قَالَ بَشِيرٌ بْنُ خَزِيمِ الْاَسَدِيُّ وَ نَظَرْتُ اِلَى زَيْنَبِ اِبْنَتِهِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ. فَلَمْ اَعْرِ خَفِرَةً قَطُّ اِذْ نَطَقَ مِنْهَا. كَأَنَّهَا تُفْرَعُ مِنْ لِسَانِ اِمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع ، وَ قَدْ اَعْوَمَاءَتْ اِلَى النَّاسِ اِنَّ اسْكُتُوا. فَارْتَدَّتِ الْاَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْاَجْرَاسُ. ثُمَّ قَالَتْ: اِئْلَحْمْتُ لِيهِ. وَ الصَّلَاةُ عَلٰی جَدِّي مُحَمَّدٍ وَ اِلِهِ الطَّيِّبِينَ الْاٰخِيَارِ. اَهَا بَعْدُ: يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا اَهْلَ الْحُتْلِ وَ الْعَدْرِ، ترجمه : مصنف کتاب (مصابیح) روایت کرده که حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام در

آن روز بلا، هفده نفر از گروه اشقیاء را به جهنم فرستاد و هیجده زخم بر بدن شریفش وارد آمد و در آن حال، دایمی او اسماء بن خارجه او را از میان معرکه برداشت و به سوی کوفه آورد و زخمهای بدنش را معالجه و مداوا نمود تا بهبود یافت و او را روانه مدینه ساخت همچنین در میان اسیران، زید و عمرو، فرزندان امام حسن علیه السلام بودند هنگامی که اهل کوفه اهل بیت را دیدند، شروع به گریه و زاری نمودند امام زین العابدین علیه السلام فرمود: (اتنوحون و تبكون... ای اهل کوفه! در اینجا اجتماع نموده اید و بر حال ما گریه می کنید؟ و چه کسی عزیزان ما را به قتل رسانیده؟! سخنرانی زینب علیه السلام در کوفه بشیر بن حذلم اسدی می گوید: در آن روز به سوی زینب دختر امیر المومنین علیه السلام متوجه شدم، به خدا سوگند! در عین حال که سخنوری توانا و بی نظیری بود، حیا و متانت سراپای او را فرا گرفته بود و گویا سخنان گهربار علی علیه السلام از زبان رسای او فرو می ریخت و او علی وار سخن می راند به مردم اشاره نمود سکوت را مراعات نمایند در این هنگام نفسها در سینه ها حبس گشت و زنگهای شتران از صدا افتاد پس زینب کبری علیه السلام شروع به سخنرانی نمود: (الحمد لله....) اما بعد، ای مردم کوفه! ای اهل خدعه و غدر! آیا برای گرفتاری ما گریه می کنید؛ پس اشک چشمانتان خشک مباد! متن عربی: **اَيُّ تَبْكُونَ؟! فَلَا رَقَاءَ تِ الدَّمْعَةِ، وَلَا هِدَاةَ الرِّبَّةِ، اِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ اَنْكَاثِهَا، تَتَخَذُونَ اِيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ، اِذَا مَا هَلْ فِيكُمْ اِلَّا الصَّلَاةُ وَالنَّطْفَةُ، وَالصَّنْدُرُ الشَّنْفَةُ، وَ مَلَقُ الْاِمَاءِ، وَ غَمْرُ الْاَعْدَاءِ؟! اَيُّ كَمَرَعَى عَلَى دِمْنَةٍ، اَيُّ كَفِضَةٍ عَلَى مَلْخُودَةٍ، اِذَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ اِنَّ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ وَ فِي الْعَذَابِ اَنْتُمْ خَالِدُونَ، اَيُّ تَبْكُونَ وَ تَتَنَجِّبُونَ؟! اَيُّ وَ اللّٰهُ فَاَبْكُوا كَثِيرًا، وَاضْحَكُوا قَلِيلًا، فَلَقَدْ نَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَ شَنَارِهَا، وَ لَنْ تَرْحَضُوهَا بِغَسَلِ بَعْدِهَا اَبَدًا، وَ اَيُّ تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنِ الرَّسَالَةِ، وَ سَيِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ مَلَاذِ خَيْرَتِكُمْ، وَ مَفْرَعِ نَارِ لَتِكُمْ، وَ مَنَارِ حَجَّتِكُمْ، وَ مِذْرَةَ سُنَّتِكُمْ، اِذَا سَاءَ مَا تَزِرُونَ، وَ بَعْدَا لَكُمْ وَ سَخَقًا، فَلَقَدْ تَرْجَمَهُ : و ناله هایتان فرو منشیناد! جز این نیست که مثل شما مردم مثل آن زن است که رشته خود را بعد از آنکه محکم تائیده شده باشد تاب آن را باز گرداند شما ایمان خود را مایه دغلی و مکر و خیانت در میان خود می گیرید؛ ایا در شما صفتی هست الا به خود بستن بی حقیقت و لاف و کزاف زدن و به جز الایش به آنچه موجب عیب و عار است و مگر سینه ها مملو از کینه و زبان چاپلوسی مانند کنیزکان و چشمک زدن مانند کفار و دشمنان دین، (26) یا گیاهی را مانید که در منجلاها می روید که قابل خوردن نیست یا به نقره ای مانید که گور مرده را به آن آرایش دهند، ظاهرت چون گور کافر پر حلال باطنت قهر خدا عزوجل (27) آگاه باشید که بد کاری بوده آنچه را که نفس های شما برای شما پیش فرستاد که موجب سخط الهی بود و شما در عذاب آخرت، جاویدان و مخلد خواهید بود، ایا گریه و ناله می نمایید، بلی به خدا که گریه بسیار و خنده کم باید بکنید؛ زیرا به حقیقت که به ننگ و عار روزگار آلوده شدید که این پلید را به هیچ آبی نتوان شست؛ لوث گناه کشتن سلیل خاتم نبوت و سید شباب اهل جنت را چگونه توان شست؟! کشتن همان کسی که در اختیار نمودن امور، او پناه شما بود و در هنگام نزول بلا، فریاد رس شما و در مقام حجت با خصم، رهنمای شما و در آموختن سنت رسول الله صل الله علیه و اله را، بزرگ شما بود، (28) متن عربی: **خَابَ السَّعْيُ، وَ تَبَّتِ الْاَيْدِي، وَ خَسِرَتِ الصَّفْقَةُ، وَ بُؤْتُمْ بِغَضَبِ مِنَ اللّٰهِ، وَ ضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الدَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ، وَيُكَلِّمُ يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، اَتَدْرُونَ اَيُّ كَبِدِ لِرَسُولِ اللّٰهِ فَرَيْتُمْ؟! وَ اَيُّ كَرِيمَةٍ لَّهٗ اَبْرَرْتُمْ؟! وَ اَيُّ دَمٍ لَّهٗ سَفَكْتُمْ؟! وَ اَيُّ حُرْمَةٍ لَّهٗ اَنْهَكْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلْعَاءَ عُنُقَاءَ سَوْدَاءَ فَقَمَاءَ، وَ فِي بَعْضِهَا: خَرَقَاءَ شَوْهَاءَ، كَطِلَاعِ الْاَرْضِ وَ مِلَاءِ السَّمَاءِ، اَفَعَجِبْتُمْ اِنَّ مَطَرَتِ السَّمَاءِ دَمًا، وَ لَعَذَابِ الْاٰخِرَةِ اَعْزَى وَ اَنْتُمْ لَا تَنْصَرُونَ، فَلَا يَسْتَحْفَتُكُمْ الْمُهَلُّ، فَاِنَّهٗ لَا يَخْفِزُهُ الْبِدَاؤُ وَ لَا يَخَافُ فُوتِ الثَّارِ، وَ اِنَّ رَبِّكُمْ لِبِالْمُرْصَادِ، قَالَ الرَّاَوِي : فَوَ اللّٰهِ لَقَدْ رَأَيْتِ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ حِيَارَى يَبْكُونَ، وَ قَدْ وَضَعُوا اَيْدِيَهُمْ فِي اَفْوَاهِهِمْ، تَرْجَمَهُ : آگاه باشید که بد گناهی بود که به جا آوردید، هلاکت و دروی از رحمت الهی بر شما باد و به تحقیق که به نومیدی کشید کوشش شما و زیانکار شد دستهای شما و خسارت و ضرر گردید این معامله****

شما؛ به غضب خدای عزوجل برگشتید و زود شد بر شما داغ ذلت و مسکنت ؛ وای بر شما باد، ای اهل کوفه ! آیا می دانید کدام جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره پاره نمودید و چه بانوان محترمه ، معززه چو در گوهر را آشکار ساختید کدام خون رسول خدا را ریختید و کدام حرم او را ضایع ساختید؟ به تحقیق که کاری قبیح و داهیه ای ناخوش به جا آوردید که موجب سرزنش است و ظلمی به اندازه و مقدار زمین و آسمان نمودید. آیا شما را شگفت می آید که اگر آسمان خون بر سرتان باریده است و البته عذاب روز باز پسین خوار کننده تر است و در آن روز شما را یآوری نخواهد بود؛ پس به واسطه آنکه خدایتان مهلت داد سبک نشوید و از حد خویش خارج نگردید؛ زیرا عجله در انتقام ، خدای را به شتاب نمی آورد و او با بی تاب نمی کند که ببر خلاف حکمت کاری کند و نمی ترسد که خونخواهی کردن از دست او برود. به درستی که پروردگار به انتظار بر سر راه است (تا داد مظلوم از ظالم ستاند).

راوی گوید: به خدا سوگند! مردم کوفه را در آن روز دیدم همه حران ، دستها بر دهان گرفته و گریه می کردند. متن عربی : وَ رَأَيْتُ شَيْخًا وَقِافًا إِلَى جُنْبِي يَنْكِي حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: بَاءَبِي اءَنْتُمْ وَ اءَمَى كَهَوْلِكُمْ خَيْرُ الْكُهُولِ، وَ شَبَابِكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ وَ نِسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ، وَ نَسَلُكُمْ خَيْرُ نَسْلِ، لَا يَخْزِي وَ لَا يَبْزِي . وَ زَوَى زَيْدُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنِي اءَبِي ، عَنْ جَدِي ع قَالَ: خَطَبْتُ فَاطِمَةَ الصَّغْرَى بَعْدَ اَنْ وَرَدَتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَتْ: رَأَيْتُ لِحْمًا لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحصى ، وَرَنَةَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى ، اءَحْمَدُهُ وَ اءُؤْمِنُ بِهِ وَ اءَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ. وَ اءَشْهَدُ اَنْ لَا اِلهَ اِلَّا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ اءَنْ مَحْضًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ، وَ اءَنْ ذُرِّيَّتَهُ ذُبِحُوا بِشَطِّ الْفِرَاتِ بِغَيْرِ دَخْلِ وَ لَا تِرَاتٍ. اَللّهُمَّ اِنِّى اءَعُوْذُ بِكَ اَنْ اءَقْتَرِي عَلَيْكَ الْكُذِبَ، وَ اءَنْ اءَقُوْلَ عَلَيْكَ خِلَافًا مَا اءَنْزَلْتَ مِنْ اءَخْذِ الْعَهْدِ لِوَصِيَّتِهِ عَلَى بِنِّى اءَبِي طَالِبٍ ع ، الْمَسْئُوْبِ حَقَّةً، اَلْمَقْتُوْلِ بِغَيْرِ تَرْجَمَةٍ : پیر مردی را دیدم در پهلویم ایستاده چنان گریه می کرد که ریشش از اشک چشمانش تر شده بود و همی گفت : پدر و مادرم به فدای شما باد؛ پیران شما از بهترین پیران عالمند و جوانان شما بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان و نسل شما بهترین نسلهاست و این نسل خوار و مغلوب ناکسان نمی گردد. سخنرانی فاطمه صغری سلام الله علیها زید بن موسی بن جعفر علیه السلام گفت : پدرم به من خبر داد که از جدم روایت نموده بود که چنین فرمود: فاطمه صغری پس از آنکه از کربلا به شهر کوفه رسید، خطبه ای به این مضمون خواند: (الحمد لله ...). (حمد و سپاس ذات مقدس خداوند را ساز است به شماره ریگها و سنگهای بیابان و به اندازه سنگینی عرش خداوند مهربان ، تا سطح زمین و آسمان ! او را سپاس می گویم و ایمان به خداوندش دارم و خویش را به او می سپارم و شهادت می دهم که بجز او خدایی نیست و او یگانه و بی نیاز و شریک ، است و گواهی می دهم بر آن که محمد صلی الله علیه و آله بنده خاص و رسول مخصوص اوست و نیز شهادت می دهم بر آنکه فرزندان پیامبر را در کنار آب فرات مانند گوسفندان سر از بدن جدا نمود، و بدون آنکه کسی را به قتل رسانده باشند و کسی خونی از آنها طلبکار باشد پروردگار! به تو پناه می برم از اینکه بر تو دروغ بسته باشم یا آنکه سخنی گویم بر خلاف آنچه نازل فرمودی بر پیغمبر که از امت ، عهد و پیمان گرفت از برای وصی خویش علی علیه السلام ، متن عربی : ذَنْبٍ كَمَا قُتِلَ وَ لَدُهُ بِالْأَمْسِ فِي بَيْتٍ مِنْ بَيْتِ اللَّهِ فِيهِ مَعْشَرٌ مُسْلِمَةٌ بَاءَأَسْنَتِهِمْ ، تَعْسًا لِرءَوْسِهِمْ مَا دَفَعْتَ عَنْهُ ضِيمًا فِي حَيَاتِهِ وَ لَا عُنْدَ مَمَاتِهِ حَتَّى قَبَضْتَهُ اِلَيْكَ مَحْمُودِ النَّقِيْبَةِ طَيِّبِ الْعَرِيْكَةِ، مَعْرُوفِ الْمَنَاقِبِ، مَشْهُورِ الْمَذَاهِبِ لَمْ تَأْخُذْهُ اَللّهُمَّ فَيْكَ لَوْمَةٌ لِأَنْتُمْ وَ لَا عَدْلٌ عَادِلٍ. هَدِيَّتُهُ يَا رَبِّ لِلْإِسْلَامِ صَغِيرًا، وَ حَمِدَتْ مَنَاقِبُهُ كَبِيرًا، وَ لَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَ لِرَسُوْلِكَ حَتَّى قَبَضْتَهُ اِلَيْكَ، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهِا، رَافِعًا فِي الْاِحْرَافِ مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيْلِكَ رَضِيْتَهُ فَأَخْرَجْتَهُ وَ هَدِيَّتَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. اءَمَّا بَعْدُ، يَا اءَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا اءَهْلَ الْمَكْرَمِ وَ الْغَدْرِ وَ الْخِيَلَاءِ، فَا نَا اءَهْلُ بَيْتِ اِبْتِلَانَا اَللّهُ بِكُمْ، وَ اِبْتِلَاكُمْ بِنَا، فَجَعَلَ بِلَاءَنَا حَسَنًا، وَ جَعَلَ عَلِمَةَ عِنْدَنَا وَ فَهْمَةَ لَدَيْنَا، فَفَحْنُ غَيْبُهُ عَلَيْهِ وَ وَعَاءُ فَهْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَى اءَهْلِ الْأَرْضِ فِي بِلَائِهِ لِعِبَادِهِ. ترجمه : آن علی که مردم حق او را از دستش گرفتند و او را بی گناه مانند فرزندش حسین علیه السلام که در روز گذشته کشته اند، به قتل رسانیدند. (قتل علی علیه السلام)

در خانه ای از خانه های خدا (یعنی مسجد کوفه) واقع گردید که در آن مسجد جماعتی بودند که به زبان اظهار اسلام می نمودند که هلاکت و دوری از رحمت الهی بر ایشان باد! زیرا تا در حیات بود ظلمی را از او دفع ننمودند و نه آن هنگام که از این دنیای فانی به سرای جاودانی رسید و از این دار فانی او را به سوی رحمت خویش انتقال دادی در حالتی که پسندیده نفس و پاکیزه طبیعت بود و مناقبش معروف و راه سلوکش مشهور بود. خداوند، او چنان بود که هیچ گاه ملامت کنندگان او را در حق بندگی او و رضایت مانع نمی آمد هنگام کودکی او را به سوی اسلام هدایت نمودی و در حال بزرگی مناقبش را پسندیدی و همواره نصیحت را برای رضای تو و خشنودی پیغمبرت، فرو نمی گذاشت تا آنکه روح پاکش را قبض نمودی. او لذائذ دنیای فانی را پشت پا زده و به آن مایل و حریص نبود بلکه رغبتش به سوی آخرت بود و همتش معروف در جهاد کردن در راه پسندیده تو بود. تو از او راضی شدی و اختیارش نمودی سپس به راه راست هدایتش کردی، (اما بعد...): ای جماعت کوفه! ای اهل مکاری و خدعه و تکبر! ماییم اهل بیت عصمت و طهارت که خدای عزوجل متن عربی: **اَكْرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ فَضَّلَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلًا بَيْنَنَا. فَكَذَّبْتُمُونَا. وَ كَفَرْتُمُونَا. وَ زَايَعْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا وَ اَمْوَالَنَا نَهْبًا. كَاَنَّنا اَوْلَادَ تَرْكٍ وَ كَا بِلَ كَمَا قَتَلْتُمْ جَدْنَا بِالْاَمْسِ. وَ سَيُوفُكُمْ تَقَطَّرُ مِنْ دِمَائِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ لِحَقْدٍ مُتَقَدِّمٍ. قَرَّتْ لِدَلِكْ غِيُوْنُكُمْ. وَ فَرِحَتْ قُلُوْبُكُمْ. اِفْتِرَاءً عَلَى اللّٰهِ وَ مَكْرًا مَكْرَتُمْ وَ اللّٰهِ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ. فَلَا تَدْعُوْكُمْ اَنْ تُسَنِّكُمْ اِلَى الْجَدَلِ بِمَا اَصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَ نَالْتِ اَيْنِدِيْكُمْ مِنْ اَمْوَالِنَا. فَاِنَّ مَا اَصَابِنَا مِنْ الْمَصَائِبِ الْجَلِيْلَةِ وَ الرَّزَايَا الْعَظِيْمَةِ فِى كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نُبْرَاَهَا اَنْ دَلِكْ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ. لِكَيْلَا تَاَسُوْا عَلٰى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوْا بِمَا اَتَاكُمْ وَ اللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ.** ترجمه: ما را (به تحمل و صبوری و ظلم های شما) مبتلا ساخت و شما را به وجود ما (که جز حق گفتار و کردار نداریم) امتحان نمود و امتحان ما را نیکو مقرر فرمود و علم و فهم را در نزد ما قرار داد؛ پس ماییم صندوق علم الله و ظرف فهم و حکمت باری تعالی و ماییم حجت حق بر روی زمین در بلاد او از برای بندگان خدا ما را به کرامت خویش گرامی داشته و به واضسه محمد مصطفی صل الله علیه و اله بر بسیاری از مخلوقات فضیلت داد به فضیلتی ظاهر و هویدا؛ پس شما امت ما را به دروغ نسبت دادید و از دین ما را خارج دانستید و چنین پنداشتید که کشتن ما حلال و اموال ما هدر و غنیمت است، مصل آنکه ما از اسیران ترك و تاتاریم همچنان که در روز گذشته جد ما علی علیه السلام را کشتید و هنوز خونهای ما اهل بیت، از دم شمشیرهای شما می چکد به واسطه عدوات و کینه دیرینه که از زمان جاهلیت داشتید و برای همین نیز چشمانتان و دلهایتان شاد رديه از روی افتراء بر خدای عزوجل و از جهت مکرری که انگیختید و خدا بهترین مکر کنندگان است؛ پس نشاید که نفس شما دعوت کند شما را به سوی فرح و سرور به واسطه رسیدن به آرزوهایتان اکنون خون ما را ریختید و دست شما به اموال ما رسید به درستی که این مصیبت های بزرگ که به ما رسیده است خداند متعال پیش از خلفت در کتاب لوح محفوظ آن را ثبت فرموده و در قرآن می فرماید: (ما اصاب من مصیبه)....: (یعنی هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها قبل از متن عربی: **تَبَا لَكُمْ. فَاَنْتَظِرُوا اللّٰغْنَۃَ وَالْعَذَابَ. فَاَنْ قَدْ حَلَّ بِكُمْ. وَ تَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَآءِ نَقْمَاتٌ. فَيَسْجُتْكُمْ بِعَذَابٍ وَ يَدِيْقُ بَعْضُكُمْ بَاَسٍ بَعْضٍ ثُمَّ تَخَلَّدُوْنَ فِى الْعَذَابِ الْاَلِيْمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُوْنَا. اِلا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِيْنَ. وَيَلِكُمْ اَعْدَاؤُنْ اَيْتُهُ يَدٍ طَاعَتُنَا مِنْكُمْ؟! وَ اَيْتُهُ نَفْسٍ نَزَعَتْ اِلَى قِتَالِنَا؟! اَمَّ بِاَيْتِهِ رَجُلٍ مَشِيْتُمْ اِلَيْنَا تَبْعُوْنَ مَحَارِبَتَنَا؟! قَسَتْ وَ اللّٰهِ قُلُوْبُكُمْ. وَ غَلَطْتَ اَعْجَابُكُمْ. وَ طَبِعَ عَلَى اَفْئِدَتِكُمْ. وَ خْتَمَ عَلَى اَسْمَاعِكُمْ وَ اَبْصَارِكُمْ (سَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانُ وَ اَمَلَى لَكُمْ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِكُمْ غِشَاوَةً فَاَنْتُمْ لَا تَهْتَدُوْنَ. فَتَبَا لَكُمْ يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ. اَيْ تِرَاتٍ لِرِسْوَلِ اللّٰهِ صَ قَبْلَكُمْ وَ دُخُوْلٍ لَهٗ لَدَيْكُمْ بِمَا عَدَرْتُمْ بِاَخِيهِ عَلٰى بِنِ اَبِي طَالِبٍ جَدِّى وَ بَنِيهِ وَ عَثْرَةِ النَّبِيِّ الْاَخْيَارِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ وَ سَلَامَةِ عَلَيْهِمْ. وَ اَفْتَحَرَ بِذَلِكْ مُفْتَحِرُكُمْ فَقَالَ: ترجمه: آنکه زمین را بیافرینم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف**

نخورید و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمانه نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد! زیان و هلاکت بر شما باد! منتظر باشید لعنت و عذاب الهی را چنان عذابی که گویا الان بر شما رسیده و نعمت هایی را که گویا پی در پی از آسمان نازل می شود؛ پس ریشه وجود شما را به تیشه های عذاب بیرون خواهد افکند و گروهی از شما خواهد که مسلط شود بر گروهی دیگر (که سختی عذاب را برای همدیگر بچشانید) از آن پس همگی در عذاب دردناک جاویدان خواهید بود؛ زیرا بر ماستم کردید و لعنت خدا مرا ستمکاران راشت وای بر شما باد! ایا می دانید که چه دستی از شما و چه نفسی شایق گردیده که با ما قتال کنید و با کدام پا به جنگ ما آمدید؟ به خدا سوگند قلبهایتان سخت و جگرهایتان پر غیظ و کینه گشته و مهر ظالمت بر دلهایتان و بر گوشها و دیدگانتان زده شده و شیطان با وسوسه ها و آرزوها شما را در انداخته و پرده بر چشمانتان کشیده ؛ پس هرگز هدایت نخواهید شد ای اهل کوفه ! زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چند خون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندانش و عترت پاک او را در دل دارید تا به حدی که به کشتن ما اهل بیت ، فخر و مباهات می کنید! و به این مضمون گویا هستید که : متن عربی : نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَ بَنِي عَلِيٍّ بِسَيْفِ هِنْدِيَّةٍ وَ رِمَاحٍ وَ سَبِينَا نِسَاءَهُمْ سَبَى تَرْكٍ وَ نَطَخْنَاهُمْ فَأَيُّ نَطَاحٍ بِفِيكَ أَيُّهَا الْقَائِلُ الْكُفُّكَ وَ الْأَثْلَبُ، افْتَحَرْتُ بِقَتْلِ قَوْمٍ رَكَاهُمُ اللَّهُ وَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، فَأَعْظَمَ وَاقِعَ كَمَا أَفْعَى أَبُوكَ، فَأَتَمَّا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا اكْتَسَبَ وَ مَا قَدَمَتْ يَدَاةُ، اءَحْسَدْتُمُونَا - وَيَلَا لَكُمْ - عَلَى مَا فَضَّلْنَا اللَّهَ، شِعْرٌ: فَمَا ذَنْبُنَا أَنْ جَاشَ دَهْرًا بَخُورِنَا وَ بَخْرَكَ سَاحٍ لَا يُوَارِي الدَّعَامِصَا (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ. (قَالَ: وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحْيِ، وَ قَالُوا: حَسْبُكَ يَا بَنَةَ الطَّيِّبِينَ، فَقَدْ اءَحْرَقَتْ قُلُوبَنَا وَ اءَنُضَحَتْ نُحُورَنَا وَ اءَضْرَمَتْ اءَجْوَافَنَا، فَسَكَّتَتْ. ترجمه : (نحن قتلنا... (یعنی ما کشتیم علی و فرزندانش را با شمشیرهای هندی و نیزه ها و زنان ایشان را اسیر نمودیم مانند اسیران ترک و ایشان را شکست دادیم چه شکستی ! ای گوینده چنین سخنان ، خاک بر دهانت باد! ای بخر می کنی به کشتن گروهی که خداوند تعالی ایشان را پاک و پاکیزه گردانیده است و رجس و پلیدی را از ایشان برداشته ای شخص پلید! خشم خود را فرو بنشان و چون سگ بر دم خود بنشین چنانکه پدرت نشست . همانان برای هر کی همان جزای است که کسب نموده و به دست خویش به سوی قیامت پیش فرستاده است آیا بر ما حسد می بردید؟ وای بر شما به واسطه آنچه که خدای تعالی ما را فضیلت داده و این شعر را ذکر فرمود: (فما ذنبنا....؛ یعنی ما را چه گناه است اگر چند روزی (به امر الهی) دریای شوکت و جلال و فضیلت ما به جوش آید و دریای اقبال تو آرام باشد به قسمی که که کفلیز (دعموص)(29) در آن نتواند پنهان بماند. (ذالك فضل... (30) (و من لم... (31) ؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است و هر کسی که خدا نوری برای او قرار نداده ، نوری برای او نیست راوی گوید: چون آن مخدره مکرمه این کلمات را ادا فرمود، صداها به گریه بلند شد و اهل کوفه عرضه داشتند: کافی است این فرمایشات ای دختر طیبین ! به تحقیق که دلهای ما را کباب نمودی و گردنهای ما را نرم کردی و آتش اندوه به اندرون و باطن ما افروختی . متن عربی : قَالَ: وَ خَطَبَتْ اءُمَّ كَلْثُومِ اِبْنَةَ عَلِيٍّ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ وَّرَاءِ كَلْتِهَا، رَافِعَةً صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ، فَقَالَتْ: يَا اءَهْلَ الْكُوفَةِ، سَوْءًا لَكُمْ، مَا لَكُمْ خَدَلْتُمْ حُسَيْنًا وَ قَتَلْتُمُوهُ وَ ائْتَهَبْتُمْ اءَمْوَالَهُ وَ وَّرِثْتُمُوهُ وَ سَبَبْتُمْ نِسَاءَهُ وَ نَكَبْتُمُوهُ؟! فَتَبَا لَكُمْ وَ سَخَقَا، وَيْلَكُمْ، اءَتَدْرُونَ اءَيُّ دَوَاهٍ دَهْتُمْ؟ وَ اءَيُّ وِزْرِ عَلَيٍّ ظَهَرَ كُمْ حَمَلْتُمْ؟ وَ اءَيُّ دِمَاءٍ سَفَكْتُمُوهَا؟ قَتَلْتُمْ خَيْرَ رِجَالٍ بَعْدَ النَّبِيِّ ص ، وَ نَزَعْتِ الرَّحْمَةَ مِنْ قُلُوبِكُمْ اءِلَّا اِنَّ حَرْبَ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ وَ حَرْبُ الشَّيْطَانِ هُمْ الْخَاسِرُونَ. ثُمَّ قَالَتْ: قَتَلْتُمْ اءَخِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لَكُمْ سَتَجَزُونَ نَارًا حَرْهَا يَتَوَقَّدُ سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمِ اللَّهِ سَفَكْهَا وَ حَرَمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ حَمَمَدَ اءِلَّا فَاءَ بُشِرُوا بِالنَّارِ اِنَّكُمْ غَدًا لَفِي سَقَرٍ حَقًّا يَقِينًا تَخَلَّدُوا ترجمه : پس آن مخدره مکرمه خاموش گردید. سخنرانی ام کلتوم علیه السلام راوی گوید:علیا مکرمه ام کلتوم دختر امیر مومنان علی علیه السلام در همان روز از پشت پرده خطبه خواند در

حالتی که صدا به گریه بلند کرده بود فرمود: ای اهل کوفه! رسوایی بر شما باد! چه شد که حسین علیه السلام را خوار ساختید و او را بکشتید و اموالش را به غارت بردید و آن را متصرف شدید مانند تصرف میراث و زنان او را اسیر نمودید و ایشان را به رنج و سختی افکندید؛ پس زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چه داهیه و جنایت بزرگی مرتکب شدید و چه بارگناه بر دوش گرفتید و چه خونها که ریختید و چه حرمی را مصیبت زده نمودید و چه دخترانی را غارت نمودید و چه اموالی را به تاراج بردید، کشتید آن مرداین را که بعد از رسول صلی الله علیه و آله بهترین خلق بودند و ترحم از دلهایتان کنده شده آگاه باشید که رستگاری برای لشکر خدای ست و لشکر شیطان خاسر و زیانکارند انگاه این ابیات را خواند: (قتلتم اخی....): برادر عزیزم را بی تقصیر با ازار و شکنجه کشتید همانطور که پرنده را با چوب و سنگ آزار دهند و بکشند مادران در عزایتان و اوایلا گوید! زود است که جزای شما آتش جهنم خواهد بود؛ اتشی که شعله اش فرو نمی نشیند و خونهایی را ریختید که خدا ریختن آنها را حرام کرده و قرآن مجید و رسول حمید صلی الله علیه و آله نیز به حرمت آن ناطق اند بشارت باد شما را به آتش جهنم که در فردای متن عربی: وَ اءْتَى لَابُكِي فِي حَيَاتِي عَلَى اءِخِي عَلَى خَيْرٍ مَنْ بَعْدَ النَّبِيِّ سَيُولَدُ بِدَمْعِ غَرِيْبٍ مُسْتَهْلٍ مَكْفَكْفٍ عَلَى الْحَدِّ مَنِي دَائِمًا لَيْسَ يُحْمَدُ قَالَ الرَّاَوِي: فَضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيْبِ وَالنُّوْحِ. وَ نَشَرَ النَّسَاءُ شَعْوَرَهُنَّ وَ وَضَعْنَ التُّرَابَ عَلَى رُؤْسِهِنَّ. وَ حَمَشْنَ وُجُوهُهِنَّ وَ لَطَمْنَ خُدُوهُنَّ. وَ دَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَالتُّبُوْرِ. وَ بَكَى الرَّجَالُ وَ تَنَفَّوْا لِحَاهِمُ. فَلَمْ يَرِ بَاكِيَةً وَ بَاكِئَةً مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ. ثُمَّ اءَنَّ زَيْنَ الْعَابِدِيْنَ عِ اءِوْمَاءِ اَلِي النَّاسِ اءَنَّ اسْكُتُوْا. فَسَكُتُوْا. فَقَامَ قَائِمًا. فَحَمَدَ اللّٰهَ وَ اءْتَنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ النَّبِيَّ بِمَا هُوَ اءِهْلُهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: (اِءْيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي. وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَاِنَّا اءِعْرِفُهُ بِنَفْسِي: اءَنَا عَلِيُّ بِنِ ابْنِ اَبِي طَالِبٍ. اءَنَا ابْنُ الْمَدْبُوْحِ بِسَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَخْلٍ وَ لَا تِرَاتٍ. ترجمه: قیامت در دوزخ سقر. به یقین و حق، جاویدان خواهید بود و اینک من در مدت زندگانی خود گریانم و در تمام عمر خود بر برادرم حسین علیه السلام اشک خواهم ریخت، بر آن کس گریه می کنم که پس از رسول صل الله علیه و اله بهترین مردم روی زمین بود پیوسته از چشمانم اشک مانند باران بر گونه هایم جاری است که آن را تمامی نیست. راوی گوید: مردم همگی صداها به گریه و نوحه بلند نمودند و زنان کوفه موها پریشان و خاک مصیبت بر سر ریختند و صورتها خراشیدند و لطمه بر روی خود زدند و فریاد و اوایلا بر آوردند و مردان کوفی نیز به گریه افتادند و ریش ها را کردند هیچ روزی به مانند آن روز در گریه و ناله نبودند. سخنرانی امام سجاد علیه السلام سپس امام سجاد علیه السلام به اهل کوفه اشاره نمود که ساکت باشید. پس همه ساکت شدند پس امام سجاد علیه السلام حمد و ثنای الهی به جا آورد و نام نامی رسول گرامی صلی الله علیه و آله بر زبان راند و درود نامحدود بر روان احمد محمود صلی الله علیه و آله فرستاد؛ سپس فرمود: ای مردم! هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آنکه نمی شناسد حسب و نسب مرا. پس من خود را برای او معرفی می کنم: منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب! منم فرزند آن کسی که او را در کنار نهر فرات سر از بدن جدا نمودند بودن آنکه گناهی مرتکب شده باشد یا آنکه سبب قتل کسی گردیده باشد؛ منم فرند کسی که هتک حرمت او را نمودند متن عربی: اءَنَا ابْنُ مَنْ اِنَّهٗكَ حَرِيْمَةٌ وَ سَلِيْبَ نَعِيْمَةٌ وَاَنْتَهِيْبَ مَالَةٌ وَ سَبِيْ عِيَالَةٌ. اءَنَا ابْنُ مَنْ قَتِلَ صَبْرًا وَ كَفِيَ بِذَلِكَ فَحْرًا. اِءْيُّهَا النَّاسُ. نَاشِدُكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُوْنَ اِءَنَّكُمْ كَتَبْتُمْ اِلَى اَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ وَ اَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ اِءْتُسِكُمْ الْعَهْدَ وَالمِيثَاقَ وَالبَيْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَدَلْتُمُوهُ؟! فَتَبَا لِمَا قَدَّمْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ وَ سَوْءًا لِرِءَايِكُمْ بِاِءْيِّهِ عَيْنٍ تَنْظُرُوْنَ اِلَى رَسُوْلِ اللّٰهِ ص اِذْ يَقُوْلُ لَكُمْ: قَتَلْتُمْ عِزَّتِي وَاَنْتَهَكْتُمْ حَرَمْتِي فَلَسْتُمْ مِنْ اِءَمَّتِي؟! قَالَ الرَّاَوِي: فَارْتَفَعَتْ اِءْصَوَاتُ مَنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ. وَ يَقُوْلُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَلَكْتُمْ وَ مَا تَعْلَمُوْنَ. فَقَالَ: (رَحِمَ اللّٰهَ اِمْرًا قَبْلَ نَصِيْحَتِي وَ حَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللّٰهِ وَ فِي رَسُوْلِهِ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ. فَانْ لَنَا فِي رَسُوْلِ اللّٰهِ ص اِسْوَةٌ حَسَنَةٌ). فَقَالُوْا بِاِءْجَمِعِهِمْ: نَحْنُ كُنَّا يَابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ سَامِعُوْنَ مُطِيعُوْنَ حَافِظُوْنَ لِذِمَامِكْ غَيْرِ زَاهِدِيْنَ فِيْكَ وَ لَا رَاغِبِيْنَ عَنكَ: فَمَرْنَا بِاَمْرِكْ يَرْحَمُكَ اللّٰهَ. فَاِنَّا تَرْجَمُهُ: وَ حَقَّ نِعْمَتُكَ عَلَيْنَا نَاسِپَاسِي كَرَدْنَا وَ

اموالش را به غارت بردند و عیالش را اسیر نمودند؛ منم فرزند آن کسی که به شکل (صبر) او را کشتند. این قدر زخم بر بدنش زدند که طاقت و توانائیش برفت و همین شهید شدنش با ظلم و ستم در خفریه ما اهل بیت کفایت می کند. ای مردم! شما را به خدا سوگند که آیا بر این مدعا آگاه و معترفید که نامه ها به پدرم نوشتید و با او غدر کردید و مکر نمودید و عهد و میثاق با به او دادید (که او را یاری کنید و با دشمنانش جنگ نمایید) و در عو. با او قتال کردید تا او را شهید نمودید پس بدی و زیان باد مرا آنچه را که از برای آخرت خود از پیش فرستاید و قبیح باد راءى شما! به کدام دیده به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر خواهید نمود، که در روز قیامت به شما خواهد گفت: شما عترت ما را کشتید و هتك حرمت من نمودید؛ پس شما از امت من نیستید. روای گوید: از هر جایی صدای ناله بلند شد و گروهی از کوفیان به گروهی دیگر همی گفتند که هلاک شدید و خود نمی دانید. پس آن حضرت فرمود: خدا رحمت کند آن مرد را که اندرز مرا بپذیرد و وصیتم را در راه رضای خدا و رسولش و اهل بیعتش قبول نماید؛ زیرا ما را در تاسی به رسول صلی الله علیه و آله کردار نیکو است. مردم کوفه همگی گفتند: ای فرزند رسول! ما همه گوش به فرمان تویم و حرمت تو را نگاهبانیم و از خدمت رو بر نمی گردانیم؛ آنچه امر است رجوع بفرما. خدایت رحمت کند؛ ما با دشمنانت متن عربی: حَرْبٌ لِحَرْبِكَ وَ سَلْمٌ لِسَلْمِكَ، لِنَاءِ حُذْنٍ يَزِيدُ وَ نِبْرَاءٍ مَعْنُ ظَلَمِكَ وَ ظَلَمْنَا. فَقَالَ ع: (هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، اَيْتَهَا الْعُدْرَةُ الْمَكْرَةُ، حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ اَنْفُسِكُمْ، اَتُرِيدُونَ اَنْ تَأْتُوا الَى كَمَا اَتَيْتُمُ الَى اَبَى مِنْ قَبْلُ؟! كَلَّا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ، فَاِنَّ الْجَرْحَ لَهَا يَنْدَمِلُ، قَتَلَ اَبَى ص بِالْاَمْسِ وَ اَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ، وَ لَمْ يُنَسْ تَكْلُ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص وَ تَكْلُ اَبَى وَ بَنَى اَبَى، وَ وَجَدَهُ بَيْنَ لِهَاتِي وَ مِرَاثَةِ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَ حَلْقِي، وَ غَضَمَةُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي. وَ مَسَاءَلْتِي اَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا). ثُمَّ قَالَ: (لَا غَرُوْ اِنْ قَتَلَ الْخُسَيْنُ وَ شَيْخَةُ فَذَكَرَ خَيْرًا مِنْ خُسَيْنٍ وَ اَكْرَمًا فَلَا تَفْرَحُوا يَا اَهْلَ كُوفَانَ بِالَّذِي اَصَابَ خُسَيْنًا كَانَ ذَلِكَ اَعْظَمًا قَتِيلًا بِشَطِّ النَّهْرِ رُوْحِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي اَزْدَاهُ نَاژَ جَهَنَّمَ) ثُمَّ قَالَ: رَضِينَا مِنْكُمْ رَأْسًا بِرَأْسِي، فَلَا يَوْمَ لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا). ترجمه: دشمنیم و با دوستانت دوستیم ما یزید پلید را به فترک بسته به خدمت آوردیم و از آن کسی که بر تو و در حقیقت بر ما ستم روا داشت از او بیزاری می جویم امام سجاد علیه السلام فرمود: (هیاهات هیاهات...؟! یعنی هیاهات هیاهات! ای مردم غدار مکار، آنچه نفس شما به آن میل نموده، نخواهید رسید؛ تصمیم دارید همانطور که به پدرانم ستم نمودید بر من نیز همان سلوک روا دارید؟ (کلا رورب الراقصات (32)؛ به پروردگار شتران هروله کننده سوگند! که چنین امری واقع نخواهد شد؛ زیرا هنرم جرات مصیبت پدر بهبودی نیافته دیروز پدرم با یارانش به دست شما کشته شد هنوز مصیبت شهادت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فرزندان پدرم فراموش نگردیده و این غم غصه ها هنوز در کام من باقی است و تلخی آن راه نفس و گلویم را گرفته و در سینه ام گره بسته اکنون در خواستم آن است که نه یاور من باشید و نه دشمن ما آنگاه امام سجاد علیه السلام این ابیات را خواند: (لا غرو ان...! یعنی عجب نیست اگر حسین علیه السلام را کشتند؛ زیرا پدر او علی علیه السلام را نیز که بهتر از او بود به شهادت رساندند. پس خشنود نباشید ای کوفیان که حسین علیه السلام شهید شد؛ زیرا گناه این خوشحالی و خشنودی بسیار بزرگ است فرزند رسول صلی الله علیه و آله در کنار نهر فرات به شهادت نائل آمد، جانم به فدایش باد! جزای آن کس که او را شهید کرده، آتش جهنم است سپس امام سجاد علیه السلام فرمود: (رضینا...!) ما خشنودیم از شما سر به سر، نه به یاری ما باشید و نه به ضرر ما. متن عربی: قَالَ الرَّاوی: ثُمَّ اَنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَلَسَ فِي الْقَمْرِ، وَ اَذِنَ اَدْنَا عَامًا، وَ جِيَءَ بِرَأْسِ الْخُسَيْنِ ع فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ اَدْخَلَ نِسَاءَ الْخُسَيْنِ ع وَ صِبْيَانَهُ اِلَيْهِ، فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ ع مُتَنَكِّرَةً، فَسَأَلَ عَنْهَا، فَقِيلَ: هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ ع. فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا وَ قَالَ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي مَضَحَكُمْ وَ اَكْذَبَ اَخْذُوْتَكُمْ!!! فَقَالَتْ: اِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ، وَ هُوَ غَيْرُنَا، فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: كَيْفَ رَأَيْتَ صُنْعَ اللّٰهِ بِاَخِيكَ وَ اَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَتْ: مَا رَأَيْتُ اِلَّا جَمِيْلًا، هَوْلًا، مَوْمٌ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا اِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ سَيَجْمَعُ

اللَّهِ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ فَتَحَاوَجْ وَ تَخَاصِمْ فَأَنْظِرْ لِمَنْ الْفَلَاحُ يَوْمَئِذٍ هَبْلَثُكَ إِهْكَ يَابْنَ مَرْجَانَةَ. ترجمه : اهل بیت علیه السلام امام در مجلس ابو زیاد راوی گوید: پس از ورود اهل بیت علیه السلام ، ابن زیاد بد بنیاد در قصر دار الاماره نشست و صلاى عام در داد که در آن مجلس عموم اهل کوفه حاضر کردند حکم نمود که سر مطهر امام حسین علیه السلام را در پیش روی آن لعین نهادند و زنان و دختران اهل بیت حضرت امام علیه السلام و کودکان آن جناب در مجلس آن شقاوت ماب حاضر گردیدند؛ پس علیا مکرمه حضرت زینب خاتون علیه السلام به قسمی که او را نشاناسند و ملتفت حال او نگردند نبشست ابن زیاد شقی از حال آن مخدره سؤ ال کرد. به او گفتند: این علیا مکرمه زینب خاتون دختر امیر المومنین علیه السلام است ابن زیاد لعین متوجه آن جناب شد و به زبان بریده این کلمات را بگفت : حمد خدا را که شما را رسوا نمود و دروغ شما را ظاهر ساخت جانم زینب در جواب ابن زیاد نانجیب ، فرمود: روسایى برای فاسقان است و دروغگویی درشان فاجران است و ما خاندان رسول خدا چنین نیستیم باز ابن زیاد گفت : دیدی خدا با برادرت و اهل بیت تو چه کرد! زینب کبری فرمود: من بجز خوبی از پروردگارم ندیدم ، شهدای کربلا گروهی بودند (از بندگان خاص خدا) خدا عزوجل شهادت را برای ایشان مقدر فرموده بود و آنها به سوی آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی خدای تعالی بین تو و آنها جمع نماید و به حسابرسی پردازد و آنان علیه تو حجت اودند و با تو دشمنی نمایند؛ پس نظر نما که در روز رستاخیز رستگاری و پیروزی از آن کیست ؟ ای ابن مرجانه ! مادرت به عزایت نشیند. متن عربی : قَالَ الرَّاوى : مَغْضِبٍ وَ كَأَنَّهُ هَمَّ بِهَا. فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ حَرْيْثٍ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّهَا إِمْرَأَةٌ. وَالْمَرْأَةُ لَا تُؤْخَذُ بِشَيْءٍ مِنْ مِثْلِهَا. فَقَالَ: لَهَا ابْنُ زِيَادٍ: لَقَدْ شَفَى اللَّهَ قَلْبِي مِنْ طَاعَتِكَ الْخُسَيْنِ وَ الْعَصَاةِ الْمَرْدَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ!!! فَقَالَتْ: لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتُ كَهْلِي ، وَ قَطَعْتُ فَرْعِي وَ اجْتَرَثْتُ إِصْصِي فَإِنْ كَانَ هَذَا شِفَاؤُكَ فَقَدْ اسْتَفْنَيْتَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: هَذِهِ سَجَاعَةٌ. وَ لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ شَاعِرًا. فَقَالَتْ: يَابْنَ زِيَادٍ مَا لِلْمَرْأَةِ وَ السَّجَاعَةِ. ثُمَّ التَفَّتْ ابْنَ زِيَادٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ ع فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلِيُّ بْنُ الْخُسَيْنِ. فَقَالَ: أَلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيًا بْنَ الْخُسَيْنِ؟! فَقَالَ عَلِيُّ ع : (قَدْ كَانَ لِي إِخٌ يُسَمِّي عَلِيَّ بْنَ الْخُسَيْنِ قَتَلَهُ النَّاسُ). ترجمه : راوی گوید: با شنیدن این گفتار از دختر حیدر کرار. ابن زیاد بدرکردار در خشم شد چون مار. چنانکه می نمود که تصمیم به قتل آن مخدره دارد پس عمرو بن حرث به آن ملعون ، گفت : ای ابن زیاد! این زن است و طائفه زنان را بر سخنانشان مواخذه نمی کنند. باز ابن زیاد شقی بی حیا، زبان بریده به این سخنان گویا نمود که به تحقیق که خدا سینه مرا شفا داد با کشتن حسین و سرکشان اهل بیتش زینب کبری علیه السلام فرمود: به جان خودم سوگند! تو سرور و مولای مرا کشتی و شاخ های درخت خاندان مرا بردید و ریشه زندگی مرا قطع کردی ، پس اگر اینها مایه شفای درد تو است ، اکنون شفا یافته ای !! ابن زیاد پلید گفت : این زنا قافیہ گواست ، به جان خود سوگند که پدر او هم شاعر و قافیہ ساز بود. زینب کبری علیه السلام فرمود: ای ابن زیاد! زنان را با قافیہ سازی و شعرپردازی چه کار است ! سپس ابن زیاد متوجه به جانب امام زین العابدین علیه السلام گردید و گفت : این کیست ؟ گفتند: این علی بن الحسین است . ابن زیاد گفت : مگر خدا علی بن الحسین را نکشت ؟ امام زین العابدین علیه السلام فرمود: مرا برادری بود نامش علی بن الحسین که به دست مردم در کربلا کشته شد. متن عربی : فَقَالَ: بَلِ اللَّهُ قَتَلَهُ. فَقَالَ عَلِيُّ ع : اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَبِكَ جِرَاءَةٌ عَلَى جَوَابِي إِذْ هَبُّوا بِهِ فَأَضْرَبُوا عُثْقَةً. فَسَمِعَتْ ط بِهِ عَمَّتُهُ زَيْنَبُ. فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنَّكَ لَمْ تَبْقِ مِنَّا إِحْدًا. فَإِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَى قَتْلِهِ فَأَقْتُلْنِي مَعَهُ. فَقَالَ عَلِيُّ ع لِعَمَّتِهِ: (إِسْكُتِي يَا عَمَّةُ حَتَّى إِكَلَّمَنِي) ثُمَّ إِقْبِلْ ع فَقَالَ (إِذَا قَتَلْتُمْ تَهْدَدُنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ إِمَّا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ. ثُمَّ إِمْرَ ابْنِ زِيَادٍ بِعَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ ع وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَحَمَلُوا إِلَى بَيْتِ فِي جَنْبِ الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ. فَقَالَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيِّ ع : لَا يَدْخُلْنَ عَلَيْنَا عَرَبِيَّةٌ إِلَّا إِهْمَ وَ لِدِ إِهْمَ مَمْلُوكَةٌ فَإِنَّهُنَّ سَبِيْنٌ كَمَا سَبِينَا. ثُمَّ إِمْرَ ابْنِ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْخُسَيْنِ ع ، فَطَيْفَ بِهِ فِي سَكِّ الْكُوفَةِ. ترجمه : ابن زیاد گفت : چنین نیست بلکه به دست خدا کشته شد.

آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: (الله یتوفی)؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد. ابن زیاد گفت: آیا تو را جرات بر جواب من است، این مرد را ببرید و گردنش را بزیند. زینب خاتون علیه السلام فرمود: ای پسر زیاد! از ما احدی را زنده نداشتی، اگر می خواهی او را بکشی پس مرا هم به قتل برسان! حضرت سید الساجدین علیه السلام هب عمه مکرمه خود، فرمود: ای عمه! لحظه ای آرام باش تا با این لعین سخن گویم سپس متوجه ابن زیاد شد و فرمود: ای پسر زیاد! همانا مرا به کشتن می ترسانی، آیا نمی دانی کشته شدن برای ما عادت است و کرامت ما در شهادت است؟ آنگاه ابن زیاد بد بنیاد حکم خود که سید سجاد علیه السلام و سایر اهل بیت امام عباد را در خانه ای که جنب مسجد اعظم کوفه بود، وارد نمودند زینب خاتون علیه السلام فرمود: هیچ کس از زنان کوفه به نزد ما نمی آمد مگر ام ولد و کنیزکان؛ زیرا ایشان هم مانند ما به بلای اسیری مبتلا شده بودند و به این مرد لعین حکم نمود که سر مطهر امام مبین و فرزند سید المرسلین را در کوچه های شهر کوفه بگردانند و چه مناسب است که اشعار یکی از دانشمندان را که در مصیبت فرزند متن عربی: وَ يَحِقُّ لِي اَنْ اَتَمَثَلَ هُنَا اَبْيَاتًا لِبَعْضِ ذَوِي الْعُقُولِ، يُرْتَى بِهَا قَتِيلًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ ص فَقَالَ: رَأَيْتُ ابْنَ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهُ لِلنَّظِيرِينَ عَلَى قَنَاةٍ يَرْفَعُ وَ الْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَ بِمَسْمَعٍ لَا مُنْكَرَ مِنْهُمْ وَ لَا مُتَفَجِّعَ كَخَلَّتْ بِمَنْظَرِكَ الْغَيُونَ عَمَائِهِ وَ اَصَمَّ رِزْءَكَ كُلَّ اِذْنٍ تَسْمَعُ اَيَقْطَطُ اَجْفَانًا وَ كُنْتُ لَهَا كَرَى وَ اِنَّمَتَ عَيْنَا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهْجِعُ مَا رَوْضَةُ اِلَّا تَمَنَّتْ اِنَّهَا لَكَ خُفْرَةٌ وَ لِحَظَّةً قَبْرِكَ مَضْجِعُ قَالَ الرَّاوى : ثُمَّ اَنَّ ابْنَ زِيَادٍ صَعَدَ الْمُنْبَرِ فَحَمَدَ اللّٰهَ وَ اِثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَعْظَمَ الْحَقَّ وَ اَهْلَهُ وَ نَصَرَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اَشْيَاعَهُ وَ قَتَلَ الْكَذَّابَ بَنَ الْكَذَّابِ!!! ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله انشاء نموده و در اینجا ذکر کنیم: (راس ابن): یعنی بسیار شگفت است که سر فرزند دختر پیامبر و نور دیده وصی پیامبر را بر بالای نیزه نمایند تا مردم به آن نظاره کنند و در همان حال آنانکه خود را از اهل اسلام می دانند این داهیه عظمی را ببینند و به گوش خود بشنوند و مع ذلك نه در مقام انکار این امر تشنیع باشند و نه بر این مصیبت عظمی گریه و ناله نمایند ای نور چشم زهرا دیدار رویت چشمان کور را بینا و اندون ذکر مصیبت تو گوشهای شنوا را کر نموده. تو با شهادتت چشمان دوستانت را که از خیال تو راحت بودند، بیدار کردی و چشمان دوستانت را که هرگز از ترس شوکت تو به خواب نمی رفت خوابانیدی ای حسین! هیچ بقعه ای در روی زمین نیست مگر آنکه تمنا می کند که کاش محل قبر و آرامگاه ابدی تو باشد. شهادت عبدالله عقیف ازدی راوی گوید: سپس ابن زیاد بر بالای منبر رفت و آن خناس ناسپاس در آغاز سخن، سپاس و حمد الهی را از راه افسون بگفت و از جمله سخنان که بر زبان بریده براند این بود که حمد خدا را که حق و اهل حق را ظاهر نمود و امیر المؤمنین یزید و پیروانش را نصرت بخشید و کذاب فرزند کذاب را بکشت. متن عربی: فَمَا زَادَ عَلَى هَذَا الْكَلَامِ شَيْئًا، حَتَّى قَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَقِيْفِ الْأَزْدِيِّ وَ كَانَ مِنْ خِيَارِ الشَّيْعَةِ وَ زُهَادِهَا وَ كَانَتْ عَيْنُهُ الْيُسْرَى ذَهَبَتْ فِي يَوْمِ الْجَمَلِ وَ الْأُخْرَى فِي يَوْمِ صِفِّينَ وَ كَانَ يَلَازِمُ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ فَيُصَلِّي فِيهِ إِلَى اللَّيْلِ فَقَالَ: يَا بَنَ مَرْجَانَةَ، إِنَّ الْكَذَّابِ اِئْتَتْ وَ اَبْوَكُ وَ مَنْ اسْتَعْمَلَكَ وَ اَبْوَهُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، اَتَقْتُلُونَ اِءْوَالَدَ النَّبِيِّينَ وَ تَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنَابِرِ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ الرَّاوى : فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ قَالَ: مَنْ هَذَا الْمُتَكَلِّمُ؟ فَقَالَ: اِنَّا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، اَتَقْتُلُ الذَّرِيَةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ اَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهَا الرَّجْسَ وَ تَزْعُمُ اِنَّكَ عَلَى دِينِ الْأَسْلَامِ. وَ اَعْوَاثُهُ اَعْيُنُ اِءْوَالَدِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَاغِيَتِكَ اللَّعِينِ بَنِ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. قَالَ الرَّاوى : فَأَرَادَ غَضَبُ ابْنِ زِيَادٍ تَرْجَمَهُ: پس مجال زیاده از این سخنان بر ابن زیاد نماند که عبدالله بن عقیف ازدی - رضوان الله علیه - از جای برخاست و او مردی بود از اخیار شیعه شاه اولیاء علی مرتضی علیه السلام و از جمله زهاد بود و چشم چپ او در رکاب حضرت امیر علیه السلام در جنگ جمل از دستش دفته بود و دیده دیگرش را هم در جنگ صفین تقدیم امیر المؤمنین علیه السلام نموده بود و پیوسته ایام را در مسجد جامع کوفه تا شب به عبادت مشغول

بود - و فرمود: ای ابن زیاد! کذاب تویی و پدر و آن کسی که تو را امیر کرده و پدر آن لعین . همانا ای دشمن خدا، اولاد انبیا را مقتول ساخته و بر بالای منبر مؤمنان این چنین سخنان می رانید؟ راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد در غضب شد گفت : این سخنگو کیست ؟ عبدالله فرمود: منم سخنگو ای دشمن خدا، آیا به قتل می رسانی ذریه طاهره رسول صلی الله علیه و آله را که خدای عزوجل رجس و پلیدی را از آنان برداشته و با این همه گمان داری که بر دین اسلام هستی و مسلمانی ؟ آنگاه عبدالله فریاد و اغواها بر آورد که کجایند فرزندان مهاجرین و انصار که داد آل رسول را از جبار متکبر لعین یزید بن معاویه بی دین ، بستانند انتقام از آن ناستوده بی دین که رسول رب العالمین او را لعنت کرده است ، بگیرند. راوی گوید: از سخنان آتشین عبدالله عقیف ، رگهای گردن ابن زیاد ملعون باد کرده و خشم و غضبش افزون گشت و گفت : این مرد متن عربی : حَتَّى انْتَفَخْتَ اِوْدَاجَهُ وَ قَالَ: عَلَيَّ بِهٖ فَتَبَادَرَتِ الْجَلَاوِزَةُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ لِيَاۤءُحْدُوهُ ، فَمَقَامَتِ الْاِشْرَافِ مِنَ الْاَزْدِ مِنْ بَنِي عَمَّةٍ فَخَلَصُوهُ مِنْ اَيِّدِي الْجَلَاوِزَةِ وَ اَخْرَجُوهُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ وَ اَنْطَلَقُوا بِهٖ اِلَى مَثَرَلِهٖ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اِذْهَبُوا اِلَى هٰذَا الْاُغْمَى اِغْمَى الْاَزْدِ ، اِغْمَى اللّٰهُ قَلْبَهُ كَمَا اِغْمَى عَيْنَهُ فَاۤءْتُونِي بِهٖ . ق ا ل: فَانْطَلَقُوا اِلَيْهِ . فَلَمَّا بَلَغَ ذٰلِكَ الْاَزْدَ اجْتَمَعُوا وَ اجْتَمَعَتْ مَعَهُمْ قَبَائِلُ الْيَمَنِ لِيَمْنَعُوهُمَا صَاحِبَهُمْ . قَالَ: وَ بَلَغَ ذٰلِكَ ابْنُ زِيَادٍ فَجَمَعَ قَبَائِلَ مَضَرَ وَ صَفْهَمَ اِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْاَشْعَثِ وَ اَمْرَهُمْ بِقِتَالِ الْقَوْمِ . قَالَ الرَّاۤوِي : فَاَقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ بَيْنَهُمْ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ . قَالَ: وَ وَصَلَ اَصْحَابُ ابْنِ زِيَادٍ اِلَى دَارِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَفِيْفٍ فَكَسَرُوا الْبَابَ وَ اِقْتَحَفُوا عَلَيْهِ . فَصَاحَتِ ابْنَتُهُ: اِتَاكَ الْقَوْمُ مِنْ حَيْثُ تَحْذَرُ . فَقَالَ لَا عَلَيْكَ نَاوَلِيْنِي سَيْفِي ، فَنَاوَلْتَهُ اِيَّاهُ . ترجمه : جسور را به نزد من بیاورید! در این هنگام ماءموران ابن زیاد از هر جانبی دويدند که عبدالله را بگیرند و از سمت دیگر بزرگان و اشراف قبیله بنی ازد که عمو زادگان وی بودند به حمایت او برخاستند و عبدالله را از دست ایشان رهایی دادند و از در مسجد بیرونش بردند و به خانه اش رسانیدند. ابن زیاد لعین گفت : بروید آن کور قبیله ازد را به نزد من آورید که خداوند قلب او را نیز چون چشمانش کور کرده است راوی گفت : ماءموران ابن زیاد به سوی او رفتند تا دستگیرش نمایند این خبر به طائفه ازد رسید و آنها جمع شدند و قبایل یمن نیز به آنها پیوستند تا عبدالله را از آن مهلکه ها برهانند. راوی گوید: چون ابن زیاد از این اجتماع و وحدت مطلع شد، قبایل (مضر) را جمع کرده و محمد بن اشعث را فرمانده آنها کرده و امر نمود که با قبیله بجنگند. راوی گوید: جنگ عظیمی فیما بین ایشان در گرفت تا آنکه جمع کثیری از قبایل عرب به قتل رسید و لشکر ابن زیاد تا درب خانه عبدالله پیشروی کرده و در را شکسته و داخل خانه شدند و بر سر عبدالله بن عقیف هجوم آوردند دختر عبدالله فریاد بر آورد که پدرجان ، مواظب باش لشکر دشمن از آنجایی که بیم داشتی اینک وارد شدند. عبدالله گفت : ای دخترم نترس و شمشیر مرا به من برسان چون متن عربی : فَجَعَلَ يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ وَ يَقُولُ: اِنَّا ابْنُ ذِي الْفَضْلِ عَفِيْفِ الطَّاهِرِ عَفِيْفَةَ شَيْخِي وَ ابْنُ اَمِّ عَامِرٍ كَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَ حَاسِرٍ وَ بَطَلٍ جَدَلْتُهُ مَغَاوِرٍ قَالَ: وَ جَعَلَتْ ابْنَتُهُ تَقُولُ: يَا اَبَتَ لَيْتَنِي كُنْتُ رَجُلًا اِخْصَامًا بَيْنَ يَدَيْكَ هُوَ اَلِ الْفَجْرَةَ قَاتِلِي الْعَثْرَةَ الْبُرْزَةَ قَالَ: وَ جَعَلَ الْقَوْمُ يَدُوْرُونَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ كَذَا حَتَّى تَكَاثَرُوا عَلَيْهِ وَ اِحْاطُوا بِهٖ . فَقَالَتْ ابْنَتُهُ: وَ اذْلَاهُ يَحَاطُ بِاَبِي وَ لَيْسَ لَهٗ نَاصِرٌ يَسْتَعِيْنُ بِهٖ . فَجَعَلَ يَدِيْرُ سَيْفَهُ وَ يَقُولُ: اِثْسِمُ لَوْ يَفْسَخُ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَ مَصْنَدِي ترجمه : شمشیر را به دست گرفت ماءموران را از خود دور می ساخت و این ابیات را به رجز می خواند: (انا ابن ذی؛ یعنی منم فرزند عقیف که پاک از عیوب است و صاحب فضیلتهاست پدرم (عقیف) و من فرزند ام عامرم (که در نجابت و اصالت معروف است) چه بسیار اوقات در صفین و غیره با مردان شجاع و زره پوش شما جنگیدم (و ایشان را به خاک هلاکت انداختم). راوی گوید: دخترش در مقام افسوس به پدر می گفت : ای کاش من نیز مرد بودم و امروز در حضور چون تو پدر غیور ، با دشمنان بدتر از کافر، می جنگیدم ! راوی گوید: آن قوم بی حیا از هر جانب بر دور عبدالله حلقه زدند و او به تنهایی دشمن را از خود دفع می نمود و آنها را قدرتی نبود که بر او دست یابند و از هر طرف که می خواستند هجوم آوردند، دختر به پدر

می گفت : دشمن از فلان سمت به تو رسید و او فوراً آنها را دفع می نمود تا اینکه همگی در يك آن بر سر او هجوم آوردند و او را مانند نگین در میان گرفتند. دختر فریاد و اذله بر آورد که پدرم را دشمن در میان گرفته و یآوری ندارد که به او کمک نماید. عبدالله پاک دین دفع آن جماعت بی دین از خویش می نمود و شمشیر را به هر سمت دوران می داد و این شعر را می خواند: (اقسم لو...!) یعنی به خدا سوگند که اگر مرا بینایی نبود البته کار را بر شما تنگ گرفته بودم ولی چه حاصل که از نعمت بینایی محرومم . متن عربی : قَالَ الرَّأْوِي فَمَا زَالُوا بِهِ حَتَّى اءَخَذُوهُ، ثُمَّ حَمَلَ فَأَدْخَلَ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَلَمَّا رَأَهُ قَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اءَخْرَكَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللّٰهِ بِنُ عَفِيْفٍ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ وَبِمَاذَا اءَخْرَانِي اللّٰهُ. اءُقْسِمُ لَوْ فُرِّجَ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْنَكُم مَّوْرِدِي وَ مَصْدَرِي فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَاذَا تَقُوْلُ يَا عَبْدُ اللّٰهِ فِي اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَثْمَانَ بِنِ عَفَانَ؟ فَقَالَ يَا عَبْدُ بَنِي عِلَاجٍ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ شَتْمَةَ مَا اءَنْتَ وَ عَثْمَانَ بِنِ عَفَانَ اءِسَاءَ اَمِّ اءَحْسَنَ وَ اءَصْلَحَ اَمِّ اءَفْسَدَ وَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لِي خَلْقِهِ يَنْقُضِي بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ عَثْمَانَ بِالْعَدْلِ وَ الْحَقِّ وَ لَكِن سَأَلْنِي عَنْكَ وَ عَنْ اَبِيكَ وَ عَنْ يَزِيْدٍ وَ اَبِيهِ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَ اللّٰهُ لَا سَاءَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ اَعُوْ تَذُوْقُ الْمَوْتَ عُصَّةً بَعْدَ عُصَّةٍ فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بِنُ عَفِيْفٍ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّي الْعَالَمِيْنَ. اءَمَا اَنِي قَدْ كُنْتُ اءِسَاءَلُ اللّٰهُ رَبِّي اَعَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مِنْ قَبْلِ اَعَنْ تَلِدُكَ اءُمَّكَ تَرْجَمُهُ : روای گوید: لشکر دست از احاطه او بر نداشتند تا آنکه آن مؤمن متقی را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد بردند عبيدالله لعین چون چشمش به عبدالله افتاد گفت : حمد خدا را که تو را خوار نمود! عبدالله گفت : ای دشمن خدا! از چه جهت خدا مرا خوار نمود؟ والله ! اگر چشمان من بینا بود. راه را بر شما تنگ می کردم و روزگار را بر شما سیاه می ساختم ابن زیاد گفت : ای دشمن خدا! اعتقاد تو درباره عثمان بن عفان چیست ؟ عبدالله گفت : ای پسر غلام قبیله بنی عیلام وای پسر مرجانه و فحش دیگر داده و گفت : تو را با عثمان چه کار است بدکار یا نیکوکار باشد امر امت را به صلاح آورده باشد یا آنکه فاسد نموده و خداوند تبارک و تعالی والی و حاکم خلق خویش است او خود در میان مردم و عثمان حکم به حق صادر خواهد کرد و لکن مرا از حال خود و پدرت و یزید و پدرش بپرس . ابن زیاد گفت : به خدا سوگند که بعد از این هیچ چیز سؤ ال نخواهم نمود تا آنکه جرعه جرعه مرگ را بچشی . عبد الله گفت : (الحمد لله رب العالمين!) من همیشه از درگاه باری تعالی استادا کرده ام که شهادت را نصیبم سازد پیش از آنکه تو از مادر متولد شوی ؛ و همچنین از خدا درخواست کرده ام که شهادت من به دست بدترین و لعین ترین خلق باشد. چون (در میدان جنگ دو چشمم را از دست دادم و جانباز شدم) از رسیدن به فیض شهادت . متن عربی : وَ سَاءَلْتُ اللّٰهَ اَعَنْ يَجْعَلَ ذٰلِكَ عَلَيَّ يَدِي اءَلْعَنَ خَلْقِهِ وَ اءَبْغَضَهُمْ اِلَيْهِ فَلَمَّا كَفَتْ بَصْرِي يَنْسِتُ مِنَ الشَّهَادَةِ وَ اَلْآنَ فَاَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي رَزَقْنِيهَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اِضْرِبُوْا عُقْبَةَ فَضْرِبْتَ عُقْبَةَ وَ صَلَبَ فِي السَّبْخَةِ. قَالَ الرَّوِي : وَ كَتَبَ عَبْدُ اللّٰهِ بِنُ زِيَادٍ اِلَى يَزِيْدٍ بِنِ مَعَاوِيَةَ يَخْبِرُهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ وَ خَبَرَ اَهْلَ بَيْتِهِ وَ كَتَبَ اَيْضًا اِلَى عَمْرُو بِنِ سَعِيْدِ بِنِ الْعَاصِ اَمِيْرِ الْمَدِيْنَةِ بِمَثَلِ ذٰلِكَ. فَاَمَّا عَمْرُو، فَحِيْنَ وَ صَلَةَ الْخَبْرِ صَعِدَ الْمُتَبَّرَ وَ خَطَبَ النَّاسَ وَ اَعْلَمَهُمْ ذٰلِكَ فَعَظَّمَتْ وَاَعِيَهُ بَنِي هَاشِمٍ وَ اَقَامُوا سُنَنَ الْمَصَائِبِ وَ الْمَاءِ تَمَّ وَ كَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَقِيْلٍ بِنِ اَبِي طَالِبٍ تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ عَ وَ تَقُوْلُ: مَاذَا تَقُوْلُوْنَ اِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ اءَنْتُمْ اَحْرَ اَلْاَمَمِ بَعَثْتَنِي وَ اَهْلِي مُفْتَقِدِي مِنْهُمْ اءِسَارِي وَ مِنْهُمْ ضَرْجُوْا بِدَمِ تَرْجَمُهُ : نوید شدم و حمد خدا را که الان شهادت را نصیبم ساخته و مرا آگاه نموده بر آنکه دعایت را که در زمان دیرین نمودی به اجابت مقرون فرمودم . ابن زیاد حکم نمود که گردنش را بزنی پس به حکم آن لعین ، آن مؤمن پاک اهل یقین را شربت شهادت چشانیدند و در موضعی که آن را (سبخه) و زمین شوره زار گویند بردارش کشیدند. روای گوید: عبيدالله بن زیاد لعین يك نامه به جانب یزید بن معاویه روانه داشت مستمل بر خبر قتل سید شباب اهل جنت امام حسین علیه السلام و اسیری اهل بیت آن حضرت ؛ و نامه دیگر متضمن همین خبر به سوی مدینه به عمرو بن سعید بن عاص - والی مدینه - فرستاد و چون این خبر وحشت اثر به آن ملعون رسید بر بالای منبر رفت و خطبه در حضور مردم بخواند و ایشان را به مصیبتت سیدالشهداء علیه السلام

آگاه گردانید. با شنیدن این خبر، فریاد ناله بنی هاشم عظیم و اندوهشان افزون گشت و به اقامه عزاداری و سوگواری پرداختند. زینب دختر عقیل بن ابی طالب اهتمام خاص در ندبه و سوگواری نمود و این ابیات را در عزای امام حسین علیه السلام همی خواند: (ماذا تقولون....): یعنی ای گروه اشقیاء که مرتکب قتل حسین علیه السلام شده اید در فردای قیامت چه جوابی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله دارید آن زمان که شما را فرماید: ای امت آخر الزمان! پس از رحلت من، با عترت و اهل بیت من این چگونه رفتاری بود که به جا آوردید. بعضی متن عربی: ما كان هذا جزائی اذ نصحت لكم اذن تخلفوني بسوء في ذوی رحمی قال: فلما جاء اللیل سمع اهل المدينة هاتفا ینادی و یقول: اهلها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب و التذلیل کل اهل السماء یدعو علیکم من نبی و مالک و قتیل و اما یزید بن معاویة فإنه لما وصل کتاب غیب الله بن زید و وقف علیه اعاد الجواب الیه یاهمه فيه بحمل رأس الخسین و زووس من قتل معه و بحمل ائقاله و نسائه و عیاله. فاستدعی ابن زید بمحمر بن ثعلبة العائذی، فسلم الیه الرؤوس و الأ ساری و النساء. فسار بهم محمر الی الشام كما یسار بسبایا الكفار. یتصمخ و جوههن اهل الأ قطار. ترجمه: در اسیر و دستگیر کردید و برخی را به خونشان آغشته ساختید؛ این قسم رفتار پاداش نصیحت های من نبود که شما را پند دادم به اینکه مبادا بعد از من با خویشان من رفتار بد و ناخوشایند نمایید! چون آن روز به شب رسید، جمیع اهل مدینه صدای هاتفی را شنیدند که این ابیات را به آواز بلند می خواند: (ایها....): یعنی ای گروهی که حسین بن علی را کشتید و هب حق او جاهل بودید، بشارت باد مرا شما را به عذاب و شکنجه روز قیامت، همه اهل آسمان از پیغمبران و مالک دوزخ و هم قبیایل ملائکه برای شما نفرین می کنند. شما لعنت کرده شدید بر زبان سلیمان بن داود و موسی بن عمران و عیسی بن مریم. فرستادن اسیران به شام اما یزید بن معاویه - علیهما الهاویة -، چون نامه ابن زید بدنها به دست آن سر کرده اهل عناد رسید بر مضمون نام مطلع گشت در جواب ابن زید، نوشت که سر مطهر فرزند ساقی کوثر را با سرهای جوانان و یاران آن جناب که در رکاب آن حضرت شهید شده بودند با کالاهای و حشم و زنان اهل بیت و عیالات آن جناب، روانه شام نماید. ابن زید پلید نیز به موجب طاعت امر یزید، محفر بن ثعلبه عائذی را طلب نمود و سرهای مقدس و اسیران و زنان را به آن ملعون سپرد و روانه شام محنت انجام نمود. آن شقی، اهل بیت عصمت طهارت را مانند اسیران کفار، دیار به دیار با ذلت و انکسار به قسمی که مردم به تماشای آنها می آمدند، به شام خراب شده آورد. متن عربی: روی ابن لهیعة و غیره حدیثا ائخذنا منه موضع الحاجة. قال: كنت اءطوف بالبیئت. فاذا انا برجل یقول: اهلهم اغفر لی و ما اءراک فاعلا. فقلت له: یا عبد الله! اتق الله و لا تقل هذا. فان ذنوبک لو كانت مثل قطر الامصار و ورق الاشجار فاستغفرت الله غفرها لك. انه غفور رحیم. قال: فقال لی: ائذن منی حتی اءخبرک بقصتی، فاءتیته. فقال: اعلم اننا كنا خمسين نفرا مع رأس الخسین ع الی الشام، فکنا اذا اءمسیننا و ضغنا الرأس فی تابوت و شربنا الخمر حول التابوت، فشرب اءصحابی لیله حتی سکرُوا، و لم اءشرب معهم. فلما جن اللیل سمعت رعدا و راءیت برقا، فاذا ابواب السماء قد فتحت. و نزل آدم ع و نوح و ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و نبینا محمدا ص و علیهم اجمعین، و معهم جبرئیل و خلق من الملائكة. ترجمه: (ابن لهیعه) و غیر او روایت کرده اند که خلاصه و محل حاجت از آن خبر آن است که می گوید: در بیت الله الحرام طواف می کردم ناگاه مردی را دیدم که گفت: خداوند! مرا بیامرز؛ اگر چه گمان ندارم که بیامرزی! من به او گفتم: ای بنده خدا! از خدای تعالی بپرهیز و چنین سخنان باطل نگو؛ زیرا اگر گناهانت به مثابه قطرات باران یا برگ درختان باشد و تو استغفار نمایی، خدای عزوجل گناهانت را می بخشد که غفور و رحیم است. آن مرد گفت: به نزد من بیا تا قصه خویش را به تو حکایت نمایم. من به نزدش رفتم گفت: بدان که من با چهل و نه نفر دیگر همراه سر نازنین حضرت امام علیه السلام به شام رفتم و برنامه ما این بود که چون شب می شد آن سر مبارک را در میان تابوت می گذاردیم و بر دور آن تابوت جمع می شدیم و به شرابخواری می پرداختیم.

پس شبی از شبه رفیقان من به عادت شبهای پیش به شرب خمر مشغول شدند و مستت گشتند و من آن شب لب به شراب نزدم و چون شب کاملاً تاریک شد، او از رعدی به گوشم رسید و برقی را مشاهده کردم و ناگهان دیدم درهای آسمان باز گردید، حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق و پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آسمان نازل شدند و جبرئیل با گروهی از ملائکه در خدمت ایشان بودند. متن عربی: فَدَنَا جِبْرَائِيلُ مِنَ التَّابُوتِ فَأَخْرَجَ الرَّأْسَ وَضَمَّهُ إِلَى نَفْسِهِ وَقَبَلَهُ، ثُمَّ كَذَلِكَ فَعَلَ الْأَنْبِيَاءُ كُلَّهُمْ، وَبَكَى النَّبِيُّ صَ عَلَى رَأْسِ الْخُسَيْنِ عَ وَغَرَاهُ الْأَنْبِيَاءُ، وَقَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِي أَنْ أَعْطِيكَ فِي أُمَّتِكَ، فَإِنْ أَمَرْتَنِي زُلْزَلْتُ الْأَرْضَ بِهِمْ، وَجَعَلْتُ عَلَيْهَا سَافِلَهَا كَمَا فَعَلْتُ بِقَوْمِ لُوطٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ: لَا جِبْرَائِيلُ، فَإِنَّ لَهُمْ مَعِيَ مَوْقِفًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ جَاءَ الْمَلَائِكَةُ نَحُونَا لِيَقْتُلُونَا، فَقُلْتُ: أءَلَامَانَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: أَهْبُ، فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ، وَرَأَيْتَ فِي (تذليل) مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ شَيْخِ الْمُحَدِّثِينَ بِبَغْدَادَ فِي تَرْجَمِهِ عَلَى بْنِ نَصْرِ الشُّبُوكِيِّ بِإِسْنَادِهِ زِيَادَةً فِي هَذَا الْحَدِيثِ مَا هَذَا لَفُظُهُ: قَالَ: لَهَا قَتْلُ الْخُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَحَمَلُوا بِرَأْسِهِ جَلَسُوا يَشْرَبُونَ وَيَجِيءُ بَعْضُهُمْ بِغَضَا بِالرَّأْسِ فَخَرَجَتْ يَدٌ وَكَتَبَتْ بِقَلَمٍ حَدِيدٍ عَلَى الْحَائِطِ: ترجمه: جبرئیل به نزدیک آن تابوت که سر مطهر در آن بود رفته و آن را بیرون آورد و بر سینه خود چسبانید و بوسید سایر انبیاء علیه السلام هم مانند جبرئیل، آن سر مبارک را زیارت می کردند و حضرت رسول به محض دیدن سر نازنین، گریه می نمود و انبیاء علیه السلام به او تعزیت می گفتند. جبرئیل به خدمتش عرضه داشت: یا محمد! به درستی که خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق آمت خود بفرمایی به جا آوردم؛ اگر می فرمایی زمین را به زلزله در آورم تا سطح زمین از زیر ایشان برگردانم چنانکه بر قوم لوط چنین کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنین منما؛ زیرا مرا با امت و عده گاهی است در روز قیامت در حضور پروردگار عالمیان پس ملائکه به سوی ما آمدند تا ما را به قتل رسانند، من فریاد الامان به سوی پیامبر عالمیان، بر آوردم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: برو خدا تو را نیامرزد؛ در کتاب (تذلیل) محمد بن نجار شیخ المحدثین بغداد دیدم که در ذکر حالات علی بن نصر شبوکی، به اسناد خود همین روایت را ذکر نموده بود زیادتی این الفاظ که مذکور می گردد که گفت: چون حضرت امام حسین به درجه شهادت نائل آمد - سر مطهر آن جناب را هب سوی شام خراب، می بردند و در هر منزلی که فرود می آمدند، حمل کنندگان آن سر مقدس، می نشستند و شراب زهر مار می کردند و بعضی از ایشان آن سر انور را به نزد بعضی دیگر می آورد، پس در آن حین دستی از غیب بیرون آمد و با قلم آهنی این شعر را بر دیوار نوشت: متن عربی: شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا بِذَلِكَ تَرَكَوا الرَّأْسَ وَهَزَمُوا، قَالَ الرَّأْوِيُّ: وَ سَارَ الْقَوْمُ بِرَأْسِ الْخُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ وَالْأَسْرَى مِنْ رِجَالِهِ، فَلَمَّا قَرَّبُوا مِنْ دِمَشْقَ دَنَتْ أُمَّمُ كَلْثُومٍ مِنَ الشَّمْرِ - وَ كَانَ مِنْ جُمْلَتِهِمْ - فَقَالَتْ: لِي الْيَكِّ حَاجَةٌ، فَقَالَ: وَ مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَتْ: إِذَا دَخَلْتَ بِنَا الْبَلَدَ فَأَحْمِلْنَا فِي دَرْبِ قَلِيلِ النَّظَارَةِ، وَ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ أَنْ يُخْرِجُوا هَذِهِ الرَّؤُوسَ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ وَ يُنْخُونَا عَنْهَا، فَقَدْ خَزِينَا مِنْ كَثْرَةِ النَّظَرِ إِلَيْنَا وَ نَحْنُ فِي هَذِهِ الْحَالِ، فَأَمَرَ فِي جَوَابِ سَوَالِهَا: أَنْ تُجْعَلَ الرَّؤُوسُ عَلَى الرَّمَاحِ فِي أَوْسَاطِ الْمَحَامِلِغِيَا مِنْهُ وَ كُفْرًا - وَ سَلَكَ بِهِمُ النَّظَارَةَ عَلَى تِلْكَ الصَّفَةِ، حَتَّى آتَى بِهِمْ بَابَ دِمَشْقَ، فَوَقَفُوا عَلَى دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبِيُّ، ترجمه: (اتر جو امه....) یعنی آیا امتی که حسین علیه السلام را کشتند چون در روز قیامت امید شفاعت جد او را دارند؟! ماءموران ابن زیاد چون این صحنه را دیدند، همگی بگریختند، (33) راوی گوید: گماشتگان ابن زیاد، اسیران و اهل بیت عصمت علیه السلام و مبارک امام علیه السلام را به سمت شام شوم حرکت دادند همین که به نزدیک دمشق رسیدند، ام کلثوم علیه السلام به شمر بن ذی الجوشن، فرمود: مرا به تو حاجتی است. شمر گفت: حاجت چیست؟ ام کلثوم فرمود: چون ما را داخل شهر می نمایید از دروازه ای ببرید که تماشا چیان و تردد کنندگان در آن کم باشند؛ و به لشکریان خود بسیار که سرها را

از میان محمل ها و کجاوه ها بیرون آوردند و اندکی از ما دور بیرند؛ تا خواری و خفت ما مقداری کم شود. آن نانجیب از راه بغی و عدوان و کفر و طغیان بر ضد خواهش آن مکرمه دوران ، امر نمود که سرها را بر بالای نیزه زدند و در وسط محمل ها نگاه داشتند و آل رسول را بر همین حال از راهی وارد دمشق نمودند که ازدحام خلق در آن بسیار بود. سپس ایشان را بر در مسجد جامع نگاه داشتند، در آن مکانی که اسیران کفار را نگاه می داشتند! متن عربی : وَ رَوَى عَنْ بَعْضِ التَّابِعِينَ لَمَّا شَاهَدَ رَأْسَ الْخُسَيْنِ ع بِالشَّامِ إِخْفَى نَفْسَهُ شَهْرًا مِنْ جَمِيعِ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا وَجَدُوهُ بَعْدَ إِذْ فَقَدُوهُ سَاءَ لَوْهَ عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ، فَقَالَ: إِعْلَا تَرُونَ مَا نَزَلَ بِنَا، ثُمَّ إِعْلَا نَشَاءُ يَقُولُ: جَاؤَا بِرَأْسِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مَتْرَمَلًا بِدِمَائِهِ تَرْمِيلًا وَ كَأَنَّمَا بِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا قَتَلُواكَ عَطَشَانَا وَ لَمَّا يَتَرَقَّبُوا فِي قَتْلِكَ التَّنْزِيلَ وَ التَّأْوِيلَ وَ يَكْتَبُونَ بِأَعْنُ قَتَلْتِ وَ إِئِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَ قَالَ الرَّأْيُ : جَاءَ شَيْخٌ، فَدَنَا مِنْ نِسَاءِ الْخُسَيْنِ ع وَ عِيَالِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ - وَ قَالَ: إِعْلَمْتُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ أَهْلَكُمْ وَ أَرَاحَ الْبِلَادِ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ إِعْمَكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ!!! فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْخُسَيْنِ ع : (يَا شَيْخُ! هَلْ تَرْجَمُهُ : روایت شده است که یکی از فضلاء تابعین اصحاب رسول صلی الله علیه و آله چون سر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام را در میان آن جمع مشاهده کرد، مدت يك ماه از اهل و اولاد و اصحاب خود متواری گشته و پنهان شد؛ چون او را یافتند و علت اختفایش را پرسیدند، گفت : آیا نمی بینید که چه خاك بر سر ما ریخته شد و چه مصیبت بزرگی بر ما نازل گردید! بعد از آن اشعاری را آشناء نمود که معنی اش چنین است : ای دختر زاده رسول خدا! مردم سر نازنین به خون آغشته ات را آوردند و این عمل چنان است که آشکارا و از روی عمد، رسول خدا را کشته باشند؛ تو را با لب تشنه شهید نمودند که نه ظاهر قرآن را در حق تو رعایت کردند و نه باطن آن را.(34) اینک مردم برای اظهار شادی در کشتن تو، الله اکبر می گویند در حالی که با کشتن تو، قول الله اکبر والا اله الا الله را کشته اند و اثری از آن باقی نگذاشته اند. توبه و شهادت پیر مرد شامی راوی گوید: در آن اثناء که اهل بیت را نزدیک درب مسجد نگاه داشته بودند، پیر مردی به نزد زنان عصمت و طهارت آمد و این سخنان را به زبان راند: حمد خدا را که شما را بکشت و بلاد را از فتنه مردان شما خلاص نمود امیر المومنین یزید را بر شما مسلط ساخت حضرت . سید الساجدین علیه السلام در جواب او، فرمود: ای شیخ ! آیا قرآن متن عربی : قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟(.) قال: نَعَمْ. قال: (فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (قُلْ لَا إِسْتُلْكُمْ عَلَيْهِ إِعْجَارًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟. قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ع : (نَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ: (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)؟. فَقَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ، فَقَالَ: (فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُصْمَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى) . قال: نَعَمْ. فَقَالَ ع : (فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، وَ هَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؟. قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ، فَقَالَ عَلِيُّ ع : (نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ حَصَّنَا اللَّهُ بِأَيِّهِ الطَّهَارَةُ يَا شَيْخُ). ترجمه : خوانده ای ؟ گفت : بلی حضرت فرمود: این آیه را دیده ای که خداوند متعال فرموده : (قل لا اسئلكم...)(35)؛ یعنی ای پیغمبر! به این امت بگو که من از شما برای ابلاغ رسالتم اجری نمی خواهم مگر آنکه درباره اقرباء و خاندانم دوستی نمایید.) آن شیخ عرض کرد: بلی ، این آیه شریفه را تلاوت نموده ام . امام سجاد علیه السلام فرموده : ما ییم (ذوی القربى) که خدا در قرآن فرموده است سپس فرمود: ای شیخ ! آیا این آیه را خوانده ای (و آت ذالقربی حقہ (36) ؛) یعنی ای پیغمبر ما، حق اقرباء خود را به ایشان برسان آن پیر مرد گفت : بلی ، این آیه را هم قرائت کرده ام . امام سجاد علیه السلام فرمود: ما خویشان پیامبر هستیم . امام علیه السلام ادامه داد که ای شیخ این آیه را خوانده ای : (واعلموا انما....)(37)؛ یعنی بدانید هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذوی القربی است .) پیر مرد گفت : آری ، این آیه را نیز خوانده ام . امام سجاد علیه السلام فرمود: آن (ذوی القربی) ما هستیم . سپس امام فرمود: آیا آیه تطهیر را خوانده ای که خداوند متعال می فرماید: (انمایرید....)(38)؛ یعنی خداوند می خواهد

که از شما اهل بیت هر پلیدی را بزدايد و شما را چنانکه بايد و شايد پاکيزه بدارد. پيرمرد گفت : اين آيه را نيز تلاوت کرده ام امام فرمود: مايمم آن اهل بیت که خدا تخصيص داد ما را به نزول آيه تطهير. متن عربی : قَالَ الرَّاوى : بَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِتًا نَادِمًا عَلَى مَا تَكَلَّمَ بِهِ. وَ قَالَ: تَاللَّهِ اَنْكُمْ هُمْ؟! فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (تَاللَّهِ اَنَا لَنَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ. وَ حَقَّ جَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ ص اَنَا لَنَحْنُ هُمْ). قَالَ: فَبَكَى الشَّيْخُ وَ رَمَى عِمَامَتَهُ. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: اِءَلَّاهُمْ اَتَى اِءْبْرَاءُ الْيُكِّ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ ص مِنْ الْجِنِّ وَالْأَنْسِ. ثُمَّ قَالَ: هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: (نَعَمْ) اِنْ تَبْتَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ اِءْنْتَ مَعَنَا). فَقَالَ: اِءْنَا تَائِبٌ. فَبَلَغَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ فَأَمَرَ بِهِ فُقْتِلَ. قَالَ الرَّاوى : ثُمَّ اِءْذَخِلْ ثَقُلَ الْحُسَيْنِ ع وَ نِسَاؤُهُ وَ مَنْ تَخَلَّفَ مِنْ اَءْهَلِهِ عَلَى يَزِيدٍ. وَ هُمْ مُقَرَّنُونَ فِى الْحِبَالِ. ترجمه : راوى گوید: آن پيرمرد پس از استماع اين كلام از فرزند خير الانام زبان از گفتار فروبست و از گفته هاى خود پشيمان گشت و از روى شگفت و تحجب ، آن حضرت را سوگند داد که آيا شما همان اهل بيت حضرت رسول هستيد؟! امام زين العابدين عليه السلام فرمود: به خدا سوگند که ما همان اهل بيت پيامبريم و در اين خصوص مجال هيچ شك و شبهه اى نيست و به حق جد ما رسول صلى الله عليه و آله سوگند که مايمم اهل بيت خاتم الانبياء پيرمرد چون از حقيقت حال مطلع گشت اشك از چشمانش جارى گرديد و عمامه را از سر برداشت و بر زمين انداخت و سر را به سوى آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا! من بيزارم از آن كسى كه دشمن آل محمد است چه از جن باشد و چه انس سپس عرض نمود: آيا توبه من قبول مى شد؟ امام عليه السلام فرمود: اگر تو به نمایی ، خدا توبه تو را مى پذيرد و تو در آخرت با ما خواهى بود آن پيرمرد عرض نمود: من از كردار خويش توبه كردم و نادم شدم چون اين خبر به يزيديبن معاويه - عليهما الهاويه - رسيد، حكم نمود آن پيرمرد را به قتل رساندند. سر نازنين امام حسين عليه السلام در مجلس يزيدي راوى گوید: بعد از آن ، سر نازنين امام حسين عليه السلام را با زنان و كودكان آن امام مبین ، به مجلس يزيدي بى دين بردند به هيئتي كه همه ايشان را به يك ريسمان بسته بودند و چون با آن حالت وارد مجلس متن عربی : فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (اِءْئِشِدْكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ. مَا ظَنَّاكَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ رَأْنَا عَلَى هَذِهِالْمَصْفَةِ). فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْحِبَالِ فَمَقَطَعَتْ. ثُمَّ وَصَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ ع بَيْنَ يَدَيْهِ. وَ اِءْجَلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لِئَلَّا يَنْظُرْنَ إِلَيْهِ. فَرَأَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع فَلَمْ يَأْكُلِ الرَّؤُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ اِءْبَدًا. وَ اِءْمَا زَيْنَبُ. فَأَنَّا لَمَّا رَأَتْهُ اِءْهَوَتْ اِلَى جَنِيهَا فَشَقَّتْهُ. ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتِ حَزِينٍ يَفْرَعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَا. يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ. يَا بِنَّ مَكَّةَ وَ مِنَى ، يَا بِنَّ فَاطِمَةَ الرَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ. يَا بِنَّ بِنْتِ الْمُصْطَفَى . قَالَ الرَّاوى : فَأَءْبَكَتْ وَاللَّهِ كُلُّ مَنْ كَانَ حَاضِرًا فِى الْمَجْلِسِ. وَ يَزِيدُ سَاكِتًا. ثُمَّ جَعَلَتْ اِمْرَأَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِى دَارِ يَزِيدٍ تَتَدَبُّ الْحُسَيْنِ ع وَ تُنَادِى : يَا حُسَيْنَا. يَا حَبِيبَا. يَا سَيِّدَا. يَا سَيِّدَ اَءْهَلِ بَيْتِنَا. يَا بِنَّ مُحَمَّدًا. يَا رَبِّيعَ الْاِرَامِلِ وَالْيَتَامَى ، يَا قَتِيلَ اِءْوَلَادِ اِءْدِعْيَاءِ. قَالَ الرَّاوى : فَأَءْبَكَتْ كُلُّ مَنْ سَمِعَهَا. ترجمه : يزيدي شدند در مقابلش ايستادند و حضرت سجادعليه السلام فرمود: اى يزيدي! تو را به خدا سوگند مى دهم به گمان تو اگر پيامبر. ما را به اين هيئت ديدار نمايد چه مى كند؟ يزيدي حكم كرد ريسمانها را برديدند و آل طه و ياسين را از قيد طناب رها ساختند سپس يزيدي. سر مبارك امام عليه السلام را در پيش رو گذاشت و زنان را در پشت سر خود جاى داد تا چشم ايشان به سر انور امام حسين عليه السلام نيفتد و ليكن جناب سيدالساجدين عليه السلام چشمش بر آن سر نازنين افتاد و بعد از آن صحنه دلخراش ، ديگر تا آخر عمرش گوشت كله حلال گوشتى تناول نفرمود. و اما زينب خاتون عليه السلام چون سر مبارك برادر خود را بديد از شدت ناراحتى دست در گريبان برد چاك زد سپس به آواز غمناك فرياد واحسيناه برآورد به قسمى كه ناله اش دلها راخراشيد. راوى گوید: به خدا سوگند که همه آن كسانى كه در مجلس يزيدي حضور داشتند از ناله جانسوز او به گريه و افغان افتادند و در آن حال خود آن پليد لب از گفتار فرو بست و ساكت بود. پس يكي از زنان بنى هاشم كه در خانه يزيدي بود بى اختيار براى امام حسين عليه السلام بگريست و به آواز بلند با ناله و فغان گفت : يا حبيباه ! يا سيد اهل

بیاتاه یابن محمداه ! راوی گفته که هر کس از آن اهل مجلس صدای آن زن را می شنید بی اختیار گریه می کرد. متن عربی : قال: ثُمَّ دَعَا يَزِيدَ بِقَضِيبِ خَيْرَانَ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائِيَا الْحُسَيْنِ ع . فَأَعْقَبَ عَلَيْهِ إِبْنُ بَرَزَةَ الْإِسْلَمِيَّ وَ قَالَ: وَيَحْكُ يَا يَزِيدُ، أَتَنَكَّتُ بِقَضِيبِكَ تُغَرُّ الْحُسَيْنِ ع ابْنِ فَاطِمَةَ؟ أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص يَرشُهُ ثَنَائِيَا وَ ثَنَائِيَا إِخِيهِ الْحَسَنِ ع وَ يَقُولُ: أَأَنْتُمْ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَتَلَا اللَّهَ قَاتِلَيْكُمَا وَ لَعْنَةُ وَ آعَدَ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا. قَالَ الرَّاوي : فَغَضِبَ يَزِيدُ وَ أَمَرَ بِأَخْرَاجِهِ، فَأَخْرَجَ سَخْبًا. قَالَ: وَ جَعَلَ يَزِيدُ يَتَمَثَّلُ بِأَبْيَاتِ ابْنِ الرَّبْعَرِيِّ وَ يَقُولُ: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهْدُوا جَزَعَ الْخَرْجِ مِنْ وَفَعِ الْإِسْلَامِ فَأَهْلُوا وَسْتَهْلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلُّ قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَا بِبَدْرِ فَأَعْتَدَلُ ترجمه : در این بین یزید لعین چوب خیزران طلبید مکرر با آن چوب به دندان مبارک فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله می زد. در این هنگام ابو برزه اسلمی خطاب به آن بدتر از ارمنی ، نمود و گفت : وای بر تو ای یزید! به چه جرات چنین جسارتی می نمایی و با چوب ، به گوهر دندان حسین فرزند فاطمه اطهر می زنی ؟ من گواهی می دهم که به چشم خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دندهای ثنایای حسن و حسن را می بوسید و می فرمود: (انتما سیدا...) (شما دو نفر سید و سرور جوانان اهل بهشت هستید. خدا بکش کشندگان شما را و لعنت کند آنها را و جایگاه ایشان جهنم باد که بد جایگاهی است . روای گوید: پس یزید از این سخنان به خشم آمد و حکم داد که (ابوبرزه) را از مجلسش بیرون افکنند. در این هنگام او را کشان کشان بیرون نمودند راوی گفت که یزید ملعون در مقام تمثیل به ابیات ابن زبیری را که در هنگام شکست مسلمانان در جنگ احد به عنوان فتح نامه برای کفار قریش و اصحاب ابو سفیان در مکه انشاء نموده بود. همی ترنم و زمزمه داشت : (لیت اشیاخی بیدر...!) یعنی ای کاش بزرگان قوم از قریش که در جنگ بدر کشته شدند (مانند عتبه ، شیبه ، ولید، ابوجهل و غیره) در اینجا حاضر بودند و مشاهده می کردند چگونه طائفه خزرج که یاور رسول الله بودند، از شمشیرهای قریش به جزع و افغان آمده اند. تا از دیدن این صحنه ، صداها به شادی بلند نمایند و صورتهایشان از شدت سرور و خرسندی ، درخشنده متن عربی : لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرَ جَاءَ وَ لَا وَحْيَ نَزَلَ لَسْتُ مِنْ خُنْدِفٍ اِنْ لَمْ اءْتَقِمُ مِنْ بَنِي اِخْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَّ قَالَ الرَّاوي : فَقَامَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ وَ قَالَتْ: اءَلْخَمْتُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ اَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اءَسَاؤُوا السُّوْاى اءَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ). اءَظَنَنْتُ يَا يَزِيدُ - حَيْثُ اءَخَذْتَ عَلَيْنَا اءَقْطَارَ الْاَرْضِ وَ اَفَاقَ السَّمَاءِ فَأَءَصَبْنَا نَسَاقَ كَمَا نَسَاقُ الْاِمَاءِ - اءَنَّ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا، وَ بَكَ عَلَيْهِ كَرَامَةً!! وَ اِنَّ ذَلِكَ لِعَظِيمٍ خَطْرِكَ عِنْدَهُ!! فَشَمَخْتَ بِاِنَّفِكَ وَ نَظَرْتَ فِى عَطْفِكَ، جَدْلَانِ مَسْرُورًا، حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً، وَ الْاُمُورَ تَرْجَمَةً : شود و بگویند م یزید دستت شل مباد که این چنین عمل نمودی و انتقام از بنی هاشم گرفتی . (این بیت از اشعار خود یزید است). ما بزرگان خزرج را در جنگ احد کشتیم و این معامله را با معامله بدر برابر داشتیم و جنگ بدر بر جنگ احد زیادتی ننمود. بنی هاشم به لعب ، هوای سلطنت داشتند و اسلام را بهانه کردند؛ نزول وحی را حقیقتی نبود (مراد آن کافر از بنی هاشم جسارتت است نسبت به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله) از نسل خندف نبودمی اگر از اولاد احمد مختار انتقام خون کشتگان بدر را نمی کشیدم . (39) سخنرانی زینب کبری علیه السلام درمجلس یزید راوی گوید: در آن هنگام زینب کبری علیه السلام بر پا خاست و این خطبه را که دقایق نکاتش موسس دقایق ایمان و لطایف بیانش مرزین کاخ ایقان است ، ادا فرمود: (الحمد لله ...): (سپاس بی قیاس ذات مقدس الهی را سزاست که ذرات ماسوی را به قبول اشته انوار وجود، پرورش داد و درود نامحدود بر احمد محمود رسول پروردگار و درود بر آل اطهار او باد. خداوند راست گفتار در کتاب معجز آثارش چنین تذکار فرمود: (ثم كان ...)(40) ؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال د مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند! ای یزید! آیا چنین گمان بردی که چون اقطار زمین و آفاق آسمان را بر ما سخت تنگ گرفتی و راه چاره را بر رویمان محکم بسته داشتی به نحوی که سر انجام آن به

اینجا رسید که مانند اسیران متن عربی : مَتَّسِقَةً، وَ حِينَ صَفَا لَكَ مَلْكُنَا وَ سَلْطَانُنَا، فَمَهْلًا مَهْلًا، اِنْسَيْتَ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَنْهُمْ نُمَلِّىْ لَهُمْ خَيْرًا لِّاَنْفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمَلِّىْ لَهُمْ لِيُزِدُوْا اِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ). اَمِنْ الْعَدْلِ يَابْنَ الطَّلَقِ تَخْدِيْرِكَ حَرَائِكَ وَ اَمَانِكَ وَ سَوْقِكَ بَنَاتِ رَسُوْلِ اللّٰهِ سَبَايَا؟! قَدْ هَتَكْتَ سَتُوْرَهِنَّ، وَ اَبْدَيْتَ وُجُوْهَهُنَّ، تَخَدُوْ بِهِنَّ الْاَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ اِلَى بَلَدٍ، وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ اَهْلُ الْمَنَازِلِ وَ الْمَنَاقِلِ، وَ يَتَصَفَّحُ وُجُوْهَهُنَّ الْقَرِيْبُ وَالْبَعِيْثُ، وَالذَّبِيْ وَالشَّرِيْفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَّلِيٌّ، وَ لَا مِنْ حَمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ. وَ كَيْفَ تُرْتَجَى مِرَاقِبُهُ مِنْ لَفْظِ قُوَّةِ اَكْبَادِ الْاَزْكِيَاءِ، وَ نَبَتْ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؟! وَ كَيْفَ لَا يَسْتَنْبِطَاءُ فِي بَعْضِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ اِلَيْنَا بِالشَّنْفِ وَالشَّنَانِ وَ الْاَحْنِ وَالِاضْغَانِ؟! ثُمَّ تَقُوْلُ غَيْرَ مُتَاءْتِمٍّ وَ لَا مَسْتَعْظِمٍ: ترجمه : كفار ما را ديار به ديار كشاندی ، در نزد خدا موجب خواری و مذلت ما و عزت و كرامت تو خواهى بود؟! بدین خیال باطل دماغ نخوت و تكبر را بالا كشیدی و به اظهار شادمانی پرداختی و مانند متكبران به دامانت نظر عجب و خود بینی افكندی كه اينك دست روزگار را به مراد خویش بسته و امور را منظم می پنداری ، مگر نه این است كه سلطنت حقه ما خانواده رسول است كه تو به ظلم و ستم آن را خالصه خود نمودی؟! اينك آرام باش و به خود آي و فرمان واجب الازعان حضرت سبخان را از خاطر نسيان منما كه فرموده (و لا يحسبن كافرين انهم آمنوا انهم لا يسمعون شيئا) (41) : آنها كه كافر شدند (و راه طغيان پيش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهيم ، به سودشان است ! ما به آنان مهلت می دهيم فقط برای اينكه بر گناهان خد بيفزايند و برای آنها، عذاب خوار كننده ای اسيری چو غلامان آزادشان نمود؛ اينك ادعای تو عدالت و دادگستری است كه زنان و كنيزكان خود را در پس پرده عزت محترم داری و از نامحرمان مستور نمايي (ولی) دختران پيغمبر را در حالی كه پوشش مناسب ندارند مانند اسيران در شهر بگردانی و در جلو ديديگان نامحرمان به تماشا بگذاری؟! و مردم دور و نزديك و پست و شريف با چشمان اهانت آميزی به خاندان رسول خدا بنگرند در حالی كه از مردان آنان کسی را باقی نگذاشتی تيارو و حمايت آنها باشند چگونه می توان اميد رعايت از گروهی داشت كه پاره های جگر پاكان متن عربی : لاهلوا وستهلوا فرحا ثم قالوا: يا يزيد لا تثل متحيا على ثنايا ابي عبد الله سيد شباب اهل الجنة تنكها بمحصرتك. و كيف لا تقول ذلك. و قد نكأت القرحة، واستأصلت الشامة باراقتك دماء ذرية محمد ص و نجوم الارض من آل عبدالمطلب؟! و تهتفت باءشياخك، زعمت انك تناديهم! فلتردن وشيكا موردهم. و لتودن انك شللت و بكمت و لم تكن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت. اءلهم خذ بحقنا، وانقم ممن ظلمنا، و اخلل غضبك بمن سفك دماننا و قتل حماتنا. فوالله ما فرئت الا جلدك، و لا حرزت الا لحمك. و لتردن على رسول الله ص بما تحملت من سفك دماء ذريته، وانتهكت من حرمة في عثرته و لحمته، و حيث يجمع الله شملهم ويلم شعثهم ترجمه : از دهان آنها فرورويخته و گوشت تن هایشان از خون شهيدان روييده ! و چگونه در بغض و عدوات ما اهل بيت رسول صلی الله عليه و آله کوتاهی تواند نمود آن کس كه همیشه به چشم دشمنی و به دیده حسد و كينه به سوی ما نگرسته و اينك تو با چوپ خود دندانهای ثنایای ابي عبدالله سيد شباب اهل جنت را آزرده می داری و نه این گناه را به چیزی شمري و نه این امر شنيع را عظيم می پنداری ! ای يزيد! اينك تو به پدران خود مباهات داری و همی گویی كه (اگر بودند از روی شادی بگفتندی كه ای يزيد، دستت شل مباد كه چنین انتقام از بنی هاشم كشیدی!) (اينك هم با تكبر و غرور چوب بر دندانهای مبارك سيد و سرور جوانان اهل بهشت می زنی چگونه چنین سخن نرانی در حالی كه خون ذرية رسول مختار بريختی و زخم دلها را تازه كردی و بيخ دودمان را بر كندی و زمين را از خون آل عبدالمطلب كه ستارگان روی زمين بودند، زندگين ساختی و به پدران كافر خود همی صدا بر می آوری ، به گمانت كه ایشان را بر این طلب داری كه شتابان به آرامگاه ایشان (در جهنم) خواهی شتافت و در آنجا آرزو می كنی كه كاش دست شل و زبانت لال بودی تا ناگفتنی را نكفته و ناكردنی را به جای نياوردی بودی خداوند! حق ما را از ستمكاران ما برگير و غضب را برايشان فرود آورد؛ زیرا خون ما را ريختند و ياران ما را بكشتند. ای يزيد! به خدا سوگند كه با این جنایت عظيم

، پوست خود را دریدی و گوشت بدن خویش را پاره نمودی ! و در فردای قیامت به متن عربی : **وَيَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ** : (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَعْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ). **وَحَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا. وَبِمَحْمَدٍ صَ حَصِيمًا وَبِجِبْرِئِيلَ ظَهِيرًا. وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ. بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ اِيَّكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ اَضْعَفُ جُنْدًا. وَ لَئِنْ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مَخَاطِبَتَكَ، اءْتَى لَاسْتَصْفِرُ قَدْرَكَ، وَ اءَسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ، وَ اءَسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ، لَكِنَّ الْعَيْونَ عُبْرَى ، وَ الصُّدُورَ حَرَى . اءَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الْمَلَقَاءِ. فَهَذِهِ الْاَيْدِي تَنْطَفُ مِنْ دِمَائِنَا، وَ الْاَمْوَاهُ تَتَخَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا. وَ تِلْكَ الْجُنُثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاكِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ** ترجمه : نزد رسول صلی الله علیه و آله بیایید در حالی که بارگناه کشتن ذریه پسامبر را بر دوش کشیده و حرمت عترت او را شکسته و بر آنان که پاره تن رسول بودند ستم نموده و بر آنان در آن مقام که خدا عزوجل پراکنده ، ال رسول را جمع سازد و کار ایشان را به صلاح آورد و حق ایشان را از ستمکاران بگیرد که خداوند متعال فرمود: (ولا تحسبن ... (42)؛) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. ای یزید! برای تو همین مقدار بدبختی کافی است که حاکمی چو خدا و دشمنی چو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله داری همانطور که ما را پشتیبانی مانند جبرئیل ، کافی است . به زودی معاویه و یاران بی ایمانت که تو را به خیال استحکام اساس سلطنت انداختند و بر گردن مسلمانان سوار نمودند، خواهند فهمید که ستمکاران را آتش دوزخ بد عوض و پاداشتی است و همچنین خواهند دانست که شما ستمکاران یا ما ستم دیدگان ، کدامیک جایگاهش بدتر و یاورانش ضعیف تر و کمتر خواهد بود. اگر چه مصیبت های وارده از چرخ دوزخ کار مرا به جایی رسانید که با چو تو ناکسی سخن گویم ولی با این همه من بای تو قدری نگذارم متن عربی : **وَ تَغْفِرُهَا اءَمَّهَاتِ الْفِرَاعِلِ. وَ لَئِنْ اَتَّخَذْتَنَا مَعْنَمَا لِيَتَّخِذْنَا وَشِيكًا مَغْرَمًا. حِينَ لَا تَجِدُ اِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، وَ مَا رُبَّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ. فَالَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى ، وَ عَلَيْهِ الْمَعْوَلُ. فَكَيْدُ كَيْدِكَ، وَ اَسْعَ سَعْيِكَ، وَ نَاصِبُ جَهْدِكَ، فَوَ اللَّهُ لَا تَمْكُونُ ذِكْرَنَا، وَ لَا تُدْرِكُ اءَمَدَنَا، وَ لَا تَرَحُّصُ عُنُقَ عَارِهَا. وَ هَلْ رَأَيْتَكَ اِلَّا فَنَدًا، وَ اءِيَامُكَ اِلَّا عَدَدًا، وَ جَمْعُكَ اِلَّا بَدَدًا. يَوْمَ يُنَادِي الْعُنَادُ: اءَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيَّ الظَّالِمِينَ. فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لَؤْلُنَا بِالسَّعَادَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ، وَ لَاحِرْنَا بِالشَّهَادَةِ وَ الرَّحْمَةِ. وَ نَسَاءَلُ اللَّهَ اءَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ النَّوَابِ، وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمُرِيدَ، وَ يُخَسِّنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ، اِنَّهُ رَحِيمٌ وَ دُودٌ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ .** **مَقَالَ يَزِيدُ - لَعْنَةُ اللَّهِ: ترجمه : و نکوهش و توبیخ تو را فراوان نمایم ؛ چه کنم که دیده گریان و سینه از داغ مصیبت بریان است ؛ چه بسیار جای شگفت است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب که از زمره طلقاء و آزاد شدگانند، شهید شوند اینک خون ما از دستانتان آویزان اینک اجساد طاهره و پاک شهیدان و نو گلهای سیدلولاک در بیابان افتاده که زوار ایشان گرگان بیابان و درندگان صحراست پس اگر امروز اسارت ما را غنیمت شمردی ، به زوید خواهی یافت که بجز غرامت و خسران چیزی نبردی و ان در روز باز پسین است که نبینی بجز جزای عملی را که خد پیش فرستاده ای و پروردگار بر بندگان خود ستمکار نیست و شکایتمن به سوی خدای تعالی و تکیه و اعتماد من بر اوست . ای یزید! تو مکر و حیه خویش را به پایان و کوشش خود را به انجام رسان و جهدترابه کاربر اما به خدا سوگند که نام ما را از از صفحه روزگار نتوانی برداشتو بر خاموشی نور وحی قدرت نیابی و به گرد همت عالی ما نخواهی رسید و پلیدی این ننگ را از خود نخواهی فروشست حال رای وانديشه ات نیست الا سستی و خرافت و روزگار زندگانیت مگر اندک و جمع اثاث سلطنت نیست مگر پراکندگی ، آن روز که منادی ندا کند که لعنت خدا مر ستمکاران راست و حمد مر خدا متعال را که اول کار ما را به سعادت و مغفرت و آخر آن را به شهادت و رحمت ختم نمود و از حضرت اله چنین متن عربی : **يَا صَيْحَهُ تَحْمَدُ مِنْ صَوَائِحِ مَا اءَهُونَ الْمَوْتِ عَلَيَّ النَّوَائِحِ قَالَ الرَّاوى : ثُمَّ اسْتَشَارَ اءَهْلَ النَّسَامِ فِيمَا يَصْنَعُ بِهِمْ. فَقالُوا: لَا تَتَّخِذْ مِنْ كَلْبِ سَوْءِ جَرُوا. فَقالَ لَهُ التُّعْمَانُ بُنْ بَشِيرٍ: اءَنْظُرْ مَا كَانَ الرَّسُولُ يَصْنَعُ****

بِهِمْ فَاصْنَعُهُ بِهِمْ. وَ نَظَرَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ إِلَى فَاطِمَةَ ابْنَةِ الْخُسَيْنِ ع . فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ. فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِعَمَّتِهَا: يَا عَمَّتَاهُ ائْتِمْتِ وَأَسْتَحْدِمُ؟ فَقَالَتْ زَيْنَبُ: لَا، وَ لَا كَرَامَةَ لِهَذَا الْفَاسِقِ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: ترجمه : مسئلت دارم که شهیدان دشت بلا را ثواب کامل و مزید را اجر عطا فرماید و بر باز ماندگان ایشان نیکو خلیفه باشد؛ زیرا حضرتش رحیم و ذات اقدسش و دود و کریم است و (حسبنا الله ... (43) (44) . خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا علیه السلام به انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک اوباش این شعر را بخواند: خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا ع به انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک اوباش این شعر را بخواند: (یا صیحه ...)؛ بسا ناله زنان داغدار که به نزد کسان ، شایسته است و چه سهل و آسان است مردن بر زنانی که از درد مصیبت می نالند. راوی گوید: سپس یزید عنید با اهل شام مشورت در میان آورد که نسبت به اسیران چسان سلوک دارد و با ایشان چگونه رفتار نماید؟ آن سگهای ناسپاس سخن به زشتی گفتند و در مشورت خیانت کردند و اشاره به قتل اهل بیت نمودند به سخنی که ذکر آن نشاید. ولی نعمان بن بشیر به صدق سخن راند گفت : ای یزید! اندیشه کن که اگر احمد مختار در این روزگار می بود چه قسم با ایشان رفتار می نمود. اکنون تو همان رفتار را نما. داستان مرد شامی در مجلس یزید مردی از شامیان نظرش به فاطمه بنت حسین ع افتاد، در این هنگام به یزید گفت : ای امیر مومنان ! این کنیزک را به من ببخش . فاطمه مکرمه رو به زینب کبری - آن پناه اسیران - آورد که ای عمه ! یتیمی مرا بس نبود که به خدمتگذاری در من طمع دارند! زینب کبری به او تسلی داده فرمود: خاطر آسوده دار که چنین امری برای این متن عربی : هَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةِ الْخُسَيْنِ، وَ تِلْكَ عَمَّتَاهُ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: اَلْخُسَيْنُ بِنُ فَاطِمَةَ ع وَ عَلِيُّ بِنُ اَبِي طَالِبٍ؟! قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: لَعْنَتُكَ اَللّٰهُ يَا يَزِيْدُ، اِنَّكَ قَتَلْتَ عَثْرَةَ نَبِيِّكَ وَ تَسْبِيْ دَرْجَتِكَ، وَ اَللّٰهُ مَا تَوَهَّمْتَ اِلَّا اِنَّهُمْ سَبُّ الرُّومِ. فَقَالَ يَزِيْدُ: وَاللّٰهُ لَاحِقَتِكَ بِهِمْ، ثُمَّ اَمَرَ بِهٖ فَضْرِبَ غُنْفَةً. قَالَ الرَّاْوِي: وَ دَعَا يَزِيْدُ بِالْخَاطِبِ، وَ اَمْرَةً اَنْ يَصْعَدَ الْمُتَبَّرَ فَيَذِمَّ الْخُسَيْنَ وَ اَبَاهُ ص فَصَعَدَ، وَ بِالْغِ فِي ذِمِّ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ وَالْخُسَيْنِ الشَّهِيْدِ، وَالْمَدْحَ لِمَعَاوِيَةَ وَ يَزِيْدَ. فَصَاحَ بِهٖ عَلِيُّ بْنُ الْخُسَيْنِ ع : (وَ تِلْكَ اَيْهَا الْخَاطِبُ، اَشْتَرَيْتَ مَرْضَاهُ الْمَخْلُوْقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ). ترجمه : فاسق میسر نیست . مرد شامی گفت : مگر این کنیزک کیست ؟ یزید گفت : فاطمه دختر حسین است و آن یکی نیز زینب دختر علی بن ابی طالب می باشد. مرد شامی گفت : آن حسین که پسر فاطمه و فرزند علی بن ابی طالب است؟! یزید گفت : آری ، چنین است ! مرد شامی گفت : ای یزید! لعنت حق بر تو باد؛ عترت پیغمبر را به قتل می رسانی و آنان را اسیر می نمائی؟! به خدا سوگند که هیچ خیالی درباره اینان نکردم جز آنکه آنان را اسیران روم پنداشتم ! یزید گفت : تو را نیز به اینان ملحق سازم . آنگاه حکم نمود آن مرد شامی را گردن زدند. راوی گوید: یزید حکم نمود که خطبه خوان بر منبر رود تا حسین پدر بزرگوارش را به زشتی نام برد. سخنران به حکم آن ملعون ، بر منبر رفت و آنچه که یزید و معاویه لایقش بودند نسبت به شاه اولیاء و فرزندش سید الشهداء، در غایت مبالغه ذکر نمود و یزید و پدرش معاویه پلید را مدح کرده و به نیکی نام برد. سپس امام سجاد ع با صدای بلند فریاد زد که : (ویلک...؟! یعنی ای خطیب ! وای بر تو. رضای حق را در دادی و خشنودی مخلوق خریدی ! منزلگاه تو در قیامت پر از آتش است . متن عربی : وَ لَقَدْ اَخْسَنَ ابْنُ سِنَانَ الْخَفَاجِي فِي وَصْفِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ ص حَيْثُ يَقُوْلُ: اَعْلَى الْمَنَابِرِ تَعْلَنُوْنَ بِسَبِّهِ وَ بِسَبِيْفِهِ نُسِبَتْ لَكُمْ اَعْوَادُهَا قَالَ الرَّاْوِي : وَ وَعَدَ يَزِيْدُ - لَعْنَةُ اللّٰهِ - عَلِيًّا بْنِ الْخُسَيْنِ ع فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ اِنَّهُ يَفْضِيْ لَهُ ثَلَاثَ حَاجَاتٍ. ثُمَّ اَمَرَ بِهِمْ اِلَى مَنْرِلٍ لَا يَكِيْهُمُ مِنْ حَرٍّ وَ لَا بَرْدٍ، فَاَقَامُوْا فِيْهِ حَتّٰى تَقَشَّرَتْ وُجُوْهُهُمْ، وَ كَانُوْا مَدَّةَ مَقَامِهِمْ فِي الْبَلَدِ الْمَشَارِ اِلَيْهِ يَتُوْخَوْنَ عَلٰى الْخُسَيْنِ ع . قَالَتْ سَكِيْنَةُ: فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ مِنْ مَقَامِنَا رَاَيْتُ فِي الْمَنَامِ رَاَيْتُ فِي الْمَنَامِ، وَ ذَكَرْتُ مَنَامًا طَوِيْلًا تَقُوْلُ فِي اٰخِرِهِ: وَ رَاَيْتُ امْرَاَةً رَاكِبَةً فِي هُوْدُجٍ وَيَدُهَا مَوْضُوْعَةٌ عَلٰى رَاْسِهَا، فَسَاَلْتُ عَنْهَا، فَقِيْلَ لِي : فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ص اُمَّ اَبِيْكَ. ترجمه

حسن بن سنان خفاجی چه نیکو در مدح امیر مؤمنان سروده است : (اعلی المنابر...): (خطاب به بنی امیه و اتباع ایشان کرده می گوید): شما آشکار بر بالای منبر ما به امام علی ع ناسزا می گوئید و حال آنکه با شمشیر او منبرها برای شما مهیا گردیده . راوی گوید: یزید به امام زین العابدین ع در همان روز وعده بر آوردن سه حاجت نمود و حکم کرد که آل رسول ع را در منزلی جای دادند که نه از سر ما و نه از گرما. آنان را حفظ نمی نمود و ایشان در آن منزل مقیم بودند چندان که چهره های ایشان پوست انداخت و در همه آن مدت زمانی که در شهر شام اقامت داشتند، کار ایشان گریه و نوحه بر شهید کریلا بود. خواب دیدن سکینه سلام الله علیها در شهر شام سکینه خاتون فرموده که چون روز چهارم از اقامت ما در شهر شام بگذشت ، خوابی دیدم و آن خواب طولانی را ذکر نمود. و در آخر آن فرمود: زنی را دیدم در هودجی نشسته و دست خود را بر سر گذاشته ، پرسیدم که این زن کیست ؟ گفتند: فاطمه زهراء بنت محمد مصطفی ص جده تو است . گفتم : به خدا سوگند که به خدمتش شرفیاب می شوم و از ستمی که بر ما وارد آمده او را خیر می دهم . متن عربی : فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأَنْطَلِقَنَّ إِلَيْهَا وَ لَأُخْبِرْتَهَا مَا صَنَعَ بِنَا. فَسَمِعْتِ مُبَادِرَةً نَحْوَهَا، حَتَّى لَحِقْتُ بِهَا وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَيْبُكِي وَ أَعْقُولُ: يَا أُمَّتَاهُ جَحَدُوا وَ اللَّهُ حَقُّنَا، يَا أُمَّتَاهُ بَدَدُوا وَ اللَّهُ سَمَلْنَا، يَا أُمَّتَاهُ اسْتَبَاخُوا وَ اللَّهُ حَرِيمْنَا، يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَ اللَّهُ الْخُسَيْنَ أَبَانَا، فَقَالَتْ لِي : كَفَى صَوْتَكَ يَا سَكِينَةُ، فَقَدْ قَطَعْتَ نِيَابَ قَلْبِي ، وَ أَفْرَحْتَ كَبْدِي ، هَذَا قَمِيصُ أَيْبِكَ الْخُسَيْنِ ع لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ. وَ زَوَى ابْنُ لَهِيْعَةَ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: لَقِينِي رَأْسُ الْجَالُوتِ فَقَالَ: وَاللَّهِ، إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ دَاوُدَ سَبْعِينَ أَرْبَابًا، وَ أَنَّ الْيَهُودَ تَلْقَانِي فَتُعْظَمُنِي ، وَ أَنتُمْ لَيْسَ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أَرْبَابٌ وَاحِدٌ قَتَلْتُمْ وَ لَدَهُ!! وَ زَوَى عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع أَيْتَهُ قَالَ: (لَمَّا أَتَيْتِ بَرَاءَةَ الْخُسَيْنِ ع الی یزید کان یَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشَّرْبِ، وَ یَأْتِي بَرَاءَةَ الْخُسَيْنِ ع وَ يَضَعُ بَيْنَ تَرْجَمَةٍ أَنْگَاهُ بِه سَوَى او شتافتم و در حضورش ایستادم و گریه کردم و گفتم : مادر جان ! به خدا سوگند که مردم حق ما را انکار کردند؛ مادر جان ! به خدا سوگند که جمعیت ما را پیریشان نمودند؛ مادر جان به خدا سوگند که حریم ما را به غارت بردند؛ ای مادر عزیزم ! به خدا قسم که پدر ما حسین را کشتند؛ در این هنگام به من فرمود: (کفی ... (سکینه جانم ! دیگر این ماجرا را بازگو مکن و بس نما که رگ قلبم را پاره کردی ، اینک پیراهن پدرت همراه من است که آن را با خود نگاه می دارم تا با همین پیراهن خدا را ملاقات کنم . (ابن لهیعه) از ابو الاسود محمد بن عبدالرحمان ، روایت کرده که گفت : رَأْسُ الْجَالُوتِ يَهُودِي مَرَا مَلَاقَاتٍ نَمُود وَ كَفْتُ : بِه خدا سوگند که میان من و داود پیغمبر، هفتاد پدر واسطه است و جماعت یهود چون مرا ملاقات می نمایند، تعظیم مرا رعایت می کنند و شما مسلمانان با اینکه در میان فرزند پیغمبرتان و آن رسول ص بیش از يك نفر واسطه نیست او را به شهادت می رسانید!! سخنان شگفت انگیز سفیر روم از امام زین العابدین روایت است که فرمود: چون سر مطهر امام حسین ع را به نزد یزید آوردند، آن ملعون همواره مجلس شراب فراهم می آورد و آن سر انور را در حضور خود می نهاد و به شرابخواری و شادمانی می پرداخت . روزی سفیر قیصر روم که از جمله اشراف و بزرگان آن مرز و بوم بود در آن مجلس حاضر شد و به یزید، متن عربی : يَدِيهِ وَ يَشْرِبُ عَلَيْهِ، فَحَضَرَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَجْلِسِهِ رَسُولُ مَلِكِ الرُّومِ وَ عَظَمَائِهِمْ، فَقَالَ: يَا مَلِكَ الْعَرَبِ، هَذَا رَأْسُ مَنْ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدٌ: مَا لَكَ وَ لِهَذَا الرَّأْسِ؟ فَقَالَ: أَنِّي إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مَلِكِنَا يَسْأَلُنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ رَأَيْتُهُ، فَأَعْجَبْتُ أَنْ أُخْبِرَهُ بِقِمَّتِهِ هَذَا الرَّأْسِ وَ صَاحِبِهِ، حَتَّى يَشَارِكَكَ فِي الْفَرْحِ وَ السُّرُورِ. فَقَالَ لَهُ يَزِيدٌ هَذَا رَأْسُ الْخُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ الرُّومِيُّ: وَ مَنْ أُمَّهُ؟ فَقَالَ: فَاطِمَةُ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ: أَفَإِنَّ لَكَ وَ لَدِينِكَ، لِي دِينَ عَظِيمٌ مِنْ دِينِكَ، إِنَّ أَبِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ، وَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ أَبَاءٌ كَثِيرَةٌ، وَ النَّصْرَانِيُّ يُعْظَمُونَنِي وَ يَأْخُذُونَ مِنِّي تَرَابِ أَهْقَامِي تَبْرُكًا بِي بِأَنْتِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ ع وَ أَنتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أُمَّ وَاحِدَةٌ، فَأَيْ دِينَ دِينِكُمْ؟! ثُمَّ قَالَ لِيَزِيدَ: هَلْ سَمِعْتَ حَدِيثَ كَنِيْسَةِ الْحَافِرِ؟ تَرْجَمَهُ : كَفْتُ : ای پادشاه عرب ! این سر کیست ؟ یزید گفت : تو را با او چه کار است ؟ سفیر گفت : سؤ ال من به این خاطر است که وقتی به نزد

پادشاه خود بر می‌گردد از همه اموری که دیده ام از من پرسش خواهد کرد، چون ذکر حال این سر را در خدمتش برم در فرح و سرور با تو شریک خواهد بود. یزید لعین گفت: این سر از آن حسین بن علی بن ابی طالب است. رومی گفت: مادرش کیست؟ یزید گفت: فاطمه دختر رسول خدا ص است. نصرانی گفت: اف بر تو و دین تو باد! دین من از دین تو بهتر است: زیرا پدر من از نبیره های حضرت داود ع بوده و میان من و داود ع پدران بسیاری است و جماعت نصاری مرا بسیار تعظیم می کنند و خاک قدم مرا به تبرک همی گیرند و مشا مسلمانان پسر دختر پیغمبر خویش را مقتلو می سازند و حال آنکه میان او و پیغمبر شما بجز يك مادر فاصله نیست؛ پس این چه دینی است که شما دارید؟! بعد از آن. مرد نصرانی گفت: آیا حکایت کنیسه حافر را شنیده ای؟ متن عربی: فَقَالَ لَهُ: قُلْ حَتَّىٰ اَسْمَعُ. فَقَالَ: اِنَّ بَيْنَ عَمَّانَ وَالصَّيْنِ بَحْرٌ مَّسِيرَةٌ سَنَةٌ. لَيْسَ فِيهَا عِمْرَانُ اِلَّا بَلَدَةٌ وَّاحِدَةٌ فِي وَسْطِ الْمَاءِ طَوْلُهَا ثَمَانُونَ فَرْسَخًا فِي ثَمَانِينَ فَرْسَخًا. مَا عَلَىٰ وَجْهِ الْاَرْضِ بَلَدَةٌ اَكْبَرُ مِنْهَا. وَ مِنْهَا يَحْمَلُ الْكَاْفُوْرُ وَالْيَاقُوْت. اَسْحَاژَهُمُ الْعُوْدُ وَالْعَنْبُرُ. وَ هِيَ فِي اَيْدِي النَّصْرِي. لَا مَلِكٌ لَّا حِدٌ مِنَ الْمُلُوكِ فِيهَا سِوَاهُمْ. وَ فِي تِلْكَ الْبَلَدَةِ كِنَائِسٌ كَثِيْرَةٌ. اَعْظَمُهَا كِنِيْسَةٌ تَسْمَىٰ كِنِيْسَةُ الْحَاْفِرِ. فِي مَحْرَابِهَا حَقَّةٌ ذَهَبٍ مَّعْلَقَةٌ. فِيهَا حَاْفِرٌ يَقُوْلُوْنَ: اِنَّهُ حَاْفِرٌ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيْسَىٰ ع. وَ قَدْ زَيْنُوْا حَوْلَ الْحَقَّةِ بِالذَّهَبِ وَالدِّيْبَاجِ. يَقْضِنْدَهَا فِي كُلِّ عَامٍ عَالِمٌ مِنَ النَّصْرِي. وَ يَطُوْفُوْنَ حَوْلَهَا وَ يَقْبَلُوْنَهَا وَ يَرْفَعُوْنَ حِوَانِجَهُمْ اِلَى اللّٰهِ تَعَالَىٰ عِنْدَهَا. هَذَا شَاءَتْهُمْ وَ دَاؤُهُمْ بِحَاْفِرٍ حِمَارٍ يَرْعَمُوْنَ اِنَّهُ حَاْفِرٌ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيْسَىٰ ع نَبِيَّهُمْ. وَ اِنَّكُمْ تَقْتُلُوْنَ اِبْنَ بِنْتٍ نَبِيِّكُمْ. فَلَا بَارَكَ اللّٰهُ فِيكُمْ وَ لَا فِي دِيْنِكُمْ. فَقَالَ يَزِيْدُ: اَقْتُلُوْا هَذَا النَّصْرَانِي لِيَلَّا يَفْضَحَنِي تَرْجَمَهُ: يَزِيْدُ كَقَوْلِهِ: بَكَوْا تَا بَشْنُوْم. نصرانی گفت: بین عمان و چین، دریایی است که عبور از آن يك سال مسافت است و در وسط آن بجز شهری که طول و عرض آن هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است، هیچ آبادانی نیست و بزرگتر از آن شهر در روی زمین، شهری نیست و از آن شهر کافور و یاقوت به شهرهای دیگری حمل می نمایند و تمام درختان آن عود و عنبر است و آن شهر کاملاً در دست نصاری است و هیچ يك از پادشاهان روی زمین در آن تصرف و دخالتی ندارند. در آن شهر کلیسا بسیار است و بزرگترین کلیسای آن، کنیسه حافر است که در محراب آن حقه ای از طلا نصب گردیده و در آن معلق و آویزان است و جماعت نصاری را اعتقاد چنان است که در آن حقه، سم خری است که عیسی ع بر آن می گشت و اطراف حقه را با طلا و نقره پارچه حریر زینت داده اند و در هر سالی، جماعتی از طائفه نصاری همی آیند و بر دور آن طواف می کنند و آن را میبوسند و حاجتهای خود را از خدای می طلبند. این روش و عادت آنهاست در حق سم الاغی که به عقیده ایشان همان الاغ حضرت عیسی ع، بوده اما شما فرزند پیغمبرتان را می کشید و این چنین بی حرمتی می کنید! خداوند خیر و برکت را از میان شما بردارد و دینتان را بر شما مبارک نگرداند! یزید چون این سخن بشنید گفت: رشته عمر این نصرانی را باید برید و او را زنده نگذاشت تا مبادا در مملکت خود مرا رسوا گرداند. متن عربی: فِي بِلَادِهِ. فَلَمَّا اَحْسَسَ النَّصْرَانِي بِذَلِكَ، قَالَ لَهُ: اَتَرِيْدُ اَنْ تَقْتُلْنِي؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: اَعْلَمُ اَنَّي رَاَيْتُ الْبَارِحَةَ نَبِيِّكُمْ فِي الْمَنَامِ يَقُوْلُ: يَا نَصْرَانِي اِنَّتَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ. فَتَعَجَّبْتْ مِنْ كَلَامِهِ. وَ اِنَّا اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ. ثُمَّ وَثَبَ اِلَى رَءَسِ الْحُسَيْنِ ع، وَ ضَمَّهُ اِلَى صَدْرِهِ وَ جَعَلَ يَقْبَلُهُ وَ يَبْكِي حَتَّى قَتِلَ. قَالَ: وَ خَرَجَ رِيْنُ الْعَابِدِيْنَ ع يَوْمًا يَمْشِي فِي اَسْوَاقِ دِمَشْقَ. فَاسْتَقْبَلَهُ الْمُنْهَالُ بِنُ عَمْرُو. فَقَالَ: كَيْفَ اَمْسَيْتَ يَا بَنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ؟ قَالَ: (اَمْسَيْتَا كَمَثَلِ بَنِي اسْرَائِيْلَ فِي آلِ مُرْعُوْنَ. يَدْبَحُوْنَ اِبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُوْنَ نِسَاءَهُمْ. يَا مِنْهَالُ اَمْسَتِ الْعَرَبُ تَفْتَحِرُ عَلَي الْعَجَمِ بِاَنَّ مُحَمَّدًا عَرَبِيٌّ، وَ اَمْسَتِ قَرِيْبُشُ تَفْتَحِرُ عَلَي سَائِرِ تَرْجَمَهُ: نصرانی گفت: ای یزید! اینک می خواهی مرا به قتل برسانی؟ یزید: گفت: آری. نصرانی گفت: پس گوش کن تا خواب خود را در این باب بر تو بازگو نمایم. شب گذشته حضرت رسول ص را در خواب دیدم، به من فرمود: ای نصرانی! تو از اهل بهشت هستی. من از فرمایش حضرت محمد ص در تعجب شدم و اینک شهادت می دهم که (اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله). سپس این تازه مسلمان برخاست و سر مطهر

امام شهید را بر داشت و به سینه چسبانید و پیوسته آن را می بوسید و گریه می کرد تا اینکه به شهادت نائل آمد. فرمایش امام سجاد ع به منهل بن عمرو راوی گوید: روزی امام زین العابدین ع در بازار شام راه می رفت ، منهل بن عمرو به خدمتش رسید و عرضه داشت : ای پسر رسول خدا! چگونه روز را به شب می آوری ؟ امام سجاد ع فرمود: اینک حال ما چون حال بنی اسرائیل است که در دست فرعونیان گرفتار بودند، مردانشان را می کشتند و زنانشان را برای خدمت نگاه می داشتند. ای منهل ! عرب همیشه بر عجم فخر می کرد برای اینکه رسول خدا ص از میان عرب مبعوث گردیده بود و قریش نیز بر جمیع عرب فخر می نمود به جهت اینکه محمد ص قریشی بود و اکنون ما که اهل متن عربی : **الْعَرَبِ بِأَنَّ مَحَمَدًا مِنْهَا. وَ أَمْسَيْنَا مَعْشَرَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ نَحْنُ مَعْصُوبُونَ مَقْتُولُونَ مُشْرَدُونَ. فَأَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِمَّا أَمْسَيْنَا فِيهِ يَا مِنْهَالُ.** (و لِلَّهِ دَرٌّ مَهْيَارٍ حَيْثُ يَقُولُ: يُعْظَمُونَ لَهُ أَعْوَادَ مِئْبَرِهِ وَ تَحْتَ أَعْدَائِهِمْ أَوْلَادَهُ وَضِعُوا بِأَيِّ حُكْمٍ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَ فَحْرُكُمْ أَعْتَكُمُ صَحْبٌ لَهُ تَبَعٌ وَ دَعَا يَزِيدُ يَوْمًا بَعْلَى بْنِ الْخُسَيْنِ ع وَ عَمْرٍو بْنِ الْحَسَنِ. وَ كَانَ عَمْرٌو صَغِيرًا يُقَالُ: أَنْ عَمْرَةَ أَخَذَى عَشْرَةَ سَنَةً. فَقَالَ لَهُ: ائْتَصَارِعْ هَذَا. يَغْنَى ابْنَةُ خَالِدًا! فَقَالَ لَهُ عَمْرٌو: لَا. وَ لَكِنْ أَعْطَنِي سَكِينًا وَ أَعْطَاهِ سَكِينًا. ثُمَّ أَعَاتِلَهُ. فَقَالَ يَزِيدُ لَعْنَةَ اللَّهِ: شِئْنِيئَهُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَعْرَازِمِ هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةَ إِلَّا الْحَيَّةَ وَ قَالَ لِعَلَى بْنِ الْخُسَيْنِ ع : اذْكُرْ حَاجَاتِكَ الثَّلَاثَ الَّتِي وَعَدْتِكَ بِقَضَائِهَا؟ فَقَالَ لَهُ: تَرْجَمَهُ : بيت آن پیامبریم ، ببین چگونه حق ما را غضب کرده و مردان ما را شهید کرده و باقی ماندگان را پراکنده ساختند و آواره نمودند، از این حالی که ما راست باید گفت : (انا لله و انا اليه راجعون .) ابن طاوس گوید: خدای پاداش خیر دهاد مهیار دیلمی را که چه نیکو در این مناسبت سروده است : (يعظمون له ...)(45) یزید پلید در بعضی از این ایام که اسیران در شام بودند، امام سجاد و عمرو بن حسن را به نزد خود طلبید و در آن موقع عمرو طفل صغیر بود، گویند یازده سال بیشتر نداشت ، یزید به او گفت : با پسر من کشتی می گیری ؟ عمرو یازده ساله گفت : نه ، ولكن حاضر من خنجرى به او بدهی و خنجرى به من ، تا با هم بجنگیم ! یزید ضرب المثل معروف عرب را گفت که این عادت طبیعتی است که از پدرشان باقی مانده و از مار جز مار متولد نشود.(46) سه درخواست امام سجاد علیه السلام از یزید راوی گوید: سپس یزید به امام سجاد علیه السلام گفت : آن سه حاجت را که وعده کرده ام بر آورده سازم بگو. متن عربی : (اولی : اِنَّ تَرِيْنِي وَجْهَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ اَبِي ، اَلْخُسَيْنِ فَاَتَزَوَّدُ مِنْهُ وَ اَنْظُرُ اِلَيْهِ وَ اَوَدَعُهُ. وَالثَّانِيَةُ: اِنَّ تَرَدَّ عَلَيْنَا مَا اَخَذَ مِنَّا. وَالثَّالِثَةُ: اِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَيَّ قَتْلِي اِنَّ تَوَجَّهَ مَعِ هَوْلَاءِ النَّسْوَةِ مَنْ يَرُدُّهُنَّ اِلَى حَرَمِ جَدِّهِنَّ). فَقَالَ: اِمَّا وَجْهَ اَبِيكَ فَلَنْ تَرَاهُ اَبَدًا. وَ اِمَّا قَتْلَكَ فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ. وَ اِمَّا النِّسَاءَ فَلَا يَرُدُّهُنَّ اِلَى الْمَدِيْنَةِ غَيْرُكَ. وَ اِمَّا مَا اَخَذَ مِنْكُمُ فَاَتَى اِعْوُضْكُمْ عَنْهُ اِعْضَاعًا قِيَمَتِهِ. فَقَالَ ع : (اِمَّا مَا لَكَ فَلَا تُرِيْدُهُ. وَ هُوَ مُؤَمَّرٌ عَلَيْنِكَ. وَ اِنَّمَا طَلَبْتُ مَا اَخَذَ مِنَّا. لِأَنَّ فِيهِ مِعْرَازٌ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَقْنَعَتُهَا وَ قَلَادَتُهَا وَ قَمِيصُهَا). فَأَمَرَ بِرَدِّ ذَلِكَ وَ زَادَ عَلَيْهِ مِائَتِي دِينَارٍ فَأَخَذَهَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع وَ فَرَّقَهَا عَلَى الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ. ثُمَّ أَمَرَ بِرَدِّ الْاِسْرَى وَ سَبَايَا الْبُتُولِ اِلَى اَوْطَانِهِمْ بِمَدِيْنَةِ الرَّسُولِ. وَ اِمَّا رَأْسُ الْخُسَيْنِ ع ، فَرَوَى اِنَّهُ اِعْيِدَ فَذْفَنَ بِكَرْبَلَاءَ مَعَ جَسَدِهِ الشَّرِيفِ. وَ كَانَ عَمَلُ الطَّائِفَةِ عَلَى هَذَا الْمَعْنَى الْمَشَارِ اِلَيْهِ. وَ زُوِيَتْ اَثَارُ كَثِيْرَةٍ مُخْتَلِفَةٍ غَيْرُ مَا ذَكَرْنَاهُ تَرَكَنَا وَضَعَهَا كَيْلًا يَنْفَسِحْمَا شَرَطْنَاهُ مِنْ اِخْتِصَارِ الْكِتَابِ. ترجمه : حضرت علیه السلام فرمود: اول آنکه سر مبارك سید و پدر و مولای من حضرت سیدالشهداء علیه السلام را به من نشان دهی تا از دیدارش مستفیض شوم ؛ دوم آنکه هر چه اموال ما به غارت برده اند باز گردانی ؛ سوم اینکه اگر عزم کشتن مرا داری شخص امینی را با این زنان روانه دار تا آنان را به حرم جدشان رسول صلی الله علیه و آله برساند. یزید گفت : اما سر پدر را هرگز نخواهی دید و اما کشتن تو، پس از خون تو درگذشتم و زنان را بجز تو، کسی دیگر به مدینه نخواهد رسانید و اما آنچه را که از اموال شما برده اند، من چندین برابر قیمت آن را به عمو می دهم امام سجاد علیه السلام فرمود: مرا در مال تو طمع نیست و هیچ از مال تو نخواهم ؛ بلکه مطلب این است که در میان آن اموال وسیله ریسندگی و گردنبنند و مقنعه و جامه جده ام فاطمه علیه السلام وجود

داشته که به یغما برده اند. یزید حکم نمود آن اموال را باز گردانند و دو هزار دینار از خود به آن حضرت تقدیم کرد که امام سجاد علیه السلام آن را گرفت و در میان فقرا قسمت نمود سپس یزید امر نمود که اسیران اهل بیت حسین علیه السلام را به سوی مدینه برگردانند. اما سر مطهر حضرت امام ؛ در روایت چنین وارد شده که آن سر انور به سوی کربلا رجوع داده شد و به جسد شریف ملحق گردید و عمل علمای امامیه موافق این قول است ، اگر چه روایات فراوان و مختلفی در این باره وجود دارد که از ذکر آنها خودداری می کنیم تا شرط اختصار در این کتاب رعایت شود. متن عربی : قَالَ الرَّأْيُ : وَ لَعَا رَجَعَ نِسَاءَ الْخُسَيْنِ ع وَ عِيَالَهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَّغُوا إِلَى الْعِرَاقِ. قَالُوا لِلدَّلِيلِ: مَرُّ بِنَا عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ. فَوَصَلُوا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ. فَوَجَدُوا جَابِرًا بَنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَجِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رِجَالًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ قَدْ وَرَدُوا لِرِيَازَةِ قَبْرِ الْخُسَيْنِ ع ، فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ وَ تَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَ الْخُزْنِ وَاللُّطْمِ وَ اِعْقَامُوا الْمَاتِمَ الْمُفْرِحَةَ لِلْكَبَادِ. وَاجْتَمَعَتِ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ وَ اِعْقَامُوا عَلَى ذَلِكَ اِئْتَامًا. فَرَوَى عَنْ أَبِي حَبَابِ الْكَلْبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْجَصَاطُونُ قَالُوا: كُنَّا نَخْرُجُ إِلَى الْجَبَانَةِ فِي اللَّيْلِ عِنْدَ مَقْتَلِ الْخُسَيْنِ ع ، فَنَسْمَعُ الْجِنَّ يَنْوَحُونَ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: مَسَّحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ اِئْتَوَاهُ مِنْ عَلِيًّا قَرِيشٍ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ ترجمه : ورود اهل بیت علیه السلام به کربلا راوی گوید: چون زنان و اهل بیت و عیال امام حسین علیه السلام از شام محنت فرجام آهنگ سرزمین خود نمودند و به سرزمین عراق رسیدند. به راهنمای کاروان که ملازم رکاب بود فرمودند: ما را از راه کربلا ببر. پس چون به جایگاه شهداء و دیار غریبان و قتلگاه شهیدان رسیدند. جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم را دیدند که با جمعی از آل رسول صلی الله علیه و آله به زیارتت قبر امام حسین علیه السلام آمده اند و در يك زمان آن بی کسان با جبر و خویشان ، در آن رشک جنان ، ملاقات نمودند و به اتفاق هم به گریه و زاری و ناله و سوگواری پرداختند؛ چنانکه زخم دلها را تازه نمودند و آتش دلهای کباب را به اشک دیده های بی خواب ، سیراب کردند و سینه های تنگ را به ناخن و چنگ خراشیدند. در این هنگام زنان اهل آن وادی بر گرد ایشان فراهم آمدند و چند روزی را در ماتم خانه ، عزاداری نمودند. از ابی حباب کلبی روایت شده که گچکاران به من نقل کردند که شبی به جانب صحرا می رفتیم و از جلوی قتلگاه امام حسین علیه السلام عبور می نمودیم ، که جنیان شعری را می خواندند که معنی اش این است (خاتم انبیاء در مصیبت شهید کربلا خود را به خاک می مالید که آثار فزع و حیرانی برگونه نازنین حضرتش ظاهر است پدر و مادر حسین علیه السلام بزرگان قریش اند و جد او نیز از بهترین اجداد است .) متن عربی : قَالَ الرَّأْيُ : ثُمَّ انْفَصَلُوا مِنْ كَرْبَلَاءَ طَالِبِينَ الْمَدِينَةَ. قَالَ بَشِيرٌ بِنَ حَدَلَمٍ: فَلَمَّا قَرَبْنَا مِنْهَا نَزَلَ عَلَيَّ بَنُ الْخُسَيْنِ ع ، فَحَطَّ رِجْلَهُ وَ ضَرَبَ فُسْطَاطَهُ وَ اَنْزَلَ نِسَاءَهُ. وَ قَالَ: (يَا بَشِيرُ رَجِمَ اللَّهُ اَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا. فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ؟). قُلْتُ: بَلَى يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ اَنْتَى لَشَاعِرٌ. قَالَ: (فَادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَ اَنْعِ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ). قَالَ بَشِيرٌ: فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَ رَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ. فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ ص رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ وَ اَنْشَأْتُ اَقْوَالَ: يَا اَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قَتَلَ الْخُسَيْنُ فَاَذْمَعِي مِذْرَازَ اِجْسَمِ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ وَ الرَّائِسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاهِ يَدَاؤُ قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْخُسَيْنِ ع مَعَ عَمَاتِهِ ترجمه : راوی گوید: ال رسول صلی الله علیه و آله بعد از ادای وظایف ماتمداری و سوگواری ، از زمین کربلا با هزاران حسرت و ابتلاء به سوی مدینه خاتم انبیاء رو آوردند بشیربن حدلم گوید: چون به حوالی مدینه رسیدم ، امام سجاد علیه السلام از مرکب فرود آمد و امر فرمود که بارها را از شتران به زیر انداختند و خیمه های حرم را بر پا نمودند و زنان آل عصمت و طهارت را از محمل ما فرود آوردند. آنگاه فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند که مردی شاعر بود. آیا تو هم بر گفتن شعر توانا هستی ؟ بشیر عرضه داشت : من نیز طبع شعری ام گویاست . امام سجاد علیه السلام فرمود: به سوی مدینه رو و به اهل مدینه خبر شهادت ابی عبدالله حسین علیه السلام رت بازگو نما. بشیر گوید: من بر اسب خودم سوار شدم و به سوی مدینه شتافتم و چون به نزدیک مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم فریاد گریه و ناله

من بلند شد و این ابیات را انشاء نمودم : (یا اهل ...!) یعنی ای اهل یثرب شما را مجال اقامت در مدینه نمانده ؛ زیرا امام حسین علیه السلام را کشتند و اینکه سیلاب اشک از دیدگان روان دارم چگونه توانید در مدینه اسوده باشید درحالی که جسم نازنین فرزند رسول صلی الله علیه و آله بر خاک کربلا افتاده و سر مطهرش بر بالای نیزه رفته است و دشمنان ، شهر به شهر آن سر انور را می گردانند) بعد از آنکه خبر مصیبت جانگداز شهدای کربلا را به اهل مدینه بازگو کردم گفتم : اینک علی بن الحسین علیه السلام رحل متن عربی : وَ اَخْوَاتِهِ قَدْ حَاوَا بِسَاحَتِكُمْ وَ نَزَلُوا بِفِنَائِكُمْ . وَ اِنَّا رَسُوْلُهُ الْيَكْمُ اَعْرَفُكُمْ مَكَانَهُ . قَالَ : فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِيْنَةِ مَخْدَرَةٌ وَ لَا مَحَبَّةٌ اِلَّا بَرَزْنَ مِنْ خُدُوْرِهِنَّ مَكْشُوْفَةً شُعُوْرِهِنَّ مَحْمَشَةً وَجُوْهَهُنَّ ضَارِبَاتٍ خُدُوْدِهِنَّ . يَدْعُوْنَ بِالْوَيْلِ وَ التُّبُوْرِ فَلَمْ اَعْرِ بِاَكْبِيَا وَ لَا بِاَكْبِيَةً اَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ . وَ لَا يَوْمًا اَمَرَ عَلِي الْمُسْلِمِيْنَ مِنْهُ بَعْدَ وِفَاةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص . وَ سَمِعْتُ جَارِيَةً تَنُوْخُ عَلِي الْحُسَيْنِ ع وَ تَقُوْلُ : نَعِي سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاَوْجَعَا فَاَمْرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاَفْجَعَا وَ عَيْنِي جُوْدًا بِالذَّمْعِ وَ اسْكَبَا وَجُوْدًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا عَلِي مَنْ دَهَى عَرْشَ الْجَلِيْلِ فَرَعَزَعَا وَ اَصْبَحَ الدِّيْنَ وَ الْمَجْدُ اَجْدَعَا عَلِي ابْنِ نَبِيِّ اللّٰهِ وَ ابْنِ وَصِيْهِ وَ اِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطًا الدَّارِ اَشْتَعَا ثُمَّ قَالَتْ : اِنَّهَا النَّاعِي جَدَّدَتْ خُرْنَنَا تَرْجَمَهُ : اقامت به ساحت شما انداخته و به حوالی شهرتان منزل شاخته و منم فرستاده آن حضرت به سوی شما که محل اقامت آن حضرتت را به شما نشان دهم ، اینک به خدمتش بشتابید! بشیر گفت : وقتی مردم مدینه این خبر جانگداز را شنیدند، کسی از زنان پرده نشین و مخدره اهل یثرب نماند مگر آنکه همه باموی پریشان و صورت خراشان از درون پرده و حجاب بیرون می خرامیدند و در آن حالی سیلی بر صورت خود می زدند و فریاد افغان و واویلا و ناله و اثبورا به چرخ اطلس می رسانیدند و هیچ گریه و ناله و سوگواری را مانند آن روز را در عالم سراغ ندارم و همچنین ندیدم روزی را بر جماعت مسلمانان از آن تلخ تر باشد و در آن حال شنیدم که بانویی اظهار افسوس و ناله می نمود و این ابیات را می سرود:

(نعی سیدی ناع نعا فواجعا) یعنی خبر دهنده ، خبر مرگ سید و مولای مرا به من داد و آن خبر مرا به درد و رنجوری افکند؛ ای دو چشم من ، از ریختن اشک چشم بخل نمایید و بخشش کنید به اشک روان همواره اشک را جاری سازید؛ بر آن کس گریه نمایید که مصیبتش به عرش عظیم اثر نمود و عرش را به تزلزل آورد و از صدمه این مصیبت که بر دین رسیده چنان است که پاره ای اعضای دین قطع شده باشد؛ گریه نمابر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و نور دیده علی مرتضی علیه السلام که از شهر و دیار ما به دور افتاده است . سپس ان بانو خطاب بر آورد که ای خبر مرگ آورنده ! غم ما را بر امام حسین علیه السلام تازه نمودی و زخم دل ما را خراشیدی ، آن جراحی متن عربی : بِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع . وَ حَدَّثَتْ مِنَّا قُرُوْحًا لَمَّا تَنَدَمَلُ . فَمَنْ اِنْتِ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ؟ قُلْتُ : اِنَّا بَشِيْرٌ بِنُ حَدَلْمٍ وَجَهْنِي مَوْلَايَ عَلِي بِنُ الْحُسَيْنِ . وَ هُوَ نَازِلٌ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا مَعَ عِيَالٍ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ . قَالَ : فَتَرَكَوْنِي مَكَانِي وَ بَادِرُو . فَضْرَبْتِ فَرْسِي حَتَّى رَجَعْتِ اِيْهِمْ . فَوَجَدْتِ النَّاسَ قَدْ اَخَذُوا الطَّرِيقَ وَ الْمَوَاضِعَ . فَنَزَلْتُ عَنْ فَرْسِي وَ تَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ . حَتَّى قَرَبْتُ مِنْ بَابِ الْمَسْطَاطِ . وَ كَانَ عَلِيُّ بِنُ الْحُسَيْنِ دَاخِلًا فَخَرَجَ وَ مَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسُحُ بِهَا ذِمُوْعَةً . وَ خَلْفَةً خَادِمٍ مَعَهُ كَرْسِي . فَوَضَعَهَا لَهٗ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَتَمَالَكُ مِنَ الْعِيْرَةِ . فَارْتَفَعَتْ اِنْسَاوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَ حَنِيْنُ الْجَوَارِي وَ النِّسَاءِ وَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يَعْزُوْنَهُ . فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيْدَةً . فَاَوْمَأَ بِيَدِهِ اِنَّ اسْكُتُوْا . فَسَكَنْتْ فَوْرَتُهُمْ . فَقَالَ : (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ . الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ . مَالِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ . بَارِي الْخَلٰٓئِقِ اَجْمَعِيْنَ . تَرْجَمَهُ : که بهبودیش نبود؛ تو کیستی ، خدا بر تو رحمت کناد؛ گفتم : من بشیر حدلم هستم که مولای من زین العابدین فرستاد و اینک در فلان مکان ، خود و اهل حرم ابی عبدالله علیه السلام و زنان ، فرود آمده اند. بشیر گوید: اهل مدینه مرا تنها گذاردند و به سرعت تمام به خدمت امام سجاد علیه السلام شتافتند؛ من نیز تازیانه به اسبم زدم تا به خدمت آن جناب مراجعت نمایم ، وقتی به آنجا رسیدم دیدم ازدحام مردم همه راهها و مکانها را پر نموده ؛ لذا مجبور گشتم از اسب پیاده شدم و پا بر گردنهای مردم گذاردم تا اینکه به نزدیک در خیمه ها رسیدم و آن حضرت در

سرا پرده جلال تشریف داشت ، در این هنگام امام سجاد علیه السلام از خیمه بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت که اشک خود را با آن پاک می کرد و خادم از عقب سر آن جناب کرسی در دست بیامد و آن کرسی را بر روی زمین نهاد و امام سجاد بر بالای آن قرار گرفت و از شدت گریه ، اشک خود را نتوانست نگاه دارد و صدای مرد و زن به گریه و ناله بلند گردید و مردم از هر جانب آن جناب را تعزیت و تسلیت می گفتند و قسمی بود که تمام آن سرزمین یک پارچه صیحه و فریاد گردید! سخنرانی امام سجاد علیه السلام در نزدیک مدینه امام سجاد علیه السلام با دست مبارکش اشاره فرمود تا مردم سکوت نمایند و چون آن خلق عظیم ساکت شدند. امام علیه السلام فرمود: (الحمد لله... (سپس فرمود: حمد می نمایم متن عربی : الَّذِي بَعْدَ فَازَتْكَ فِى السَّمَوَاتِ الْعُلَى ، وَ قُرْبَ فَشَهْدِ النَّجْوَى ، نَحْمَدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ وَ مَجَانِعِ الدُّهُورِ وَ أَلَمِ الْفَوَاجِعِ وَ مَضَامِضِ اللَّوَاذِعِ وَ جَلِيلِ الرُّزَى ، وَ عَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِعَةِ الْكَاظِمَةِ الْفَادِحَةِ الْجَائِحَةِ . اَيْهَا الْقَوْمُ . اِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ اِبْتَلَانَا بِمَصَائِبِ جَلِيلَةٍ وَ ثَلَمَةٍ فِى الْاِسْلَامِ عَظِيمَةٍ : قَتَلَ اَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَسِينَ ع وَ عَثَرْتَهُ ، وَ سَبَى نِسَاؤُهُ وَ صَيَّبْتَهُ ، وَ دَاوَا بِرَأْسِهِ فِى الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ ، وَ هَذِهِ الرِّزْيَةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزَيْتَهُ . اَيْهَا النَّاسُ ، فَاَيْ رِجَالَاتٍ مِنْكُمْ يُسْرُونَ بَعْدَ قَتْلِهِ؟! اَيْ اَى فُوَادٍ لَا يَخْزَنُ مِنْ اَعْجَلِهِ اَيْ اَيْتَهُ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَجْبَسُ دَمْعَهَا وَ تَضِي عَنْ اِنْهَامِهَا؟! فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ ، وَ بَكَتِ الْبِحَارُ بِاَمْوَاجِهَا ، وَ السَّمَوَاتُ بِاَرْكَانِهَا ، وَ الْاَرْضُ بِاَرْجَائِهَا ، وَ الْاَشْجَارُ بِاَعْصَانِهَا ، وَ الْحَيْتَانُ وَ لُجَجِ الْبِحَارِ ، وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ اَهْلُ السَّمَوَاتِ اَجْمَعُونَ . اَيْهَا النَّاسُ ، اَى قَلْبٍ لَا يُنْصَدِّحُ لِقَتْلِهِ؟! ترجمه : خداوند را بر امور بزرگ و دشوار و مصیبت های روزگار غدار و درد و سوزش داغهای اندوه آور و واقعه عظیم و مصیبت جسیم که اندوهش بیکران و بار محنتش گران و دشواریش از بیخ بر آورنده صبر داغ دیدگان است . ای گروه مردم ! به درستی آن خدایی که سپاسش بر من واجب است ، آزمایش نماید ما را به مصیبت های بزرگ و رخنه های عظیم که در اسلام واقع شد جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلام با عترت طاهره اش کشته شدند و زنان حریمش و دختران کریمش اسیر گردیدند و سر انورش را در بالای نیزه در شهرها گردانید و چنین مصیبتی را را دیده روزگار هرگز ندیده است . ای مردم ! چگونه پس از شهادت او، شاد شوید و کداح دل از داغ این درد صبوری تواند نمود: چه دیده ای می تواند از ریختن اشک خودداری کند. و در صورتی که آسمانهای هفتگانه که دارای بنایی محکم است ، در شهادت او تاب نیاورده گریستند و دریاها با امواج خود و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماق و اطراف خود و درختان با شاخه هایشان و ماهی ها در دریا و فرشتگان مقرب الهی و همه اهل آسمانها. در این مصیبت عزادار بودند و اشک ریختند! ای مردم ! کدام قلب از صدمه کشته امام حسین علیه السلام از هم نشکافت ؟ متن عربی : اَيْمُ اَى فُوَادٍ لَا يَحِنُّ اِلَيْهِ؟! اَيْمُ اَى سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ التَّلْمَةَ الَّتِي ثَلِمَتْ فِى الْاِسْلَامِ وَ لَا يَصْمَمُ؟! اَيْهَا النَّاسُ ، اِصْبَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشْرَدِينَ مَدُودِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْاِمْصَارِ ، كَاَنَّنا اَوْلَادُ تَرْكٍ اَوْ كَابِلُ ، مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اَجْتَرَمْنَا ، وَ لَا مَكْرُوهٍ اَزْتَكَبْنَا ، وَ لَا ثَلْمَةٍ فِى الْاِسْلَامِ ثَلَمْنَا ، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِى اَبَائِنَا الْاَوَّلِينَ ، اِنْ هَذَا اِلَّا اِخْتِلَاقٌ . وَ اَللَّهِ ، لَوْ اَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ اِلَيْهِمْ فِى قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ اِلَيْهِمْ فِى الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَا زَادُوا عَلٰى مَا فَعَلُوا بِنَا ، فَا تَا لَيْلَهُ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَا جِعُونَ . مِنْ مُصِيبَةٍ مَا اَعْظَمَهَا وَ اَوْجَعَهَا وَ اَفْجَعَهَا وَ اَكْظَمَهَا وَ اَفْطَعَهَا وَ اَفْدَحَهَا ، فَعُنِدَ اللَّهُ نَحْتَسِبُ فِيمَا اِصَابَنَا وَ اَبْلَغُ بِنَا ، اِنَّهُ عَزِيزٌ ذُو اِنْتِقَامٍ . (قَالَ الرَّاوى : فَقَامَ صُوحَانُ بِنُ صَنْعَةَ بِنِ صُوحَانَ - وَ كَانَ زَمَانًا - فَاَعْتَدَرَ اِلَيْهِ صَ بِمَا عِنْدَهُ مِنْ زَمَانِهِ رَجُلِيهِ ، فَاَجَابَتْ بِقَبُولِ مَعْدِرَتِهِ وَ حَسَنِ الظَّنِّ بِهِ وَ شَكَرَ لَهُ وَ تَرَخَّمَ عَلٰى اَبِيهِ . ترجمه : کدام دلی است که فریاد و ناله را فرو گذاشت ؟ کدام گوش خبر وحشت اثر این رخنه که بر اسلام وارد گردید، بشنید و گریه نکرد؟ ای مردم ! صبح طالع ما بدان تیرگی رسید که مطرود و بی اعتبار و دور از بلاد و انصار، شهره هر دیار گردیدیم ، گویا ما از اهالی ترکستان و کابل هستیم ، (که چنین بر خوردی با ما می کنند) بودن آنکه جرمی کرده و یا کار ناپسندی به جا آورده یا آنکه رخنه در دین نموده باشیم . همانا چنین رفتار اهانت آمیزی را در گذشتگان سراغ نداریم بلکه این بدعت و

جسارت جدیدی است به خدای یگانه سوگند که چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای وصیت در رعایت حق ما، فرمان جنگ با ما را می داد، زیاده از آنچه به جا آوردند، نمی توانستند ظلمی نمایند؛ (فانه لله ... (آن مصیبتی که عظیم و درد ناک و اندوهش گرانبار است و خارج از اندازه و مقدار و تلخ و ناگوار بوده سپس در آنچه به ما رسید، از مصیبت ها نزد حضرت داور احتساب اجر می دارم و ذخیره آخرت می شمارم ؛ (فانه ...). (راوی گوید: سپس صوحان بن صعصعه بن صوحان که مبتلا به مرض و زمینگیر بود، زبان معذرت گشود و اظهار افسوس بر عدم قدرت بر یاری و نصرتش نمود که از پاهای زمینگیر و از تقاعد ناگزیر بوده امام سجاد علیه السلام به حسن جواب عذر او را پذیرفت و به حسن عقیدت خود درباره اش ملاطفت گفت و خدمت ناکرده اش را قبول کرده و بر والدش رحمت نمود. متن عربی : قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُسِ جَامِعٌ هَذَا الْكِتَابِ: ثُمَّ أَنَّهُ صَ رَحَلَ إِلَى الْمَدِينَةِ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ ، وَ نَظَرَ إِلَى مَنَازِلِ قَوْمِهِ وَ رِجَالِهِ ، فَوَجَدَ تِلْكَ الْمَنَازِلَ تَنَوُّحًا بِلسَانِ إِخْوَالِهَا ، وَ تَبَوُّحًا بِإِغْلَانِ الدُّمُوعِ وَ الرِّسَالِهَا ، لِفَقْدِ خُمَاتِهَا وَ رِجَالِهَا ، وَ تَنَدُّبٍ عَلَيْهِمْ نَذْبِ التَّوَاكِلِ ، وَ تَسَاءَلٍ عَنْهُمْ أَهْلَ الْمَنَاهِلِ ، وَ تَهَيِّجٍ إِخْرَازَةَ عَلَى مَصَارِعِ قَتْلَاهُ ، وَ تَنَادَى لِأَجْلِهِمْ: وَا تَكْلَاهُ ، وَ تَقُولُ: يَا قَوْمِ، أَغْذِرُونِي عَلَى النَّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ ، وَ سَاعِدُونِي عَلَى الْمَصَابِ الْجَلِيلِ . فَإِنَّ الْقَوْمَ الَّذِينَ أَتَدُّبُ لِفِرَاقِهِمْ وَ إِحْسِنُ إِلَى كَرَمِ إِخْلَاقِهِمْ . كَانُوا سَهْمًا لَيْلِي وَ نَهَارِي ، وَ أَتَوَارَ ظُلْمِي وَ إِسْحَارِي ، وَ أَطْنَابَ شَرَفِي وَ إِفْتِخَارِي ، وَ إِسْبَابَ قُوَّتِي وَ انْتِصَارِي ، وَ الْخَلْفَ مِنْ شُمُوسِي وَ أَقْمَارِي . ترجمه : ورود قافله به مدینه مؤ لف کتاب لهوف ، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس - علیهم الرحمة من الرب الرفوف - چنین گوید: امام سجاد علیه السلام با اهل و عیال از آن منزل کوچ فرمود تا به شهر مدینه رسید و در آن حال به منزلهای بی صاحب مردان عشیره خویش نظر نمود، دید که همه آن خانه های خالیبه زیال حال ، نوحه و ناله بر ساکنان سابق خویش دارند و بر فقدان حمایتگران و مردان خود، سیلاب اشک از دیدگان می بارند و بر مصیبت صاحبان خود همچون زنان داغدار گریان و سوگوارند و حال آنان را از مسافران سراغ می گیرند. و آتش حزن و اندوه آن مظلوم را بر مصرع کشتگان خود به هیجان می آوردند و آواز واثکلاه بلند می نمودند. زبان حال منزلهای مدینه گویا از در و دیوار تک تک آن خانه ای خالی چنین آواز بر می خاست : ای مردم ! این نکته بر من نگیرید و عذر مرا بپذیرید در آنکه نوحه و ناله می کنم و در این سوگواری مرا بر ادای حق مصیبت ها، یاری نمایید؛ زیرا این کشتگان که من از فراق ایشان ندبه و گریه می کنم و بر بزرگی اخلاق ایشان سوگوارم ، و مصاحب شب و روزم بودند و چراغ شبانگاهان و مونس سحرگاهانم بودند و ریسمان خیمه شرف و افتخار و اسباب قوت و قدرت من به شمار می آمدند و خورشید و ماه روز گارم بودند. متن عربی : كَمْ لَيْلَةٍ شَرَدُوا بِأَكْرَامِهِمْ وَ حَشْتِي ، وَ شَيْدُوا بِأَنْعَامِهِمْ حُرْمَتِي ، وَ اسْمَعُونِي مَنَاجَاةَ إِسْحَارِهِمْ ، وَ اسْمَعُونِي بِإِدْعَاءِ إِسْرَارِهِمْ؟ وَ كَمْ يَوْمٍ عَمَّرُوا رُغْبِي بِمَحَافِلِهِمْ ، وَ عَطَّرُوا طَبْعِي بِمُضَانِلِهِمْ ، وَ أَوْرَقُوا عُودِي بِمَاءِ غُھُودِهِمْ وَ إِذْهَبُوا نُحُوسِي بِنَمَاءِ سَعُودِهِمْ؟ وَ كَمْ غَرَسُوا لِي مِنَ الْمَنَاقِبِ ، وَ حَرَسُوا مَحَلِّي مِنَ النَّوَائِبِ؟ وَ كَمْ إِصْبَحْتُ بِهِمْ إِتَشَرَّفَ عَلَى الْمَنَازِلِ وَ الْقُصُورِ ، وَ إِمِيسُ فِي ثُوبِ الْجَدَلِ وَالسُّرُورِ؟ وَ كَمْ إِعَاشُوا فِي شِعَابِي مِنَ إِمْوَاتِ الدُّهُورِ . وَ كَمْ انْتَأَشُوا عَلَى إِعْتَابِي مِنَ رُفَاتِ الْمَحْذُورِ . فَكَصَدَنِي فِيهِمْ سَهْمُ الْحِمَامِ ، وَ حَسَدَنِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ الْإِيَامِ ، فَأَصْبَحُوا غُرْبَاءَ بَيْنِ الْإِعْدَاءِ ، وَ غَرَضًا لِسِهَامِ الْإِعْتِدَاءِ ، وَ أَصْبَحْتُ الْمَكَارِمَ تَقَطُّعَ بِقَطْعِ إِئْمَالِهِمْ ، وَ الْمَنَاقِبَ تَشْكُو لِفَقْدِ شَمَائِلِهِمْ ، وَ الْمَحَاسِنُ تَزُولُ بِزَوَالِ إِعْضَائِهِمْ وَ الْإِحْكَامُ تَنَوُّحُ لَوْحَشَةِ إِزْجَائِهِمْ . ترجمه : چه شبها که وحشت تهایی من به اکرام آنان نابود شده و بنیان حرمتم به انعامشان مستحکم گشته و به نعمتهای دلنواز مناجات سحری سماع محفل مرا زنده می داشتند و سینه مجروحم را به ودایع اسرار نهانی مرهم می گذاشتند؛ چه روزگارا که به محفل انس آنان خانه دلم معمر و مشام طبعم به فضایل ایشان معطر بود و برگ شاخه امیدم به آبیاری دیدارشان خرم و شاداب و خزان نحوست به مساعدت لطفشان نایاب بود؛ بسا شاخه منفعت که در مزرعه آرزویم کشتند و ساحت عزتم را از آفت نوائب در نوشتند؛ چه بسا صبح عیشم که به برکت و جود آنان ، بر روی کاخهای

مراد خرامان و در لباس کامرانی شادمان بوده است بسا آرزوها بر نیامده را که چون مردگان ، چشم امید از آن پوشیده و در شکافهای مایوسی خوابیده ، در روزگار زنده نمودند و به مراد دل رسانیدند و چه بسیار بیم ها و خوف ها که چون استخوان پوسیده در آستان خانه وجودم پنهان بوده ، بیرون نمودند.(47) زیرا حاصل فقرات بعد این است : (تیر مرگ یاران مرا نشانه خود ساخت و گردش روزگار بر داشتن چنین یارانی که بر من حسد می برد؛ سپس صبح طالع ایشان بر این دمیده که در میان دشمنان ، غریب افتادند و در معرض تاخت و تاراج اعدا قرار گرفتند. امروز مدار بزرگواری که با اشاره سر انگشتان ایشان دایر بود بریده و شخص مناقب از نادیدن رویشان ، زبان شکایت گشوده ، احکام خدا از وحشت تاخیر اجرای آنها، نوحه و گریه سرداده : دریغ متن عربی : فَيَا لِلَّهِ مِنْ وَرَعٍ اَبْرَقٍ دَمَةٌ فِي تِلْكَ الْخُرُوبِ وَ كَمَالٍ نَكَسَ عِلْمَهُ بِتِلْكَ الْخُطُوبِ. وَ لَيْنٌ عَدِمَتْ مُسَاعَدَةَ اَهْلِ الْمَعْقُولِ، وَ خَذَلْنِي عِنْدَ الْمَصَائِبِ جَهْلُ الْعُقُولِ. فَاَنْ لِي مُسْعِدًا مِنَ السُّنَنِ الدَّارِسَةِ وَالْاِعْلَامِ الطَّامِسَةِ، فَاَنْهَا تَنْدُبُ كَنْدُبِي وَ تَجِدُ مِثْلَ وَجْدِي وَ كَرْبِي . فَلَوْ سَمِعْتُمْ كَيْفَ يَنْوَحُ عَلَيْهِمْ لِسَانُ حَالِ الصَّلَوَاتِ وَ يَحِنُّ اِلَيْهِمْ اِنْسَانُ الْخَلَوَاتِ وَ تَشْتَاقُهُمْ طَوْبِيَةُ الْمَكَارِمِ وَ تَرْتَاخُ اِلَيْهِمْ اَنْدِيَةُ الْاِكْرَامِ، وَ تَنْكِيهِمْ مَحَارِبُ الْمَسَاجِدِ وَ تَنْادِيهِمْ مَنَارِبُ الْفَوَائِدِ، لِشَجَاكُمُ سِمَاعُ تِلْكَ الْوَاعِيَةِ النَّازِلَةِ، وَ عَرَفْتُمْ تَقْصِيرَكُمْ فِي هَذِهِ الْمُصِيبَةِ الشَّامِلَةِ، بَلْ، لَوْ رَأَيْتُمْ وَجْدَتِي وَ اِنْكَسَارِي وَ خُلُوَ مَجَالِسِي وَ اَثَارِي ، لَرَأَيْتُمْ مَا يُوَجِّعُ قَلْبَ الصَّابِرِ وَ يَهَيِّجُ اَخْرَانَ الصَّدُورِ وَ لَقَدْ شَمَّتْ بِي مَنْ كَانَ يَحْسُدُنِي مِنَ الدِّيَارِ وَ ظَفَرَتْ بِي اَكْفَةُ الْاِخْطَارِ. فَيَا شَوْقَاةَ اِلَى مَنْزِلِ سَكْنَوَةِ، وَ مَهْلِ اِعْقَامُوا تَرْجِمَهُ : از این شخص ورع که خونس در این جنگها بریخت و افسوس از لشکر کمال که رایتش در این گرفتاریهای بزرگ سرنگون گردید اگر بشر که ارباب عقولند، مرا در این گریه و زاری مساعدت نکنند و یا که مردم جاهل در این مصیبت تو، یاریم نماید، یاوران من همان تپه های خاکهای کهنه و آثار خانه های ویران شده (که صاحبانشان مرده). زیرا آنها هم مانند من ندبه دارند و چون من به غم و اندوه صاحبان خود، گرفتارند اگر بشنوید که چگونه نماز به زبان حال در عزای ایشان نوحه دارد و بزرگی طبیعت و کرامت لقای ایشان را مشتاق و بخشش کرم خواهان نشاط دیدارشان است و محرابهای مساجد بر فقدانشان گریان است و حاجات محتاجین به عطاها و فواید ایشان چسان ناله و فریاد کنان است . البته از شنیدن این بانگها و فریادها، گرفتار غم و اندوه می شدید و آگاه بودید که در ادای حق این مصیبت فراگیرنده کوتاهی و تقصیر را مجالی نبوده ، بلکه اگر وحدت حال و شکستگی بال مرا دیده بودید و محفل بی انیس و آثار فقدان همنشینم را مشاهده می نمودید، البته مطلع می شدید بر داغهای نهانی من که موجب درد دلهای ثبور و هیجان اندوه صدور است . سایر خانه ها بر من حسد برده و شماتت نموده و دست خطرهای گردون بر من ظفر یافت و ستم افزود. بسا مشتاقم به خانه هایی که یاران در آن منزل گزیدند و وادی که در آن آرمیدند. متن عربی : عِنْدَةَ وَاسْتَوْطَنُوهُ، لَيْتَنِي كُنْتُ اِنْسَانًا اَعْدِيهِمْ حَزَّ السُّيُوفِ، وَ اِدْمَعُ عَنْهُمْ حَزَّ الْخُتُوفِ، وَ اَخْوَلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اَهْلِ الشَّانِ، وَ اِعْزَدُ عَنْهُمْ سِهَامِ الْغُدُوَانِ. وَ هَلَا اِذْ فَاتَنِي شَرَفُ تِلْكَ الْمُوَاسَاةِ الْوَاجِبَةِ، كُنْتُ مَخَلًا لِيَصْمَ جِسْمِهِمِ الشَّاحِبَةِ، وَ اَهْلًا لِحِفْظِ شَمَائِلِهِمْ مِنَ الْبَلَاءِ، وَ مَصُونًا مِنْ لَوْعَةِ هَذَا الْمُهْجَرِ وَ الْقَلَاءِ. فَاَهْ ثُمَّ آه، لَوْ كُنْتُ مَخَطًا لِتِلْكَ الْاَجْسَادِ وَ مَخَطًا لِنُفُوسِ اَوْلِيَاكَ الْاَجْوَادِ، لَبَدَلْتُ فِي حِفْظِهَا غَايَةَ الْمَجْهُودِ، وَ وَفَيْتُ لَهَا بِقَدِيمِ الْعَهْدِ، وَ قَضَيْتُ لَهَا بَعْضَ الْحُقُوقِ الْاَوَائِلِ، وَ وَقَيْتُهَا جُهْدِي مِنْ وَقَعِ تِلْكَ الْجَنَائِدِ، وَ خَدَمْتُهَا خِدْمَةَ الْعَبْدِ الْمُطِيعِ، وَ بَدَلْتُ لَهَا جُهْدَ الْمُسْتَطِيعِ، وَ فَرَشْتُ لِتِلْكَ الْخُدُودِ وَ الْاَوْصَالِ فِرَاشَ الْاِكْرَامِ وَ الْاَجْلَالِ، وَ كُنْتُ اَبْلَغُ مُنِيَّتِي مِنْ اِغْتِنَاقِهَا وَ اِنْوَرُ ظُلْمَتِي بِاشْرَاقِهَا. فَيَا شَوْقَاةَ اِلَى تِلْكَ الْاِمَانِي ، وَ يَا قَلْقَاةَ لِعَيْبَةِ اَهْلِي وَ سَكَانِي ، فَكُلُّ حَنِينٍ يَفْصُرُ عَنْ حَنِينِي ، وَ كُلُّ تَرْجِمَةٍ : ای کاش از جنس بشر بودی تا خود را به دم شمشیر داده فدای ایشان نمودی تا خرمن عمر آنان به آتش مرگ نسوختی و از آنان که نیزه بر رویشان کشیدند، جوشش سینه خود را به انتقام فرومی نشانیدم و تیر دشمن را از ایشان بر می گردانیم و افسوس که چون این شرف مواسات واجب از من فوت گردید. ای کاش آرامگاه آن پیکرهای پاک بودم و اجساد آنها را حفظ می

نمودم . آه اگر من منزلگاه این اجساد شهدا بودم ، البته در محافظت آنها نهایت کوشش را می نمودم و عهد قدیم را رعایت کرده بودم و حقوق دیرین را به جا آورده و از افتادن سنگهای گور بر بدنهای پر از نور آنان ، جلوگیری می کردم و همچون بندگان فرمانبردار خدمت می کردم و به قدر استطاعت خود بذل جهد می نمودم و برای آن گونه های بر خاک افتاده و پاره های بدن که از هم پاشیده ، فرش اکرام و اجلال می گسترانیدم و بهره خویش را از هم آغوشی آنها بر می داشتم و ظلمت کاشانه ام را به اشراق انوارشان منور می ساختم . چه بسیار برای رسیدن به این آرزوها مشتاقم و چسان از نابودی اهل و ساکنان خویش در سوز و گدازم ، به قسمی که هیچ ناله ای به اندازه ناله من نیست و هیچ دویایی شافی دردم نیست . اینک در شهادت آنان ، پلاس مصیبت در تن کردم و پس از ایشان در لباس اندوه به سر می برم و از شکیبایی خود نا امیدم و چنین متن عربی : دَوَاءٌ غَيْرُهُمْ لَا يَشْفِينِي ، وَ هَا اَنَا قَدْ لَبَسْتُ لِغَدِهِمْ اِثْوَابَ الْاِحْزَانِ . وَ اَنْسَيْتُ مِنْ بَعْدِهِمْ بِجَلَابِ الْاِشْجَانِ ، وَ يَسْتُ اَنْ يَلِمَ بِي التَّجَلُّدُ وَ الصَّبْرُ ، وَ قُلْتُ : يَا سَلُوهُ الْاِيَامِ مَوْعِدُكَ الْحَشْرُ . وَ لَقَدْ اَحْسَنَ ابْنُ قَتَيْبَةَ رَحْمَةَ اللّٰهِ وَ قَدْ بَكَى عَلَى الْمَنَازِلِ الْمُشَارِ اِيَّهَا . فَقَالَ : مَرَرْتُ عَلَى اَبْنِيَاتِ اَلِ مَخَدِّ فَلَمْ اَرَهَا اَمْثَالَهَا يَوْمَ حَلَّتْ فَلَا يُعْبَدُ اللّٰهُ الدِّيَارَ وَ اَهْلَهَا وَ اِنْ اَصْبَحْتَ مِنْهُمْ بَزَعْمِي تَخَلَّتْ اِنَّ اَنْ قَتَلَى الطَّمْعَ مِنْ اَلِ هَاشِمٍ اَذَلَّتْ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتْ وَ كَانُوا غِيَاثًا ثُمَّ اَصْحَوْا رَزِيَّةً لَقَدْ عَظُمَتْ تَلِكِ الرَّزَايَا وَ جَلَّتْ اَلْمُ تَرَاةَنَّ الشَّمْسُ اَصْحَتْ مَرِيضَةً لِفَقْدِ حُسَيْنِ وَ الْبِلَادُ اَفْتَعَرَتْ فَاَسْأَلُكَ اَيُّهَا السَّمَاعُ بِهَذِهِ الْمَصَائِبِ مَسْأَلَةَ الْقُدُوَّةِ مِنْ حَمَاهُ الْكِتَابِ . ترجمه : می گویم : ای مایه تسلی روزگارم ، دیدار ما و تو در روز قیامت خواهد بود . چه نیکو سروده است (ابن قتیبه) آن هنگام که به آن منزلهای بی صاحب نظر انداخته و اشک حسرت از دیدگان جاری ساخته و این اشعار را گفته : (مررت علی ابیات آل محمد...؛) یعنی بر خانه های بی صاحب آل رسول ، گذر نمودم دیدم که حال ایشان نه بر منوال آن روزی است که در آن بودند؛ خدا این خانه ما و صاحبانش را از رحمت دور نکند؛ به درستی که مصیبت شهدای کربلا از آل بنی هاشم ، گردن مسلمانان را از بار اندوه خوار و ذلیل نموده که هنوز اثر ذلت در آنها هوید است ؛ بنی هاشم همواره پناهگاه مردم بودند و اکنون داغ مصیبتی بر دلها آنها نشانده شده ، چه مصیبت بزرگی ؛ آیا نمی بینی که خورشید جهان تاب رخساره اش از درد مصیبت حسین علیه السلام ، زرد گشته و خود در تب و تاب است و همچنین شهرها از وحشت این مصیبت ، لرزان و در اضطراب است ؛ ای شنوندگان خبر مصیبتت فرزند بتول ، در میدان اندوه چنان قدم استوار دارید که جانشینان رسول صلی الله علیه و آله که حامیان کتاب خدا بودند ، استوار می داشتند . متن عربی : فَقَدْ رَوَى عَنْ مُؤَلَّنَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع وَ هُوَ ذُو الْحِلْمِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ الْوَصْفَ اِلَيْهِ - اِنَّهُ كَانَ كَثِيرَ الْبُكَاءِ لِتِلْكَ الْبُلُوَى ، عَظِيمِ الْبَثِّ وَ الشَّكْوَى . فَرَوَى عَنْ الصَّادِقِ ع اِنَّهُ قَالَ : (اِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ ع بَكَى عَلَى اَبِيهِ اَرْبَعِينَ سَنَةً ، صَائِمًا نَهَارَةً قَائِمًا لَيْلَةً ، فَاِذَا حَضَرَ الْاَفْطَارَ جَاءَ غُلَامَةٌ بِطَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَيَقُولُ : كُلْ يَا مَوْلَايَ ، فَيَقُولُ : قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللّٰهِ ع جَائِعًا ، قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللّٰهِ عَطْشَانًا ، فَلَا يَزَالُ يَكْرُرُ ذَلِكَ وَ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامَهُ مِنْ دُمُوعِهِ وَ يَمْتَزِجُ شَرَابَهُ مِنْهَا ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ .) وَ حَدَّثَ مَوْلَى لَهُ اِنَّهُ بَرَزَ اِلَى الصَّخْرَاءِ يَوْمًا ، قَالَ : فَتَبَعْتُهُ ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارَةٍ حَسَنَةٍ ، فَوَقَفْتُ وَ اَنَا اَسْمَعُ شَهيقَةً وَ بَكَاءً ، وَ اَخْصَيْتُ عَلَيْهِ اِلْفًا مَرَّةً يَقُولُ : (لا اله الا الله حَقًّا ، لا اله الا الله تَعْبُدًا وَرَقًا ، لا اله الا الله اِيْمَانًا وَ تَصْدِيقًا) . ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ ، وَ اَنَّ لِحْيَتَهُ وَ وَجْهَهُ ترجمه : گریه امام سجاد علیه السلام در فراق شهیدان روایت شده در باره امام سجاد علیه السلام با آن مقام حلم و برد باری که داشت که در وصف ننگد ، بسیار گریه بر پدر بزرگوارش می نمود و بر یاد آن مصیبتت ها صاحب شکوی و اندوه عظیم بود؛ چنانکه از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: امام زین العابدین علیه السلام مدت چهل سال بر پدر بزرگوار خود گریه نمود و در این مدت چهل سال ، روزها و روزه و شبها به عبادت قیام دشات و چون هنگام افطار می شد ، غلام آن حضرت آب و طعام در پیش روی آن جناب حاضر می نمود و از امام می خواست تا از آنها میل فرماید . امام سجاد علیه السلام فرمود: (قتل ابن

رسول الله... (یعنی فرزند رسول خدا را گرسنه شهید نمودند، فرزند پیغمبر را در حالی که عطشان بود شهید کردند. پیوسته این سخن را می گفت تا آن طعام از اشک چشم آن حضرتت تر می گردید و آب آشامیدنی نیز با اشک دیدگانش ممزوج می شد و به این حال بود تا اینکه ازدار دنیا وفات کرده و با پروردگارش ملاقات نمود از غلام امام سجاد علیه السلام روایت است که گفت: روزی امام علیه السلام به صحرا تشریف بردند و من نیز به دنبال ایشان رفتم، دیدم که آن جناب روی سنگ درشتی به سجده رفت و من هم ایستاده گوش دادم صدای گریه و ناله او را می شنیدم و شمردم هزار مرتبه در آن سجده می گفت: (لا اله الا...)؛ سپس سر مبارک از سجده برداشت در حالتی که صورتت و ریش مبارکت از آب چشمانش تر متن عربی: قَدْ غُمِرَا مِنَ الدُّمُوعِ. فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، أَمَا أَنْ لِحَزْنِكَ أَعَنْ يَنْقُضِي؟ وَ لِحَزْنِكَ أَعَنْ يَقِلُّ؟ فَقَالَ لِي: (وَيُخَلِّكُ، أَنْ يَغْفُوبَ بِنَ اسْحَاقَ بْنِ اِبْرَاهِيمَ كَانَ نَيْبًا ابْنَ نَبِيِّ لَهْ اِثْنِي عَشَرَ ابْنًا، فَغَيَّبَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَاحْدُودَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْعَمِّ وَالْهَمِّ وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ ابْنُهُ حَى فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَ اَنَا رَأَيْتُ اَبِي وَ اَخِي وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي صَرَعِي مَقْتُولِينَ، فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي وَ يَقِلُّ بُكَائِي؟!).

و ها اَنَا اَتَمَّتْ و اءَشِيرُ اِلَيْهِمْ ص فَاَقُولُ: مَنْ مَخْبِرُ الْمُلْبِسِينَا بِاِتِّزَاجِهِمْ ثُوبًا مِنَ الْحُزْنِ لَا يَبْلَى وَ يُبْلِينَا اِنَّ الزَّمَانَ الَّذِي قَدْ كَانَ يُضْحِكُنَا بِقُرْبِهِمْ صَارَ بِالتَّفْرِيقِ يَبْكِينَا حَالَتْ لِفَقْدَانِهِمْ اَيَاتُنَا فَعَدَّتْ سُوْدَا وَكَانَتْ بِهِمْ بِيضًا لِيَايِنَا ترجمه: گردیده بود. عرض کردم: ای سید و مولای من! آیا وقت آن نرسیده که اندوه شما تمام و گریه تان اندک شود؟ امام سجاد علیه السلام فرمودند: وای بر تو! یعقوب بن اسحاق بن ابراهمی علیه السلام، نبی بن نبی بوده و دوازده پسر داشت، خداوند یکی از پسرانش را از نظر او غائب گردانید، از اندوه هجران او، موی سرش سفید گشت و از انبوه غم کمرش خم شد و چشمانش از بسیاری گریه، نابینا گردید و حال آنکه هنوز فرزندش زنده بود، ولی من به چشم خود دیدم که پدر و برادر و هفده نفر از اهلبیت در برابر چشم خویش، آن دشمنان کافر کیش، کشته و بر خاک افکندند؛ پس چگونه اندوه من تمام و گریه ام اندک شود؟! مؤ لف گوید: من به همین مناسبت به اشعاری تمثیل می جویم و آن ابیات را در این جا ذکر می نمایم: (من مخبر...!)؛ یعنی کیست آنکه به شهیدان کربلا خیر رساند که از درود خود لباس حزن و اندوه را به ما پوشانیدند، لباس اندوهی را که هرگز کهنه و پوسیده نمی گردد بلکه او باقی است تا آنکه بدنهای ما را پوساند؛ همان روز گاری که ما را به قرب و وصال ایشان تاکنون خندان می داشت، اکنون به سبب فراق آنان ما را گریانید دوری همیشگی ایشان، روزگار مرا دگرگون و سیاه گردانید، پس از آنکه شبهای تاریک ما را منور ساخته بود.

متن عربی: وَ هَاهُنَا مُنْتَهَى مَا اءَزْدَنَاهُ، وَ مَنْ وَقَفَ عَلَى تَرْتِيْبِهِ وَرَسْمِهِ مَعَ اِخْتِصَارِهِ وَ صِغَرِ حَجْمِهِ عَرَفَ تَمِيْزَهُ عَلَى اَبْنَاءِ جِنْسِهِ وَ فُهْمَ فَضِيْلَتَهُ فِي نَفْسِهِ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ صَلَاةٌ وَ سَلَامَةٌ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ. مؤ لف گوید: در این جا نوشته ما به پایان می رسد و هر کس از مطالعه کنندگان با دقت و امعان نظر آن را ملاحظه نماید خواهد دانست که به انحصار و صغر حجم چگونه بر امثال خود امتیاز و رجحان دارد. مترجم گوید: اگر چه در اول ترجمه به عرض اخوان رسانید که ترجمه این کتاب شریف در اندک زمانی ختم گردید و لکن چون در ایام ماه مبارک رمضان سال 1321 ه. ق بنای طبع گردید، تفسیر از اسلوب اول به نظر قاصر ارجح آمد فلذا با کمال جهد و کوشش متصدی اعراب و تصحیح لغات و تعلیق بعضی حواشی مفیده و تالیف متن با ترجمه گردیدم و اشهد بالله کمال زحمت و مشقت در این باب اتفاق افتاده بخصوص در تصحیح و ماخذلغات و از جمله، مشقت فوق العاده آنکه در مقابله نمودن يك جز و از اول کتاب فی الجملة تسامح گردید، چون این احقر مطلع گردیدم زحمت را بر خود قرار دادم که تمام جزو اول را مرور نموده و کاملا تصحیح نمایم. امید از اخلاق کریمه اهل کمال و ارباب فضل آن است که بر لغزشها و خطایای واقفه ذیل عفو ببوشانند که هیچ انسانی از خطا محفوظ نیست. 25 ماه ذی الحجة الحرام، سال

1321 هـ . ق الا حقر القاصر: ابن محمد باقر الموسوی الدزفولی ، محمد طاهر عفی الله عن جرائمهما اللهم اغفرلی و لمن له علی حق من المومنین .

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش ابن شهر آشوب به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد گفت که به این شادم بعد از آنکه مرا شهید خواهی کرد. از گندم عراق بسیاری نخواهی خورد. آن ملعون از روی استهزا گفت که : اگر گندم نباشد جو نیز خوب است ، پس چنان شد که حضرت فرموده بود. و امارت ری به او نرسید. و بر دست مختار کشته شد. ایضا روایت کرده است که بویهای خوشی که از انبار حضرت غارت کردند همه خون شد. و گیاهها که برده بودند همه آتش در آن افتاد. و به روایت دیگر: از آن بوی خوش هر که استعمال کرد از مرد وزن البته پیس شد. ایضا ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که حضرت سید الشهداء علیه السلام در صحرای کربلا تشنه شد. خود را به کنار فرات رسانید و آب برگرفت که بیاشامد. ملعونی تیری به جانب آن جناب انداخت که بر دهان مبارکش نشست ، حضرت فرمود: خدا هرگز تو را سیراب نگرداند. پس آن ملعون تشنه شد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد تا آنکه خود را به شط فرات افکند. و چندان آب آشامید که به آتش جهنم واصل گردید. ایضا روایت کرده اند که چون امام حسین علیه السلام از آن کافر جفا کار آب طلبید. بدبختی در میان آنها ندا کرد که : یا حسین ! یک قطره از آب فرات نخواهی چشید تا آنکه تشنه بمیری یا به حکم ابن زیاد در آبی ، حضرت فرمود: خداوند! او را از تشنگی بکش و هرگز او را میامرز. پس آن ملعون پیوسته العطش فریاد می کرد. و هر چند آب می آشامید سیراب نمی شد تا آنکه ترکید و به جهنم واصل شد. و بعضی گفته اند که آن ملعون عبدالله بن حصین ازدی بود. و بعضی گفته اند که : حمید بن مسلم بود. ایضا روایت کرده اند که ولد الزنائی از قبیله (دارم) تیر به جانب آن حضرت افکند. بر حنکش آمد. و حضرت آن خون را می گرفت و به جانب آسمان می ریخت ، پس آن ملعون به بلائی مبتلا شد که از سرما و گرما فریاد می کرد. و آتشی از شکمش شعله می کشید و پشتش از سرما می لرزید. و در پشت سرش بخاری روشن می کرد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد. تا آنکه شکمش پاره شد و به جهنم واصل شد. ابن بابویه و شیخ طوسی به سانید بسیار روایت کرده اند از یعقوب بن سلیمان که گفت : در ایام حجاج چون گرسنگی بر ما غالب شد. با چند نفر از کوفه بیرون آمدیم تا آنکه به کربلا رسیدیم و موضعی نیافتیم که ساکن شویم ، ناگاه خانه ای به نظر ما در آمد در کنار فرات که از چوب علف ساخته بودند. رفتیم و شب در آنجا قرار گرفتیم ، ناگاه مرد غریبی آمد و گفت : دستوری دهید که امشب با شما به سر آوردم که غریبم و از راه مانده ام . ما او را رخصت دادیم و داخل شد چون آفتاب غروب کرد و چراغ افروختیم به روغن نفت و نشستیم به صحبت داشتن ، پس صحبت منتهی شد به ذکر جناب امام حسین علیه السلام و شهادت او. و گفتیم که : هیچکس در آن صحرا نبود که به بلائی مبتلا نشد. پس آن مرد غریب گفت که : من از آنها بودم که در آن جنگ بودند و تا حال بلائی به من نرسیده است ، و مدار شیعیان به دروغ است ، چون ما آن سخن را از او شنیدیم ترسیدیم و از گفته خود پشیمان شدیم ، در آن حالت نور چراغ کم شد. آن بی نور دست دراز کرد که چراغ را اصلاح کند. همین که دست را نزدیک چراغ رسانید. آتش در دستش مشتعل گردید. چون خواست که آن آتش را فرو نشانند آتش در ریش نحشش افتاد و در جمیع بدنش شعله کشید. پس خود را در آب فرات افکند. چون سر به آب فرو می برد. آتش در بالای آب حرکت می کرد و منتظر او می بود تا سر بیرون می آورد. چون سر بیرون می آورد. در بدنش می افتاد. و پیوسته بر این

حال بود تا به آتش جهنم واصل گردید. ایضا ابن بابویه به سند معتبر از قاسم بن اصبح روایت کرده است که گفت: مردی از قبیله بنی دارم که با لشکر ابن زیاد به قتال امام حسین علیه السلام رفته بود، به نزد ما آمد و روی او سیاه شده بود، و پیش از آن در نهایت خوشرویی و سفیدی بود، من به او گفتم که: از بس که روی تو متغیر شده است نزدیک بود که من تو را نشناسم، گفت: من مرد سفید روئی از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردم که اثر کثرت عبادت از پیشانی او ظاهر بود، و سر او را آورده ام. راوی گفت: که دیدم آن ملعون را که بر اسبی سوار بود و سر آن بزرگوار در پیش زین آویخته بود که بر زانوهای اسب می خورد، من با پدر خود گفتم که: کاش این سر را اندکی بلندتر می بست که اینقدر اسب به آن خفت نرساند، پدرم گفت: ای فرزند! بلائی که صاحب این سر بر او می آورد زیاده از خفتی است که او به این سر می رساند، زیرا که او به من نقل کرد که از روزی که او را شهید کرده ام تا حال هر شب که به خواب می روم به نزدیک من می آید و می گوید که بیا، و مرا بسوی جهنم می برد و در جهنم می اندازد، و تا صبح عذاب می کشم، پس من از همسایگان او شنیدم که: از صدای فریاد او ما شبها به خواب نمی توانیم رفت؛ پس من به نزد زن او رفتم و حقیقت این حال را از او پرسیدم گفت: آن خسران مال خود را رسوا کرده است، و چنین است گفته است. ایضا از عمار بن عمیر روایت کرده است که چون سر عبیدالله بن زیاد را با سرهای اصحاب او به کوفه آوردند من به تماشای آن سرها رفتم چون رسیدم، مردم می گفتند که: آمد آمد، ناگاه دیدم ماری آمد و در میان آن سرها گردید تا سر ابن زیاد را پیدا کرد و در يك سوراخ بینی او رفت و بیرون آمد و در سوراخ بینی دیگرش رفت، و پیوسته چنین می کرد. ابن شهر آشوب و دیگران از کتب معتبره روایت کرده اند که دستهای ابر بن کعب که بعضی از جامه های حضرت امام حسین علیه السلام را کنده بود، در تابستان مانند دو چوب خشک می شد و در زمستان خون از دستهای آن ملعون می ریخت؛ و جابر بن زید عمامه آن حضرت را برداشت، چون بر سر بست در همان ساعت دیوانه شد؛ و جامه دیگری را جعوبه بن حویه برداشت، چون پوشید، در ساعت به برص مبتلا شد؛ و بحیرین عمرو جامه دیگر را برداشت و پوشید، در ساعت زمین گیر شد. ایضا از ابن حاشر روایت کرده است که گفت: مردی از آن ملاعین که به جنگ امام حسین علیه السلام رفته بودند، چون به نزد ما برگشت، از اموال آن حضرت شتری و قدری زعفران آورد، چون آن زعفران را می کوبیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ و زنش به بر خود مالید، در همان ساعت پیس شد؛ چون آن شتر را ذبح کردند، به هر عضو از آن شتر که کارد می رسانیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ چون آن را پاره کردند، آتش از پاره های آن مشتعل بود؛ چون در دیگ افکندند، آتش از آن مشتعل گردید؛ چون از دیگ بیرون آوردند، از جدوار تلختر بود و دیگری از حاضران آن معرکه به آن حضرت ناسزائی گفت، از دو شهاب آمد و دیده های او را کور کرد. سدی ابن طاووس و ابن شهر آشوب و دیگران از عبدالله بن زباج قاضی روایت کرده اند که گفت: مرد نابینائی را دیدم از سبب کوری از او سؤال کردم، گفت: من از آنها بودم که به جنگ حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم، و با نه نفر رفیق بودم، اما نیزه به کار نبردم و شمشیر نزدم و تیری نینداختم، چون آن حضرت را شهید کردند و به خانه خود برگشتم و نماز عشا کردم و خوابیدم، در خواب دیدم که مردی به نزد من آمد و گفت: بیا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تو را می طلبد، گفتم: مرا به او چکار است؟ جواب مرا نشنید، گریبان مرا کشید و به خدمت آن حضرت برد، ناگاه دیدم که حضرت در صحرائی نشسته است محزون و غمگین، و جامه را از دستهای خود بالا زده است، و حربه ای به دست مبارک خود گرفته است، و نطعی در پیش آن حضرت افکنده اند، و ملکی بر بالای سرش ایستاده است و شمشیری از آتش در دست دارد، و آن نه نفر که رفیق من بودند ایشان را به قتل می رساند، و آن شمشیر را به هر يك از ایشان که می زند آتش در او می افتد و می سوزد، و باز زنده می شود و بار دیگر ایشان را به قتل می رساند، من چون آن حالت را مشاهده کردم، به دو زانو در آمدم و گفتم: السلام عليك یا رسول الله، جواب

سلام من نگفت و ساعیت سر در زیر افکند و گفت : ای دشمن خدا، هتک حرمت من کردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی ، گفتم : یا رسول الله شمشیری نزد من و نیزه به کار نبردم و تیر نیانداختم ، حضرت فرمود: راست گفتی ، ولیکن در میان لشکر آنها بودی و سیاهی لشکر ایشان را زیاد کردی ، نزدیک من بیا. چون نزدیک رفتم دیدم طلشتی پر از خون در پیش آن حضرت گذاشته است ، پس فرمود: این خون فرزند من حسین است ، و از آن خون دو میل در دیده های من کشید، چون بیدار شدم نابینا بودم . در بعضی از کتب معتبره از دربان ابن زیاد روایت کرده اند که گفت : از عقب آن ملعون داخل قصر او شدم ، آتشی در روی او مشتعل شد و مضطرب گردید و رو به سوی من گردانید و گفت : دیدی ؟ گفتم : بلی ، گفت : به دیگری نقل مکن . ایضا از کعب الاحبار نقل کرده اند که در زمان عمر از کتب متقدمه نقل می کرد وقایعی را که در این امت واقع خواهد شد و فتنه هائی که حادث خواهد گردید، پس گفت : از همه فتنه ها عظیم تر و از همه مصیبتها شدیدتر، قتل سید شهدا حسین بن علی علیه السلام خواهد بود. و این است فسادی که حق تعالی در قرآن یاد کرده است که (ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس) و اول فسادهای عالم ، کشتن هاییل بود، و آخر فسادها کشتن آن حضرت است ، و در روز شهادت آن حضرتت درهای آسمان را خواهند گشود و از آسمانها بر آن حضرت خون خواهند گریست ، چون ببینید که سرخی در جانب آسمان بلند شد بدانید که او شهید شده است . 167 گفتند: ای کعب چرا اسمان بر کشتن پیغمبران نگریست و بر کشتن آن حضرت می گرید؟! گفت : وای بر شما! کشتن حسین امری است عظیم ، و او فرزند برگزیده سید المرسلین است و پاره تن آن حضرت است ، و از آب دهان او تربیت یافته است ، و او را علانیه به جور و ستم و عدوان خواهند کشت و وصیت جد او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در حق او رعایت نخواهند کرد سوگند یاد می کنم به حق آن خداوندی که جان کعب در دست اوست که بر او خواهند گریست گروهی از ملائکه آسمانهای هفت گانه که تا قیامت گریه ایشان منقطع نخواهد شد، و آن بقعه که در آن مدفون می شد بهترین بقعه هاست ، و هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه به زیارت آن بقعه رفته است و بر مصیبت آن حضرت گریسته است ، و هر روز فوجهای ملائکه و جنیان به زیارت آن مکان شریف می روند، چون شب جمعه می شود، نود هزار ملك در آنجا نازل می شوند و بر آن امام مظلوم می گریند و فضایل او را ذکر می کنند، و در آسمان او را (حسین مذبوح) می گویند و در زمین او را (ابو عبدالله مقتول) می گویند و در دریاها او را فرزند منور مظلوم می نامند، و در روز شهادت آن حضرت آفتاب خواهد گرفت ، در شب آن ، ماه خواهد گرفت ، و تا سه روز جهان در نظر مردم تاریک خواهد بود، و آسمان خواهد گریست ، و کوهها از هم خواهد پاشید، و دریاها به خروش خواهند آمد، و اگر باقیمانده ذریت او و جمعی از شیعیان او بر روی زمین نمی بودند، هر آینه خدا آتش از آسمان بر مردم می بارید. پس کعب گفت : ای گروه تعجب نکنید از آنچه من در باب حسین می گویم ، به خدا سوگند که حق تعالی چیزی نگذاشت از آنچه بوده و خواهد بود مگر آنکه برای حضرت موسی علیه السلام بیان کرد، و هر بنده ای که مخلوق شده و می شود همه را در عالم ذر بر حضرت آدم علیه السلام عرضه کرد، و احوال ایشان و اختلافات و منازعات ایشان را برای دنیا بر آن حضرت ظاهر گردانید پس آدم گفت : پروردگارا در امت آخر الزمان که بهترین امتهایند چرا اینقدر اختلاف به هم رسیده است ؟ حق تعالی فرمود: ای آدم چون ایشان اختلاف کردند، دلهای ایشان مختلف گردید، و ایشان فسادی در زمین خواهند کرد مانند فساد کشتن هاییل ، و خواهند کشت جگر گوشه حبیب من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را پس حق تعالی واقعه کربلا را به آدم نمود، و قاتلان آن حضرت را روسیاه مشاهده کرد، پس آدم علیه السلام گریست و گفت : خداوند تو انتقام خود را بکش از ایشان چنانچه فرزند پیغمبر بزرگوار تو را شهید خواهند کرد. ایضا از سعید بن مسیب روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، در سال دیگر من متوجه حج شدم که به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام مشرف شدم ، پس روزی بر در کعبه طواف

می کردم ناگاه مردی را دیدم که دستهای او بریده بود و روی او مانند شب تار سیاه و تیره بود. به پرده کعبه چسبیده بود و می گفت : خداوندا به حق این خانه که گناه مرا بیامرزد و می دانم که نخواهی آمرزید؛ من گفتم : وای بر تو چه گناه کرده ای که نین نا امید از رحمت خدا گردیده ای ؟ گفت : من جمال امام حسین علیه السلام بودم در هنگامی که متوجه کربلا گریدم، چون آن حضرت را شهید کردند، پنهان شدم که بعضی از جامه های آن حضرت را ببرایم ، و در کار برهنه کردن حضرت بودم . در شب ناگاه شنیدم که خروش عظیم از آن صحرا بلند شد. و صدای گریه و نوحه بسیار شنیدم و کسی را نمی دیدم ، و در میان آنها صدائی می شنیدم که می گفت : ای فرزند شهید من ، وای حسین غریب من ، تو را کشتند و حق تو را نشناختند و آب را از تو منع کردند. از استماع این اصوات موحشه ، مدهوش گردیدم و خود را در میان کشتگان افکندم ، و در آن حال مشاهده کردم سه مرد و يك زن را که ایستاده اند و بر درو ایشان ملائکه بسیار احاطه کرده اند، یکی از ایشان می گویدکه : ای فرزند بزرگوار وای حسین مقتول به سیف اشرا، فدای تو باد جد و پدر و مادر و برادر تو. ناگاه دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام نشست و گفت : لبیک یا جداه و یا رسول الله و یا ایتاه و یا امیر المؤمنین و یا امه یا فاطمه الزهرا و یا اخاه ، ای برادر مقتول به زهر جانگداز، بر شما باد از من سلام ، پس فرمود: یا جداه کشتند مردان ما را، یا جداه اسیر کردند زنان ما را، یا جداه غارت کردند اموال ما را، یا جداه کشتند اطفال ما را، ناگاه دیدم که همه خروش بر آوردند و گریستند، حضرت فاطمه زهرا علیه السلام از همه بیشتر می گریست . پس حضرت فاطمه علیه السلام گفت : ای پدر بزرگوار ببین که چکار کردند با این نور دیده من این امت جفا کار، ای پدر مرا رخصت بده که خون فرزند خود را بر سر و روی خود بمالم ، چون خدا را ملاقات کنم با خون او الوده باشم ، پس همه بزرگواران خون آن حضرت را برداشتند و بر سر و روی خود مالیدند، پس شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می گفت که : فدای تو شوم ای حسن که تو را سر بریده می بینم و در خون خود غلطیده می بینم . ای فرزند گرامی ، که جامه های تو را کند؟ حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که : ای جد بزرگوار شترداری که با من بود و با او نیکیهای بسیا کرده بودم ، او به جزای آن نیکیها مرا عریان کرد! پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به نزد من آمد و گفت : از خدا اندیشه نکردی و از من شرم نکردی که جگر گوشه مرا عریان کردی ، خدا روی تو را سیاه کند در دنیا و آخرت و دستهای تو را قطع کند، پس در همان ساعت روی من سیاه شده و دستهای من افتاد، و برای این دعا می کنم و می دانم که نفرین حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رد نمی شود، و من آمرزیده نخواهم شد، ایضا روایت کرده است که مرد خدای (آهنگری) در کوفه بود، چون لشکر عمر بن سعد به جنگ سید الشهداء می رفتند، از آهن بسیاری برداشت و با لشکر ایشان رفت ، و نیزه های ایشان را درستت می کرد و میخ های خیمه های ایشان را می ساخت و شمشیر و خنجر ایشان را اصلاح می کرد، آن حداد گفت : من نوزده روز با ایشان بودم و اعانت ایشان می نمودم تا آنکه آن حضرت را شهید کردند. چون برگشتم شبی در خانه خود خوابیده بودن ، در خواب دیدم که قیامت بر پا شده است و مردم از تشنی زبانهایشان آویخته است و آفتاب نزدیک سر مردم ایستاده است و من از شده عطش و حرارت مدهوش بودم ، آنگاه دیدم که سواره ای پیدا شد در نهایت حسن و جمال و در غایت مهابت و جلال ، و چندین هزار پیغمبران و اوصیای ایشان و صدیقان و شهیدان در خدمت او می آمدند، و جمیع محشر از نور خورشید جمال اومنور گردیده ، و به سرعت گذشت ، بعد از ساعتی سوار دیگر پیدا شد مانند ماه تابان ، عرصه قیامت را به نور جمال خود روشن کرد و چندین هزار کس در رکاب سعادت انتساب او می آمدند، و هر حکمی می فرمود اطاعت می کردند چون به نزدیک من رسید، عنان مرکب کشید و فرمود: بگیرید این را. ناگه دیدم که یکی از آنها که در رکاب او بودند بازوی مرا گرفت و چنان کشید که گمان کردم کتف م جدا شد، گفتم : به حق آن کی که تو را به بردن من مامور گردانید تو را سوگند می دهم که بگوئی او کیست ؟ گفت : احمد مختار بود.

گفتم : آنا که بر درو او بودند چه جماعت بودند؟ گفت : پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان ن گفتم : شما چه جماعتید که بر دور این مرد بر آمده اید و هر چه می فرمایید اطاعت می کنید گفت ما ملائکه پروردگار عالمیانیم و ما را در فرمان او کرده است ، گفتم : مرا چرا فرمود بگیری؟ گفت : حال تو مانند حال آن جماعت است چون نظر کردم عمر بن سعد را دیدم با لشکری که همراه بودند. و جمعی را نمی شناختم و زنجیری از آتش در گردن عمر بود و آتش از دیده ها و گوشهای او شعله می کشید ن و جمعی دیگر که با او بودند پاره ای در زنجیرهای آتش بودند. و پاره ای غلهای آتش در گردن داشتند. و بعضی مانند من ملائکه به بازوهای ایشان چسبیده بودند. چون پاره ای راه ما را بردند. دیدم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر کرسی رفیعی نشسته است و دو مرد نورانی در جانب راست او ایستاده اند. از ملك پرسیدم که : این دو مرد کیستند؟ گفت : یکی نوح علیه السلام است و دیگری ابراهیم علیه السلام ، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت : چه کردی یا علی ؟ فرمود: احدی از قاتلان حسین را نگذاشتم مگر آنکه همه را جمع کردم و به خدمت تو آوردم ، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک بیاورید ایشان را. چون ایشان را نزدیک بردند. حضرت از هر يك از ایشان سؤال می کرد که چه کردی با فرزند من حسین و می گریستی ، و همه اهل محشر از گره او می گریستند. پس یکی از ایشان می گفتم که : من آب بر روی او بستم ، و دیگری می گفت : من تیر به سوی او افکندم ، و دیگری می گفت : من سر او را جدا کردم ، و دیگری می گفت : من فرزند او را شهید کردم ، پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فریاد بر آورد: ای فرزندان غریب بی یاور من ، ای اهل بیت مطهر من ، بعد از من با شما چنین کردند؟ پس خطاب کرد به پیغمبران که : ای پدر م آدم و ای برادر من نوح و ای پدر من ابراهیم ، ببینید که چگونه امت من با ذریت من سلوک کرده اند؟ پس خروش از انبیا و اوصیا و جمیع اهل محشر بر آمد پس امر کرد حضرت زبانیه جهنم را که : بکشید ایشان را به سوی جهنم . پس يك از ایشان را می کشیدند به سوی جهنم می بردند. تا آنکه مردی را آوردند. حضرت از او پرسید که : تو چه کردی ؟ گفت : من تیری و نیزه ای نینداختم و شمشیری ندم نچار بودم ، و با آن اشارت همراه بودم ، روزی عمود خیمه حصین بن نمیر شکست و آن را اصلاح کردم . حضرت فرمود: آخر نه در آن لشکر داخل بوده ای ، و سیاهی لشکر ایشان را زیاده کرده ای . و قاتلان فرزندان مرا یاری کرده ای ، ببرید او را به سوی جهنم ، پس اهل محشر فریاد بر آوردند که : حکمی نیست امروز مگر برای خدا و رسول خدا و وصی او. چون مرا پیش بردند و احوال خود را گفتم ، همان جواب را به من فرمود و امر کرد مرا به سوی آتش برند. پس از دهشت آن حال بیدار شدم و زبان من و نصف بدن من خشک شده بود. و همه کس از من بیزار می گشته اند و مرا لعنت می کنند. و به بدترین احوال گذارید تا به جهنم واصل شد. در بیان بعضی از احوال مختار و کیفیت کشته شدن بعضی از قاتلان آن حضرت شیخ طوسی به سند معتبر از منهای بن عمرو روایت کرده است که گفت : در بعضی از سنوات بعد از مراجعت از سفر حج به مدینه وارد شدم و به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رفتم ، حضرت فرمود: ای منهای چه شد حرمه بن کاهل اسدی ؟ گفتم : او را در کوفه زنده گذاشتم ، پس حضرت دست مبارك به دعا برداشت و مکرر فرمود: خداوندا به او بچشان گرمی آهن و آتش را، منهای گفت : چون به کوفه برگشتم دیدم مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرده است ، و با من صداقت و محبتی داشت ، بعد از چند روز که از دیدنی های مردم فارغ شدم ، و به دیدن او رفتم ، وقتی رسیدم که او از خانه بیرون می آمد. چون نظرش بر من افتاد گفت : ای منهای ! چرا دیر به نزد ما آمدی ، و ما رامبارک باد نگفتی ، و با ما شریک نگردیدی در این امر؟ گفتم ایها الامیر من در این شهر نبودم و در این چند روز از سفر حج مراجعت نمودم ، پس با او سخن می گفتم و می رفتم تا به کناسه کوفه رسیدیم ، در آنجا عنان کشید و ایستاد و چنان یافتم که انتظاری می برد. ناگاه دیدم که جماعتی می آیند. چون به نزدیک او رسیدند گفتند: ایها الامیر بشارت باد ترا که حرمه بن کاهل را گرفتیم . چون اندک زمانی گذشت ، آن ملعون را بر آوردند. مختار

گفت : الحمد لله که تو به دست ما آمدی ، پس گفت : جلادان را بطلبید. و حکم کرد دستهای و پاهای او را بریدند. و فرمود: پشته های نی آوردند و آتش بر آنها زدند. و امر کرد که او را در میان آتش انداختند. چون آتش در او گرفت من گفتم : سبحان الله ، مختار گفت : تسبیح خدا در همه وقت نیکوست اما در این وقت چرا تسبیح گفتمی ؟ گفتم : تسبیح من برای ان بود که در این سفر به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسیدم و احوال این ملعون را از من پرسیدند. چون گفتم که او را زنده گذاشتم ، دست به دعا برداشت و نفرین کرد او را که حق تعالی حرارت آهن و حرارت آتش را به او بچشاند. و امروز اثر استجاب دعا آن حضرت را مشاهده کردم . پس مختار مرا سوگند داد که م تو شنیدی از آن حضرت این را؟ من سوگند یاد کردم و بعد از نماز به سجده رفت و سجده را بسیار طول داد. و سوار شد چون دید که آن ملعون سوخته بود. برگشت و من همواره او را روانه شدم تا آنکه به در خانه من رسید. گفتم : ایها الامیر اگر مرا مشرف کنی و به خان من فرود آئی و از طعام من تناول نمائی ، موجب فخر من خواهد بود. گفت : ای منهال تو مرا خبر می دهی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام چهار دعا کرده است ، و خدا آنها را بر دست من مستجاب کرده است ، و مرا تکلیف می کنی که فرود آیم و طعام بخورم ، و امروز برای شکر این نعمت روز ندارم ؟ و حرمه همان ملعون است که سر امام حسین علیه السلام را برای ابن زیاد برد و عبدالله رضیع را با جمعی از شهدا شهید کرد. بعضی گفته اند که : او سر مبارک حضرت را جدا کرد. ایضا روایت کرده است که مختار بن ابی عبیده در شب چهارشنبه شانزدهم ربیع الآخر سال شصت و شش از هجرت خروج کرد. و مردم با او بیعت کردند به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل نماید. و طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام و خونهای اهل بیت و اصحاب آن حضرت را. و دفع ضرر از شیعیان و بیچارگان بکند. و مؤمنان را حمایت نماید ن در آن وقت عبدالله بن مطیع از جانب عبدالله بن زبیر در کوفه والی بود. پس مختار بر او خروج کرد و لشکر او را گریزانید و از کوفه بیرون کرد. و در کوفه ماند تا محرم سال شصت و هفت ، و عبیدالله بن زیاد در آن وقت حاکم ولایت جزیره بود. مختار لشکر خود را برداشت و متوجه دفع او شد. و ابراهیم پسر مالک اشتر را سپهسالار لشکر کرد. و ابو عبدالله جدلی و ابو عماره کیسان را همراه آن لشکر کرد. پس ابراهیم در روز شنبه هفتم ماه محرم از کوفه بیرون رفت با دو هزار کس از قبیله مذحج و اسد. و دو هزار کس از قبیله تمیم و همدان ، و هزار و پانصد کس از قبیله کنده و ربیعیه ، و دو هزار از قبیله حمرا- و به روایت دیگر هشت هزار کس از قبیله حمرا - و چهار هزار کس از قبایل دیگر با او بیرون رفتند چون ابراهیم بیرون می رفت ، مختار پیاده به مشایعت او بیرون آمد. ابراهیم گفت : سوار شتر شو خدا تو را رحمت کند. مختار گفت : می خواهم ثواب من زیاده باشد در مشایعت تو و می خواهم که قدمهای من گرد آلود شود در نصرع و یار یال محمد. پس وداع کردند یکدیگر را و مختار برگشت . پس ابراهیم رفت تا به مدائن فرود آمد. چون خبر به مختار رسید که ابراهیم از مدائن روانه شده از کوفه بیرون آمد تا آنه در مدائن نزول کرد. چون ابراهیم به موث لرسیدند ن ابن زیاد لعین با لشکر بسیار متوجه موصل شد و در چهار فرسخی لشکر او فرود آمد. چون هر دو لشکر برابر یکدیگر صف کشیدند. ابراهیم در میان لشکر خود ندا کرد که : ای اهل حق ، وای یاوران دین خدا این پس زیاد است کشنده حسین بن علی و اهل بیت او. و اینک به پای خود به نزد شما آمده است با لشکرهای خود که لشکر شیطان است ، پس مقاتله کنید با ایشان به نیت درست و صبر کنید و ثابت قدم باشید در جهاد ایشان ، شاید حق تعالی آن لعین را به دست شما به قتل رساند و حزن و اندوه سینه های مؤمنان را به راحت مبدل گرداند. پس هر دو لشکر بر یکدیگر تاختند. و اهل عراق فریاد می کردند: ای طلب کنندگان خون حسین ، پس جمعی از لشکر ابراهیم برگشتند و نزدیک شد که منهزم گردند. ابراهیم ایشان را ندا کرد که : ای یاوران خدا صبر کنید بر جهاد دشمنان خدا. پس برگشتند و عبدالله بن یسار گفت : من شنیدم از امیر المومنین که می فرمود: ما ملاقات خواهیم کرد لشکر شام را در نهری که آن را خازر می گویند

ن و ایشان ما را خواهند گریزانید به مرتبه ای که از نصرت مایوس خواهیم شد. و بعد از آن بر خواهیم گشت و بر ایشان غالب خواهیم شد و امیر ایشان را خواهیم کشتت ن پس صبر کنید شما بر ایشان غالب خواهید گردید. پس ابراهیم خود بر میمنه لشکر تاخت ن و سایر لشکر به جرات او جرات کردند و آن ملاعین را منهزم ساختند. از پی ایشان رفتند و ایشان را می کشتند و می انداختند. چون چنگ بر طرف شد. معلوم شد که عبید الله بن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بین ذل الکلاع و ابن خوشب و غالب باهلی و عبدالله ایاس سلمی و ابوالاشرس والی خراسان و سایر اعیان لشکر آن ملعون به جهنم واصل شده بودند. چون از جنگ فارغ شدند. ابراهیم به اصحاب خود گفت که بعد از هزینه لشکر مخالف ، من دیدم طایفه ای را که ایستاده بودند و مقاتله می کردند. و من رو به ایشان رفتم و در برابر من مردی آمد و بر استری سوار بیود و مردم را تحریص بر قتال می کرد. و هر که نزدیک او می رفت او را بر زمین می افکند چون نظرش بر من افتاد. قصد من کرد. من مبادرت کردم و ضربتی بر دست او زدم و دستش را جدا کردم ، از استر گردید بر کنار افتاد. پس پای او را جدا کردم ، و از او بوی مشک ساطع بود. گمان دارم که آن پسر زیاد لعین بود. بورید و او را طلب کنید پس مردی آمد و در میان کشته گان او را تفحص کرد. در همان موضع که ابراهیم گفته بود او را یافت و سرش را به نزد ابراهیم آورد. ابراهیم فرمود بدن او را در تمام آن شب می سوختند. و به دود آن مردود دیده امید خود را روشن می کردند. و به خاکستر آن بداختر زنگ از آئینه سینه های خود می زدودند. و به روغن بدن آن پلید چراغ امل و امید خود را تا صبح می افروختند چون (مهران) غلام آن ملعون دید که به پیه بدن اقای او در آن شب چراغهای عیش خود را افروختند. سوگند یاد کرد که دیگر هرگز چربی گوشت را نخورد. زیرا که آن ملعون بسیار او را دوست می داشت و نزد او مقرب بود. چون صبح شد. لشکر ابراهیم غنیمتهای لشکر مخالف را جمع کردند و متوجه کوفه گردیدند. یکی از غلامان ابن زیاد لزلشکرگاه گریخت و به شام رفت نزد عبدالملک بن مروان ، چون عبدالملک او را دید گفت : چه خبر داری از ابن زیاد؟ گفت : چون لشکرها به جولان در آمدند مرا گفت : کوزه ابی برای من بیاور. پس از آن آب بیاشامید و قدری از آن را در میان زره و بدن خود ریخت ، و بقیه آب را بر ناصیه اسب خود پاشید و سورا شد و در دریای جنگ غوطه خورد. دیگر او را ندیدم و گریختم و به سوی تو آمدم پس ابراهیم سر ابن زیاد را به سرهای سروران لشکر او نزد مختار فرستاد. آن سرها را در وقتی نزد او حصار کردند که او چاشت می خورد. پس خد را حمد بسیار کرد و گفت : الحمدالله که سر این لعین را وقتی آوردند نزد من که چاشت می خوردم ، زیرا که سر سید الشهداء را به نزد آن لعین در وقتی بردند که او چاشتت می خورد. چون سرها را نزد مختار گذاشتند. مار سفیدی پیدا شد و در میان سرها می گردید تا به سر ابن زیاد رسید. پس در سوراخ بینی ان لعین داخل شد و از سوراخ گوش او بیرون آمد. و باز در سوراخ گوش او داخل شد و از سوراخ بینی او بیرون آمد چون مختار از چاشت خوردن فارغ شد. برخسات و کفش پوشید و ته کفش را مکرر بر روی آن لعین می زد و بر جبین پرکین آن لعین می مالید. پس کفش خود را به نزد غلام خود انداخت و گفت : این کفش را بشوی که به کافر نجسی مالیده ام . پس مختار سر ابن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بن ذی الکلاع را با عبدالرحمن بن ابی عمره ثقفی و عبدالله بن شداد جشمی صایب بن مالک اشعری به نزد محمد بن حنفیه فرستاد. و عریضه ای به او نوشت که : اما بعد به درستی که فرستادم یاوران شیعیان او را بسوی دشمنان تو که طلب کنند خون برادر مظلوم شهید تو را. پس بیرون رفتند با نیت درست و با نهایت خشم و کین بر دشمنان دین مبین ، و ایشان را ملاقات کردند نزدیک منزل نصیبین ، و کشتند ایشان را به یاری رب العالمین ، و لشکر ایشان را منهزم ساختند و در دریاها و بیابانها متفرق گردانیدند. و از پی آن مدبران رفتند. و هر جا که ایشان با یافتند به قتل آوردند و کینه های دلهای مومنان را پاک کردند و سینه های شیعیان را شاد گردانیدند. و اینک سرهای سرکرده های ایشان را به خدمت تو فرستادم . چون نامه و سرها را به نزد محمد بن حنفیه آوردند. در آن وقت حضرت امام زین العابدین

علیه السلام در مکه تشریف داشتند. پس محمد سر ابن زیاد را به خدمت آن جناب چاشت تناول می نمود. پس فرمود: چون سر پدر مرا نزد ابن زیاد بردند، او چاشت زهر مار می کرد و سر پدر بزرگوار مرا نزد او گذاشته بود. من در آن وقت دعا کردم که : خداوندا مرا از دنیا بیرون مبر تا آنکه بنمائی به من سر آن ملعون را در وقتی که من چاشت خورم ، پس شکر می کنم خداوندی را که دعای مرا مستجاب گردانید. پس فرمود آن سر را انداختند در بیرون . چون سر او را نزد عبدالله بن زبیر بردند، فرمود بر سر نیزه کنند و بگردانند، چون بر سر نیزه کردند، بادی وزید و آن سر را بر زمین افکند، ناگاه ماری پیدا شد و بر بینی آن علین چسبید. پس بار دیگر آن را بر نیزه کردند و باز باد آن را بر زمین انداخت و همان مار پیدا شد و بر بینی آن لعین چسبید. تا آنکه سه مرتبه چنین شد. چون این خبر را به ابن زبیر دادند گفت : سر این ملعون را در کوچه های مکه بیندازید. که مردم پامال کنند. پس مختار تفحص می کرد قاتلان آن حضرت را، و هر که را می یافت به قتل می رسانید. و جماعت بسیار به نزد او آمدند و از برای عمر بن سعد شفاعت کردند و امان از برای او طلبیدند. چون مختار مضطر شد گفت : او را امان دادم به شرط آنکه از کوفه بیرون نرود. و اگر بیرون رود خونش هدر باشد. روزی مردی نزد عمر آمد و گفت : من امروز از مختار شنیدم که سوگند یاد می کرد که مردی را بکشد. و گمان من آن است که مقصد او تو بودی ، پس عمر از کوفه بیرون رفت بسوی موضعی در خارج کوفه که آن را حمام می گفتند و در آنجا پنهان شد. به او گفتند که : خطا کردی و از دست مختار بیرون نمی توانی رفت ، چون مطلع می شود که از کوفه بیرون رفته می گوید: امان من شکسته شد. و تو را می کشد. پس آن ملعون در همان شب به خانه برگشت . راوی گوید: چون روز شد. بامداد رفتم به خدمت مختار. چون نشستیم ، هیثم بن اسود آمد و نشست ، و بعد از او حفص پس عمر بن سعد آمد گفت : پدرم می گوید که چه شد امانی ه مرا دادی ، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری ، مختار گفت که : بنشین ن و فرمود ابو عمره را بطلبید. پس دیدم که مرد کوتاهی آمد و سراپا غرق آهن گردیده بود. مختار حرفی درگوش او گفت و دو مرد دیگر را طلبید و همراه او کرد. بعد از اندک زمانی ابو عمره آمد و سر عمر را آورد. پس مختار به حفص گفت : این را می شناسی ؟ گفت : اناالله و انالیه راجعون ، مختار گفت : ای ابو عمره این را نیز به پدرش ملحق گردان که در جهنم پدرش تنها نباشد. ابو عمره او را به قتل آورد. پس مختار گفت : عمر به عوض امام حسین ، و حفص به عوض علی بن الحسین ، و حاشا که خون اینها با خون آنها برابری تواندکرد. پس بعد از کشتن ابن زیاد و عمر بن سعد. سلطنت مختار قوی شد و روسای قبایل و وجوه عرب همه مطیع و ذلیل او شدند. پس گفت : بر من هیچ طعامی و شرابی گوارا نیست تا یکی از قاتلان حسین و اهل بیتت او بر روی زمین هستند. و من هیچ يك از آنها را بر روی زمین زنده نخواهم گذاشت و کسی نزد من شفاعت ایشان نکند. و تفحص کنید و مرا خبر دهید از هر که شریک بوده است در خون آن حضرت و خون اهل بیت او یا معاونت قاتلان او کرده است ، پس ه رکه را می آوردند می گفتند که : این زا قاتلان آن حضرت است یا معاونت برقتل او کرده است ، البته او را به قتل می رسانید. پس خبر به او رسید که شمر بن ذی الجوشن شتری از شتران حضرت را به غنیمت برداشته بود. چون به کوفه رسید، آن شتر را نحر کرده بود و گوشت او را قسمت کرده بود. چون این خبر شنید گفت : تفحص کنید. و از این گوشت داخل هر خانه ای که شده باشد مرا خبر کنید. پس فرمود آن انه ها را خراب کردند و هر که از آن گرفته یا خورده بود به قتل آوردند پس عبدالله بن اسید جهنی و مالک بن هیثم کندی و حمل بن مالک محارب را به نزد او آوردند. گفت : ای دشمنان خدا کحاست حین بن علی ؟ گفتند: ما را به جبر به جنگ او بیرون بردند. گفت : ایا نتوانستید که بر او منت گذارید و شربت آبی به او برسانید؟ پس به مالک گفت که : تو بودی که کلاه آن امام مظلوم را برداشتی ؟ گفت : نه ، مختار گفت : بلی تو برداشتی ، پس فرمود که دستها و پاهای او را بریدند. و او به خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد. و آن دو ملعون دیگر را فرمود گردن زدند. پس قراد

بن مالك و عمرو بن خالد و عبدالرحمن بجلی و عبدالله بن قیس خولانی را نزد او حاضر کردند. پس گفت : ای کشندگان صالحان ! خدا از شما بیزار باد. عطرهای آن حضرت را در میان خود قسمت کردید در روزی که نحس ترین روزها بود. پس فرمود ایشان را به بازار بردند و گردن زدند. پس معاذ بن هانی و ابو عمره را فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که سر مبارك آن حضرت را برای ابن زیاد برده بود. چون به خاه او رفتند. در بیت الخلا پنهان شده بود. در زیر سبدي او را پیدا کردند و بیرون آوردند. و در اثنای راه مختار را دیدند که با لشکر خود می آید گفت : این لعین را برگردانید تا در خانه خودش به جاز یخودبرسانم ، پس او به نزد در خانه او. و در آنجا او را به قتل رسانید و جسد پلیدش را به آتش سوخت و برگشت . چون شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد. آن ملعون به سوی بادیه گریخت ، پس ابو عمره را با جمعی از اصحاب خود بر سر او فرستاد. و با اصحاب او مقاتله بسیار کردند. آن ملعون خود نیز جنگ بسیار کرد تا آنکه از بسیاری جراحت مانده شد. او را گرفتند و به خدمت مختار آوردند مختار فرمود روغنی را جوشانیدند و آن ملعون را در میان روغن افکندند. تا آنکه همه بدن پلیدش مضمحل شد. به روایت دیگر: ابو عمره او را کشت ، و سرش را برای مختار فرستاد. پس پیوسته مختار در طلب قاتلان آن حضرت بود. و هر که را می یافت می کشت و هر که می گریخت خانه او را خراب می کرد. و ندا می کرد که : هر غلامی که آقای خود را بکشد که از قاتلان آن شرت باشد و سر او را به نزد من بیاورد. من آن غلام را آزاد می کنم و جایزه می بخشم ، پس بسیاری از غلامان آقاهای خود را کشتند و سرهای ایشان را به خدمت او آوردند. شیخ ابو جعفر بن نما در کتاب (عمل الثار) روایت کرده است که چون مختار در کار خود مستقل گردید. به تفحص قاتلان امام حسین علیه السلام در آمدن و اول طلب کرد آن جماعی را که اراده کرده بودند که اسب بر بدن مبارك آن حضرت و اصحاب او بتازند. فرمود که ایشان را بر رو خوابانیدند و دستها و پای ایشان را به میخهای آهن بر زمین دوختند. و سواران بر بدنهای ایشان اسب تاختند تا پاره پاره شدند و پاره های ایشان را به آتش سوختند. پس دوکس را آوردند که شريك شده بودند در کشتن عبدالرحمن بن عقیل بن ابیطالب ، فرمود: که ایشان را گردن زدند و جسد پلید ایشان را به آتش سوختند. پس مالك بن بشیر را آوردند و فرمود که در میان بازار گردن زدند. و ابو عمره را با جماعتی فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که خانه او را محاصره کردند. و زن او از شیعیان اهل بیت بود از خانه بیرون آمد و به ظاره گفت که نمی دانم که او در کجاست ، و اشاره کرد به سوی بیت الخلا که در آنجا پنهان شده است ن پس او را از آنجا بیرون آوردند و به آتش سوختند. و عبدالله بن کامل را فرستاد به سوی حکم بن طفیل که تیری به سوی عباس افکنده بود و جامه های عباس را کنده بود ن او را گرفت و تیر باران کرد و عبدالله بن ناجیه را به طلب منقذ بن مره عبدی که قاتل علی بن الحسین علیه السلام بود فرستاد. و آن ملعون نیزه در کف گرفته از خانه بیرون آمد. و نیزه بر عبدالله زد. و عبدالله برجست او را از اسب افکند. و نیزه بر دست چپ او زد و دستش را شل کرد. و او گریخت ، و بر او دست نیافتند و زید بن رقاد را طلید و فرمود که او را سنگباران کردند و به آتش سوختند. و سنان بن انس لعین از کوفه به بصره گریخت ، و مختار خانه او را خراب کرد و از بصره بیرون رفت به جانب قادسیه ن چون به نزدیک قادسیه رسید. جواسیس مختار. او را گرفتند و به نزد او آوردند. فرمود اول انگشتهای آن لعین را بریدند. پس دستها و پاهای او را قطع کردند ن و روغن زیتی را فرمود به جوش آوردند و آن لعین را در میان روغن افکندند تا به جهنم واصل شد پس به طلب عمرو بن صبیح فرستاد. شب او را در خانهاش گرفتند. و فرمود سراپای او را به نیزه پاره پاره کردند و محمد بن اشعث گریخت به قصری که در حوالی قادسیه داشت ، چون مختار به طلب او فرستاد. او از راه دیگر قصر بیرون رفت و به مصعب بن زبیر ملحق شد. و مختار فرمود قصر و خانه او را خراب کردند و اموال او را غارت کردند و بجدل بن سلین را به نزد او آوردند. و گفتند که انگشت مبارك حضرت را قطع کرده است و انگشت حضرت را برداشته است ، مختار فرمود که دستها و پاهای او را بریدند. و در خون خود غلطید تا به جهنم

واصل شد. و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمود: چنانچه بعضی از بنی اسرائیل اطاعت خدا کردند، و ایشان را گرامی داشت، و بعضی معصیت خدا کردند، و ایشان را معذب گردانید، احوال شما نیز چنین خواهد بود؛ اصحاب آن حضرت گفتند: یا امیر المومنین عاصیان ما چه جاعت خواهند بود؟ فرمود: آنها یند که مامور ساخته اند ایشان را به تعظیم ما اهل بیت و رعایت حقوق ما، و ایشان مخالفت خواهند کرد و انکار حق ما خواهند نمود، و فرزندان اولاد رسول را که مأمور شده اند به اکرام و محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: بلی البته واقع خواهد شد، و این دو فرزند بزرگوار من حسن و حسین را شهید خواهند کرد، حق تعالی عذابی بر ایشان وارد خواهد ساخت به شمشیر آنهایی که بر ایشان مسلط خواهد گردانید چنانچه بر بنی اسرائیل چنین عذابها مسلط گردانید گفتند: کیست آنکه بر ایشان مسلط خواهد شد یا امیر المؤمنین؟ فرمود: پسری است از قبیله بنی ثقیف که او را مختار بن ابی عبیده می گویند. حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: چون این خبر به حجاج رسید و به او گفتند: علی بن الحسین از جد خود امیر المؤمنین چنین روایتی می کند، حجاج گفت: بر ما معلوم نشده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را گفته باشد یا علی بن ابیطالب این را گفته باشد، علی بن الحسین کودکی اس و با طلی چند می گوید و اتباع خدا را فریب می دهد، مختار را بیاورید به نزد من تا دروغ او ظاهر گردانم. چون مختار را آوردند، نطع طلبید، و غلامان خود را گفت: شمشیر بیاورید و او را گردن بزنید، چون ساعتی گذشت و شمشیر نیاوردند، گفت: چرا شمشیر نمی آورید؟ گفتند: شمشیرها در خزانه است و کلید خزانه پیدا نیست، پس مختار گفت: نمی توانی مرا کشت، و رسول خدا هرگز دروغ نگفته، اگر مرا بکشی، خدا زنده خواهد کرد که سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از شما به قتل رسانم، جلاد بده تا او را گردن بزنی، چون جلاد شمشیر را گرفت و به سرعت متوجه او شد که او را گردن بزند، به سر در آمد و شمشیر در شکمش آمد و شکمش شکافته شد و مرد، پس جلاد دیگر را طلبید چون متوجه قتل او شد، عقربی او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت: ای حجاج نمی توانی مرا کشت، به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان به شاپور ذی لاکتاف گفت در وقتی که شاپور عربان را می کشت و ایشان را مستاصل می کرد، حجاج گفت: بگو چه بوده است آن؟ مختار گفت: در وقتی که شاپور عربان را مستاصل می کرد نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنبیلی گذاشتند و بر سر راه شاپور آویختند، چون شاپور به نزد او رسید و نظرش بر او افتاد گفت: بپرس، نزار گفت: به چه سبب اینقدر از عرب را می کشی و ایشان بدی نسبت به تو نکرده اند؟ شاپور گفت: برای آن می کشم که در کتب دیده ام که مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را محمد می گویند، و دعوی پیغمبری خواهد کرد ن و ملک و پادشاه عجم بر دست او بر طرف خواهد شد، پس ایشان را می کشم که او به هم نرسد، نزار گفت: اگر آنچه دیده در کتب دروغگویان دیده ای، روا نباشد که بی گناه چند رابه گفته دروغگوئی به قتل رسانی، و اگر در کتب راستگویان دیده ای پس خدا حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آن مرد از او بیرون می آید و تو نمی توانی که قضای خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی، و اگر از خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی، و اگر از جمیع عرب نماند مگر يك کس، آن مرد از او به هم خواهد رسیدی، شاپور گفت: راستت گفتمی ای نزار، یعنی: لاغر و حیف، و به این سبب او را نزار گفتند، پس سخن او را پسندیده و دست از عرب برداشت. ای حجاج حق تعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس به قتل رسانم، یا خدا تو را مانع می شود از کشتن من یا اگر مرا بکشی بعد از کشتن زنده خواهد کرد که آنچه مقدر کرده است به عمل آورم، و گفته رسول خدا حق است و در آن شکی نیست. باز حجاج جلاد را گفت که: بزن گردن او را، مختار گفت که: او نمی تواند، اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حق تعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقرب را بر او مسلط گردانید. چون چون جلاد

خواست که او را گردن بزند. ناگاه یکی از خواص عبدالملك بن مروان از در درآمد فریاد زد که : دست از او بدارید. و نامه ای به حجاج داد که عبدالملك در آن نامه نوشته بود: اما بعد ای حجاج بن یوسف! کبوتر برای من نامه ای آورد که تو مختار بن ابی عبیده را گرفته و می خواهی او را به قتل آوری ، به سبب آنکه روایتی از رسول خدا به تو رسیده که او را انصار بنی امیه را خواهد کشت ، چون نامه من به تو برسد. دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دایه ولید عبدالملك است ، و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است ، و آنچه به تو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را به خیر دروغ بکشی ، و اگر راست است تکذیب قول رسول خدا نمی توان کرد. پس حجاج مختار را رها کرد. و مختار به هر که می رسید می گفت که : من خروج خواهم کرد. و بنی امیه را چنین خواهم کشت . چون این خبر به حجاج رسید. بار دیگر او را گرفت و قصد قتل او کرد. مختار گفت : تو نمی توانی مرا کشت ، و در این سخن بودند که باز نامه عبدالملك بن مروان را کبوتر آورد. و در آن نامه نوشته بود که : ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دایه پسر ولید است ، و آن حدیثی که شنیده ای اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت النصر برای آنکه مقدر شده بود که بنی اسرائیل را به قتل رساند. پس حجاج او را رها کرد و گفت : اگر دیگر چنین سخنان از تو بشنوم که گفته ای تو را به قتل خواهم رسانید. باز فایده نکرد. و مختار آن قسم سخنان در میان مردم می گفت . چون حجاج به طلب او فرستاد. پنهان شد. و مدتی مخفی بود تا آنکه حجاج او را گرفت و باز اراده قتل او کرد. باز مقارن آن حال نامه عبدالملك رسید که : او را مکش ، پس حجاج او را حبس کرد و نامه ای به عبدالملك نوشت که : چگونه نمی می کنی از کشتن کسی که علانیه در میان مردم می گوید که سیصد و هشتاد و سه هزار کس از انصار بنی امیه را خواهم کشت ؟ عبدالملك در جواب نوشت که : تو جاهلی ، اگر آنچه او می گوید حق است پس البته او را تربیت خواهیم کرد تا بر ما مسلط گردد چنانچه فرعون را خدا موکل کرد بر تربیت موسی تا آنکه بر او مسلط گردید. و اگر این خبر دروغ است چرا در حق او رعایت کسی نکنیم که حق خدمت بر ما دارد. پس آخر مختار بر ایشان مسلط شد و کرد آنچه کرد. روزی حضرت علی بن الحسین ع خروج مختار را برای اصحاب خود ذکر می کرد. بعضی از اصحاب آن حضرت گفت : یابن رسول الله ما را خبر نمی دهی که خروج آن چه وقت خواهد بود؟ فرمود: سه سال دیگر خواهد شد و سر عبیدالله بن زیاد و شمر بن ذالجوشن را به نزد ما خواهند آورد در وقتی که ما چاشت می خوریم . چون رسید روز وعده که حضرت امام زین العابدین ع برای خروج مختار فرموده بود. اصحاب آن حضرت در خدمت او جمع شدند. و آ. جناب طعمی برای ایشان حاضر کرد و فرمود: بخورید که امروز ستمکاران بنی امیه را به قتل می رسانند. گفتند: در کجا؟ حضرت فرمود: در فلان موضع ، مختار ایشان را به قتل می رساند. و زود باشد که دو سر از ایشان به نزد ما بیاورند. و آن سرها را در فلان روز برای ما خواهند آورد. چون روز شد و حضرت از تعقیب فارغ شد. اصحاب آن حضرت به نزد او رفتند. آن جناب طعمی برای ایشان طلبید. چون طعام حاضر شد. آن دو سر را آوردند. پس آن جناب به سجده درآمد و گفت : حمد می کنم خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا در این وقت سر قاتلان پدرم را به من نمود. و پیوسته نظر می کرد به سوی آن سرها و مبالغه بسیار می نمود در شکر حق تعالی چون مقرر بد که بعد از چاشت ن حضرت حلوائی برای میهمانان آن جناب می آوردند. در آن روز به سبب آنکه مشغول نظاره آن سرها گردیدند. حلوا نیاوردند. یکی از ندیمان آن مجلس گفت : یابن رسول الله امروز حلوا به ما نرسید. آن جناب فرمود: کدام حلوا شیرینتر است از نظر کردن به این سرها. شیخ کشی به سند معتبر از اصبع بن نباته روایت کرده است که گفتت : روزی مختار را دیدم ك كودکی بود. و حضرت امیر المومنین علیه السلام او را در دامن خد نشانیده بود و دس بر سر او می کشید و می گفت که : یا کیس یا کیس ، یعنی : ای بزرگ و دانا ایضا به سند حسن روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دشنام مدهید مختار را که او کشت کشندگان ما را و طلب خون ما کرد و زنان بی

شوهر ما را به شوهر داد؛ در وقت تنگدستی ، مال میان ما قسمت کرد. ایضا به سند معتبر از عبدالله بن شریک روایت کرده اند که گفت : در روز عید اضحی رفتم به خدمت حضرت امام محمدباقر علیه السلام در منی ، و حضرت تکیه فرموده بود و حلاقی طلبیده بود که س رمبارک خود را بتراشد. ون در خدمت آن جناب نشستم مرد پیری از اهل کوفه داخل شد و دستت آن حضرتت را گرفت که ببوسد، آن جناب مانع شد فرمود: تو کیستی ؟ گفت : منم حکم پسر مختار، حضرت او را طلبید و او را بسیار نزدیک خود نشانند. پس آن مرد گفت : می گویند که دروغگو بود، و هر چه بفرمائی من در حق او اعتقاد خواهم کرد. حضرت فرمود: سبحان الله ! به خدا سوگند که پدرم مرا خبر داد که مهر مادر من از زری داده شد که مختار فرستاده بود. و او خانه های خراب شده ما را بنا کرد. و قاتلان ما را کشت ، و خونهای ما را طلب کرد، پس خد رحمتت کند او را. به خدا سوگند که خبر داد مرا پدرم که درخدمت فاطمه دختر امیر المومنین بودم که می گفت : خدا رحمت کند پدر تو را که هیچ حقی از حقوق ما را نزد احدی نگذاشت مگر آنکه طلب کرد آن را. و طلب خونهای ما کرد، و کشتگان ما را کشت . ایضا به سند معتبر از عمر پس علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که گفت : چون سر عبیدالله بن زیادو عمر بن سعد را برای پدرم آوردند. به سجده در آمد و گفت : حمد می کنم خدا را که طلب کرد خون مرا از دشمنان من ، و خدا مختار را جزای خیر دهد. ایضا به سند معبر از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ زنی از بنی هشام موی سر خود را شانه نکرد و خضاب نکرد. ایضا از عمر بن علی بن الحسین روایت کرده است که اول مختار برای پدرم بیست هزار درهم فرستاد. پدرم قبول کرد. و خانه عقیل بن ابیطالب را و خانه های دیگر از بنی هاشم که بنی امیه خراب کرده بودند پدرم به آن زر ساخت ، چون مختار آن مذهب باطل را اختیار کرد. بعد از آن چهل هزار دینار برای پدرم فرستاد. پدرم از او قبول نکرد و رد کرد. ایضا به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که مختار نامه ای به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام نوشت و با هدیه ای چند از عراق به خدمت ان جناب فرستاد. چون رسولان او به در خانه او رسیدند، رخصت طلبیدند که داخل شوند. حضرت فرستاد که : دور شوید که من هدیه دروغگویان را قبول نمی کنم و نامه ایشان را نمی خوانم ، پس آن رسولان عنوان را محو کردند و به جای او نوشتند که : این نامه ی است به سیو مهدی محمد بن علی ، و آن نامه را بردند به سوی محمد بن حنفیه ، و او هدیه ها را قبول کرد. و نامه او را جواب نوشت . قطب راوندی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است ه چون حق تعالی خواهد که انتقام بکشد برای دوستان خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام بکشد برای خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام بکشد برای خود، به تحقیق که انتقام کشید برای یحیی بن زکریا به بخت النصر که بدترین خلق خدا بود. ابن ادریس به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام بر صراط بگذرند. پس کسی از میان جهنم سه مرتبه ندا کند ایشان را که : به فریاد من برس یا رسول الله ، ان جناب جواب نگوید؛ پس سه مرتبه ندا کند: یا امیر المومنین به فریاد من برس ، آن حضرت جواب نگوید؛ پس سه مرتبه فریاد کند که : یا حسن به فریاد من برس ، آن جناب جواب نفرماید؛ پس سه مرتبه ندا کند که : یا حسین به فریاد من برس که من کشنده دشمنان توام ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام گوید که : حجت بر تو گرفت ، تو به فریاد او برس ، پس حضرت مانند عقابی که بجهد و جانوری را بر باید، او را از میان جهنم بیرون آورد. راوی گفت : این که خواهد بود فدای تو گردم ؟ حضرت فرمود: مختار، راوی گفت : چرا در جهنم او را عذاب خواهند کرد با آن کارها که او کرد؟ حضرت فرمود: اگر دل او را می شکافتند، هر آینه چیزی از محبت ابوبکر و عمر در دل او ظاهر می شد. به حق آن خداوندی که محمد را به راستی فرستاده است سوگند یاد می کنم که اگر در دل جبرئیل و

میگائیل محبت ایشان باشد. هر آینه حق تعالی ایشان را بر رو در آتش اندازد. در بعضی از کتب معتبر روایت کرده اند که مختار برای امام زین العابدین علیه السلام صد هزار در هم فرستاد. و آن جناب نمی خواست که آن جناب در هم فرستاد. و آن جناب نمی خواست که آن را قبول کند. و ترسید از مختار که رد کند و از او متضرر گردد. پس آن حضرت آن مال را در خانه ضبط کرد چون مختار کشته شد. حقیقت حال را به عبدالملک نوشت که : آن مال تعلق به تو دارد و بر تو گوارا است ، و آن جناب مختار را لعنت کرد و می فرمود: دروغ می بندد بر خدا و بر ما. مختار دعوی می کرد که وحی خدا بر او نازل می شود. مؤ لف گوید که : احادیث در باب مختار مختلف وارد شده است چنانچه دانستی ، و در میان علماء امامیه در باب او اختلافی هست ن جمعی او را خوب می دانند و می گویند که : امام زین العابدین علیه السلام به خروج کردن او راضی بود و به حسب ظاهر از ترس مخالفان تبراً از او می نمود و اظهار عدم رضا می فرمود. و مختار برای طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام خروج کرد و دعوی امامت و خلافت برای خود و دیگری نمی کرد. و بعضی از علما را اعتقاد آن است که غرض او ریاست و پادشاهی بود. و این امر را وسیله آن کرده بود. و اولاً به حضرت امام زین العابدین علیه السلام متوسل شد. چون حضرت از جانب حق تعالی مامور نبود به خروج و نیت فاسد او را می دانست ، اجابت او ننموده ، پس او به محمد بن حنفیه متوسل شد و مردم را به سوی او دعوت می کرد و او را مهدی قرار داده بود. و مذهب کیسانیه از او در میان مردم پیدا شد. و محمد بن حنفیه را امام آخر می دانند و می گویند که : زنده است و غایب شده . و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و الحمد لله که اهل ان مذهب منقرض شده اند و کسی از ایشان نمانده است . و ایشان را به این سبب کیسانی می گویند که از اصحاب مختارند و مختار را کیسان می گفتند برای آنکه امیر المومنین علیه السلام موافق روایات ایشان او را به کیس خطاب کرد. یا به اعتبار آنکه سر کرده لشکر او و مدبر امور او ابو عمره بود که کیسان نام داشت . و آنچه از جمع بین الاخبار ظاهر می شود آن است که او در خروج خود. نیت صحیحی نداشته است ، و اکاذیب و اباطیل را وسیله ترویج امر خود می کرده است ، ولیکن چون کارهای خیر عظیم بر دست او جاری شده است ، امید نجات دربار او هست ، و متعرض احوال این قسم مردم نشدن شاید اولی و احوط باشد.